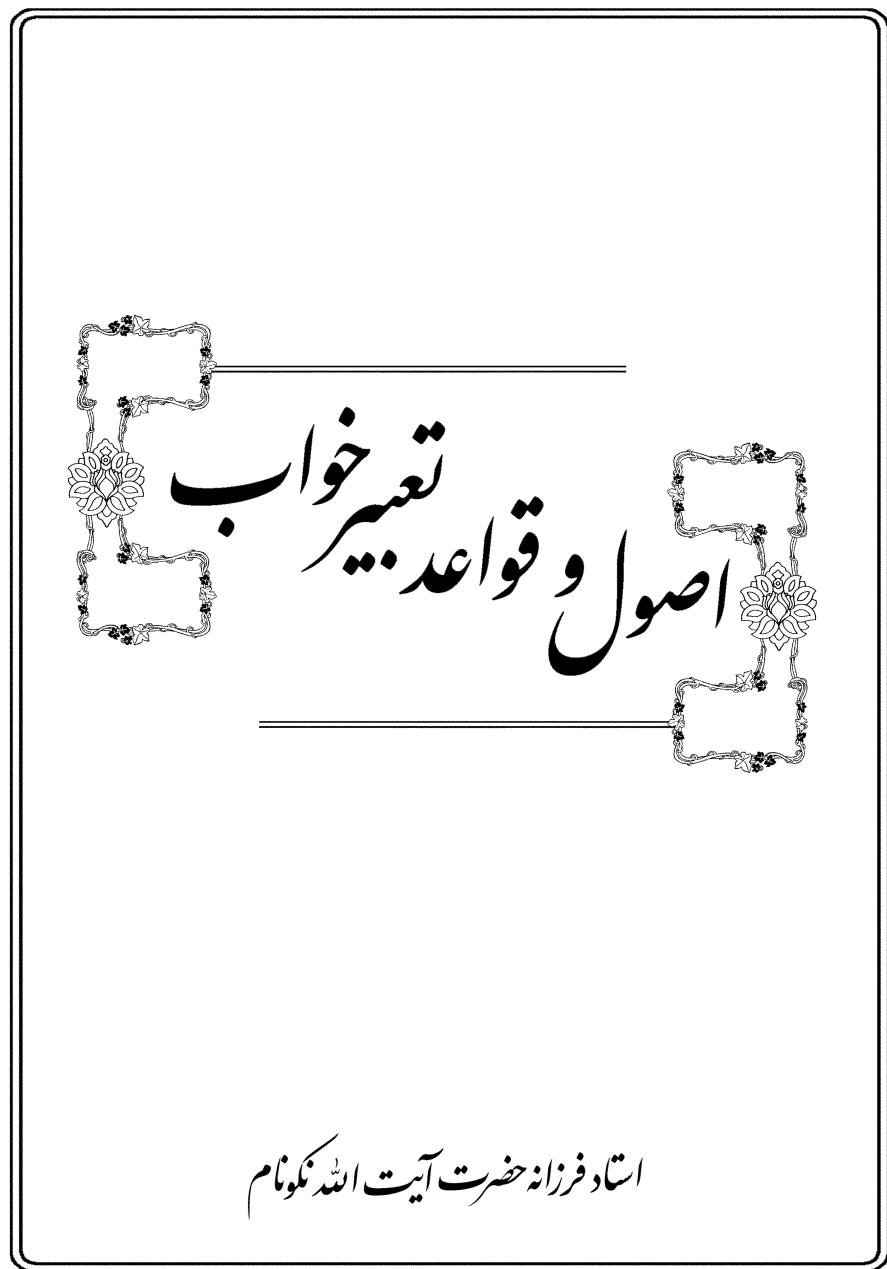


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





استاد فرزانه حضرت آیت اللہ نکونام

عنوان و پدیدآور: اصول و قواعد تعبیر خواب: نگرشی نو و علمی به خواب و روایا/  
-۱۳۲۷  
سرشناسه: نکونام، محمد رضا،  
مشخصات ظاهري: ۴۰۰ ص.  
شابک: ۳ - ۹۶۴ - ۲۰۷ - ۹۷۸  
و ضعیت فهرست نویسی: فیبا.  
یادداشت: کتابنامه: ص. {۴۰۰} .  
یادداشت: نمایه.  
موضوع: خوابگزاری—جنبهای مذهبی—اسلام.  
موضوع: خواب دین—جنبهای مذهبی—اسلام.  
موضوع: خواب—جنبهای مذهبی—اسلام.  
موضوع: خوابگزاری—جنبهای قرآنی.  
موضوع: تأویل—جنبهای مذهبی—اسلام.  
ردہ بندی کنگره: ۷ الف ۸ ن ۶۵/۲۳۲ BP  
ردہ بندی دیوبی: ۴۸۵/۴۹۷  
شماره کتابخانه ملی: ۱۰۲۸۰۴



## اصول و قواعد تعبیر خواب

حضرت آیت الله العظمی محمد رضا نکونام (مد ظله العالمی)

ناشر: ظهرور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارکان: ۳۰۰۰

قیمت: ۴۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۰۲۵۱ - ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ - ۲۹۲۷۹۰۲

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-70-3

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
پیشگفتار		۱۳
<b>فصل یکم</b>		
<b>علم تعبیر از دیدگاه قرآن کریم</b>		
۲۱	قرآن کریم، مرجع شناخت علم تعبیر	
۲۱	موارد استعمال واژه‌ی «رأی»	
۲۴	موارد استعمال واژه‌ی «رؤیا» و «تعبیر»	
۲۵	حضرت یوسف و تعبیر خواب	۵
۳۰	خواب حضرت یوسف	
۳۴	علم تعبیر؛ دانشی موهبتی	
۳۶	زیبایی اندام	
۴۵	معیار یافت باطن	
۴۸	اعطای حکم و علم به یوسف	
۴۹	عشق زلیخا	
۵۰	تفاوت ضعف ایمان و پلیدی باطن	
۵۲	پاکی حضرت یوسف	
۵۹	مقام توحید	

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
الْحٰمِدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

۶

۶۲	دوره‌های سیر و سلوک حضرت یوسف
۶۳	تعییر خواب در زندان
۶۵	برخی از ویژگی‌های خواب‌گزار
۶۷	گذر از گذشته و آینده
۶۸	اطمینان در تعییر
۷۰	آغاز تبلیغ و ارشاد
۷۱	زمینه‌های لازم در تبلیغ
۷۷	دردمندی، هجر و سوز معتر
۸۴	تاسف و اندوهی بجا
۹۲	نتیجه‌ی بحث
۹۳	دوره‌یای زندانیان و تعییر آن
۹۵	امید رهایی و عقوبت
۹۷	ماجرای یک ضمیر
۱۰۰	خواب ملک
۱۰۲	أضغات احلام
۱۰۷	اطمینان و باورمندی
۱۱۱	شرایط کلی رهبری
۱۱۵	عشق و دوستی
۱۱۸	دیدار یوسف با برادران و پدر
۱۲۱	دوری از اشتغالات

فصل دوم

خواب و رویا

۱۲۵	خواب
۱۲۶	چیستی بیداری و خواب

۱۲۷	خواب در قرآن کریم
۱۳۸	کشف و توضیح بیشتر
۱۴۳	آرامش و آسایش
۱۴۴	خواب روزانه
۱۴۷	خواب‌های طولانی و کوتاه
۱۴۹	رؤیا
۱۵۲	عوالم سه‌گانه و ارتباط آن با رؤیا
۱۵۵	خواب و عوالم برزخی
۱۵۷	رؤیا، بخشی از خیال متصل
۱۵۸	اسباب رؤیا
۱۶۰	رؤیا از دیدگاه قرآن کریم
۱۶۹	راهیابی به حقایق معنوی
۱۷۲	رؤیای جنگ بدر
۱۷۴	مبشرات و اضغاث احلام
۱۸۱	خواب‌های مشرو و خوش
۱۸۵	نقش مزاج در دیدن مبشرات
۱۸۹	شب زنده داری
۱۹۰	ابعاد گوناگون هستی انسان
۱۹۲	کم‌های زیاد
۱۹۴	پایه‌های گناه
۱۹۸	مست‌کننده‌ها
۱۹۹	مردار شب و بی‌کار روز
۲۰۰	خوابیدن زیاد و بیکاری
۲۰۰	خواب زیاد و فقر فراوان
۲۰۱	خواب اهل سلوک

۲۰۱	نتیجه
۲۰۲	خواب و تفاوت‌های فردی
۲۰۳	ناهمگونی در خواب

### فصل سوم

#### علم تعبیر

۲۰۹	جایگاه علم تعبیر در میان علوم
۲۱۱	شرایط لازم در علم تعبیر
۲۱۴	تعبیر، علم سینه به سینه
۲۱۶	ارکان علم تعبیر
۲۱۷	علم تعبیر و مبادی آن
۲۱۸	تقدم رتبی فلسفه بر تعبیر
۲۲۰	لقمان حکیم ﷺ
۲۲۴	سجایای لقمان حکیم
۲۲۸	چهره‌ای از هستی
۲۲۹	حکومت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ؑ
۲۳۰	معنویت و حاکمیت
۲۳۴	عوامل رؤیا
۲۳۷	روان درمانی با خواب
۲۴۰	حیوانات و خواب و رؤیا
۲۴۰	گسترش استعداد انسان
۲۴۵	رؤیت موجودات مجرد
۲۴۶	دیدن خدا در خواب و بیداری
۲۵۲	پیچیدگی خواب
۲۵۷	گوناگونی تعبیر



۲۵۷	شرعيت و حجيت رؤيا
۲۵۹	خواب از منظر تجربه و فلسفه
۲۶۰	خواب، سلامتی بدن و قوت روح
۲۶۱	خواب و مزاج
۲۶۱	زمان و مكان خواب
۲۶۳	خواب روز
۲۶۴	اهميت رؤيا
۲۶۵	گستره‌ي رؤيا
۲۶۵	رؤيا و حالات مردم
۲۶۶	مناسبات‌های جانبی رؤيا
۲۶۷	رؤيا و نام افراد
۲۶۸	استخاره‌ي آيه و رؤيا
۲۶۹	قرآن کريم و رؤيا
۲۶۹	رؤيا و بيماري‌های گوناگون
۲۷۰	ارايه‌ي رؤيا به معبر ناشايست
۲۷۱	رؤيا و زمان
۲۷۲	رؤيا و حالات غير طبيعى
۲۷۳	رؤيا و چهره‌های شايسته
۲۷۳	رابطه‌ي رؤيا و تعبير
۲۷۴	بيداري شايسته و رؤيای خوب
۲۷۴	رؤيا، مناسب و شغل ها
۲۷۵	ارزش رؤيا
۲۷۵	رؤيای کودکان و دیوانگان
۲۷۶	تعبير رؤيا در زمان‌های دور
۲۷۶	ملاك‌های شناخت تعبير درست

۲۷۸	چگونگی بصیرت یافتن معتبر
۲۸۱	کمال نفس معتبر
۲۸۴	نقش صورت در رؤایا
۲۸۵	همانهنج کننده‌ی رؤایا

### فصل چهارم

#### علم فرات

۲۸۹	دانش «فراست»
۲۹۰	علم فرات از دیدگاه قرآن کریم
۲۹۳	سیمای اهل حق
۲۹۶	فقیر آبرومند
۲۹۹	اهل اعراف و ویژگی‌های آنان
۳۰۱	تفاوت فرات و هوشمندی



### فصل پنجم

#### علم تأویل

۳۰۹	تأویل و یافت باطن اشیا
۳۱۰	تفاوت تأویل و تعبیر
۳۱۱	تأویل در قرآن کریم
۳۱۴	بی‌پرواپی در سلوک
۳۱۶	مقام جناب خضر علیہ السلام
۳۲۰	سه و پیشگی حضرت خضر و موسی علیهم السلام
۳۲۲	مقام صبر
۳۲۴	تفاوت سیر و سلوک با انسزا و پژمردگی
۳۲۷	اعتراض حضرت موسی علیہ السلام

۳۲۹	مقایسه‌ی میان حضرت خضر و موسی <small>علیهم السلام</small>
۳۳۰	نتایج سیر و سلوک حضرت موسی
۳۳۱	تفاوت هوشمندی با دارا بودن علم باطن
۳۳۳	منبع آگاهی حضرت خضر
۳۳۴	بیان احکام باطن در ظاهر
۳۳۷	موقعیت جناب حضر <small>علیهم السلام</small>
۳۳۸	مدبرات باطنی و امدادهای غیبی
۳۳۹	اولیای ظاهر و باطن
۳۴۱	اولیای باطن و احکام شریعت
۳۴۴	مدبرات امور و اسباب غیبی
۳۴۶	مشمولان امدادهای غیبی
۳۴۸	مرز میان عالمان ظاهر و باطن
۳۵۰	امکان وصول به مقامات باطنی
۳۵۲	ظاهر و باطن و روز و شب
۳۵۵	ماده و ناسوت
۳۵۶	تفاوت مرتبه‌ی کمال حضر و موسی <small>علیهم السلام</small>
۳۶۰	معرفت و آثار آن
۳۶۱	مدرسه‌ی خضر و پذیرش شاگرد
۳۶۳	راهیابی به حقایق گوناگون
۳۶۵	استاد قابل و ماهر
۳۶۶	توان گستردده‌ی آدمی
۳۷۱	مقام ظاهر و باطن
۳۷۲	تأویل قرآن کریم
۳۷۶	رابطه‌ی تأویل و تعبیر
۳۷۷	خلاصه و نتیجه‌ی بحث

۳۷۹	شناخت مراتب انبیا ﷺ
۳۸۱	تفصیل و اجمال در معرفی انبیا
۳۸۲	حضرات انبیا ﷺ و امت‌ها
۳۸۲	تفاضل حضرات انبیا بر یک‌دیگر
۳۸۷	فهرست آیات
۳۹۷	فهرست روایات
۳۹۹	کتابنامه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
الْحُكْمُ لِلّٰهِ وَمَا عَنْهُ يَنْزَلُ

۱۲



### پیش‌گفتار

الحمد لله رب العالمين، والسلام والصلوة على محمد وآلله الطاهرين،  
واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.

دانش موجود در حوزه‌های علمی به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شود که عبارت است از: علوم منقول و ظاهری، علوم معقول و در آخر، علوم حقيقی و تمام باطنی که هر یک دارای ویژگی‌هایی است و در تمامی دوران حیات علمی حوزه‌ها کم و بیش به قوت خود باقی بوده است.

البته، عالمان به علوم حقيقی و باطنی در شماره بسیار اندک می‌باشند و در طول تاریخ خود، رو به تنزل و ضعف داشته‌اند؛ ولی با وجود استعداد و حصول شرایط و تهیه‌ی مبادی برای عده‌ای که چندان نیز کم نبوده‌اند، کیفیت بسیار بالا و عمیقی را دارا بوده‌اند.

فقه، اصول، کلام و ادب از علوم صوری و ظاهری است و منطق، فلسفه، هیأت و ریاضیات از دانش‌های فلسفی، و عرفان، نجوم، علوم

غريبه، تصرفات نفساني و يافته‌های باطنی و شهودی در زمرة‌ی علوم به تمام معنا باطنی است.

عده‌ای به طور نسبی، بسیاری از فنون و علوم را به حقیقت و یا به ادعا و مجاز دارا بوده‌اند و گاهی نیز رشته‌ای از این علوم بر دیگر رشته‌ها غلبه می‌نموده و موقعیت و خصوصیات افراد و زمان‌ها در رشد یا انزوای این گونه علوم و فنون دخالت ویژه داشته است.

عرفان که از علوم باطنی به شمار می‌آید، خود دارای دو بخش نظری و عملی است. عرفان نظری، مقامات، حالات و منازل عارفان را برای روندگان این راه ترسیم می‌نماید و عمل‌های بایسته در هر مرتبه را به آنان می‌شناساند و آن را به صورت مدرسي بیان می‌کند اما عرفان عملی حرکت در این راه است که دل را به صفاتی معنویت باطنی روشن می‌کند.

عالمان به عرفان نظری ممکن است در جهات باطنی و عملی موفقیت‌هایی یافته باشند و کم و بیش این گونه افراد در حوزه‌ها همانند بیرون از حوزه‌ها به چشم می‌خورند؛ گرچه اهل تزویر و ادعا در خارج از حوزه بسیار وجود دارد.

عالمان به دانش‌هایی چون رمل، اسطرلاپ، جفر و علوم غريبه کمتر یافت می‌شوند و در بعضی از زمان‌ها اين دانش‌ها به انزوا و انقطاع کامل کشیده شده و یا در خفا و پنهانی مانده است و گاه برخی آشنایی با آن را به دروغ ادعا می‌كرده‌اند.

با آن که اثرات عملی احکام نجومی و یا ریاضی و رمل بدون صفات باطن حاصل نمی‌شود، این دانش‌ها بیشتر جهات فنی، علمی و نظری را در بر دارد و نباید آن را از علوم باطنی دانست.

ریاضیات و هیأت با هم هماهنگی کامل دارد و هیأت به ریاضیات نیازمند است و نه به عکس، گذشته از آن که علم هیأت، اشتباهات علمی و فنی بسیاری دارد، اما ریاضیات چنین نمی‌باشد.

آشنایان به علوم ریاضی و نجوم کمتر می‌توانند از این دانش‌ها در راهیابی به غیب استفاده برنند، جز عده‌ای اندک که در این راه بسیار موفق بوده‌اند و کسانی که بر این گونه مطالب احاطه دارند، به خوبی و با اقتدار تمام راه ورود به عوالم دیگر را از این طریق برای خود هموار می‌دیده‌اند. رسیدن به دیگر علوم باطنی و حقیقی زمینه‌هایی از ریاضت‌های نفسانی و عبادت و تهذیب نفس و روح را لازم دارد و این گونه معانی و حقایق از تمامی دانش‌هایی که گذشت برتر است؛ هر چند کمتر نصیب کسی می‌گردد و تا به امروز که می‌شود گفت این دانش‌ها مهجور مانده است و کسانی که خود را در این گونه معانی و حقایق آشنا احساس می‌کنند، از هر کس و هر چیز چون پرنده‌ای گریزانند و در پنهانی کامل به سر می‌برند و نمی‌از دریای کمالاتشان نیز ظاهر نمی‌گردد.

اکتساب این گونه حقایق و معانی به صفاتی نفسانی و استعداد کامل نیاز دارد و افزوده بر آن، هرگز بدون ریاضت و تهذیب نفس بهره‌ی کسی نمی‌گردد. البته، تنها امور گفته شده شرط کافی در رسیدن به این علوم نمی‌باشد و عنایات الهی و دولت اسمایی نیز شرط لازم آن است. در میان این حقایق و معانی می‌توان به علم «منایا»، «بلایا»، «فراست» و «تعبیر» اشاره کرد.

علم «منایا» و «بلایا» همچون مفاهیم جابلقا و جابلسا رشته‌ای دراز دارد و زمینه‌های ثبوت و اثبات آن مقام مناسب و مفصلی را می‌طلبد که

این نوشتار در مقام بیان آن نیست و آنچه همت بر بیان آن است، یادکرد از علم «تعییر»، «فراست» و «تأویل» است و از این رو دو فصل نخست این کتاب به بیان اصول علم رؤیا ویژگی دارد و فصل سوم به معرفی علم فراست می‌پردازد و فصل چهارم علم تأویل و تفاوت آن با علم تعییر را بر می‌رسد.

علم «تعییر» از کمالات بلند باطنی انسان است که به دهش الهی وابسته بوده و نتیجه‌ی صفاتی باطن و ریاضت‌های سخت نفسانی است و جز برای اندکی آن هم به‌طور نسبی و با کم و کیفی مختلف حاصل نمی‌گردد. علم «فراست» نیز اگرچه چنین زمینه‌هایی را لازم دارد و از کمالات برتر انسانی است و در کمتر کسی به‌خوبی آشکار می‌گردد، در میان افراد عادی نیز کم و بیش و گاه و به‌ندرت یافت می‌شود؛ هر چند بسیاری ادعای دارایی چنین معانی را دارند.

قداست و زیرکی به معنای خاص آن در صورت ریاضت و تهذیب باطن و تمرین و درس و بحث و تعلیم و تعلم فزونی می‌یابد تا جایی که مؤمن به مقام «ینظر بنور الله»<sup>۱</sup> می‌رسد و وی این معانی را در خود به صورت محسوس می‌یابد و صفات «وجه الارض» را در لابهای دل به آرامی باز می‌یابد و دل آرامی را در لابهای تمامی چهره‌های نگران به تماشا می‌نشیند و دل و باطن هر کس را به صورت وی می‌شناسد و از صورت به دل وی راه می‌یابد.

این گونه علوم با آن که کمیت چندانی در میان افراد و عموم جامعه

بِرْهَنْ بِرْهَنْ بِرْهَنْ بِرْهَنْ بِرْهَنْ

۱۶

۱- المجروحین، ج ۳، ص ۳۳.

ندارد؛ ولی بر اثر کیفیت بالا و اقتدار و توانمندی بالای آن همیشه موقعیت خود را در اندیشه و خاطرات آدمی حفظ نموده و هیچ گاه به فراموشی سپرده نشده است و با آن که کمتر کسی این گونه حقایق را می‌یابد؛ اما وجود آن در بسیاری از افراد از شهوات و خواسته‌های نفس آنان نمی‌کاهد، و تنها اندکی از دارندگان آن همیشه زنده، تازه و سرشار از پویایی می‌باشند.

کسانی که می‌خواهند به دنبال این گونه حقایق و معانی بروند، باید به طور جدّ از طهارت مولد، صفاتی باطن، حسن ظاهر و سوخت و سازهای درونی و در رأس تمامی آن از عنایات الهی برخوردار باشند و گرنه راه به جایی نمی‌برند و سودی جز زحمت بی‌حاصل نصییشان نمی‌گردد؛ اگرچه زحمت هیچ کس در هر صورت از بین نمی‌رود و کسانی که با نواقص اساسی به دنبال این گونه راه می‌روند از اطلاعات فراوان و

خواص عمومی و شمرات جزیی بی‌بهره نمی‌گردند؛ همان‌طور که صاحبان استعداد و دارندگان شرایط نیز هرگز بی‌نیاز از استاد و مربی دل سوخته و دل‌سوز نمی‌باشند، به‌ویژه در عصر غیبت و دوران جدایی از صاحبان وحی و عصمت ﷺ که نیاز به استاد آشنا ضروری است.

علم تعبیر از علوم کهن است و حضرات انبیا ﷺ معلم آن بوده‌اند و با وجود باطنی بودن دارای مبانی و اصول منظم و روشنمندی است که تاکنون تبیین نشده و همیشه به‌طور اجمال و به صورت سینه به سینه انتقال یافته است.

همان گونه که گذشت این دانش از موهب ویژه‌ی الهی است و وجود آن در فردی، آثار بارزی را به‌دنبال دارد؛ به‌طوری که آشنایی با آثار

می‌توانند افراد فاقد و مدعیانی که چیزی جز استحسانات نفسانی و بافته‌های ذهنی در دست ندارند را از دارندگان حقیقی آن به‌آسانی باز شناخت.

افرادی که سرّ و باطن آنان به این حقایق و معانی شکفته شده است و به‌موقع به این موهبت رسیده‌اند، در ابتدا خود خواب‌های خوش و پرمعنای بسیاری می‌بینند و ریاضت‌های طبیعی و فراز و نشیب‌های فراوان قهری در داماشان قرار می‌گیرد و صاحب رنج و سوز و آه و درد فراوان می‌شوند. با آن که علم تعبیر از علوم سینه به سینه است و تاکنون به شیوه‌ی قاعده‌مند و مدونی انسجام علمی نیافته است، می‌توان آن را تحت ضوابطی کلی و به صورت روشنمند ارایه داد و این علم را همچون بسیاری از علوم آموزشی ساخت، و این کار با آن‌که بسیار مشکل و محتاج زحمات فراوانی است، از آن‌جا که پیشینه‌ای ندارد، از تازگی و طراوت خاص خود برخوردار است و افزوده بر این، همواره افراد عام و خاص به آن احساس نیاز می‌کنند.

این نوشتار برای نخستین بار سعی دارد با بر شمردن اصول تعبیر، احکام و قوانین کلی آن را به صورت روشنمند آموزش دهد.

در پایان خاطرنشان می‌گردد تعبیر اشیای پیرامون ما و به‌ویژه ساخته‌ها و اختراعات نوپدید عصر حاضر در نوشه‌ی دیگری که این کتاب را تکمیل می‌نماید آمده است که ان شاء الله در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت و می‌توان نوشتار حاضر را مقدمه‌ای برای آن کتاب دانست. و آخر دعوا نا ان الحمد لله رب العالمين



# فصل بیم

علم تعبیر از دیدگاه قرآن کریم





## قرآن کریم، مرجع شناخت علم تعبیر

مهم‌ترین منبع شناخت علم تعبیر و قواعد آن، قرآن کریم است. قرآن کریم غنی‌ترین منبع و مأخذی است که به‌طور آشکار و فراوان از این علم و از موقعیت‌های مختلف آن به‌خوبی یاد می‌کند و چهره‌های گوناگون عالم رؤیا را برمی‌شمرد و به‌طور گسترده و فشرده خصوصیات معبران را می‌شناساند و قوانین و احکام آن را بیان می‌دارد.

۲۱

در میان سوره‌های قرآن کریم، سوره‌ی مبارک یوسف در این زمینه دارای ویژگی است؛ هر چند همه‌ی واژه‌های قرآن کریم راه‌گشای عوالم غیبی و بازگشای راه‌های پنهانی است و همگان را به‌طور آشکار به راه‌یابی این عوالم دعوت می‌نماید و به سراپرده‌ی معانی و حقایق عوالم هستی راهنمایی می‌کند.

### موارد استعمال ولذتی «رأی»

قرآن کریم همواره بر هرچه بهتر دیدن تشویق می‌نماید. در این کتاب آسمانی موارد فراوانی از ماده‌ی «رأی»، و دیگر واژه‌های همگون همانند «رؤیا» استعمال شده است که معانی تمامی آن‌ها به رسیدن و وصول به واقعیت‌های مختلف و به خصوص حقایق معنوی و غیر مادی باز

میگردد. برخی از آیاتی که از دیدن و نشان دادن سخن میگوید عبارت است از:

«لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>، «رَأَكَ»<sup>۲</sup>، «رَآهُ»<sup>۳</sup> «رَأَتَهُ»<sup>۴</sup>، «رَأَيْتُهُمْ»<sup>۵</sup>، «رَأَوْا»<sup>۶</sup>، «رَأَوْكَ»<sup>۷</sup>، «رَأَوْهُ»<sup>۸</sup>، «رَأَوْهَا»<sup>۹</sup>، «رَأَوْهُمْ»<sup>۱۰</sup>، «رَأَيْتَ»<sup>۱۱</sup>، «أَرَأَيْتَكَ»<sup>۱۲</sup>، «أَرَأَيْتُكُمْ»<sup>۱۳</sup>، «أَرَأَيْتُمْ»<sup>۱۴</sup>، «رَأَيْتُمُوهُ»<sup>۱۵</sup>، «رَأَيْتَهُ»<sup>۱۶</sup>، «رَأَيْتُهُمْ»<sup>۱۷</sup>، «رَأَيْتَهُ»<sup>۱۸</sup>، «أَرَى»<sup>۱۹</sup> «أَرَاكَ»<sup>۲۰</sup> «أَرَاكِمْ»<sup>۲۱</sup> «أَرَانِي»<sup>۲۲</sup>، «أَلَمْ تَرَى»<sup>۲۳</sup>، «تَرَى»<sup>۲۴</sup>، «تَرَانِي»<sup>۲۵</sup>، «فَتَرَاهُ»<sup>۲۶</sup>، «تَرَاهُمْ»<sup>۲۷</sup>، «تَرَنِ»<sup>۲۸</sup>، «تَرَوَا»<sup>۲۹</sup>، «تَرَوْنَ»<sup>۳۰</sup>، «لَتَرَوْنَ»<sup>۳۱</sup>، «تَرَوْنَهَا»<sup>۳۲</sup>، «لَتَرَوْنَهَا»<sup>۳۳</sup>، «تَرَوْنَهُمْ»<sup>۳۴</sup>، «تَرَوْنَهَا»<sup>۳۵</sup>، «تَرَيْنَ»<sup>۳۶</sup>، «تَرَى»<sup>۳۷</sup>، «تَرَاكَ»، «تَرَاهُ»، «لَتَرَاهَا»، «يَرَى»، «يَرَى» «يَرَاكَ»، «أَرَاكِمْ»، «يَرَاهَا»، «فَأَوَاهُ»، «أَرِينَاكَ»، «أَرِينَاكَهُمْ»، «أَرِينَاهُ»، «أَرِيكَمْ»، «تَرِيَنِي»، «تُسْرِي»، «تُسْرِيَكَ»، «تَرِينَكَ»، «لَنْرِيَهُ»، «نَرِيَهُمْ»، «يَرِيَكُمْوَهُمْ»، «يَرِيَكَمْ»، «بَعْدِيهِ»، «يَرِيَهُمْ»، «بَعْدِيهِمَا»، «أَرَنَا»، «أَرَنِي»، «أَرَوَنِي»، «لَيَرَوَا»، «تَرَاء»، «تَرَاءَتْ»، «يَرَاوَنْ»، «رَئَاء»، «رَأَيْ» و «رَئِيَاً».

۲۲

.۳۳-احزاب / .۳۳	.۲-انبياء / .۳۶	.۱-نمل / .۴۰
.۴-نمل / .۴۶	.۵-فرقان / .۱۲	.۶-فرقان / .۴۱
.۷-فرقان / .۷	.۸-روم / .۵۱	.۱۰-مطففين / .۳۲
.۱۱-نساء / .۶۱	.۱۴-انعام / .۴۶	.۱۳-انعام / .۴۰
.۱۲-اسراء / .۶۲	.۱۷-يوسف / .۴	.۱۶-حشر / .۲۱
.۱۵-آل عمران / .۴۳	.۲۰-انعام / .۷۴	.۱۹-انفال / .۴۸
.۱۸-يوسف / .۳۱	.۲۳-بقره / .۲۴۲	.۲۲-يوسف / .۳۲
.۲۱-هود / .۲۹	.۲۶-زمر / .۲۱	.۲۵-اعراف / .۱۴۳
.۲۴-مائده / .۵۲	.۲۹-لقمان / .۲۰	.۲۸-کهف / .۳
.۲۷-اعراف / .۹۸	.۳۲-رعد / .۲	.۳۱-تكاثر / .۶
.۲۸-انفال / .۴۸	.۳۵-توبه / .۲۶	.۳۴-اعراف / .۲۷
.۳۰-تكاثر / .۷	.۳۷-بقره / .۵۵	.۳۷-بقره / .۳۷
.۳۳-مریم / .۲۶		

تمام این موارد، آدمی را به دیدن، رسیدن، عبرت، هوشیاری، امیدواری تشویق می‌کند و دل‌هارا به لطایف اشیا و امور توجه می‌دهد و انسان را به سوی امور معنوی و حقایق و معانی ابدی سوق می‌دهد؛ به طوری که توجه و عنایت به امور مادی و دنیوی را نیز زمینه‌ی راهیابی به باطن اشیا و پنهانی‌های امور می‌شمارد.

غرض از بیان این موارد اطاله‌ی کلام و ذکر صورت‌های مختلف یک واژه نیست؛ بلکه مهم نتیجه‌ای است که از بیان این موارد دستگیر خردمند می‌گردد و آن این که قرآن کریم این کتاب وحی و دقت چگونه آدمی را به معرفت امور و آگاهی و وصول و هوشیاری دعوت و ارشاد می‌نماید. سراسر این کتاب آسمانی و الهی از یافتن، رسیدن، بودن و شدن سخن می‌گوید و راه را بر هیچ کسی بسته نمی‌بیند و توان و تلاش آدمی را در این زمینه محدود نمی‌بیند.

این همان شیرینی کلام الهی است که می‌تواند بهترین دلیل بر حقانیت کتاب الهی و دین مقدس اسلام باشد که از هر گونه جمود و تنگ نظری به دور است و مردم را همواره به سوی کمال و پویایی و تحرک دعوت می‌نماید. اما نتیجه‌ی دیگری که تأسف و تلخی را به همراه دارد این حقیقت است که مسلمین با آن که از چنین راهنمای و مرشدی برخوردار هستند و کتاب دینی آن‌ها کتاب معرفت، دقت و تمدن و پیشتازی در همه‌ی دانش‌های است، اما متأسفانه، مسلمانان عقب مانده نگاه داشته شده‌اند و از راه حق و فضیلت به دور افتاده و در راه بازیابی حقایق عالم هستی و امور معنوی از خود کنندی و اهمال بسیار نشان داده‌اند؛ به طوری که این نابسامانی را حتی در میان حوزه‌های علمی و مجامع دینی نیز می‌توان دید و این

واقعیت، حقیقت تلخی است که کام هر روش‌ن دل بالاستعدادی را متوجه خود می‌سازد و وی نمی‌تواند خود را به آسانی از این تلخی رهایی بخشد.

#### مولاد استعمال واژه‌ی «رؤیا» و «تعییر»

«يَا أَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ إِنِّي رَأَيْتُ مَلَائِكَةً لِّرَؤْيَا تَعْبِرُونَ»<sup>۱</sup>.

- ای بزرگان، مرا به تعییر خوابم آگاه کنید؛ اگر علم تعییر می‌دانید.

«وَمَا جعلنا الرُّؤْيَا إِلَّا فتنَةً لِّلنَّاسِ»<sup>۲</sup>.

- و خوابی که به تو ارایه دادیم جز برای آزمایش مردم نبود.

«قَدْ صَدَقْتَ الرُّؤْيَا، إِنَّا كَذَلِكَ نَجِي الْمُحْسِنِينَ»<sup>۳</sup>.

- تو خوابت را عملی نمودی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولُهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ»<sup>۴</sup>.

- البته خداوند راستی رؤیایی رسولش را آشکار ساخت.

«لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى أَخْوَتِكَ فَيُكَيِّدُوا لَكَ كِيدَّا»<sup>۵</sup>.

- خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که بر تو حسد و مکر ورزند.

«وَقَالَ يَا أَبَتِي، هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايِي مِنْ قَبْلِهِ، قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقّاً»<sup>۶</sup>.

- و یوسف به پدر خویش گفت: این بود تعییر خوابی که از پیش دیدم.

«فَاعْتَبِرُوا يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ»<sup>۷</sup>.

- پس عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت و آگاهی.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْبَةً لَأَوْلَى الْأَبْصَارِ»<sup>۸</sup>.

- همانا در آن امر عبرت و پندگیری است برای دارندگان بینش.



۱- یوسف / ۴۳

۲- اسراء / ۶۰

۳- صافات / ۱۰۵

۴- یوسف / ۵

۵- یوسف / ۱۰۰

۶- فتح / ۲۷

۷- آل عمران / ۱۳

۸- آل عمران / ۱۳

۷- حشر / ۲

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصْصَهُمْ عِبْرَةً لِأُولَئِي الْأَلْبَابِ».<sup>۱</sup>

همانا در داستان‌های آنان پندگیری برای صاحبان خرد است.

«إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ عِبْرَةٌ».<sup>۲</sup>

البته برای شما در چارپایان پندگیری است.

«يَقْلِبُ اللَّهُ الْلَّيلَ وَالنَّهَارَ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولَئِي الْأَبْصَارِ».<sup>۳</sup>

- خداوند است که شب و روز را دگرگون می‌کند، همانان در آن برای

دارندگان بینش عبرت و پندگیری است.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشِي».<sup>۴</sup>

البته در آن عبرتی است برای کسانی که پروا دارند.

## حضرت یوسف و تعبیر خواب

علم رؤیا و تعبیر خواب در سوره‌ی یوسف بسیار مورد اهمیت است

و قرآن‌کریم از آن به تفصیل در این سوره یاد می‌کند و جهات مختلف آن؛

همچون خواب‌ها و تعبیرهای مختلف و ویژگی‌های معبر حقيقة و

دورغین را تبیین می‌نماید؛ بهخصوص که از شش موردی که از رؤیا سخن

پیش می‌آید، چهار مورد آن در سوره‌ی یوسف است و دو مورد دیگر آن

در سوره «فتح»<sup>۵</sup> و «صفات»<sup>۶</sup> به چشم می‌خورد. البته در این کتاب الهی از

رؤیت و مصادیق آن بیش از ده‌ها بار استفاده می‌شود که بسیاری از آن به

مشاهده‌ی غیب ارتباط دارد و نه به دیدن رؤیا.

۱- یوسف / ۱۱۱. ۲- مؤمنون / ۲۱. نحل / ۶۶.

۳- نور / ۴۶. ۴- نازعات / ۲۶. ۵- فتح / ۲۷.

. ۱۰۵. ۶- صفات /

. ۱۰۵.

این سوره بیان می‌دارد که تعبیر خواب، موهبتی است از جانب حق تعالیٰ که به تعدادی محدود از بندگانش عنایت می‌فرماید.

این علم همان‌طور که معلم دارد، قابل تعلیم و آموزش است. کسی که از معنویات سهمی داشته باشد، در ابتدای زندگی و عمر خود و در ابتدای سیر و سلوک فکری و عملی، خواب فراوانی می‌بیند و همچنین مشکلات و سختی‌های غیر عادی بسیاری در پیش خواهد داشت که باید تمام آن را با صبوری پشت سر بگذارد و دم نزند و هرچه بیشتر درگیر زحمت و مشقت شود، بیشتر باید به خود امیدوار گردد و هرچه مشکلات وی غیر عادی‌تر باشد، کاسه‌ی دلش از گستردگی بیشتری برخوردار می‌شود و دارندگان علم تعبیر نیز از روبه‌روشدن با این سختی‌ها برکنار نیستند؛ چنان‌که حضرت یوسف با این مشکلات درگیر بود و مدت مديدة را در بند چاه و زندان بود.

صاحبان علم تعبیر دارای اقتدار معنوی هستند و این اقتدار موجب تمکین دیگران از آنان می‌گردد و همین اقتدار در جناب یوسف سبب اقتدار مردمی و اجتماعی وی شد.

تمامی اقتدار ظاهر و باطن از مراتب «حکم» است و حکم از عطایای الهی است که خداوند بر هر یک از بندگان لایق و پرظرفیت وی سهمی از آن می‌بخشد؛ خواه در جهات صوری و مُلکی باشد-گرچه صاحب نفوذ و دارنده‌ی حکم ظاهری، فردی ظالم باشد- و خواه در جهات معنوی و ملکوتی که هرگز ظلم و زور در پیرامون آن راه نمی‌یابد و کسانی در میان بندگان خدا بوده‌اند که در تمامی جهات اقتدار، نقش عمده‌و اساسی داشته‌اند. معبر از جهت صورت و سیرت باید تندرست و زیبا باشد و از جهات



ظاهری نیز همچون امور باطنی بی‌بهره نباشد. معبر، سری پرشور و دلی  
باحال دارد و هرگز خمودی و کندی به او رو نمی‌آورد و وی انسانی زنده  
است و عشق ویژگی اساسی اوست و صفاتی باطن و پرهیز، شعار اصلی  
روح و جان وی می‌باشد؛ اگرچه وی از خود حکم می‌یابد و در بند فتوای  
حلال و حرام این و آن نمی‌باشد و خود درک مرموزی در شناخت جهات  
تحريم و تحلیل دارد که در خور فهم اندیشه‌ی عادی نیست؛ همان‌طور که  
در بعضی حرکات و کارهای جناب یوسف این ویژگی به‌طور مشخص  
خودنمایی می‌کند و وی آن را با فتوای عمومی بیان می‌دارد.

علم تعبیر همچون شعر و شاعری زمینه و استعداد ذاتی می‌خواهد و  
آن که بی‌بهره از این استعداد است، بهره‌ای از آن نخواهد یافت؛ ولی  
تعلیم و تعلم در شکوفایی آن نقش دارد؛ خواه جهات تعلیمی آن  
کلاسیک و مدرسی و آکادمیک باشد یا همچون صاحبان این مقام از  
تعلیم و تعلم‌های عملی در لباس سوز و ساز برخوردار باشد.

معبر باید از خصوصیات و ظرایف اشیا و موجودات اطلاع و آگاهی  
کامل داشته باشد، و به عبارت دیگر، صاحب علم «فراست» باشد و از  
این رو لازم است در فصل بعد از این دانش سخن گفته شود.  
آیاتی که به صورت مستقیم از تعبیر و رؤیا و معبر سخن می‌گوید  
بیست و شش آیه از سوره‌ی یوسف است که با توجه به تعداد بسیار آن،  
کمال اهمیت قرآن نسبت به این علم را می‌رساند.

حق تعالی در یادکرد از این سوره می‌فرماید: «نَحْنُ نَصِّصْ عَلَيْكَ أَحْسَنَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۸

القصص»<sup>۱</sup>؛ سرگذشت حضرت یوسف ﷺ، بهترین قصه و حکایت است؛ زیرا در آن از شور و شوق و عشق سخن گفته می‌شود و سختی، زندان و شکست و در نهایت سرفرازی و پیروز میدان بودن که نشیب و فراز هر زندگی است عنوان می‌گردد. این قصه، شخصیتی را به تصویر می‌کشد که از دامان پر مهر و محبت پدری به چاه می‌افتد و در مقابله با عشق زنی، برای وی زندان پیش می‌آید و در نهایت با تحمل سختی‌های بسیار و یادکرد از تعبیر خوابی و با رسیدن این شخصیت به مقام و جاه خستگی و ملالت را از بین می‌برد.

سوره‌ی یوسف را می‌توان در یک کلمه سوره‌ی «عشق» و در یک عبارت سوره‌ی «از اوج تا حضيض و از حضيض تا اوج» نام نهاد.

داستان جناب یوسف حکایت دل است و چون سراسر هستی را شور و عشق فراگرفته است، هرگز ملالت و خستگی در آن دیده نمی‌شود. این داستان همچون سرگذشت جناب موسی نیست که سخن از جهل و محرومیت سر دهد و بیان و فهم آن به تکرار نیاز داشته باشد و از «خیار» و «عدس» به «لن ترانی» ختم گردد.<sup>۲</sup>

در داستان موسی ﷺ گاهی برای نهادینه شدن بحث، تکرار را لازم دارد؛ چون این داستان امور اجتماعی و عمومی و حوادث امتی سرگشته و دور از فرهنگ را بیان می‌دارد، و این گونه تکرارها گذشته از آن که به فصاحت آسیبی نمی‌رساند، عین فصاحت می‌باشد و تمامی زوایای پیچیده و پرمخاطره‌ی یک حقیقت را نمایان می‌سازد. اما سرگذشت

جناب یوسف، چنان گرم، شیرین و پر شور و احساس است که بیان آن آدمی را به شور و شوق وامی دارد و هرگز اندیشه و ذهن آدمی را از توجه دور نمی‌سازد.

در اینجا شایسته است این نکته یادآوری شود همان‌گونه که قرآن کریم حکایت حضرت یوسف علیه السلام را بدون تکرار و تجزیه و به صورت پیوسته بیان می‌نماید، ماجراهی داستان یا فیلم و سریال، اگر جالب و شیرین باشد، باید به صورت پیوسته به نمایش درآید و نه به صورت سریال‌ها و مجموعه‌های هفتگی؛ زیرا تجزیه و پاره پاره کردن یک داستان احساسی و جالب، گذشته از آن که نتیجه‌ی خوبی نمی‌دهد، زیان روانی دارد و روح آدمی را آزرده می‌سازد و با انتظاری که در مردم ایجاد می‌نماید، آنان را مضطرب می‌سازد، و نیز نتیجه‌ی مطلوب تصمیم‌گیری را در آنان رو به ضعف می‌کشاند. این نوع سیاست، معلول ضعف اقتصادی و فرهنگی است که برای جبران کمبودهای مادی انجام می‌گیرد و سریالی را مانند نان گدازی به نمایش در می‌آورند تا ایجاد سیرایی موقع نماید.

قرآن کریم با نقل پیوسته‌ی این داستان و بیان همه‌ی آن در یکجا رهنمون می‌دهد هنگامی که از عشق و احساس و دل سخن‌گفته می‌شود که جنبه‌ای پیچیده و در عین حال عمومی دارد، باید آن را کامل ذکر کرد تا از هر گونه ملالت و خستگی جلوگیری نماید؛ پس باید در فیلم‌ها و مجموعه‌های هنری نیز این گونه امور را رعایت کرد و تنها موضوعاتی را که می‌توان سریالی ارایه داد در قالب مجموعه‌های هفتگی ساخت و در این گونه موارد نباید عوامل اقتصادی بر سلامت روانی مردم ترجیح داد و

چه خوب است که در زمینه‌های تبلیغی نیز این گونه امور رعایت شود تا به خوبی تبلیغ دین مورد رغبت همگان واقع گردد و ارزش علمی و یا اخلاقی در آن لحاظ گردد تا برای آموزش و آگاهی افراد، محتاج اعمال زور نبود و منبر و تبلیغ از صورت عادی آن خارج گردد و مجلس و منبر تنها برای کسب متعای دنیوی و ثواب اخروی نباشد و جنبه‌های علمی نیز در آن رعایت گردد.

با آن که تمامی حکایات قرآن کریم، سرنوشت حقایق و واقعیت‌هاست و تمامی وصف حسن و نیکویی را دارد، سوره‌ی یوسف «احسن» است؛ زیرا داستان دل و عشق و عفت آدمی است.

### خواب حضرت یوسف

قرآن کریم می‌فرماید: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَيْبِهِ: يَا أَبَتِ، إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشْرَ كَوْكِبًا وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لَيْ ساجدين. قَالَ: يَا بْنَيَّ، لَا تَقْصُصْ رَؤْيَاكَ عَلَى أَخْوَتِكَ فَيُكَيِّدُوا لَكَ كِيدَّاً!»<sup>۳۰</sup>

- به یاد آر هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدر جان، همانا من یازده ستاره را با ماه و خورشید در خواب دیدم که بر من سجده می‌کردند. یعقوب گفت: پسرم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که بر تو حیله برند.

دیدن رؤیا امری وجدانی است و هر فردی در عمر خود خواب‌های متعددی دیده و آن را با تمام وجود احساس نموده است و اثبات آن به

نقل شرعی و یا بیان خواب‌های دیگران نیاز ندارد و هر کس خود این عالم را جزو وجود خود دیده و یافته است، چه ایمان و اعتقادی به تعبیر داشته باشد یا خیر و چه خواب و رؤیا را مادی بداند و یا مثالی و یا مجرد. بنابراین کسی که منکر اصل دیدن خواب و رؤیا شود، در واقع منکر بخشی از حقیقت و واقعیت فردی خویش شده و عالمی از عوالم وجودی را به کناری گذاشته است، همان‌طور که بعضی در جهت اعتقاد و تصورات ذهنی تمام حقیقت را پوچ و هیچ انگاشته و واقعیت‌های اطراف خود و حتی خود را نیز نادیده انگاشته‌اند و اینان به‌طور کلی از واقعیت‌ها بریده‌اند.

تحقیق عوالم هستی و عوالم رؤیایی هرگز قابل انکار نیست و انکار رؤیا با انکار وجود خواب در آدمی برابر است.

قرآن کریم از رؤیایی حضرت یوسف سخن می‌گوید و اصل خواب دیدن را امری محقق و واقعی می‌شمارد: «یا بنی لا تقصص رؤیاک».<sup>۱</sup>

از عبارت «لا تقصص» فهمیده می‌شود که جناب یعقوب علیه السلام از علم تعبیر بی‌اطلاع نبوده است و همه‌ی پیامبران به صورت نسبی این امر را دارا هستند، بلکه داشتن آن لازمه‌ی توحید آنان می‌باشد.

رؤیا می‌تواند منشأ دگرگونی‌های خارجی گردد؛ چنان که در برخورد برادران حضرت یوسف علیه السلام دیده می‌شود و گاه اثرات نفسی و حقیقی دارد و برای نمونه، خوابی می‌تواند عامل تذکر یا تنبیه باشد.

امر دیگری که می‌توان از این جمله به‌دست آورد و آن را از قواعد کلی

۱- یوسف / ۵

رؤیا دانست آن است که برخی از خواب‌ها را نباید برای دیگران یا برخی از افراد نقل نمود که این امر در مقام خود مورد بررسی و تحقیق تمام قرار می‌گیرد.

البته این امر روشی باشد که این وصفی کلی و حکمی از احکام برخی از خواب‌هاست که قرآن کریم به آن اشاره دارد و چون مورد مخصوص نیست می‌توان از آن نتیجه‌ی کلی گرفت، همان‌طور که «فیکیدوا لک کیدا»<sup>۱</sup>؛ بر تو حیله برند نیز مورد تخصیص قرار نمی‌گیرد و به کلیت خود باقی است.

همچنین با توجه به توانایی بالای حضرت یوسف در تعبیر خواب که در آینده از آن یاد می‌شود و خواب فعلی وی این مطلب قابل اهمیت است که یکی از خصوصیات معبر تواناکه باید آن را از موahب دارا بودن علم تعبیر دانست این است که معبر از ابتدا درگیر خواب‌های تلغی و شیرین می‌شود تا زمینه‌ی رشد و شکوفایی هرچه بیشتر این علم در وی شکوفا گردد.

ابتداین گونه افراد در خواب‌های مختلف امور آینده‌ی نزدیک و دور خود را می‌بینند و حالات و خصوصیات زمان‌های بسیار دور خود را مشاهده می‌کنند تا از تمامی آمادگی‌های لازم برخوردار شوند، همان‌طور که در مورد جناب یوسف علیه السلام اینچنین بود و تمامی سرگذشت آینده‌ی ایشان از همین خواب به دست می‌آید؛ گرچه ممکن است جناب یوسف علیه السلام خواب‌های فراوان دیگری دیده باشد، قرآن کریم تنها از این خواب یاد می‌کند.



با این بیان یکی دیگر از قواعد تعبیر به دست می‌آید و آن این که کسی می‌تواند معتبر باشد که خود خواب‌های فراوانی دیده باشد و خواب و رؤیا و حالات مختلف آن را به‌طور ملموسی در خود بیابد، همان‌طور که در شخص جناب یوسف ﷺ چنین بوده است و یوسف که معبری کامل و چیره‌دست معرفی می‌شود و به آسانی بهترین تعبیر را از خود ارایه می‌دهد، ابتدا خود درگیر با خواب است؛ خوابی که آغازی برای آینده‌ی وی می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكُ رَبُّكَ، وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَيَتَمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ، وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ»<sup>۱</sup>.

- این گونه بود که خدایت تو را برگزید و به تو دانش خوابگزاری را آموخت.

حضرت یوسف صدیق، علم تعبیر را بعد از اجتباء و برگزیدگی به‌دست می‌آورد و از این امر بهخوبی اهمیت و بلندای این علم به‌دست می‌آید.

اجتباء و برگزیدگی همان موقعیت انتخابی برای نبوت است و همان‌طور که رسالت بعد از نبوت می‌باشد، تحقق علم تعبیر زمینه‌ی ظهور نبوت می‌باشد؛ اگرچه این علم به انبیا ویژگی ندارد و می‌شود اولیای غیر معصوم خدا نیز از آن برخوردار شوند؛ ولی مراحل عالی آن در انبیا و به خصوص در حضرت یوسف ﷺ و مراحل پایانی و اطلاقی آن در شخص حضرت رسول الله ﷺ و امیر مؤمنان و ائمه‌ی هدی ﷺ و ناموس حق حضرت زهرای مرضیه ﷺ می‌باشد.

۱- یوسف / ۶

آیه‌ی مبارکه‌ی فوق که از علم تأویل سخن می‌گوید، آن را قابل آموزش و تعلیم می‌داند و تعبیر را علم می‌شمرد و چون علم است قابل تعلیم و تعلم می‌باشد؛ اگرچه اساس و نهاد اصلی آن را باید از موهبت‌ها و رزق‌های آسمانی و بهره‌های الهی دانست؛ چراکه معلم آن حق است و این علم سهم خوبیان و اولیای خدا می‌باشد و راه غیر بر آن بسته است. گذشته از آن که معلم اصلی این علم جناب حق تعالی است و زمینه‌های استعدادی آن در افراد از توجهات خاص الهی نسبت به بندگان خاص و اولیای حق حضرتش می‌باشد، می‌تواند مدرس و آموزگارانی دیگر داشته باشد و با آن که از علوم موهبتی است، با مربی اولیا قابل اکتساب و فراگرفتن است.

#### علم تعبیر؛ دانش موهبتی

این علم با آن که موهبتی است، زمینه‌های اکتسابی دارد. صاحبان این علم به طور کلی کسانی هستند که مورد توجهات الهی قرار گرفته‌اند و صاحبان این علم، اگرچه به طور کلی متکی بر باطن خود بوده‌اند، برخی از آنان بر آموخته‌ها و یافته‌های شهودی دیگران تکیه داشته‌اند. البته در هیچ یک از معبران زمینه‌های استعدادی را نمی‌توان نادیده گرفت. به طور مثال می‌توان گفت این علم مانند شاعری است و افزوده بر نیاز به استعداد خاص خود، فرآگیری فنون شعر و فرهنگ ادبی آن را نیز لازم دارد.

قرآن‌کریم درباره‌ی علم تعبیر حضرت یوسف می‌فرماید: «ویعلمك من تأویل الأحادیث»<sup>۱</sup>؛ به تو دانش خوابگزاری را آموخت.

مُحَمَّدٌ وَآلُهُ وَعِنْهُ وَسَلَّمَ

۳۴

لفظ (من) که برای بیان بعض است، می‌رساند حضرت یوسف ﷺ  
همه‌ی مراحل کمالی علم تعبیر را دارانبوده و ایشان در رأس مخروط این  
دانش قرار نداشته است و معنای اطلاقی آن را باید در افراد دیگری  
جست و جو نمود؛ چرا که وجود لفظ «من» اطلاق آن را از کار می‌اندازد.

همان‌طور که اعتقاد شیعه بر همین اساس استوار است؛ چرا که رأس این  
مخروط ویژه‌ی حضرت خاتم رسول، نبی مکرم ﷺ و حضرات ائمه‌ی  
معصومین ﷺ و جناب زهرا مرضیه ﷺ می‌باشد.

این موضوع درباره‌ی تخلق به اسمای الهی نیز صادق است و هر یک  
از انبیا تنها به برخی از اسمای الهی تخلق داشته و محدودی از اسمای  
اعظم حق را یافته‌اند، اما حضرات چهارده معصوم تمامی آن را ظهور  
داده‌اند<sup>۱</sup>. اسمای الهی عوامل و اسباب ظهور یافتن کمالات حضرات  
انبیاست و تعبیر و تأویل نیز خود مظہر اسمی از اسمای الهی است که  
تمامی انبیا آن را به‌طور محدود داشته‌اند و آنان تمامی این حقایق و

معانی اطلاقی را در ظل شخص رسول اکرم ﷺ و حضرات ائمه‌ی  
معصومین ﷺ داشته‌اند؛ گرچه حقیقت استقلالی آن در هیچ یک از  
او صاف و در هیچ موردی نصیب هیچ یک از پدیده‌ها نمی‌گردد و  
استقلال تمامی کمالات منحصر به حق تعالی است؛ ولی معانی ظلی آن  
بر سه دسته‌ی محدود، مشخص و اطلاق ظلی می‌باشد.

یکی دیگر از قواعد علم تعبیر آن است که رابطه‌ای تنگاتنگ میان  
جمال و قدرت تأویل و تعبیر وجود دارد و حضرت رسول الله ﷺ

۱- بصائر الدرجات، باب ۱۳، ح ۲، ص ۲۲۸.

می فرماید: ما در زیبایی از یوسف برتر هستیم<sup>۱</sup> و در نتیجه حضرت رسول اللّه ﷺ زیباترین پدیده‌ای است که برترین مرتبه‌ی علم تعبیر را دارا می باشند. غرض از این بحث این است که سخن گفتن از علم تعبیر در حضرت یوسف نباید ما را نسبت به موقعیت مقام ختمی ﷺ در این زمینه به اشتباه اندازد.

جناب یوسف گذشته از موهبت‌های الهی و توجهات ویژه‌ی پرورده‌گار و بعد از اجتبا و برگزیدگی و تحمل زحمات سلوک و مشقت‌های سیر و سفر خود، زمینه و استعداد این موهبت خاص الهی را داشتند و رنج طی مراحل و مقامات باطنی را بر خود هموار نمودند که باید به‌طور دقیق در جای خود مورد بررسی قرار گیرد تاراھی روشن برای علاقه‌مندان به امور باطنی در این زمینه ترسیم گردد.

#### زیبایی اندام

با توجه به قاعده‌ی فوق و تعبیر «و يعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»، به خوبی به‌دست می‌آید که جناب یوسف صدیق ﷺ بسیار وجیه و زیباروی بوده و ایشان همیشه و به‌طور کلی مورد غبطه و رشک همگان قرار می‌گرفته و هرکس به مقتضای باطن و منزلت و موقعیت کمالی و یا نقص خود با ایشان برخورد می‌کرده و خود را در مقابلش گرفتار می‌دیده است. برای نمونه، محبوبیت و زیبایی ایشان نزد حضرت یعقوب ﷺ روشن است، و فرموده‌ی: «لَا تَقْصُصْ رَؤْيَاكَ»<sup>۲</sup>؛ خوابت را بازگو نکن، دلبندی یوسف در نزد ایشان را می‌رساند؛ چنان که دوری وی پدر را به

مصیبت و بلای هجر گرفتار می‌کند و در وصف صبر وی بر آن «فصیر جمیل»<sup>۱</sup> گفته می‌شود؛ چرا که جناب یعقوب با عشقی که به یوسف دارد نمی‌تواند از ایشان بگذرد و او را فراموش کند و تنها به صبر جمیل اکتفا می‌کند و در آن هم از خدا استمداد می‌جوید و «الله المستعان» را در خاطر خود جایگزین می‌سازد با آن که بی‌اطلاع از وجود او نمی‌باشد و تنها حضور فرزند را از دست داده است، چنان که هنگامی که پیراهن خون‌آلود یوسف را می‌آورند، می‌فرماید: «بل سوّلت لكم أنفسكم أمراً»<sup>۲</sup>؛ نفس شما این امر را در نظر شما زیبا جلوه نمود که آگاهی ایشان از چگونگی ماجرا و زنده بودن فرزند خود را به خوبی می‌رساند؛ گرچه حضور نداشتن یوسف در نزد وی چنین او را دل‌نگران می‌کند و تحمل دوری یوسف را در خود با صیر جمیل همراه می‌کند، همان‌طور که در پیش دل‌نگرانی خود از دوری یوسف را در مقابل برادران وی بیان می‌دارد: «إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَذَهَّبُوا بِهِ»<sup>۳</sup>؛ از این که یوسف را با خود ببرید پریشان خاطرم و «أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّئْبُ»<sup>۴</sup>؛ از آن می‌ترسم که گرگ او را بدرد، که هر دو مورد آگاهی جناب یعقوب از چگونگی ماجرا را می‌رساند.

برادران نیز بر محبویت یوسف اقرار دارند و می‌گویند: «أَحَبَّ إِلَيْيَ أَبِينَا مَنِّا وَنَحْنُ عَصِبَةٌ»<sup>۵</sup>؛ یوسف و برادرش به نزد پدر گرامی‌تر از ماست؛ در حالی که ما چندین برادریم، گذشته از آن، آنان تنها حضور او را نمی‌خواستند و حاضر به کشتن برادر خود نبودند و «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ»<sup>۶</sup>؛

۱- یوسف / ۱۸

۲- یوسف / ۱۳

۳- یوسف / ۱۰

۴- یوسف / ۸

۵- یوسف / ۱۳

۶- یوسف / ۱۰

یوسف را نکشید، را پیش کشیدند؛ بلکه در این امر پدر را در گمراهی می دیدند: «إنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup>؛ همانا پدر ما در خطای آشکاری است؛ در حالی که خود در خطای بودند و نمی یافتدند که جناب یوسف خود افتضای چنین محبتی را دارد.

صاحب دلو نیز از دیدن جناب یوسف، تعادل خود را از دست  
می‌دهد و هنگامی که وی را می‌بیند فریاد «یا بشری، هذا غلام»<sup>۲</sup> بشارت  
و مژده که پسری را یافتم، سر می‌دهد.  
عزیز مصر نیز گرفتار وی می‌شود و چنین فرمان می‌دهد که «أَكْرَمِي  
مثویه» مقامش را بسیار گرامی دار، و به همسرش سفارش یوسف را  
می‌کند که قدر وی را بدان. ایشان نیز در بند یوسف گرفتار بوده است که  
می‌گوید: «أَكْرَمِي مثوايه، عسى أن ينفعنا أو نتّخذه ولداً»<sup>۳</sup>؛ مقامش را گرامی  
دار که امید است ما را سود بخشد یا او را به فرزندی بگیریم.

برخورد جناب زلیخا با یوسف در تعبیر «هیت لک»<sup>۴</sup>؛ یوسف را به خود خواند و گفت برای تو آماده‌ام و «لقد همت به»<sup>۵</sup> آن زن در خواهش خود اصرار ورزید آمده است و وی محبت خود به یوسف را در کلام و کردار خود ظاهر می‌سازد و خود را در مقابل یوسف می‌بازد و به انحراف می‌افتد و عقاید خود را نادیده می‌انگارد و راه و رسم خطای پیش می‌گیرد؛ در حالی که زلیخا خود پیری چهره‌هی زیبارویی، پس رعنای پوده است.

از سخن پری چهرگان آن دیار و صحبت زلیخا نسبت به یوسف،  
به خوبی می‌توان علاقه‌ی آن‌ها را به دست آورد که نسبت به محبوب

.۲۱ / ۳- یوسف

۲- یوسف / ۱۸

۲۴/یوسف

٨ - يوسف /

٤- يوسف / ٢٣

زليخا «قد شغفها حبّاً»<sup>۱</sup>؛ محبت دل او را چيره و فريافته ساخته است، می‌گفتند و زبان طعنه بر آن زيباروي دل باخته می‌گشودند؛ اگرچه به قول معروف، زن‌ها خالي می‌بستند و باید گفت: «اَنَّ لِنْرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٌ»<sup>۲</sup>؛ همانا ما آن زن را در گمراهی آشکار می‌بینيم، ولی هنگامی که نوبت به خودشان رسيد، همه‌ی آنان خود را در دام يوسف گرفتار ديدند و دست خویش را در بریدن ترنجی از ترنج تشخيص ندادند.

زيبارويان مصر و پری چهرگان آن ديار که تمامی از گل‌رخان طبيعت بودند، چنان گرفتار آمدند و خود را باختند که هرچه داشتند در مقابل يوسف از دست دادند و خود را نيز در راه او نهادند و از خدا استمداد جستند: «فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ وَقَلْنَ حَاشَا اللَّهُ مَا هَذَا بَشَرًا، إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»<sup>۳</sup>؛ چون يوسف را ديدند در زيبايي او حيران شده و دست‌های خود را بریدند و گفتند: ماشاء الله، اين پسر نه آدمی است بلکه فرشته‌ای است بسيار زيبا.

هنگامی که زن‌ها يوسف علیه السلام را ديدند که بر آن‌ها وارد شد، چنان چشم‌هايشان را خيره کرد و او را چنان بزرگ و دلپذير ديدند که ديگر در چشم‌هايشان جايی برای دیدن کارد و دست و ميوه باقی نماند.

نه کاردهای زيبا، دست‌های نازنين آن‌ها را می‌دید و نه آن چشم‌های زيبا کارد و دست‌هايشان را می‌دید و نه دست‌های بلورين و زيبا، تاب و تحمل خودداری را داشتند و از ميان آن کاردها و دست‌ها و ديده‌ها، فقط خون بود که دیده می‌شد، آن هم برريده‌ی آن؛ زيرا جز يوسف علیه السلام را

۱- يوسف / ۳۰ . ۲- يوسف / ۳۱ . ۳-

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۴۰

نمی دیدند و بازیان حال و شور دل و قلبی لبریز از عشق و محبت سرود  
 «حاشا لله ما هذا بشرًا إن هذا إلّا ملكٌ كريم» سر می دادند و با خود  
 می گفتند: خدایا، این کیست؟ آیا بشر و آدمی است؟ نه، نه! او جز ملک،  
 آن هم فرشته‌ای بزرگوار نمی باشد.

آن زیبارویان و پری چهرگان به قدری یوسف را در حد بالایی از جمال  
 و زیبایی دیدند که او را از سخن خود به حساب نیاوردند و گفتند: این جز  
 فرشته و آن هم فرشته‌ای والامقام نمی باشد.

این جاست که زلیخا آن‌هارابه بازی می‌گیرد و می‌گوید: «فَذلَكَ الَّذِي  
 لَمْ تَتَنَّنِ فِيهِ»<sup>۱</sup>؛ این همان یوسفی است که شما مرا در عشقش ملامت  
 کردید و طعنه زدید، دیدید که چگونه اختیار خود را از دست دادید و  
 یکجا بر او دل بستید و دست از ترجح نشناختید.

همه‌ی زنان همچون زلیخا در جمال و زیبایی جناب یوسف اتفاق نظر  
 داشتند و آن هم نه تنها آن زیبارویان وی را زیبا می‌دانستند؛ بلکه زیبایی  
 وی در حدی بود که او را از سخن زیبارویان آدمی به شمار نمی‌آوردند.

درباره‌ی این مجلس بحث‌های فراوانی پیش می‌آید که مقام را  
 گنجایش طرح آن نیست و برای نمونه می‌توان پرسید حضرت یوسف  
 چگونه بر آن زنان وارد شد و چرا وارد شد؟ آیا به اذن زلیخا به آن مجلس  
 درآمد و آیا این دستور را معصیت الهی نمی‌دانست؟ آیا یوسف  
 می‌خواست زلیخارا از زیر بار طعنه به در آورد و به آن زن‌ها بفهماند که  
 شما در حد زلیخا نمی‌باشید و تاب و تحمل دیدار لحظه‌ای از آنچه زلیخا

بسیارش را دیده، ندارید؟ آیا عشق زن‌ها که بدون اراده و اختیار بوده و ناگاه با یوسف رویه‌رو شدند و «حاشا لله» گفتند و به خدا پناه بردند مورد مذمت است یا خیر؟ و خلاصه چه حد و مرزی برای چنین عشق‌های غیر ارادی می‌باشد و آیا زلیخاراهی برای گریز از این عشق که عصیان هم بوده، داشته است یا خیر و بسیاری از پرسش‌های دیگر که در این مقام قابل بیان نیست.

زیبایی یوسف، دل از تمامی زنان می‌ربود؛ در حالی که آن زنان تمامی از پری چهرگان و زیبارویان آن دیار بودند.

جناب یوسف مصدق کاملی برای «فتیارک اللہ أحسن الخالقین»<sup>۱</sup>؛ آفرین بر قدرت بهترین آفرینندگان، بود؛ چنان‌که حق تعالی در همین سوره می‌فرماید: «و شروع بشمن بخس؛ دراهم معدودة، و كانوا فيه من الزاهدين»<sup>۲</sup>؛ آنان او را چه ارزان فروختند و به اندک پولی او را از دست دادند و آنان چقدر مغبون و زیان‌کار گشتند.

حق تعالی به خاطر این پری چهره‌ی برتر از فرشته و نوع سیر و سلوک او، داستانش را «احسن القصص»؛ یعنی بهترین داستان‌ها و بلکه بهترین داستان‌های قرآنی نام نهاده است.

از سراسر این شواهد می‌توان موقعیت بسیار بالای جناب یوسف را در زیبایی و جمال به دست آورد و به این باور رسید که خوبی را خوبرویان دارند و افراد بدسریت از موهب ظاهری نیز همانند موهب باطنی بی‌بهراهند و هر کس حسن و وصف خوبی دارد، به هر دین و

مذهب و یا بدون هر دین و مذهبی که باشد به طور یقین راه به جایی دارد و اگر نواقصی داشته باشد، هیچ یک از آن‌ها موجب نفی کمال وی نمی‌شود.

زیبایی و کمال هر دو برای همیشه در هم آمیخته است و در واقع از بهترین مصاديق کمال، همان زیبایی است. زیبایی جلوه‌ای گویا از ظهور جمال مطلق و چهره‌ی روشنی از هویت الهی است.

زیبایی هنگامی که با صحت و سلامتی اعضا و جوارح آدمی همراه گردد و فرد زیبا از نقص عضو نیز دور باشد، مورد غبطه و رشک و حسد همگان قرار می‌گیرد و این دو هنگامی که با پاکی باطن و سلامت نفس و روشن ضمیری فردی همراه گردد، به طور حتم و یقین عنایات الهی را بر خود داشته و این چنین فردی از اولیای خداوند و از بندگان خوب پروردگار به شمار می‌آید.

به طور کلی همواره چنین است که کمال باطن با صفاتی ظاهر و سلامت اعضا و جوارح در هم آمیخته است و عقل سالم در بدن سالم است و خوبان خوب هرگز و هیچ‌گاه بی‌بهره از زیبایی و جمال و به خصوص صحت و سلامت اعضا و جوارح نمی‌باشند، اگرچه ممکن است فرد خوبی ظاهر زیبایی نداشته باشد که این خود حکایت از کمبودی در آن فرد می‌کند و یا شخص نادرست و بدکاری از زیبایی و سلامت ظاهری برخوردار باشد که این امر نیز حکایت از حسن باطن و نوعی از روشنایی ضمیر آن فرد می‌کند و همیشه این دو دسته در درون زندگی و سراسر عمر شان درگیر حوادث مختلف و نا亨جاری‌های متعدد و متشتت خواهند بود؛ ولی آن دسته از مردمانی که بی‌بهره از ظاهر خوب



و زیبایی هستند یا نقص عضوی نیز دارند و از حسن باطن نیز بی بهره‌اند، از عقب ماندگان مخلوقات آدمی می‌باشند و کمتر نقشی را می‌توانند در جامعه و مردم داشته باشند، چه این کمبودها در نهاد و نژاد آن‌ها باشد و یا از عمل آنان ناشی شده باشد.

در انسان هرچه زیبایی کامل شود، ظهور و بروزی از جمال مطلق و مطلق جمال می‌باشد؛ ولی زیبایی و جمال منحصر به انسان نیست و تمام موجودات و اشیا از آن جمال و جلال مطلق به‌نوعی از نسبیت برخوردارند و هر یک از این موجودات و اشیا مظہریت خود را به‌خوبی حفظ می‌کنند و سینه به سینه همگان ابراز وجود می‌کنند.

تمام موجودات و اشیای هستی، هر یک به‌نوعی به جمال الهی رهنمون می‌گردند و اورانشان می‌دهند؛ بلکه می‌توان گفت: تنها ظهور او هستند و همه در نظم خاصی و با هماهنگی مشخصی که درک آن چندان آسان نیست، آن جمال جمیل را بیان می‌کنند و بلکه تمامی موجودات بیان همان حقیقت می‌باشند.

درک زیبا و زیبایی با آن که امری طبیعی و از مفاهیم و معانی وجودانی است، چندان آسان نیست؛ به‌خصوص به عبارت درآوردن آن به مراتب مشکل‌تر از درک و یافتن آن می‌باشد؛ زیرا درک و یافتن، وصول و نوعی از وجود است؛ به خلاف عنوان صرف و بیان صوری که هرگز حال و هوای حقیقی ندارد و وجودی گویا از آن حقیقت نیست.

زیبایی و جمال همچون جلال، در هر فرد و چیزی به نوعی جلوه‌گری می‌کند؛ در حالی که کمبود و نارسایی خود را در خود پنهان می‌دارد و اندک آن نیز محسوس همگان نیست. هر زیبایی را که مشاهده کنیم،

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۴۴

دارای نارسایی‌های نسبی نیز می‌باشد و این نسبت در افراد کامل، اندک و به کمترین مقدار می‌رسد، تا جایی که در ظهر و بروز، تمام جمال و جلال مطلق که همان انسان کامل است، نارسایی، خود جمال می‌شود و بر زیبایی آن انسان کامل می‌افزاید، چنان‌که می‌بینید چهره و صورت زیبا را خال مشکین زیباتر می‌کند و باید گفت: همان خال مشکین است که تمامیت زیبایی را به آن صورت می‌دهد که آن خال با تمام سیاهی بر سفیدی و جمال آن زیبا می‌افزاید.

زیبایی هرگز زشتی را در خود راه نمی‌دهد و زیبایی به‌طور کلی زیباست؛ گرچه نسبت زیبایی در آن همیشه مراعات می‌شود؛ ولی چیزی که باید در آن دقت داشت این است که زیبا در بسیاری از موقع با نواقص و زشتی‌هایی نیز همراه است و این امر روشن است که زیبا با زیبایی تفاوت دارد.

به‌طور مثال، فردی صورت زیبا دارد ولی اندامش رسا نیست، و یا اندام مناسبی دارد ولی صورت خوبی ندارد، یا صورت وی زیباست ولی چشمان او چندان زیبا نیست، یا چشم او زیباست ولی صورت او زیبا نیست. گاه می‌شود صورتی رنگ روشن دارد ولی دهان و دندان او زشت است و یا دهان و دندان زیبایی رنگ و رویی ندارد یا دارای بینی بلند یا کوتاه است؛ ولی نه به اندازه و گاه می‌شود که به قدری به اندازه و موزون است که در تمامی صورت می‌چرخد و رقص می‌کند؛ به‌طوری که این چشم و بینی و یا دهان و دندان تمامی نواقص صورت را پنهان می‌نماید.

با این مثال، به خوبی روشن می‌شود که زیبایی بازیبا دو تاست؛ گرچه آن‌چه زیبا از زیبایی دارد همان هویت حقیقی اوست و زیبایی هرگز زشتی را در خود راه نمی‌دهد، هرچند دارای زشتی‌هایی باشد.

این خصوصیت‌ها تنها منحصر به انسان نیست و در سراسر موجودات و اشیا جاری است؛ خواه سنگ و گل و خشت باشد یا گل و خار و چوب و یا حیوان و ملک و یا اجرام سماوی و ستارگان آسمان.

امر زیبایی از گستردگی تمام برخوردار است و منحصر به انسان و حیوان و یا گل و گیاه نیست؛ اگرچه این امر در عوالم مادی و ناسوتی با صورت و شکل همراه است و در عوالم ناسوتی و یا مثالی خود را بدون صورت نشان نمی‌دهد، ولی جمال و زیبایی پایه‌پای جلال و وقار پیش می‌رود و منحصر به عوالم مادی و مثالی نیست؛ بلکه مجردات و عوالم غیبی عالی‌ترین مراتب زیبایی را داراست.

فرشتگان الهی، عقول تجردی و عوالم معنوی، بدون آن که صورت داشته باشد، صورتی از زیبایی و جمال دارد که درک آن عالمی برتر از عالم عادی ما می‌خواهد و در رأس تمام موجودات و عوالم مادی و تجردی، جناب حق تعالی است که مطلق جمال و زیبایی است؛ بدون آن که صورت، شکل، ثقل و وزنی داشته باشد و عالی‌ترین درک از آن جمال مطلق را انسان کامل دارد و بس.

### معیار پاافت باطن

در زمینه‌ی زیبایی و زیباشناسی که رابطه‌ی مستقیم با قیافه‌شناسی و اقسام مختلف دیگر آن دارد، موازین عقلی و مدارک متعدد شرعی در دست است که باید در مقام خود مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. بعضی از معیارهای عقلی آن در پیش بیان گردید و بعضی از مدارک

شرعی آن چنین است: «کل عمل علی شاکله»<sup>۱</sup>; بگو که هر کس بر حسب شاکله و داشته‌های خود، عملی را انجام خواهد داد، و «یعرف المجرمون بسیماهم» گناه کاران به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند و قاعده‌ی مشهوری است که می‌گویند: «الظاهر عنوان الباطن» و در مثل‌های فارسی آمده است: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و «نگاه به رنگم کن احوال دلم را بپرس» که همه بر توان شناخت باطن از طریق ظاهر حکایت دارد.

به طور کلی، ظهور و بروز پدیده‌ها یا جمالی است و یا جلالی و شمول این معنا را بر تمام موجودات از سنگ، گل و خشت تا گل، گیاه، حیوان، انسان و فرشته می‌توان جریان داد؛ گرچه انسان و در رأس آن اولیای خدا و انسان کامل، مقام جمعی جمال و جلال را دارند و جناب یوسف نیز از حد بالای این دو عنوان برخوردار بوده است، همان‌طور که پروردگار منان در ابتدای همین سوره بر این امر اشاره می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ يَحْتَبِيَكَ رَبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، وَيَتَمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ»<sup>۲</sup>؛ این تعبیر خواب توسط که خدا تو را برگزیند و علم تعبیر خواب بیاموزد و نعمت و لطفش را در حق تو تمام نماید.

خداؤند منان یوسف را بر می‌گزینند و نعمتش را بر آن حضرت با آموزش علم تعبیر به وی تمام می‌نماید و می‌فرماید: زمانی که حقیقت و معنای تأویل و یافت خواب‌ها به ایشان عنایت شد، خداوند تمامیت نعمت را به او عطا نمود.

وجود تمام نعمت در جهت جمال و جلال بود که سبب شد برادران

حَمْلُ وَعِصْمَةٍ

۴۶

یوسف بر آن حضرت حسد برند و با خود گویند: «لیوسف وأخوه أحبّ إلى  
أبينا منا»<sup>۱</sup>; پدرمان، یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد که اگر  
تنها همین بیان بود چندان نقص بر آنان نمی‌بود و می‌شد آن را حمل بر  
رشک و غبیطه نمود؛ زیرا با این بیان ارزش یوسف را عنوان نموده‌اند و  
پدر را متهم نساخته‌اند؛ گرچه کمبود خود را رسانیده‌اند؛ ولی کار به این  
بیان تمام نمی‌شود و در ادامه می‌گویند: «ونحن عصبة، انْ أَبَانَا لَفِي ضلالٍ  
مُبِينٍ»<sup>۲</sup>; پدرمان او را بیشتر دوست دارد؛ در حالی که ما تواناییم و  
پدرمان در گمراهی و اشتباہ روشن است.

البته، آنان در این بیان نسبت خطأ و اشتباہ به پدر می‌دهند و پدر را  
دوست دارند و به خوبی جناب یعقوب ایمان دارند و تنها او را درگیر  
اشتباه می‌دانند و شاید همین ایمان و اعتقاد به پدر ملاک نجات آنان و  
موجب بخشش یوسف و پدر و حق تعالی نسبت به آنان گردید.

شاهد دیگر بر پا کی آن‌ها این است که آنان حاضر به قتل جناب  
یوسف نشدنند و در وقت تصمیم «لا تقتلوا یوسف»<sup>۳</sup> گفتند؛ هر چند  
نمی‌توانستند او را در میان خود بینند و «وَأَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجَبِ»<sup>۴</sup>؛ او را  
در تاریکی چاه بیفکتید، را پیشنهاد دادند و او را در چاه اندختند، و آنچه  
مسلم است این است که میان این برادران با قabil تفاوت است؛ اگرچه  
هر دو تحمل حضور برادر را نداشتند، با این تفاوت که قabil تحمل  
وجود برادر را نداشت و اینان تنها تحمل حضور برادر را نداشتند؛ ولی با  
وجود او موافق بودند و این نیز سببی برای نجات و رستگاری آن‌ها شد.

.۳- یوسف / ۱۰

.۲- یوسف / ۸

.۱- یوسف / ۸۰

.۴- یوسف / ۱۰

### اعطای حکم و علم به یوسف

«ولمّا بلغ أشدّه آتیناه حكمًا وعلماً، وكذلک نجزی المحسنين»<sup>۱</sup>؛ چون

یوسف به سن رشد رسید او را حکم و دانش دادیم و پاداش نیکوکاران را این گونه می‌دهیم.

مراد از «ولمّا بلغ أشدّه» هنگامی است که جناب یوسف نونهالی را پشت سر گذاشته و بلوغ و رشد کافی برای بروز و ظهر کمالات یافته بود. «حکم» همان است که حضرت ابراهیم از خدا طلب می‌کند و می‌فرماید: «ربّ هب لي حكمًا، وألحقني بالصالحين»<sup>۲</sup>؛ خدایا، به من حکم بدہ و مرا به نیکوکاران همراه گردان. حکم حقیقتی بدون هرگونه شک و شبھه و بیانی رسا و تمام و احاطه و سیطره بر باطن حقایق اشیا و قدرت بر بروز پنهانی‌های آخرت است که از جبروت و وقار انسان حکایت می‌کند.

مقصود از «علم»، همان دانش تعبیر و تأویل است که وعده‌ی الهی بر

اعطای آن داده شده بود. علمی خالی از جهل و هرگونه توهمنی در یافته‌های آن. علم و حکم همان جمال باطن و جلال است. علم، جمال و حکم، جلال آن حضرت است که با زیبایی ظاهر آمیخته بوده است.

برگزیدگی ایشان و تمام بودن نعمت علم و همچنین دانش تأویل و مقام حکم، جناب یوسف را در در ردیف انبیای برتر می‌گذارد و ایشان را از هرگونه عیب و نقصی دور می‌دارد و عصمت و آن هم بالاترین مراتب عصمت را برای آن حضرت ثابت می‌داند.



## عشق زلیخا

«ورادوته التي هو في بيتها»<sup>۱</sup>؛ و آن زن که در اندرونی وی بود، آهنگ ارتباط با یوسف را داشت.

زلیخا با آن که گرفتار یوسف شد و در این راه به معصیت افتاد، نمی‌توان گفت وی زنی بدسریر و فاسد بوده؛ بلکه تمامی این گرفتاری‌ها برآمده از برخوردهای نزدیک میان یوسف و زلیخا و لازمه‌ی آن است، مگر آن که زنی باشد که با تقوای بسیار بالا در مقابل زیبایی یوسف دوام آورد و خود را گرفتار انحراف نسازد؛ ولی این تنها یک فرض است و وقوع آن فراوان نیست، چنان‌که زن‌های دیگر نیز با دیدن یوسف به بدتر از آن گرفتار شدند و کارد در دستشان تفاوتی میان انگشتان زیبا و میوه نمی‌گذاشت و تنها می‌برید.

زیبایی و جمال زلیخا حکایت از ضمیر صاف و باطن پرشور و شوق وی می‌کند و این چشمان زیبای زلیخا بود که وقتی بر یوسف پری روی افتاد، زیبایی خود و زیبایی او را با هم در یوسف دید و حب ذاتی به خود و عشق به یوسف یک‌جا در دل زلیخا قرار گرفت و زلیخا خود را از دست‌رفته دید و آن زیبایی مغدور بدون هر غروری در زیبایی یوسف پروانه‌وار به حیرت افتاد و برای رهایی از آن راهی جز کامگیری ندید که این تصمیم، گناه و خطای زلیخا بود.

این‌گونه برخورد، چنین آثاری را به دنبال دارد؛ زیرا هر دارای وصف کمالی، طالب هرچه بیش‌تر کمال از همان نوع و سخن است، همان‌طور که

زليخاى زىبا به زىبایی کمتر از خود سر فرود نمی‌آورد؛ ولی طبیعی است که در مقابل برتر از خود واله و حیران می‌شود و خود را ناچیز می‌بیند و در فکر تمام بودن کمالش می‌افتد؛ گرچه زليخا در نوع برخورده خطا رفت و ضعف ايمان خود را آشکار ساخت؛ همچنان که زن‌های دیگر بيش‌تر خود را رسوا کردنده و زودتر درگیر تب و تاب اين زيباروی پري چهره گشتند.

## تفاوت ضعف ایمان و پلپدی باطن

به طور کلی انحراف و بروز عصیان از فردی می‌تواند دو عامل اساسی داشته باشد: یکی، ضعف ایمان و دیگری، خبث باطن و پلیدی درون و این دو با هم بسیار متفاوت است.

معصیت و گناهی که از ضعف ایمان باشد به راحتی قابل پیش‌گیری است؛ بر خلاف عصیانی که از راه خباثت روحی و روانی باشد که پیش‌گیری از آن چندان آسان نیست.

کار عزیز مصر نادرست بود که یوسف زیبارا تنها و دور از خود به خانه آورد و زلیخارا با او در خلوت گذاشت که چنین خلوت‌هایی زمینه‌ی گسترده‌ای برای بروز عواطف و ناآرامی‌های زلیخا شد؛ زیرا تمام این امور، خود عوامل طبیعی برای فساد و اسباب درگیری باطنی می‌باشد. لازمه‌ی عدم بروز بعضی از حوادث روانی، به خصوص میان زن و مرد که انگیزه‌های فراوانی برای بروز بسیاری از مفاسد با خود همراه دارد مفارقت و جدایی است. این گونه امور احساساتی تنها منحصر به زن نیست و مرد نیز همین حالت را دارد؛ اگرچه زمینه‌ی بروز آن مختلف می‌باشد که چگونگی آن را در جای خود باید بررسید و شارع مقدس

اسلام نیز در این جهات به خوبی وارد شده و مرزهای ارتباط زن و مرد را مشخص فرموده و از چگونگی برخورد زن با مرد، مقدار آن و نوع خلوت یا تماس با زن، چگونگی نگاه، صحبت و حتی ورود و دخول در اماکن سخن گفته و احکام پیش‌گیرانه‌ای را وضع کرده است که در این موارد باید در شناخت مراد شارع دقت کامل و کافی داشت و از هرگونه افراط و تفریط به دور بود و جامعه را از عوامل عفت و پاکی و شؤون انسانی دور نساخت و با شناختی دقیق از آن است که می‌توان بر ایجاد عوامل انحراف دامن نزد.

البته در این مورد حضرت یوسف علی‌الله‌ای بر اثر داشتن عصمت درگیر چنین حادثی نگردیده است؛ بلکه بهترین راه رهایی و نجات زلیخا را فراهم ساخت که در قرآن کریم این امر به خوبی مشخص می‌باشد و می‌توان دریافت که زلیخا زن بدسریرت و زشتکاری نبوده و تنها کم‌ایمانی و نوع نادرست برخورد عزیز مصر با جناب یوسف و زیبایی

بالای یوسف علت این‌گونه حادثه‌ای گشته است؛ از این‌رو، هنگامی که زلیخا دانست زن‌ها او را مورد مذمت قرار داده‌اند، برای تبرئه و دفاع از موقعیت خود بازن‌ها برخوردی اصولی می‌کند و زمینه‌ی آزمایش آنان را فراهم می‌سازد و به آن‌ها می‌فهماند که در مقابل این انسان بس زیبا از وی ضعیفتر و بی‌اراده‌تر هستند و در این کار نیز بسیار خوب موفق شد و به خوبی از عهده‌ی اثبات آن برآمد.

اساساً طبع زیبایی چنین آثار شوم و ناروایی را به دنبال دارد؛ جز آن که زمینه‌های پیش‌گیری - همان‌گونه که در دین مقدس اسلام تبیین شده است - مورد اجرا قرار گیرد و گرنه ابتلای به حوادث شوم و ناروا هم برای

زن و هم برای مرد حتمی است و حتی باید در میان محارم و برخوردهای داخلی، تمامی آموزه‌های شریعت را به دقت عملی نمود.

### پاکی حضرت یوسف

در اینجا لازم است از عفت و پاکی بسیار رفیع جناب یوسف به‌طور خلاصه یاد شود و روشن نمود که ایشان از هرگونه عیب و نقصی به‌دور بودند و همه‌ی شخصیت‌های موجود در این داستان، از خداوند متعال تا شیطان و از زلیخا تا عزیز مصر به پاکی ایشان اقرار کامل دارند.

جناب یوسف پاکی و طهارت و قوت و قدرت بر نفس خویش و اراده‌ی کنترل خود را به‌طور صحیح و آشکار از خود ظاهر می‌سازد و هنگامی که زلیخا ندای: «هیت لک»<sup>۱</sup>؛ خود را برای تو آماده کرده‌ام، سر می‌دهد و می‌گوید: ای یوسف، فرصت را غنیمت شمار و بشتاب و مرا در برگیر که هیچ مانع و مزاحمی برای کام‌جویی از من برای تو نیست، جناب یوسف در آن موقعیت آشفته و پرطوفان زلیخا و خلوت و تنها‌ی، بدون هیچ اضطراب و وقفه‌ای به‌طور صریح و آشکارا می‌فرماید: «معاذ اللّه»<sup>۲</sup>؛ به خداوند متعال پناه می‌برم، «إِنَّهُ رَبِّي»<sup>۳</sup>؛ او خدای من است، «أَحْسَنُ مُثَوِّي»<sup>۴</sup>؛ مرا مقامی برتر از این گونه امور داده است، «إِنَّهُ لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ»<sup>۵</sup> و خدای من ستمکاران را رستگار نمی‌کند.

ایشان در این آیه گذشته از آن که به سرعت و بی‌درنگ چنین پاسخی می‌دهند که صداقت کلام ایشان را می‌رسانند، به معرفی خدای خود می‌پردازد و به زلیخا هشدار می‌دهد که مانعی وجود دارد و با معرفی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۵۲

.۱- یوسف / ۲۳ - یوسف / ۲۳

.۲- یوسف / ۲۵ - یوسف / ۲۵

خود، حريم عفاف را به خوبی برای خود محفوظ می دارد و برائت خود و دوری از گناه را شجاعانه اعلام می نماید و نغمه‌ی «معاذ الله» را سر می دهد.

همین طور جمله‌ی «واستبقا الباب» هر دو به سوی در شتافتند و جنگ و گریز آن‌ها حکایت از تسلیم نشدن جانب یوسف می کند؛ در حالی که زلیخا به او «هیت لک» گفته است.

بعد از برخورد یوسف و زلیخا با عزیز مصر و شوهر زلیخا و تهمت زلیخا به یوسف، خداوند می فرماید: «وشهد شاهد من أهلها»، و کسی از آشنایان آن زن گواهی داد، که خود معجزه‌ای گویا از جانب یوسف بر پاکی و طهارت خود بود. این امر، گذشته از اثبات پاکی و طهارت برای آن حضرت، اعجاز ایشان را می رساند و گرنه برای کودک و طفلی شیرخوار، استدلال و منطق هرگز جنبه‌ی عادی ندارد.

عزیز مصر در ادامه خطاب به یوسف گوید: «أعرض من هذا، واستغفرى لذنبك، إِنَّكَ مِنَ الْخاطئِينَ»<sup>۱</sup>؛ ای یوسف، از این امر بگذر. معنای این کلام چنین است که زلیخا را رها کن و از این حادثه چیزی نگو و دم فرو بند. عزیز مصر سپس زلیخا را سرزنش می کند و می گوید: توبه کن؛ زیرا تو از خود لغزش نشان دادی. با آن که زلیخا همسر او بود و به طور قهقهی باید تبرئه‌ی زن خویش را دنبال کند؛ ولی به قدری موضوع برای عزیز روشن و مسلم بوده است که چاره‌ای جز چنین بیانی برای وی باقی نمانده بود.

زليخا در مقابل زنان می‌گويد: «ولقد راودته عن نفسه فاستعصم»<sup>۱</sup>; من از او کام خواستم، او خودداری کرد؛ گرچه آنان هنوز یوسف را نشناخته بودند و وی را تهدید می‌کردند.

در ادامه‌ی اين ماجرا، زليخا حضرت یوسف را تهدید می‌کند و یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به درگاه الهی پناه می‌آورد و عرض می‌دارد: «رب، السجن أَحَبَّ إِلَيَّ مَمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»<sup>۲</sup>؛ خدايا، زندان بهتر از عصيان برای من است و خداوند می‌فرماید: «فاستجاب له ربہ فصرف عنه کیدهن»<sup>۳</sup>؛ خداوند نيز دعای وی را مستجاب نمود و او را از کيد زليخا دور نمود.  
عزيز با عنوان «أَيُّهَا الصَّدِيقُ»<sup>۴</sup> یوسف را مخاطب قرار می‌دهد که اين وصف از طهارت و سلامت یوسف حکایت دارد.

زنان نيز طهارت وی را تحسین کردن و گفتند: «حاش لله، ما علمنا عليه من سوء»<sup>۵</sup>؛ نه، قسم به خدا، ما از او بدی و زشتی سراغ نداریم و هیچ خطایی از او ندیده‌ایم.

زليخا نيز در نهايت با روشن شدن موضوع، به‌طور آشکارا و بدون هرگونه تمثيلي، حق را باز می‌گويد: «قالت أمراة العزيز: الآن حصص الحق، أنا راودته عن نفسه، وانه لَمِن الصَّادِقِينَ»<sup>۶</sup>؛ من او را به‌سوی خود دعوت کردم و او به من ميلی نداشت و آن‌چه یوسف در سابق می‌گفت، راست و همان گونه بود، نه آن که من در ابتدا گفتم.  
اگر «انه لمن الصادقين» را كلام الهی بدانيم، تصدق حق تعالى بيان واقع و لسان زليخاست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۴

۱- یوسف / ۳۲

۲- یوسف / ۳۴

۳- یوسف / ۴۶

۴- یوسف / ۵۱

۵- یوسف / ۵۱

خداؤند در نتیجه‌ی این ماجرا از زبان یوسف می‌فرماید: «ذلک لیعلم  
آنی لم أخنه بالغیب وإن الله لا يهدی کید الخائنین»<sup>۱</sup>؛ ما این امر را دنبال  
کردیم تا عزیز دریابد که ما به محرم او خیانتی نداشته‌ایم و حق همیشه  
خود را نشان می‌دهد و خدا نمی‌گذارد که خیانت‌کاران از معركه بگریزند.

حضرت یوسف در پیش نیز پاکی خود را اعلام نمود و گفت: «معاذ الله  
إِنَّهُ رَبِّيْ أَحْسَنْ مَثَوَّيْ» و گذشته از آن که جدال احسن می‌کند و «إِنَّهُ رَبِّيْ  
أَحْسَنْ مَثَوَّيْ» را حق می‌داند و به ظاهر عزیز را جلوه‌گر می‌سازد، خود را  
نیز از خیانت و خطاب دور می‌دارد.

آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که خیانت بد است و بدترین  
خیانت‌ها، خیانت به مربی خود می‌باشد؛ خواه مربی امور مادی آدمی  
باشد و یا امور حقیقی و همیشگی انسان که خدا باشد.

خداؤند سبحان نیز به پاکی جناب یوسف گواهی می‌دهد، چنان که  
می‌فرماید: «كذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء، إِنَّهُ مَنْ عَبَادَنَا  
المخلصين»<sup>۲</sup>؛ ما بدی و زشتی را این گونه از او برگردانیدیم و یوسف از  
بندگان مخلص و وارسته‌ی ما می‌باشد و او کسی است که تمام  
ناخالصی‌ها را از خود دور داشته است.

شیطان که از سر غرور صدای «لأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَبَادُكَ مِنْهُمْ  
المخلصین»<sup>۳</sup> سر می‌دهد و می‌گوید: خدا ایا، من تمامی بندگان را گمراه  
می‌سازم، مگر کسانی که مخلص باشند که دیگر مرا بر آنان دسترسی  
نیست؛ نه آن که کاری به آنان ندارم.

همان‌گونه که گذشت از خدا تا شیطان و از زلیخا و زنان مصر تا عزیز و ملک، همه و همه به پاکی و صداقت و راستی و طهارت جناب یوسف اقرار کامل و روشن دارند و تمامی به پاکی ایشان شهادت داده‌اند.

غرض از بیان این همه شاهد قرآنی آن است که سخنان اهل سنت در این زمینه جز انحراف چیزی نمی‌باشد و جسارت به پیامبری الهی است و به قول مرحوم فیض: «این‌ها اگر شیطان پرست هم بودند، نباید چنین سخنانی را می‌گفتند؛ زیرا شیطان نیز آنان را از مخلصین می‌داند که او را بر آنان دسترسی نیست».

نویسنده‌گان اهل سنت با کمال تأسف در کتاب‌های تفسیری خود می‌نویسنده که یوسف، هنگامی که زلیخارا در خانه‌ی خلوت دید، اراده‌ی زلیخا را کرد که ناگاه صورت پدرش را دید و از آن‌جا برخاست. آنان «هم به» را شاهد سخن نخست خود و «ولولاً آن راه برهان ربّه» را شاهد برای ادعای دوم خود می‌دانند.

ابوالفتح رازی گوید: اصحاب حدیث و حشویان گفته‌اند: شیطان دست بر پهلوی هر دوی آن‌ها نهاد و آن‌ها را در یک خانه جمع کرد و یوسف به لابه و زاری زلیخا ترحم کرد و خواسته‌ی او را اجابت نمود و جایی نشست که جای خیانت‌کننده‌گان می‌باشد و کار میان ایشان تا کندن شلوار پیش رفت و چون یوسف عزم بر معصیت کرد، خدای متعال برهانی به او نمود، و آنان در اندیشه‌های گمراه خود آن برهان را به چند وجه تفسیر کرده‌اند: اول این‌که جبریل به او بانگ زد و او را ترسانید. دوم این‌که همان‌جا که نشسته بود دریچه‌ای پیدا شد و صورت یعقوب از پشت او درآمد و لگدی بر پشت او زد، چنان‌که آب از پشت او بیرون آمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۶

ابوالفتح رازی این سخنان را به نقد نمی‌گذارد و ساحت انبیارا از چنین سخنانی منزه نمی‌داند و روشی است که نقل بدون نقد؛ خواه صاحب کتاب آن را پیذیرد یا خیر، زمینه‌ی تهمت و اتهام نسبت به حضرات انبیا علیهم السلام را آماده می‌سازد؛ اگرچه چنین کلماتی را نباید در کتاب تفسیر قرآن کریم آورد و باید حریم قرآن کریم از نقل و بیان این گونه مهملات به دور باشد.<sup>۱</sup>

تمامی سخنان زشتی که در این زمینه موجود است معلول عدم درک صحیح از معنای آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید: «ولقد همت به، وهمّ بها لولا أن رأي برهان ربّه، كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا المخلصين».<sup>۲</sup>.

اینان می‌پندارند همان طور که «همّت» از جانب زلیخا مطلق است و زلیخا بر یوسف اراده‌ی باطل نمود، از جانب یوسف نیز «همّ بها» مطلق است و یوسف نیز بر زلیخا همت باطل گماشت و هم زلیخا بر یوسف و هم یوسف بر زلیخا اراده‌ی باطل و خیانت کردند؛ در حالی که معنای آیه به فرمایش امام صادق علیهم السلام چنین نیست.

ایشان می‌فرمایند: «ولقد همت به» گرچه از جانب زلیخا مطلق است، «همّ بها» از جانب جناب یوسف مطلق نمی‌باشد و مقید است و به اصطلاح، در جانب حضرت یوسف معنای لولایی دارد و می‌فرماید: «وهمّ بها لولا أن رأي برهان ربّه». این بیان حکیمانه حکایت از توحید بالای جناب یوسف می‌کند؛ زیرا دیدن اعطای هر خیری از جانب حق تعالیٰ تنها با رسیدن به مراتب والای عرفانی میسر است.

۱- تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۶، جزء ۱۲، ص ۳۶۴ / ۲- یوسف / ۲۴.

پس این دو همت با یکدیگر متفاوت است؛ زیرا همت زلیخا زمینه‌ی عصیان دارد و همت و اراده‌ای که به یوسف نسبت داده می‌شود، حکایت از پاکی و توجه ایشان به حق می‌کند؛ همان‌طور که خداوند متعال در ذیل همین آیه می‌فرماید: «كذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء، إِنَّهُ مِنْ عَبَادِنَا الْمُخَلَّصِينَ» که بر توحید یوسف و استجابت ایشان از جانب حق تعالی و پاکی وی دلالت دارد.

این مقام لولایی نه تنها برای جناب یوسف، بلکه برای تمامی حضرات انبیای حق و نبی خاتم ثابت است و هرگونه پاکی و عنایتی را باید از حضرت حق داشت و سرچشممه‌ی فیض را منحصر در حق تعالی دانست و برای خود هیچ‌گونه استقلالی را قابل نبود.

با این توضیح به دست می‌آید که جناب یوسف مقام پاکی و عصمت را به تمام معنای کلمه دارا بوده و به مقام اخلاص کامل رسیده است؛ آن هم مخلص به معنای مفعولی و نه به معنای فاعلی که در طریق بوده باشد

و ایشان نیز همچون تمام انبیای الهی ﷺ معصوم هستند و ساحت شریف ایشان از سخنان عامیان منزه است. سخنی که حتی در داستان‌های خیالی داستان سرایان نیز دیده نمی‌شود و به داستان‌های شیرین و فرهاد نیز شباهتی ندارد و تنها می‌توان گوینده‌ی آن را معاند و دشمن به شمار آورد و گرنه حضرت یوسف به اتفاق همگان؛ از خدا تا شیطان، و از زنان و زلیخا تا عزیز و ملک جز پاکی نیست.

خداوند متعال دین و اولیای خود را همیشه از شر دشمنان معاند و دوستان ندادان صیانت فرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۸

## مقام توحید

در پایان این فراز از زندگی جناب یوسف و برخورد دیگران نسبت به ایشان لازم است پرده‌ای از این ماجرا مورد دقت بیشتری قرار گیرد تا مقام توحیدی حضرت یوسف خود را آشکارتر سازد.

هنگامی که یوسف وارد اتاق زنان شد، قرآن کریم از آن چنین گزارش می‌دهد: «فَلَمَّا رأيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ، وَقَطْعَنَ أَيْدِيهِنَّ، وَقُلْنَ: حاشَ اللَّهُ، مَا هَذَا بَشَرٌ، إِنَّهُ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»<sup>۱</sup>.

هنگامی که زنان دعوت شده یوسف را دیدند، چنان وی در نظرشان باشکوه آمد که دست‌های خود را قطع و پاره نمودند و به حالت غفلت و حیرت عجیب آنان را فراگرفت.

آن زنان از خود غافل و منصرف گردیدند؛ به‌طوری که دست‌هایشان را قطع کردند، نه این که تنها بر آن زخمی یا خراشی وارد آورند، بلکه واقعاً آن را بریدند. استفاده از وازه‌ی «قطع» در این مورد، از عمق غفلت و انصراف آنان حکایت دارد؛ یعنی این گونه نبود که آنان دست‌های خود را می‌بریدند و خون را نمی‌دیدند و از عمل خود غافل بودند؛ بلکه احساس درد و سوزش از آن نیز نداشتند؛ زیرا روح و جان و دل آنان در جایی و دست‌های زیبای زنان همچون چاقوها در جای دیگر بود.

انصراف و غفلت امری غیر اختیاری است و سود و زیان و حسن و قبح مترتب بر آن چندان مورد اهمیت نیست؛ هرچند مقدمات و مبادی آن ممکن است اختیاری و قابل سنجش باشد.

عوامل و موارد غفلت مختلف است و هر یک، احکام و خصوصیات مربوط به خود را دارد. ممکن است کسی از خود غفلت پیدا نماید و به حق مشغول گردد و یا همانند این زنان به خلق گرفتار آید و بعضی نیز از خود غافل می‌شوند و به خود مشغول می‌گردند که این امر بدترین نوع غفلت است و کمتر موردی از این نوع مورد توجه قرار می‌گیرد؛ جز آن که عوامل بسیار شدید خارجی در بعضی مواقع موجب توجه چنین افرادی گردد.

نفس انصراف و رهایی از خود همان‌طور که می‌تواند زمینه‌ی کمال و رشد داشته باشد، می‌تواند زمینه‌ی انحطاط و سقوط را فراهم سازد. البته، انصراف و رهایی از خود چندان کار آسانی نیست و رسیدن به مراحل عالی و بلند آن برای همگان میسر نمی‌باشد و هر کسی استعداد انصراف را ندارد و برخی چنان جمود روحی و روانی دارند که هیچ‌گاه از خود دور نمی‌شوند و حتی در موقع حساس نیز به خود باز می‌نگرند که اگر این توجه زمینه‌ی معنوی و اختیاری داشته باشد، بر کمال روحی و بزرگی خود دلالت دارد؛ گرچه این امر نیز برای کسانی ممکن می‌گردد که مراحل انصراف را پشت سر نهاده و از آن گذر کرده باشد.

هنگامی انصراف از خود یا دیگران و هر چیز ارزش واقعی خود را می‌باید که عامل آن تنها حق باشد و یا دست‌کم حقی هرچند اندک و نسبی او را به سوی خود کشیده باشد.

زنان چنان به یوسف خیره گشته و محوری زیبای او شده بودند و خود را باخته بودند که حتی از خود انصراف تمام پیدا کرده بودند؛ اگرچه این غفلت امری غیر اختیاری باشد و ضعف آن‌ها و بزرگی یوسف و

کمال و معرفه؛  
پژوهش

۶۰

سرعت برخورد، آن‌ها را به چنین حالتی وا داشت وزن‌ها با تمام وجودشان حضرت یوسف علیه السلام را ستودند و با زبان حال، دست‌های خود را بریدند و با زبان قال: «حاش لله، ما هذا بشرأ، إن هذا إلّا ملك كريم» را با هم زمزمه کردند که هر یک خود زخم‌های بر جگر پرسوز و پاره پاره‌ی آن‌ها بوده است و بس.

زنان با آن که در مقام ستر، حجاب، غیرت، وجاهت و زنانگی خود بودند و می‌خواستند موقعیت، وجاهت، زیبایی و پاکی و عصمت خود را بیش‌تر از آنچه هستند نشان دهند و چون ملامت به زلیخا را هم خود پیاکرده بودند و تمسخر او را هم در صورت خود باختگی به خاطر داشتند و در تمامی این امور می‌بایست بی‌تفاوتو و یا دست‌کم خودداری را پیشه نمایند، با این همه، بی‌اختیار و بدون هر ملاحظه و موقعیتی زبان حال و قال خود را در ستودن یوسف باز نمودند و نه تنها دست‌هایشان را، بلکه ابتدا خودشان را ریخته دیدند و بعد از آن دست‌هایشان را بریده یافتند و بدون آن که اراده و توجهی به آن داشته باشند، بی‌محابا به صورت جمعی به ملح یوسف نشستند.

در اینجا بود که زلیخا زنان را از ماجرا دور می‌کند و یوسف و زلیخا خود را به هم معرفی می‌نمایند و هر یک زمینه‌ی برخورد خود را با رقیب مشخص می‌کنند.

زلیخا در ابتدا یوسف را تبرئه می‌کند و «فاستعصم» می‌گوید که او از اطاعت من سرپیچید و خود را درگیر و گرفتار من نکرد؛ گرچه یوسف را به خوبی نشناخته و به همین دلیل در مقابل زن‌ها یوسف را تهدید می‌کند

و می‌گوید: «وَإِنْ لَمْ يَفْعُلْ مَا أَمْرَهُ لِي سِجْنَنَ وَلِيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ».<sup>۱</sup> او

هنوز از یوسف مأیوس نشده بود و زبان زور و تهدید را پیش می‌گیرد.

حضرت یوسف نیز خود را ضمن تبرئه معرفی می‌کند و می‌گوید: «وَرَبُّ

السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيْيِ مَمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ».<sup>۲</sup> وی با آنکه به خدا پناه می‌برد،

چنان‌که مقتضای توحید مخلصین است «وَإِلَّا تَصْرُفْ عَنِّي كَيْدِهِنَّ» می‌گوید

و خداوند نیز او را مورد حمایت کامل قرار می‌دهد و «فاستجاب» را

می‌فرماید که همه‌ی این موارد بر پاکی و طهارت تمام حضرت یوسف

دلالت دارد.

### دوره‌های سیر و سلوک حضرت یوسف

دوران زندگی و سیر و سلوک حضرت یوسف علیه السلام را بعد از طفویلیت

می‌توان به‌طور کلی به چهار بخش مشخص تقسیم نمود:

یک. مقام اجتبای و تمامیت نعمت که قوام عصمت و انتخاب ایشان از

جانب حق می‌باشد.

دو. بروز حوادث و پیچ و خمها و ظهور معجزه و اعجاز پاکی آن

حضرت است که: «وَشَهَدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا»<sup>۳</sup> که قرآن مجید از آن به‌خوبی

یاد می‌کند و روایات فراوانی نیز در این زمینه داریم و اهل تفسیر نیز

نسبت به آن فراوان سخن گفته‌اند.

سه. دوره‌ی تبلیغ و ارشاد آن حضرت است که بعد از ظهور معجزه در

مقام تبلیغ و در فرصت مناسب برای این امر مهم بوده است که شروع این

کار را در زندان مناسب دید و با نوعی خاص و بیانی شیوا: «إِنِّي تَرَكْتُ مَلْهَةً

قَوْمًا لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»<sup>۴</sup> رازمزمه نمود.

چهار. سیطره‌ی طبیعی و قدرت و اقتدار عمومی و انجام امور اجرایی و یافتن بسط ید در تمامی شؤون اجتماعی که از ثمرات نبوت و ولایت آن حضرت بود و ایشان بهنیکی این اقتدار را از خود ظاهر ساخت و روش برخورد خود را در امور زندگی و جامعه به همگان آموخت.

قرآن مجید همه‌ی مراحل سیر و سلوک جناب یوسف و مقامات و مراحل عمومی آن حضرت را معرفی می‌فرماید که این نوشتار بیش از این در مقام بیان آن نیست و نگارنده برخی از آن را در شرح تفصیلی خود برای فصوص الحکم که گسترده‌ترین شرح انتقادی بر این کتاب به شمار می‌رود، آورده است.

### تعییر خواب در زندان

اما مهم‌ترین فراز زندگی حضرت یوسف از لحاظ ارتباط مستقیم آن با این نوشه، تعییری است که وی در زندان از خواب دو زندانی داشته است. قرآن کریم در شرح این ماجرا می‌فرماید:

«وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَبَيَّنَ، قَالَ أَحَدُهُمَا: إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا، وَقَالَ الْآخَرُ: إِنِّي أَرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خَبِيزًا تَأْكِلُ الطَّيْرَ مِنْهُ، نَبَّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ، إِنَّا نَرَاكُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، قَالَ: لَا يَأْتِكُمَا طَعَامٌ تَرْزَقَنَاهُ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا، ذَلِكُمَا مَمَّا عَلِمْنِي رَبِّي».<sup>۱</sup>

- و دو جوان دیگر نیز با یوسف زندانی شدند، یکی از آن‌ها گفت: من در خواب دیدم که که انگور می‌افسردم و دیگری گفت دیدم که بر بالای سر خود طبق نانی می‌برم و پرنده‌گان از آن نان به منقار نان بر می‌گیرند. ما را از تعییر خواب خود آگاه‌گردان که تورا از نیکوکاران و عالمان می‌بینیم.

۱- یوسف / ۳۶ - ۳۷.

یوسف گفت: من شما را پیش از آن که غذا آرند و از آن بخورید، به تعییر خوابتان آگاه می‌سازم که این علم از آن چیزهایی است که خدای به من آموخته است.

این آیات، قواعدی از علم تعییر را در خود جای داده است که افزوده بر اثبات اصل خواب و رؤیا و اهمیت آن از جانب آن دو فرد و این که آنان وجود علم تعییر و تأویل خواب را امری عادی و شناخته شده می‌دانستند که از حضرت یوسف درخواست تأویل آن را بدون هیچ‌گونه پرسشی داشته‌اند و این امر می‌رساند که تعییر رؤیا از جانب حضرت یوسف دارای پیشینه بوده است و آن حضرت پیش از این خواب‌های دیگری را تعییر کرده بودند.

با توجه به آیات یاد شده باید گفت: آن دو زندانی از مردم عادی و آن زندان از زندانی‌های معمولی نبوده؛ بلکه آن دو از سران حکومتی و مقربان درگاه سلطنتی بوده‌اند که مورد غصب ملک قرار گرفته و به زندان افتاده بودند و همین امر سبب ذکر آن دو و بیان خواب آن‌ها گردیده است و گرنه خواب‌های دیگر و تعییرهای متعدد دیگری نیز در زندان پیش آمده بود که حضرت یوسف آن را تعییر کرده بود و ایشان به داشتن علم تعییر شناخته شده بودند که آن دو نیز درخواست تعییر خواب خود را از ایشان داشته‌اند.

این دو زندانی، گذشته از آن که آن حضرت را به پا کی، سلامت و صداقت می‌شناختند، به علم تأویل و تعییر ایشان آشنا بودند که می‌گفتند ما را از حقیقت خوابمان آگاه ساز که ما تو را از نیکوکاران و خوبان می‌دانیم و آن حضرت نیز آن را انکار نفرمود و در پاسخ به آن



گفتند: «لا یأتیکما طعام ترزقانه إلّا نبأتكما بتاؤيله، قبل أن یأتیکما»؛

بهزودی زود خواب‌های شما را برایتان تأویل می‌کنم.

این حکایت می‌رساند تأویل و تعبیر خواب، موضوع تازه، مستحدث

و امر مجهول و نامعلومی نبوده است و تعبیر و تأویل خواب، همچون

اصل خواب رفتن امری طبیعی، عمومی و شناخته شده بوده که در نهاد

ناآرام آدمی قرار داشته و انسان در تمامی ادوار تاریخی حیات خود به آن

می‌اندیشیده است.

اما موضوعی که دغدغه‌ی هر خواب بیننده‌ای بوده است، توانمندی

و آگاهی معیّر در علم تعبیر بوده است که وی تا چه میزان قدرت احاطه بر

یافت واقعیت‌ها و حقایق مربوط به خواب را دارد. امری که صداقت و

پاکی معتبر به آن بستگی دارد و هنگامی که مهارت و احاطه‌ی کامل بر این

کار داشته باشد، این حقیقت از پاکی و وارستگی او حکایت دارد؛

چنانچه از این آیه به دست می‌آید که آن دو هیچ شکی در توانمندی

جناب یوسف در این دو جهت نداشته‌اند و درخواست تأویل از ناحیه‌ی

آنان بدون هیچ شرط و شکی عنوان گردیده است و به پاکی و صداقت آن

جناب اقرار کردند و گفتند: مرا به حقیقت این دو خواب آگاه ساز که ما

تورا از خوبان و پاکان می‌دانیم.

### برخی از ویژگی‌های خواب‌گزار

در تعبیر بعد از صداقت و پاکی خواب‌گزار آن‌چه ضرورت دارد،

مهارت، آگاهی و خبرویت کامل و داشتن دقت در این رشته و فن

می‌باشد.

معبر کسی است که ملکه و اقتدار دریافت حقایق را به حد لازم و به قدر کفايت داشته باشد و خوابگزار با این وصف است که می‌تواند به گفته و کار خود ارزش معنوی و شرعی بدهد و چنین کاری را با اطمینان کامل و با مسؤولیت شرعی انجام دهد و کسی که از این خصوصیت بی‌بهره باشد، هرگز کار وی ارزش معنوی، شرعی و علمی را ندارد.

علم تعبیر یک حقیقت است و زمان‌های گذشته و حال خوابگزاران شایسته‌ای را به خود دیده است، اما متأسفانه، برخی ناآگاهانه و بدون اطلاع از قواعد و اصول علم تعبیر عصای تعبیر را در دست می‌گیرند و خواب این و آن را از پیش خود تعبیر می‌کنند؛ چنانچه استخاره نیز چنین است و قواعد ویژه‌ی خود را دارد و هر کسی بدون آگاهی از این قواعد نمی‌تواند به استخاره با قرآن کریم بپردازد. نگارنده تفصیلی‌ترین کتاب آموزش استخاره با قرآن کریم را با تبیین قواعد و قوانین ویژه‌ی آن نگاشته و آن را بر آیات قرآن کریم تطبیق نموده است که امید است در اختیار علاقمندان قرار گیرد.

همان‌گونه که با صرف آشنایی با تفسیر قرآن کریم و ادبیات نمی‌توان صاحب استخاره شد، با صرف آشنایی با کتاب‌های عرفانی و دیدن چند کتاب تعبیر نمی‌توان صاحب علم تعبیر و تأویل خواب و رؤیا گردید.

چنین نیست که تا کسی گفت: من در خواب دیدم که شیر می‌نوشم، به وی گفت: عالم می‌شوی یا اگر ماری دید، آن را به دشمن تعبیر برد و تا گفت در خواب دیوانه شدم، بگوید به مقام فنا می‌رسی که چنین سخنانی از ناآگاهی آن فرد از این موهبت الهی حکایت دارد.

کسی شایسته‌ی مقام تعبیر است که با دara بودن این موهبت الهی و

پاکی مستمر و صفاتی باطن، تمامی جهات لازم در شناخت موجودات و  
وصول کامل بر حقایق امور باطنی را داشته باشد.

### گذر از گذشته و آینده

مطلوب دیگری که در باب تعبیر اهمیت فراوان دارد و باید مورد دقت  
قرار گیرد این است که رابطه‌ی رؤیا و خواب تنها از گذشته و کردار سابق  
آدمی خبر نمی‌دهد و آینده‌ی آدمی نیز می‌تواند در خواب امروز دیده  
شود.

خواب اگرچه عوامل نفسانی دارد و از حالات مادی و طبیعی بدن  
انسان به شمار می‌آید، در این گونه امور منحصر نمی‌باشد و علاوه بر آن،  
گذرگاه‌های فراوانی نسبت به امور آینده‌ی آدمی دارد و روح و جان انسان  
و باطن ناارام آدمی در خواب به واسطه‌ی آرامش نسبی که ممکن است  
در آن خواب پیدا کند، می‌تواند از آینده‌ی خود با دیدن خوابی خبر گیرد  
و سبب شود که با امور آینده ارتباط مستقیم برقرار نماید.

همان‌طور که رؤیایی می‌تواند جنبه‌های مادی و آزدگی‌های  
جسمانی را حکایت کند و یا رابطه‌ای با گذشته‌ی خود داشته باشد و  
یادی از همگونی‌های آن کند، می‌تواند آثار مختلف روحی که برآیند  
حوادث آینده است را در قالب‌های مختلف نشان دهد و با چهره‌های  
گوناگون، موضوعات و مسایل آینده را همچون گذشته‌های دور بر ما  
بازگشایی کند و ما را از آن آگاه سازد و راه‌گشای بسیاری از امور گردد.  
اگرچه حوادث آینده به وجود نیامده و همچون حوادث گذشته از  
دسترسی ما به دور است، چنین زمینه‌ی ارتباطی که بر عالم مادی ما  
حاکم است، در جهات معنوی و تجردی لازم نیست و همان‌طور که روح

آدمی می‌تواند با گذشته‌های دوری که از چنگ آدمی گریخته تماس برقرار نماید، می‌تواند با حوادث آینده‌ای که در ظرف مادی تحقق نیافته نیز ارتباط برقرار کند و روح آدمی با روح آن حقایق و امور مرتبط شود؛ زیرا در مرتبه‌ی عوالم معنوی، شرایط مادی حاکم نیست و بدون نیاز به هیچ یک از این امور، می‌توان با صفاتی باطن و زمینه‌های لازم، خود را به آینده‌های بسیار دور رسانید و اگر این‌گونه همگونی‌ها شدت یابد و صفاتی باطن بیشتر گردد، می‌توان در بیداری نیز این زمینه‌ها را صورت داد و کسی با حضور کامل در سفره‌ی دل خود، رزق و روزی همه‌ی موجودات در تمامی مراتب آینده و گذشته را تحصیل نماید و خود را دید و دیده‌ای برای حقایق و امور آینده و گذشته سازد.

#### اطمینان در تعبیر

مطلوب دیگری که از این آیه به دست می‌آید و مربوط به مقام تعبیر و خواب‌گزار می‌باشد این است که معتبر باید درک و فهم خود را به‌طور جدی و با اطمینان خاطر بیان کند.

۶۸

هنگامی که فرد در کار خود آزموده و بر موجودی خود اطمینان داشته باشد، به‌طور جدی و از سر جزم و باور از واقع حکایت می‌کند؛ به‌طوری که صاحب رؤیا خود به نوعی از باور می‌افتد و حالات و انگیزه‌های روانی در او ایجاد می‌گردد، همان‌طور که جناب یوسف در پاسخ خواب آن دو فرمود: شمارا خوراکی و غذا نیاید، جز آن که تعبیر خوابتان را بیان خواهم کرد؛ یعنی تعبیر خواب شمارا به‌زودی و از سر

صدق و یقین می‌گوییم؛ چرا که: «ذلکما ممّا علّمنی ربّی»؛<sup>۱</sup> و از موهبت‌هایی است که آن را پروردگارم به من آموخته است و از جانب من نیست.

حضرت یوسف با این بیان، چند نکته را خاطرنشان می‌سازد:

یک. داشتن علم تعبیر و قدرت یافتن واقعیت‌ها، از جانب پروردگار به یوسف رسیده است و از شخص وی نیست و این امر تأکیدی است بر این که همه‌ی قدردانی‌ها باید نسبت به خداوند باشد و حضرت یوسف با این بیان گذشته از آن که پروردگار خود را برای آن دو نفر عنوان می‌کند، به واسطه‌ی این تعبیر، آن‌ها را با خدای خویش مأنوس می‌سازد.

دو. علم تعبیر موهبتی الهی است و از جانب خدای منان به برخی اعطای شود و آنان مورد موهبت و بخشش حق تعالیٰ قرار می‌گیرند و چنین نیست که تعبیر علمی اکتسابی و عمومی باشد؛ گرچه آموخته شده‌ای می‌تواند در مقام تعلیم و آموزش آن برآید و اکتساب و تعلیم می‌تواند در جهت رشد و شکوفایی آن نقش داشته باشد.

البته اکتساب و تعلیم این فن، زمینه‌های کمالی را می‌طلبد و از طریق عواملی همچون تفکر، عبودیت و ریاضت‌های گوناگون فراهم می‌گردد و درس و بحث آن نیز موجب تطهیر و پاکی است و درس و بحث‌های صوری در غیر اولیای معصومین ﷺ امری لازم و ضروری است و بعد از وجود زمینه‌های الهی و موهبت استعدادی، نفس پیری یا اشاره‌ی حکیمی و یا درس آموخته شده‌ای راهیافته می‌تواند راهگشای این امر

باشد و این گونه یافته‌ها، تنها کار مدرسه و درس و بحث‌های صوری و قیل و قال‌های خشک نیست؛ گذشته از آن که حد کمال و مراتب عالی آن را باید در حضرات انبیا و اولیای معصومین علیهم السلام جست و جو نمود.

### آغاز تبلیغ و ارشاد

مهم‌ترین امری که در زندان برای جناب یوسف پیش آمد، موضوع تبلیغ و ارشاد مردم بود و ایشان به دنبال فرصت مناسبی برای تحقق این امر می‌گشت.

سومین دوره‌ی سیر و سلوک حضرت یوسف که همان تبلیغ و ارشاد مردم است، در زندان شروع شد و ایشان علم تعبیر را در تحقق این هدف به کار می‌بردند؛ چنان‌که به آن دو نفر گفتند: تأویل خواب‌های شما را لآن نمی‌گوییم، ولی خیلی زود آن را به شما خواهیم گفت و شما باید پیش از شنیدن تعبیر خوابتان به سخنان من که همان ارشاد آنان بود گوش فرا دهید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۷۰

حضرت یوسف تنها به تأویل خواب آنان نپرداخت؛ بلکه به تبلیغ توحید می‌پرداخت و این امر می‌رساند که این گونه نیست که خواب‌گزار انسانی باشد رمیده از همه چیز که در میان انباشته‌ای از کتاب و ادعا خزیده باشد. مر خواب‌گزار توانا همان‌طور که می‌خواهد تعبیر و تأویل خواب و یافته‌های عوالم غیبی و مثالی مردمان را دریابد و به آن‌ها منتقل نماید، می‌خواهد تعبیر و سرگذشت زندگی و حیات عمومی و خصوصی مردمان را نیز برای آنان بیان نماید و آنان را از ظواهر زشت و زیبای دنیای مادی و زو دگذر به آخرت، ابد، باطن امور و نهانی‌های گسترده و ثابت عوالم واقعی و حقیقی راهنمایی کند و نقش اساسی هر

یک از ذرات و اشیای عالم را در چهره‌ی آدمی گویا نماید و نقش مهم و مشخص آدمی را نیز در تمامی عوالم هستی روشن سازد.

جناب یوسف آن دو زندانی را برای شروع تبلیغ خود مناسب دانست؛ چرا که آن دو از افراد عادی و معمولی نبودند، بلکه از سران حکومتی بودند که مورد غصب واقع شده و به زندان افتاده بودند و آنان بر اثر موقعیت نامناسب و ناآرام روانی و زندان، خوابی دیدند و بیشتر نمک به زخم‌شان زده شد و به دنبال درمان و آرامش آن بودند که به غیر از جناب یوسف آن هم در میان زندان کاری ساخته نبود و روشن است که آنان باید به سخنان یوسف گوش فرا دهند و از ایشان اطاعت نمایند تا سر نخی از آینده‌ی خود را توسط یوسف پیدا نمایند. همچنین مسلم است که زندانیان غصب شده چون نسبت به آینده‌ی خود حساس بودند سرآپا به سخنان حضرت یوسف گوش فرا می‌داند؛ زیرا آنان خودگرفتار زندان و نابسامانی بودند و موقعیت و احترام آن دو و یوسف چنین امری را ایجاب می‌کرد و وجود چنین خصوصیت‌هایی موقعیت مناسبی را برای تبلیغ فراهم ساخت و ایشان نیز این فرصت را مغتنم شمرد و وظیفه‌ی اصلی و عمده‌ی خود را شروع نمود.

#### زمینه‌های لازم در تبلیغ

عملکرد حضرت یوسف ﷺ در این زمینه می‌رساند که تبلیغ و ارشاد مردم به وجود زمینه‌های مناسبی نیاز دارد و بدون آگاهی و توجه به آن ممکن است ارشاد و تبلیغ نه تنها مفید نباشد، بلکه آسیب‌ها و مفاسد بسیاری را موجب گردد.

مبلغ یا مرشد توانا که نظری جز ایفای وظیفه‌ی الهی ندارد، گذشته از

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۷۲

خودسازی و استکمال نفسانی و دیگر خصوصیات لازم برای تبلیغ و ارشاد، باید موقعیت‌های مناسب تبلیغ را نیز تشخیص دهد و محیط تبلیغ و افراد و خصوصیات مردم و جامعه را در تبلیغ خود در نظر داشته باشد و بی‌مهابا و ناشیانه خود را درگیر حوادث شوم نسازد و از هرگونه افراط و تفریط در این زمینه خودداری داشته باشد و به راستی جناب یوسف چه خوب مناسبت تبلیغ و موقعیت ارشاد را تشخیص داد و چه شروع به جایی داشت.

ایشان اهداف و انگیزه‌های خود را به زیبایی بیان می‌دارد و در این زمینه توانایی خود را به اثبات می‌رساند.

حضرت یوسف گذشته از وصول به کمالات و صفات برجسته و عالی و مقامات بلند عرفانی، به مقام دستگیری بندگان خدا که عالی‌ترین مقام انسان کامل است رسیده بود. باید توجه داشت که این دو مقام به طور مشخص از یک‌دیگر جداست؛ زیرا ممکن است انسانی وارسته و دارای کمالات بلند عرفانی باشد؛ ولی به مقام ارایه و نفوذ در غیر و مقام دستگیری از دیگران و ارشاد آنان نرسیده باشد.

خوب بودن امری است و خوب تربیت نمودن دیگران امری دیگر است. بسیاری از خوبان و افراد شایسته خود را در مقام دستگیری و تربیت نفوس نمی‌دانند و بسیاری نیز به خیال و یا تزویر بر این مقام تکیه می‌زنند؛ در حالی که سزاوار چنین امری نمی‌باشند.

اگرچه بسیاری از بندگان ناخودآگاه طریقی را دنبال می‌کنند، به‌طور آگاه در راه حق گام بر نمی‌دارند و عده‌ای نیز هنگامی که به راه می‌افتد، بر اثر حوادث و امراض نفسانی و جانبی از راه می‌مانند و درگیر خیال و

شیطنت می‌گردد و دسته‌ای از خوبان نیز هرگز ادعای مقام دستگیری را به خود راه نمی‌دهند و در میان تمامی بندگان خوب و بد خداوند منان، دسته‌ای اندک مقام هدایت نفوس و تربیت افراد و دستگیری دیگران را می‌یابند و شایسته‌ی چنین عنوان و مقامی می‌شوند.

کسانی که به مراحل عالی کمال می‌رسند و مقامات انسانی را می‌یابند و به مقام دستگیری می‌رسند از «محبوبان» می‌باشند، در برابر «محبان» که با آه و سوز و درد و رنج به دنبال حق به راه می‌افتد و خود را گرفتار حق می‌بینند و از این امر خلاصی نمی‌یابند. محبوبان، اگرچه تمامی این سوز و سازها، بلکه بیش از آن را دارند که در خیال محبی نمی‌گنجد، این حق است که آنان را انتخاب می‌کند و آنان را بر می‌گزیند و آن‌ها را بعد از وصول کامل، برای ارشاد و دستگیری بندگان خود آماده می‌سازد و به سوی خلق باز می‌گرداند و این تنها محبوبان هستند که از این امر فارغ می‌گرددند و سمت خلقی را به دست می‌آورند، اما محبان از کار خلق باز می‌مانند و خود را تا پایان گرفتار سوز و ساز می‌دانند و هرگز از این بار غم رهایی پیدا نمی‌کنند.

البته مقام تبلیغ و ارشاد چنین وارستگانی را نباید با دسته‌های کاسب‌کار و گروه‌های تزویر و ریا در هم آمیخت.

کسانی که تنها از تبلیغ و ارشاد، فریاد و فن آن را فراهم ساخته و آن را کسب و کار خود نموده‌اند و آه شکم و سوز دنیا و درد پول و غم خودنمایی و زمینه‌ی تزویر و اندوه جلب منافع را دارند، هرگز در ردیف مبلغان دیانت قرار نمی‌گیرند و در خور چنین عنوانی نمی‌باشند. آنان به مجاز مبلغ و به حقیقت چیز دیگری هستند؛ خواه در گروه ادیان آسمانی

و مذاهب انشعابی باشند و یا در مسالک حزبی و گروه و دسته‌های سیاسی و ساختگی، که تمامی یک هدف کلی و مشخص را دنبال می‌کنند.

البته، در میان آنان گاه افرادی سالم و با حقیقت یافت می‌شود که در فکر احیای مردم خود هستند و غرض اصلی آنان تنها دنیا نمی‌باشد که این گونه افراد در میان مبلغان صوری ادیان آسمانی و به خصوص در میان مبلغان اسلامی و پیروان اولیای حق و صاحبان لوازی عدل و عصمت بیشتر دیده می‌شود؛ اگرچه این مبلغان از بحث ما خارج هستند؛ چرا که هر چند هدایتگری و ارشاد بندگان خدا قابل تقدیر است، تبلیغ انبیا و دستگیری اولیای الهی است که به بازیابی اندیشه‌ها و سالم‌سازی درون انسان‌ها می‌پردازد که در خور دیگران نیست.

حضرت یوسف ﷺ در میان حضرات انبیا و اولیای حق و مبلغان واقعی، مقامی بس عالی و بلند دارد و ایشان گذشته از احراز کمالات و تمامیت سیر و سلوک و دara بودن مقام محبوبی، به خوبی از عهده‌ی ایفای نقش تبلیغ برآمدند.

حضرت در ابتدا با شکوه خاصی به آن دو وعده‌ی تأویل خواب‌هایشان را می‌دهد و می‌فرماید: ولی اکنون نه؛ هر چند بهزودی این کار را می‌کنم و از عهده‌ی آن نیز به خوبی بر می‌آیم: «قال: لا یأتیکما طعام ترزقانه إلّا نبأّتكمابتأويله قبل أن یأتیکما».<sup>۱</sup>

همچنین ایشان علم تأویل و تعبیر را به خدای خود نسبت می‌دهد و



آن را موهبتی از جانب حق تعالی می داند و می فرماید: «این علم از آن چیزهایی است که خداوند به من آموخته و من از او فراگرفتهام».

حضرت یوسف با این بیان، گذشته از آن که یکی از اصول دیانت را بیان می دارد، دل های آنان را متوجه خداوند متعال و صاحب کمال اصلی می سازد و به آنان خاطرنشان می نماید خدای من گذشته از آن که صاحب کمال است، اصل در تمامی کمالات نیز می باشد و همهی کمالات من و خوبان از اوست و آنچه خیر و خوبی است از جانب ایشان می باشد: «ذلکما مَّا عَلِمْنِي رَبِّي».

آن حضرت بعد از این بیان، جدایی خود از قوم کافر را در اندیشه و عمل عنوان می سازد تا گذشته از آن که وضعیت و موقعیت خود را بیان کرده باشد به آنان زبان اعتراض و پرخاش و هجرت و دوری و کناره گیری از کفر و عناد و الحاد را نیز آموخته باشد؛ چرا که حضرت به طور آشکارا کفر و الحاد و عدم اعتقاد آنها به خدا و آخرت را علت رهایی و بریدن خود از آنها معرفی می کند و می فرماید: «إِنَّى ترکت مُّلَّةً قومٍ لَا يُؤْمِنُونَ باللهِ وَهُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ همانا من آیین گروهی را که به خدا ایمان نمی آورند و به آخرت کافرند را ترک گفتمن.

یوسف در ادامه، ریشه و اصالت پاکی را که در خود می بیند عنوان می نماید و از پدران و اجداد خود به ترتیب زمانی و به طور مشخص یاد می کند و اعتقاد و پیروی خود را از طریق و راه آنان بیان می کند تا زمینه‌ی هرچه بیشتر قبول و پذیرش آنان را ایجاد نموده باشد و روشن سازد که

تمسک و یادآوری از پدران و اجداد خود تنها صرف ذکر اصل و نسب و قوم و قبیله نیست، بلکه مسانخت خود با آنان را در ایمان و عمل یادآور می‌شود: «وَاتَّبَعْتُ مَلَّةَ آَبَابِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ».<sup>۱</sup>

ایشان در بیان پدران و ترتیب آنان، جناب ابراهیم و اسحاق را بر پدر خود مقدم می‌دارد تا گذشته از آن که رعایت ترتیب زمانی را کرده باشد، شائبه‌ی تعصّب و میل بی‌مورد به پدر دوستی را از خود دور ساخته باشد و در واقع می‌فرماید: من یوسف ابن یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم هستم و به فرمایش جناب رسول اکرم ﷺ: «کریم ابن کریم ابن کریم ابن کریم» می‌باشد.<sup>۲</sup>

حضرت یوسف پس از آن، از توحید می‌گوید و به طور عام و گسترده و به نوعی که گویی از امری تکوینی خبر می‌دهد، می‌فرماید: «ما کان لنا ان شرک بالله من شيءٌ»<sup>۳</sup>; مارا نرسد که چیزی یا کسی راقرین و شریک حق و کمال مطلق قرار دهیم و مقصود آن حضرت این است که فضل حق علت این امر می‌باشد: «ذلک من فضل الله علينا وعلى الناس»<sup>۴</sup>; ایمان به حق و اطاعت از خداوند منان و اعتقاد به آخرت فضیلتی است که حق تعالیٰ به هر کس بخواهد، می‌دهد و در زمرةٰ رستگاران قرار گرفتن از عطا‌یای الهی است که باید غنیمت دانسته شود.

سپس ایشان گمراهی و زیان‌کاری همه مردم را بیان می‌دارد و با زبان حال می‌فرماید: آنچه بایسته‌ی گفتن بود، برای شما بیان کردم، «ولکن أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»<sup>۵</sup>; اگرچه ناسپاسی بسیاری از مردم روشن است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۶

۱- یوسف / ۳۸ . ۲- کافی، ج ۴، ص ۲۲۵ / ۳۸ . ۳- یوسف / ۳۸ .

۴- یوسف / ۳۸ . ۵- یوسف / ۳۸ .

آنگاه ایشان هرچه غیر حق است را بی اساس می شمارد و با ظرفات خاصی از تمام افراد موجود در زندان، اقراری تلقینی نسبت به توحید و بطلان شرک و کفر و تمامی ایادی باطل می گیرد و ایمان را به آنها تلقین می نماید و می فرماید: «دوستان زندانی من و همدردان روز و شب بند و تنهایی! آیا خدای یگانه و حاکم توانا بهتر از خدایان متعدد و بی خاصیت نیست؟ آیا چنین نیست که جز حق چیزی تأثیرگذار و تدبیرکننده نمی باشد»<sup>۱</sup>؟

و سپس با تأیید آن از جانب خود می فرماید: «حکم، حکم حق و اساس، فرمان الهی است و دین نیز تنها توحید است و بس؛ اگرچه بسیاری نمی دانند و به حق راه نمی یابند»<sup>۲</sup>.

یوسف با این تعبیر زیبا و با مهارت ویژه در کوتاهترین فرصت و به بهترین شیوه عقاید توحیدی خود را بیان می دارد و در پایان، به تعبیر خواب آن دو نفر می پذیرد.

### دردهندی، هجر و سوز معبر

همانگونه که گذشت خواب گزار شایسته باید صاحب خواب های خوش و رؤیاهای مفید و سالم باشد و پر واضح است که چنین چیزی برای افراد عافیت طلب و خوش گذران هرگز میسر نمی شود و این گونه افراد به کمال راه نمی یابند و تنها مهمان اسطبل دنیا می باشند.

خواب گزار باید همچون همه اولیای خدا صاحب درد و سوز و آه و غم باشد و در خواب و بیداری این معنا را به خوبی لمس کند؛ چرا که

انسان بی درد هرگز کاری از پیش نمی برد و در واقع بی دردی هر فردی با بی ارزشی او برابر است و ارزش هر فردی با دردمندی و درک و شعور با سوز و گداز او همسان می باشد.

تمام حضرات انبیا و اولیای الهی صاحب درک و درد فراوانی بوده و هر یک به فرآخور مراتب وجودی وجود کمالی خود، هم در زمینه های استعدادی و هم در جهات فعلی سوز و گدازهای فراوانی داشته اند و هر یک نوع خاصی از مشقت و رنج را تحمل نموده اند. آنان تمام عمر خود را با سوز، سختی، آه و فنا همراه بوده اند و در سراسر عمر خود از ابتدا تا پایان آن لحظه ای آرام نداشته و ناهمواری های مختلفی داشته اند.

حضرت آدم با هبوط خود که مایه‌ی رشد و ظهور معنوی ایشان و افراد بشر گردید، تمام ابعاد مختلف انسانی را به تصویر وجود کشانید و انسان را بزرخ همه‌ی مقامات وجودی معرفی نمود و از ناسوت‌گرایی و ملک‌نمایی او را به دور داشت و وی را برتر از تمام آن‌ها عنوان نمود و از اطاعت تا عصیان و از حق تا شیطان را به کار مشغول داشت که هنوز نیز این بازی شطرنج گونه و این نزد پر نزاد با تمام کیش و مات‌هایش جریان دارد.

هر یک از حضرات انبیا به انواع مشکلات مبتلا شدند و خود را با تمام قوّت و ضعف بر آن فایق ساختند تا جناب یوسف که از زندگی پر ناز و نعمت یعقوبی به چاه و زندان عزیزی کشیده شد و همچون کالایی به فروش رسید و بنده و غلامی گشت و تحمل درد تهمت را به جان خرید و این جام بس تلخ را با تمامی تلخی به کام خود شیرین نمود و از آن به خوبی گذشت.



یعقوب به فراق مبتلا می‌گردد و چشمانش را از دست می‌دهد و خود را گرفتار هجران طولانی می‌بیند ولی هرگز ناامید و مایوس نمی‌گردد.

نطفه‌ی جناب موسی به تهدید و نابودی مبتلا می‌گردد و در شیرخوارگی و پیش از مردن گرفتار تابوت می‌گردد و می‌رود تا همچون آب گستردۀی دریا، دشمنان خود - فرعون و تابعینش - را در هنگام غرق در آب‌های خشم‌آلوده تندد و تیز ببیند و درک نماید تا بی‌درک و لمس نظر بر هلاکت دشمن نداشته باشد و همچنین بلایای فراوان دیگری که در سراسر زندگی پر پیچ و خمیش دیده می‌شود.

زندگی سراسر رنج و درد حضرت مریم و عیسیٰ با تمام فراز و نشیب‌های مختلف آن را باید دید که تحمل هر یک از آن‌ها کمر قدر تمدن‌ترین افراد با کمال را می‌شکند و پشت قوی‌ترین افراد را به خاک ضعف و زبونی می‌کشاند؛ ولی این حضرات با وقار خاصی که مخصوص اولیای حق الهی می‌باشد، همه‌ی آن را با سرافرازی پشت سر گذارند و از میدان نبرد فرار نکرند و تمام فراز و نشیب‌های انفعالی آنان حکایت از تاکتیک‌های ویژه‌ی آنان دارد.

این در حالی است که ما با اندکی از زندگی و مشکلات فراوان آن شایستگان آشنایی داریم و یافته‌های تاریخی نیز چندان صافی نمی‌باشد و با نابسامانی‌های مختلفی درگیر است، به‌طوری که اطلاع و دستیابی صحیح به چگونگی زندگانی آن حضرات برای انسان میسر نیست و نسبت‌های ناروا و کج روی‌های مختلف و سوء نیت‌های فراوان با داستان‌سرایی‌های بی‌مورد، تاریخ زندگانی آن حضرات را درگیر پرسش‌های فراوانی نموده است.

هم چنین است سختی‌های زندگی حضرت رسول اکرم ﷺ که بیشتر جهت کیفی داشته است؛ اگرچه ایشان نسبت به انبیای گذشته، زندگی کوتاه‌تری داشته‌اند؛ ولی زندگی آن حضرت چنان پیچیده و دردآور و پر مشقت بوده است که آن حضرت درباره‌ی موقعیت و مشکلات خود می‌فرماید: «وما أؤذى نبی مثل ما أؤذیت»<sup>۱</sup>؛ هیچ پیامبری همچون من آزار و اذیت نشده و سختی و درد نداشته؛ همان‌طور که هیچ پیامبری مقام و مرتبت آن حضرت را دارا نبوده است. این بیان پر معنا و دردآلودی می‌باشد که رسول گرامی اسلام ﷺ در مدت کوتاه پیامبری خویش - در مقایسه با زمان پیامبری حضرات انبیای گذشته - چه مصایب و سختی‌هایی داشته است که می‌فرماید: هیچ یک از انبیای گذشته، چون من آزار و اذیت نشده‌اند و فهم این بیان چندان آسان نیست و در جمله‌ای کوتاه بیان شد که مشکلات آن حضرت تمام جهات کیفی داشته و در همان مدت کوتاه، بزرگ‌ترین دردها را تحمل نموده و عدم هماهنگی کمی و کیفی، آزاری دردناک است؛ آن هم مصایب و آزاری که آدمی را به موت و حیات برساند.

زندگانی پر رنج ائمه‌ی هدی از امیر مؤمنان علیہ السلام تا دیگر امامان علیہ السلام و تا سرسلسله‌ی سادات، حضرت زهرای مرضیه علیہ السلام، ناموس حق و دریای شرف نیز همچنین است و درک مصایب آنان برای صاحبان فهم چندان آسان نیست تا چه رسد به آن که کسی با اندکی معرفت بخواهد آن را پی بگیرد.

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۵۶.

ما از رنج حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآهُ وَسُوْزُ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَاقِعَهُ واقعه‌ی کربلا خبری می‌شنویم و داستانی می‌دانیم. نه تاریخ گذشته توانسته آن‌طور که بوده بیان نماید و نه ما می‌توانیم درک ملموسی از آنچه به ما رسیده است داشته باشیم. همان‌طور که امروزه کربلا و مدینه و مکه با همه‌ی بزرگی و شرافت نمی‌توانند رنج و درد مصایب پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت زهرا عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ را بازگو کنند.

از زندگی سراسر رنج همه‌ی سفیران الهی و مردان حق باید عبرت گرفت و آموخت که درد و شیون و فقر و فنا با تمام ابعاد آن لازمه‌ی رشد و استكمال انسان است و مشکلات و مصایب است که هویت انسان کامل را ظاهر می‌سازد و چهره‌ی باطنی او را از تمامی ناخالصی‌ها جدا می‌گرداند و وی را صافی و ناب می‌نماید.

آن که درد ندارد، درک ندارد و آن که آه و سوز و غم ندارد، اندیشه و کمالی نمی‌تواند داشته باشد. دلی که آه ندارد تباہ است و دلی پر فروغ است که پر سوز و گذار باشد و جان خود را در مقابل همه‌ی مصایب و بلایا باز یابد.

هرگز عافیت طلب‌ها، خوشگذران‌ها، دولت‌داران بی‌مرام و اغسنا و مرفهان بی‌درد نمی‌توانند از این معانی و حقایق سهمی داشته باشند و به همین دلیل هیچ‌گاه از میان آن‌ها چراغ‌داری بیرون نیامده است.

آنان که با کمال بیگانه‌اند و دل درگرو این‌گونه جواهرات نداشته و تنها دل به سنگ خوش دارند مرفهان دل مرده و عافیت طلبان خوشگذرانی می‌باشند که چون حیوانی در درون استبل زیبایی با همنوعان خود

زندگی را نشخوار می‌کنند. آنچه از آن‌ها می‌ماند کمبود و تباہی، ادعا و گمراهی و نابسامانی‌های دیگر بشری است و این طایفه، شبی بس تاریک و طولانی در پیش دارند.

هرگز از میان این‌گروه، پیامبر، امام و یا عارف واصل و عالم وارسته‌ای برنخاسته و بر نخواهد خاست و اگر به‌ندرت کسی از میان آنان بدرخشد، انسانی معمولی بوده است که ژرفایی ندارد و این امر برآیدن و توانان ریشه‌های شیرین خوری آنان است که آن را با سوز و درد تازیانه‌های باطنی پرداخته‌اند.

کسانی که به صورت ظاهر از این‌گروه، صاحب‌کسوت علم در سطح بالایی بوده‌اند، هرگز راه به جایی نبرده و معنایی را ندیده‌اند و از حقیقت تنها به صورت و حصول ذهنی آن بستنده کرده‌اند.

بسیار گفته‌اند ولی نیافته‌اند، و شنیده‌اند اما ندیده‌اند، و تنها درسی را فراگرفته‌اند و در تحلیل و بررسی مفهوم حقیقت - نه شخص حقیقت - در خیال خود اموری ذهنی را پرورانده‌اند و رنج و زحمت تطبیق با خارج را به خود نداده‌اند.

با محاسبه‌ای بسیار کوتاه و ساده می‌توان تاریخ هزار ساله‌ی روحانیت شیعه را مورد بررسی و تحلیل قرار داد و دید که اکثریت شایستگان روحانیت و مردان بر جسته‌ی این سلسله‌ی راستی و صداقت و راه‌یافتگان به سرچشمه‌ی امامت و ولایت و عصمت، از میان اقشار متوسط و پایین جامعه و از مردم رنج دیده و دردمند بوده‌اند.

این صاحبان مغزهای بزرگ و سینه‌های ستبر و دریا دل و دل‌های فراخ به‌طور نوعی از مستضعفان جامعه و قشر درد آلود مردم برگزیده



شده‌اند. مردمانی که در جهت رشد فکری و تدین دینی و آگاهی عقیدتی در سطح بسیار بالایی بوده؛ اما از نظر مادی و زندگی دنیایی از پایین‌ترین قشر جامعه و مردم محسوب می‌شده‌اند؛ مردمانی زحمت‌کش و زارع و روستایی یا شهری دل‌سوخته بوده‌اند که از میان خود فرزندانی را چراغ‌دار جامعه و مردم می‌سازند. آن‌هایی که با زحمت و کوشش و با دست رنج و تلاش طاقت‌فرسای خود می‌توانستند سختی و درد را المس کنند، می‌توانستند فرزندانی را در این راه گسیل دارند و افراد لایقی را به جامعه و مردم تحويل دهند و همین‌ها بوده‌اند که از میانشان عالمان، دانشمندان، مراجع، حکیمان و عارفان برخاسته و وارثان انبیا و راهنمای مردم در امور دینی و مذهبی گردیده‌اند.

کسانی قدم در این راه نهاده‌اند که چکیده‌ی تلاش، ثمر، مشقت، درد و سوز بوده‌اند و از میان آن‌ها نخبگانی برجسته بروز می‌کرده است؛ به‌طوری که عقل از درک همت و توانایی و طاقت و زحمات معنوی و علمی آنان عاجز و ناتوان است.

فرزندان زحمت‌کشان مؤمن دیروز، شب زنده داران حوزه‌های فردا بوده و بار علمی و عملی حوزه‌هارا به دوش کشیده‌اند و این درد آشنا یا امروز، فرزندان همان مردمان پر تلاش دیروز می‌باشند که بار سنگین جامعه و فرهنگ مردم را به دوش داشته‌اند.

از تلاش‌های صافی و صادقانه‌ی آن مردم، توقعی چنین می‌رود و دستاوردی جز این را نمی‌باید انتظار داشت و این خود دلیل بر پاکی ریشه‌ها و سلامت ثمرات آنان می‌باشد.

به‌طور کلی، عالمان برجسته، دانشمندان فقهی و فلسفی و عارفان

دل سوخته از میان این چنین مردمانی برخاسته‌اند و کمتر خانواده و خاندان و فامیل عافیت طلب و خوشگذرانی را می‌توان پیدا نمود که در میانشان افراد برجسته‌ای از علم و عمل و بصیرت و عرفان بوده باشد و اگر گاهی فردی از میان این گونه مرفهان بی‌درد سر برداشته و راه به جایی برده، سوز و آه فراوانی را دیده تا حالات قومی خود را از دست بدهد و استحاله گردد و حالات تازه‌ای پیدا کند؛ هر چند این گونه افراد باز در مراحل حساس، حالات قومی خود را ظاهر ساخته و باطن خود را نشان داده‌اند.

### تاسف و اندوهی بجا

در اینجا موضوعی که تأسیف‌بار است و از آن نمی‌توان به آسانی گذشت این است که پشت‌وانه‌های علمی و افراد برجسته‌ی حوزه‌ها کمتر می‌شود که نسلی از علم و عمل بجا گذارند و کمتر خانواده‌ی علمی را می‌توان یافت که دوره‌های فراوانی از تاریخ حیات خود را در کسوت علم و عمل به‌طور شایسته و پیوسته و در سطح بالا حفظ نموده باشد؛ به خصوص در این دوران و زمان که دیگر کم‌تر آقایی، آقازاده‌ی آقا می‌تواند داشته باشد.

۸۴

فرزنده‌یک روستایی ساده و یک شهری زحمت‌کش، عالم و مجتهد و عارف و مرجع و فیلسوف می‌گردد؛ ولی عالم‌زاده، فیلسوف‌زاده، عارف‌زاده، و مجتبه‌زاده پشت پا بر عینیت حقیقی پدر می‌زند و از آن رویگردان می‌شود و اگر فرزندی کم و بیش همانند پدر و یا مشابه پدر شود، استثناست و از تازگی خاصی برخوردار است و این امر هرچه به ما نزدیک‌تر می‌شود، بیش‌تر کلیت پیدا می‌کند و تا امروز که دیگر کم‌تر

خانواده‌ی علمی را می‌توان یافت که فرزند خانواده، برتر یا همسنگ پدر  
بر جسته‌اش باشد.

از باب بیان شکر منع شایسته است گفته شود هم‌اینک که این کتاب  
به نگارش می‌آید در حوزه‌ی علمی قم و در زمان ما، تنها آقازاده‌ای که  
آقاست و از هر جهت شایسته‌ی ستایش و مورد احترام همگان می‌باشد  
و چنین نیز هست، آقا مرتضی فرزند حاج شیخ حایری است که در سطح  
عالی علم و عمل زبانزد همه می‌باشند و نگارنده دیگری را در این حد از  
علم و عمل نمی‌شناسد؛ اگرچه می‌توان افراد شایسته و فاضل فراوانی را  
در خانواده‌های علمی یافت؛ ولی شماره‌ی آنان متأسفانه اندک است.  
علت عمدۀ این امر روش است و بی‌دردی، عافیت‌طلبی و  
هم‌سویی با دنیا و مردم آن را باید مانع عمدۀ عدم رشد علمی این‌گونه  
افراد دانست.

فرزندي که پدرش نتيجه‌ی يك دنيا درد و زحمت و رنج و كوشش  
بوده و باگام‌های بلند خود توانسته است در علم و عمل پا بر قله‌ی کمال  
گذارد و پیروز گردد، دیگر نمی‌تواند با آرمان پدر همراه گردد و راه او را  
ادامه دهد؛ زیرا با میل و اختیار و انتخاب خود به این‌جا نرسیده است،  
گذشته از آن‌که زندگی پدر نیز حال و هوای سابق خود را ندارد و دنیا  
برای چنین عالمانی هموار می‌گردد و رنج و دردهای گذشته در آنان رو به  
ضعف می‌گراید و چندان محسوس آنان نیست. این پدر آخرتی که دنیا را  
نیز به تبع همراه دارد، نمی‌تواند فرزند خود را به کار و تلاشی همانند  
خود بگمارد و فرزند، تنها در دل دنیا پدر می‌آمد و در این‌گهواره‌ی پر  
ناز و نعمت به خواب می‌رود؛ چراکه زندگی پدر را گهواره‌ای آرام می‌بیند

و از رنج و زحمت و سختی‌های گذشته‌ی پدر هیچ نمی‌بیند و اگر پدر آن را برای وی بازگو نماید، آن را در ذهن چنان بزرگ می‌پندارد که هیچ میل دیار و دیدارش را به دل راه نمی‌دهد.

امروز پدر روحانی او هرچه همسویی بیشتر با دنیا داشته باشد، آمال و آرزوهای مادی فرزند بیشتر می‌گردد تا جایی که ممکن است فرزندان عالم وارسته‌ای از بدترین افراد جامعه‌ای عقب مانده باشند و آب بر دست افراد ناسالم آن بریزند.

فرزندي که رنج پدر را ندیده است و فقر و سختی‌های پدر را نمی‌شناسد، هنگامی که چشم می‌گشاید، پدر را در دنیایی بس مرffe و آسوده می‌یابد و او نیز همدوش و بلکه پیشتاز ناز و نعمت‌های دنیای پدر می‌گردد و از آن بهره‌مند می‌شود تا بزرگ شود و خود را به کناره‌ی دیگری از زندگی برساند. این‌گونه فرزندان؛ خواه خوب باشند یا بد، نجیب باشند یا ناجیب، مثل پدر نمی‌شوند و این امر اثر قهری این دو نوع زندگی با تفاوت ماهوی آن است.

نتیجه‌ی زندگی مرد دهقان و زحمتکش شهری یا روستایی این است که فرزند خود را از لابه‌لای رنج و درد به اجتهاد می‌رساند؛ ولی نتیجه‌ی زندگی چنین مجتهد عافیت‌طلبی این است که فرزند خود را از خانواده‌ی علم و اجتهاد خارج می‌کند.

زندگی پر درد و سخت همراه با زحمت، مرد تلاش، کار، علم و عمل می‌آفريند و زندگی مرffe و آسوده‌ی پدر، فرزند را خوش خوراک، بی‌درد و عافیت‌طلب به بار می‌آورد.

در خانه‌ی پر ناز و نعمت، حال و هوای دیگری حاکم است و درد و

بِرْ نَعْمَةٌ مُّهْمَّةٌ

۸۶

سوز و زحمت و تلاش مشاهده نمی‌شود و هر کس در آن زندگی باشد  
همین حالت را پیدا می‌کند؛ زن باشد یا مرد؛ پسر باشد یا دختر، همه  
خوش‌خوراک، راحت‌طلب و فانتزی بار می‌آیند و نتیجه‌ی زحمات پدر  
به شمار می‌روند و از مردم معمولی بیش‌تر به دنبال دنیا می‌روند.

همین امر موجب می‌شود که به‌طور شخصی کسوت روحانیت از  
عالیمزادگان بیرون رود و رو به فناگذار و این دیگران هستند که جای این  
مجتهد و عارف و فقیه را پر می‌کنند.

عالیمی که زن و فرزند و حتی نوکر وی از علم و معنویت دور می‌شود و  
کسوت پدر را نمی‌پسند و تنها دل به دنیای او می‌بندد، محکوم به  
فناس و این امر نیز معلول بی‌دردی و عافیت‌طلبی است که فرزندان این  
مرد تلاش و کوشش را از پدر جدا می‌سازد؛ هرچند حوزه‌ها و روحانیت  
به قوت خود باقی است و فرزندان دردمند مردم رنج کشیده به توفیق آن  
می‌رسند.

زندگی عالم وارسته باید چنان باشد که در آن معنویت و کمال حاکم  
گردد و از هر کج روی و افراط و تفریطی به دور باشد. نه زهدگرایی، انزوا و  
بی‌تفاوتی در امور شایسته است و نه همسویی با دنیای مرفهان بی‌درد.  
هنگامی که خانواده‌ی عالمی بیینند که پدر آنان که دریایی از علم و کمال  
است، به فکر زندگی و تربیت و آسایش اهل خانه نیست و یا دل بر دنیا  
بسته و عاشق ریب و ریاگشته، دیگر فضای ذهنستان را نمی‌شود با  
معنویت همراه ساخت و از این رو به کناری می‌کشند و از میدان به خاطر  
خوبی‌های پر تفریط پدر و یا بدی پر افراط وی می‌گریزنند یا بغض به  
بدی‌های پدر پیدا می‌کنند و یا دل به حال پدر می‌سوزانند و به حالت

رقت قلب نشان می‌دهند و در هر صورت، راه پدر را مورد پسند خود قرار نمی‌دهند.

فرزندان و اهل خانه هنگامی که پدر را تنها غرق کتاب و سخن می‌بینند و بی‌تفاوت نسبت به اهل خانه، او را همچون مرتاضی کنار افتاده از زندگی معلولی می‌پندارند و هنگامی که پدر را غرق ریا و خودخواهی و حیله‌های شیطانی می‌یابند، زودتر از هر کس دیگری از او می‌گریزند و در سلک پدر در نمی‌آیند و تنها دنیا پدر را مورد استفاده قرار می‌دهند، نه راه علم و کمال او را.

عالی که حد و سط و مقام جمعی و ظرف تمامیت کمال و راه و رسم اولیای الهی را بشناسد و به آن عمل نماید؛ یعنی دنیادار نباشد و نسبت به امور زندگی و دنیای سالم و لازم خود بی‌تفاوتی نشان ندهد، می‌تواند استمرار شخصی خویش را مشاهده نماید و از خود، خودی بسازد که نوعی کامل یا کامل‌تر را به دنبال داشته باشد.

روحانیت شیعه باید از کج روی‌های فرعی و بد سلیقگی‌های شخصی و انحرافات عمومی زندگی خود دوری گزیند و بقای کسوت خود را ضمانت کند و زن و فرزندان و تابعان خویش را درد آشنا تربیت نماید. عالم نه خانواده‌ی خود را در درد و سختی خفه کند و نه آنان را در باتلاقی از بی‌دردی‌ها غرق نماید و کجی و کاستی را به آن‌ها بیاموزد، به خصوص امروزه که دین و دنیا در هم آمیخته شده و کار بسی مشکل گشته است و اگر کسی بتواند دین را در میان دنیا به خوبی زنده بدارد، بارش را بسته و ایفای وظیفه نموده است و اگر دین را به دنیا واگذارد و یا دنیا را در جهنمی از آخرت قرار دهد، زمینه‌ی رشد و کمال را نمی‌تواند در محیط خانوادگی خود فراهم آورد.



کسانی که دست در دنیا می‌نهند، راهی به غیب ندارند و آنانی که  
دنیايشان جهنم آخرت می‌شود، همراهی نمی‌یابند.  
روحانیت رهبانیت نیست؛ در حالی که دنیاداری و عافیت‌طلبی و  
حیله و فریب نیز در آن راهی ندارد.

دین برای نیل آدمی به کمال و سیاست است و برای معرفی دین آن  
هم برای دین با سیاست و تلاش باید کار کرد نه از برای دنیا و خودنمایی  
و هزاران واژه‌های زشت و نازیای دیگر.

عالمنی که فرزندان او از خانواده‌ی علمی می‌گریزند و رو به دنیا  
می‌آورند، و عالم دوست نیستند، تباہ است. عالمنی که رنگ و روی تقواو  
پرهیزکاری در خانه و خانواده‌اش ضعیف است خود دچار ضعف بوده  
است. عالمنی که با اهل دنیا وصلت می‌کند و دخترش را به اهل دنیا و  
پول داری بهتر می‌دهد تا به اهل علم و فاضل بی‌دنیا و تهیدست، به  
زیانباری رسیده است. عالمنی که برای دخترش سعادت را در دست

ثروتمند دنیادار می‌بیند، مغزش تهی‌گشته و اندیشه‌اش را ارج نمی‌نهد و  
محکوم به فناست. عالمنی که دخترش را به ثروتمند می‌دهد و دختر نیز  
به چنین امری راضی است و بلکه جز آن را سعادت نمی‌بیند و یا برای  
پسرش به دنبال عروس پول دار و ثروتمند می‌رود، خود را گم کرده است.

عالمنی که زر و زیور و زندگی، چشم زن و فرزندش را پر کرده و بیشتر از  
مردم عادی در پی عافیت‌طلبی می‌باشد، خود را در ردیف اهل دنیا قرار  
داده و اگر بتواند می‌خواهد از آنان کم نداشته باشد و در پی بیشتر آن  
است، این افراد بی‌علمی و بی‌فضیلتی را در خود پرورش داده‌اند و  
خلاصه عالمنی که سراسر زندگی وی بوی دنیا می‌دهد، نمی‌تواند چون

علامه‌ی حلی فرزندی برجسته، هم‌چون فخرالمحققین به بار آورده و رشته‌ی علمی خود را قطع ننماید.

البته، معقول است و مذمته ندارد که از نسل مردمان شایسته، فرزندان ناسالم و ناشایسته‌ای بروز کند؛ چنان‌که در اولیای معصومین علیهم السلام نیز چنین بوده است و بحث ما در این نیست و بلکه نوعی این امر را در نظر داریم و نه کلی آن را؛ ولی اگر به‌طور نوعی این چنین شد آنگاه باید آن را مورد آسیب‌شناسی قرار داد، نه آن که به‌طور کلی باید فرزندان روحانیان چنین باشند و اشکال نگارنده به نوعی این جریان است و نه به کلی آن.

نکته‌ای که در اینجا تذکر آن ضروری است، جایگاه و ارزش روحانیت اصیل شیعه است. نقش عالمان برجسته‌ی شیعه به قدری عظیم و پربار است که از آن نمی‌توان چشم پوشید؛ اگرچه دلی بی‌انصاف و چشمی کم نور باشد. حفظ و حراست این قافله‌ی راستی و استقامت، حکایت از توجهات ربویی و عنایات اولیای معصومین علیهم السلام به آن می‌کند و استمرار و بقای آن، خود تداعی اعجاز و کرامت را دارد که در طول تاریخ حیات پربار خود به‌طور کلی از هرگونه خدشه و انحراف و سستی به دور مانده و حیات طبیعی خود را ادامه داده است، چنان‌که عقل در ادراک شخصیت‌های برجسته و گویای آن حیران می‌ماند و سر تعظیم و فروتنی را بر آن فرود می‌آورد و ضمانت الهی و کرامت ولایی را در پی حفظ و تحکیم آن می‌بیند و بحثی که در این مقام گذشت، نسبت به افراد و حلقه‌های بریده و گسیخته‌ی این جریان در سطح بالای آن می‌باشد. امروزه هر جریانی برای پیدایش و بقای خود نیازمند وابستگی به

علوم و فرمونه  
پژوهش و تحقیق

۹۰

منابع ثروت و احزاب سیاسی است و این تنها روحانیت شیعه است که بر اثر خودکفایی و استقلال به چیزی جز کتاب و سنت دل نمی‌بندد و به دنبال «ثقلین» بی‌وقfe و به دور از هر تزلزل و اعوجاجی به حیات معنوی و صوری خود ادامه می‌دهد و استقلال و آزادی خود را با وصف مردمی بودن حفظ می‌نماید و اگر افرادی از این جامعه و سلسله در این گونه اصول تزلزلی پیدا کنند، به طور طبیعی از این قافله جدا و بریده می‌گردند، همان‌طور که تاریخ بهترین گواه بر این امر بوده است. نوآوری‌های التقاطی، اعوجاج‌های بی‌حاصل و حرکت‌های افراطی، هرگز در میان این سلسله پذیرفته نمی‌باشد و خود به خود طرد می‌گردد. ویژگی روحانیت شیعه این است که از کتاب و سنت و ولایت و عصمت و امامت پیروی دارد و از هر واستگی داخلی و خارجی پرهیز می‌نماید و استقلال و مردمی بودن خود را در سایه‌ی تلاش و اجتهاد و خلاقیت و نوآوری‌های سالم حفظ می‌نماید و آن را از گزند حوادث مصون و محفوظ می‌دارد و هر نیروی بیگانه و هر جریان شومی را از خود دور می‌سازد.

روحانیتی که در زمان غیبت در مقام نیابت عام ادامه‌ی حیات می‌دهد، سند آه و رنج و تلاش را باید همراه داشته باشد تا همگونی خود با اولیای الهی را حفظ نماید و این همسویی را در تمام شؤون زندگی خود و خانواده‌ی خویش گسترش دهد؛ همان‌طور که در ایده و عقیده نباید جز بر عصمت چشم دوزد و هرگز جز حضرات معصومین علیهم السلام و خاتم اولیای اولین و آخرین، حضرت امام عصر(عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) را الگوی خود قرار ندهد که این گونه عقیده‌ای ایجاب می‌کند که تمام

شُؤون این سلسله، همگونی با کتاب و سنت و عصمت و امامت داشته باشد؛ با این تفاوت که دسته‌ای درد آشنا بارگاه حضرت یقین می‌باشند و دسته‌ای دیگر خارج از این سلسله اما در تبعیت آنان می‌توانند صعود بر قله‌ی کمال را بخود هموار سازند و به طور تنزیلی در رأس پیکان هجر و برداری سوز و اندوه انتظار و غیبت قرار گیرند و خود را به بالای قله‌ی عظیم کوه غیبت و شهود رسانند و بر آن استقرار یابند و سلسله‌ی قومی و نژادی و اسباب مادی خود را به طور شایسته مطابق سلسله‌ی روحانیت به پیش بردند.

#### نتیجه‌ی بحث

گفته شد که درد، سوز، آه، تلاش، پیکار، کوشش، هجران و غم در تمام شُؤون علمی و عملی انسان با همه‌ی ابعاد و گسترده‌ی آن، لازمه‌ی شناخت و معرفت درست و ساخت شخصیت کامل انسانی است، خواه معصوم و امام و نبی -که موهبت‌های الهی در آن دخالت کلی دارد- باشد و یا از مردمان عادی که در خود کشش این گونه معانی را احساس می‌کنند که اینان یا در کسوت عالم و عارف هستند و یا درویش و دیگر چهره‌های مشخص.

خواب‌گزار به طور قهری از این قاعده به دور نیست و باید صاحب درد و سوز و آه و هجران باشد و دلی درد آشنا و غمی جان‌کاه در دل داشته باشد و رنج دیده و هجران پیشه بوده و آبگینه‌ی دلش پر از آب زلال حیات و آتش صافی معرفت باشد. چنین خواب‌گزاری می‌تواند صاحب تعبیر واقعی و انشایی گردد و به دور از اخبار و ترکیب تقلیدی دیگران عمل نماید.

دید و بصیرت اولیای بحق الهی این گونه بوده و معبر واقعی از چنین  
دید و بصیرتی برخوردار است و گفته‌های بکر و تازه‌ی او زلالی از آینده،  
فردا و فرداهای فراوانی به همراه دارد.

اینان در یافته‌های خود پایه و اساس محکمی را می‌یابند و دور از هر  
شک و توهمندی به سر می‌برند.

در رأس این گونه افراد و چنین خواب‌گزاران بحقی، حضرات انبیا و  
امامان معصوم علیهم السلام قرار دارند و جناب یوسف با آن که خود مظہر کاملی  
در تعییر و یافت رؤیاست، تنزیل وجود حضرت ختمی مرتبت علیهم السلام و  
حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام - مفتاح تمامی ابواب معرفت - می‌باشد؛ زیرا  
اساس حقیقی تمام کمالات صوری و معنوی به این دو نور پاک - که در  
حقیقت یک نور هستند - باز می‌گردد و آن حضرت مظہر کمال جمعی  
جناب حق تعالی و چشمی عنایت و افاضه می‌باشد که همه‌ی  
موجودات را سیراب می‌سازد.

۹۳

## دو رؤیای زندانیان و تعییر آن

دو خوابی که قرآن کریم از آن یاد می‌نماید چنین است که یکی گفت:  
«إنِّي أَرَانِي أَعْصَرُ خَمْرًا»<sup>۱</sup>؛ خواب دیدم که انگور می‌فشارم و جناب  
یوسف در پاسخ وی فرمود: «فِيسْقِي رَبِّهِ خَمْرًا»<sup>۲</sup>؛ ساقی شراب شاه  
خواهید شد، و دیگری گفت: «إِنِّي أَرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خَبِزًا تَأْكِلُ الطَّيْرَ  
مِنْهُ»<sup>۳</sup>؛ خواب دیدم که بر سر خود طبقی از نان می‌برم که پرنده‌گان با منقار

۱- یوسف / ۴۱. ۲- یوسف / ۳۶. ۳-

خود از آن نان بر می‌گیرند که حضرت یوسف آن را چنین تأویل فرمود: «فَيُصْلِبُ فَتَأْكِلُ الطَّيْرَ مِنْ رَأْسِهِ»<sup>۱</sup>؛ به دار آویخته خواهد شد و پرندگان از مغز سر او خواهند خورد و هر دو تعبیر ایشان به شهادت پرورده‌گار محقق شد: «قَضَى الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانَ»<sup>۲</sup>؛ این امر به وقوع پیوست و سرانجام آن دو به همان سرنوشتی دچار شدند که ایشان آن را بیان فرموده بود.

یکی گفت: «در خواب دیدم که شراب می‌ساختم» و یوسف علیه السلام در تعبیر آن فرمود: «تو ساقی سلطان خواهی شد» و دیگری گفت: «در خواب دیدم که بر سرم نان حمل می‌کردم و پرنده‌ای از آن می‌خورد» و ایشان در پاسخ آن فرمود: «تو به دار آویخته می‌شوی و پرنده‌ای از مغز سرت خواهد خورد».

ایشان همان گونه که آیه‌ی شریفه از آن یاد می‌کند، هر دو خواب را به روشنی و با جزم و یقین تمام بیان داشت و نه از روی تخمین، حدس، گمان و با شاید و «انشاء الله». حال این پرسش رخ می‌نماید که آن حضرت چگونه این احکام را به طور جزم و یقین می‌یابد و بازگو می‌کند. باید گفت این دو خواب از خواب‌های بسیار روشن است و می‌توان آن را از خواب‌های گویا شمرد که در جای مناسب از آن گفت و گو خواهد شد و این امر به خوبی بررسیده می‌شود تا نوع یافته‌ها و کیفیت استنباط و برداشت از رؤیا و خصوصیات آن و این که یک عبور چگونه تعبیر خواب را از کلمات افراد یا از قیافه و نوع برخورد آن‌ها و یا از باطن خود و یا از تمامی این موارد را که در می‌یابد به دست آورد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۴

۱- یوسف / ۴۱ . ۲-

### امید رهایی و عقوبت

«وَقَالَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهَا أَذْكُرْ عِنْدَ رَبِّكَ، فَأَنْسَيْهِ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ،  
فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بَضْعَ سَنِينَ»<sup>۱</sup>.

- آنگاه یوسف به آن که امید رهایی وی می‌رفت گفت که مرانزد پادشاه یادکن، پس شیطان یاد خدارا از نظرش دور داشت و به این سبب چند سالی دیگر در زندان بماند.

جناب یوسف بعد از تعبیر خواب آن دو از فردی که امید رهایی وی می‌رفت، درخواست شفاعت نمود تا از زندان رهایی یابد؛ اما چنین نشد و شیطان فراموشی را بر آن مرد چیره ساخت و یوسف چند سالی بعد از آن در زندان ماند.

اما آیا توسل جناب یوسف به آن زندانی از ضعف وی بود و این کار برای ایشان نقص به شمار می‌رود و آیا محیط زندان او را به لزوم چنین درخواستی توجیه نمود و در استقامت وی خلل وارد ساخت یا خیر؟

با توجه به عصمت و پاکی حضرات انبیا ﷺ در اندیشه و عمل چنین سخنانی سزاوار نمی‌باشد؛ ولی می‌توانیم این کار را فراهم آوردن اسباب و اندیشه‌ای درست و بجا برای رهیدن از بند ظلم دانست که با عصمت ایشان نیز سازگار است و شاهد آن آیه‌ی یاد شده است که خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ لِلشَّيْطَانِ يَأْتُونَ»<sup>۲</sup> و فراموشی آن فرد به شیطان نسبت داده می‌شود و به تعبیر دیگر نوعی تخریب سبب از ناحیه‌ی شیطان بوده است؛ گرچه فاعل وجوبی آن خدادست.

البته پاسخ نهایی این است که حضرات انبیا ﷺ هر چند همه معصوم هستند و اندیشه و عمل آنان از هر نقصی مبراست، هر یک از آنان دارای درجه و مقامی متفاوت از دیگری هستند و درجات آنان مختلف است و معرفت ربوی و مرتبت عملی در هر یک از آنان موقعیتی خاص دارد و در این بحث، درخواست جناب یوسف اگرچه موجب نقصی در عصمت ایشان نیست، مرتبت آن حضرت را در میان انبیا مشخص می سازد و می رساند که ایشان در مقامات توحیدی به مقام و موقعیت بعضی از حضرات انبیا، همچون حضرت ابراهیم نرسیده است. حضرت ابراهیم به هنگام گرفتاری و شدت ابتلا به فرشتگانی همچون جناب جبراییل و میکاییل پناه نمی برد و از آنها کمکی نمی خواهد و هنگامی که آنها خود امداد به آن حضرت را پیشنهاد می کنند، چنین می فرماید:

**«فطابت نفس جبریل ﷺ فالتفت إلی ابراهیم ﷺ فقال: هل لك حاجة؟»**

قال: أَمَا إِلَيْكَ فَلَا»؛ هر چند من به کمک نیاز نداش و حق تعالی و خدای من خود شاهد بر امر من و توانای بر هر کاری است. این در حالی که حضرت یوسف به یک زندانی که امید رهیدن وی از بند می رود پناه می برد و به عنوان تسبیب سبب به او متول می شود.

تفاوت مرتبه میان این دو پیامبر الهی را می توان از کلام حق تعالی به خوبی به دست آورد. خداوند بزرگ هنگامی که آن موقعیت بالا و بلند را در حضرت ابراهیم می یابد ندای «یانار، کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم»<sup>۲</sup> سر می دهد و اورا از گزند آتش نمروдی می رهاند، در حالی که

.۶۹ - ۲. انبیا /

.۱۱ .۳۵ ص، ج ۱۲، بحار الانوار،

نسبت به حضرت یوسف می‌فرماید: «فلبیث فی السجن بضع سنین»<sup>۱</sup>؛  
یوسف چند سالی در زندان باقی ماند.

این دو پیامبر الهی، با آن که مقام عصمت و پاکی اندیشه و عمل را دارا  
هستند، تفاوت مرتبت را نیز دارند. قرآن کریم از طرفی می‌فرماید: «لَا  
نَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رَسُولِهِ»<sup>۲</sup>؛ میان پیامبران تفاوتی نیست؛ و از سوی دیگر  
می‌فرماید: «فَضَّلَنَا بِعِظَمِهِمْ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۳</sup>.

یوسف سبب بین و ابراهیم مسبب بین است. او ظاهر را می‌یابد و  
ایشان باطن را، یوسف از آزادی در آینده می‌گوید و ابراهیم حب حق را  
نظراره می‌کند؛ خواه از آتش نمرودی رها گردد یا در آن بماند و بسوزد.  
**هاجرای پک ضمیر**

آن دو نفر زندانی پس از آن که خواب خود را برای جناب یوسف  
گفتند به وی عرض داشتند: «بَيْتَنَا بِتَأْوِيلِهِ»<sup>۴</sup>؛ مارا از حقیقت خواب‌مان آگاه  
ساز و جناب یوسف در پاسخ آنان فرمودند: «لَا يَأْتِيكُما طَعَامٌ تَرْزُقَانَهُ إِلَّا  
بَيْتَكُما بِتَأْوِيلِهِ»<sup>۵</sup>؛ پیش از آن که غذای شما آید شمارا از حقیقت خواب‌تان  
آگاه خواهم ساخت.

در این که ضمیر «بتاؤیله» به چه چیزی باز می‌گردد اختلاف است.  
ضمیر «ترزقانه» به طعام باز می‌گردد و سخن در این است که آیا ضمیر  
(بتاؤیله) به نوم ارجاع داده می‌شود یا آن نیز به طعام بازمی‌گردد؟  
آن گونه که نگارنده این ماجرا را به تصویر کشید، این ضمیر به نوم باز  
می‌گردد و نه به طعام؛ گرچه ضمیر اول به طعام بر می‌گردد؛ اما ضمیر

.۳- یوسف / ۲۵۳

.۲- بقره / ۲۸۵

.۱- یوسف / ۴۲

.۵- یوسف / ۳۷

.۴- یوسف / ۳۶

دوم را نمی‌توان به آن ارجاع داد؛ چون بی‌رابطه با بیان آیه و لسان ماجراست و به طعام ارتباطی ندارد و مربوط به خواب آن دو نفر می‌باشد.

آن دو به جناب یوسف عرض داشتند: «بَئِنَا بَتَأْوِيلِهِ»<sup>۱</sup> و یوسف در پاسخ فرمود: «بَئِنَّكُمَا بَتَأْوِيلِهِ»<sup>۲</sup> و نمی‌توان گفت ضمیر دوم به طعام باز می‌گردد؛ زیرا آن دو که تأویل طعام را از یوسف نخواستند و یوسف نیز بنای اظهار معجزه‌ای را نداشت و مناسبتی نیز در میان نبوده است.

ایشان در مقام تبلیغ بودند و آن دو زندانی نیز نگران وضع فعلی خود و با دیدن آن خواب، بیشتر مضطرب شدند و یوسف را همچون مرد دانایی می‌دانستند و حضرت نیز می‌دانست که آن دو به تعبیر وی نیاز دارند و از این رو به سخنان وی گوش فرا می‌دهند و دیگر زندانیان نیز به پیروی آن دو آن را می‌شنوند و یوسف در این فرصت مناسب، تبلیغ دین الهی را شروع می‌کند و می‌فرماید: زیاد شما را منتظر نمی‌گذارم و تا غذا نیامده تعبیر خواب‌های شمارا می‌گویم و شما تنها اندکی به سخنان من گوش فرا دهید.

از طرفی غذای زندان برای اهل آن شناخته شده است و محتاج به تأویل نمی‌باشد و جناب یوسف نیز مؤول غذا نبود؛ بلکه ایشان تعبیر خواب را می‌دانست.

رجوع ضمیر دوم به طعام، دور از هرگونه بیانش درستی است و ارایه‌ی انواع گوناگون ترکیب، بازی با عبارت است و فهم معنایی نمی‌آورد و حریم قرآن کریم را باید از آن دور داشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۸

متأسفانه، ادیبان ما نیز مانند دیگر گروههای علمی پیش فرض‌های دانش خود را بر قرآن کریم تحمیل نموده‌اند و با الفاظ قرآن کریم همچون تمرین‌های آموزشی برخورد نموده و بی‌توجه به دیگر امور صوری و معنوی، عبارات قرآن کریم را با ارایه‌ی ترکیب‌های متعدد که بیشتر جنبه‌ی تفنن دارد به این سو و آن سو کشیده و چنان از حذف و ایصال و مبتدای مؤخر و خبر مقدم و خبری که مبتدای آن مذکوف است در قرآن آورده‌اند که آن را به اعمال کشانده و فهم درست معنا را از آن گرفته‌اند؛ اگرچه تمام قواعد ادبی به جای خود لازم است، دریافت مراد قرآن کریم به تخصص‌هایی بیش از آن نیاز دارد.

علم تجوید نیز به همین سرنوشت است و این فن، در میان ادای کلمات و استعلا و استغلا رقصی ناموزون می‌سازد؛ بدون آن که نقشی از معانی در کار باشد و این گونه امور نباید فهم آدمی را نسبت به حقایق فرقانی کور نماید؛ چرا که فهم معنایی با خود نمی‌آورد و سودی معنوی را در بر ندارد.

هر یک از دانشمندان از فقیهان و متکلمان و فیلسوفان و عارفان با قرآن کریم چنان رفتار کرده‌اند که گویی قرآن کریم تنها در همان رشته نازل گردیده و جهت دیگری در کار نبوده است و متأسفانه، نقاط ضعف آنان چنان فراوان است که کارهای مثبت آنان را در خود گم می‌کند و امت اسلامی را از این که بتواند از قرآن کریم بهره برد دور ساخته است.

شایسته است دانشمندان متعهد و آگاه قرآن کریم را با پشتونه‌ی علمی خود در مداری سالم و جهاتی پویا قرار دهند و اضافه بر بهره‌برداری‌های درست، آن را از تمام کجروی‌ها و مهم‌بافی‌ها دور دارند.

البته، ممکن است آیه‌ای مجمل در قرآن کریم باشد که نتوان احتملات معنایی آن را برگزید؛ ولی چنین چیزی موارد اندکی دارد و نمی‌توان با تمام قرآن چنین برخوردي نمود و سراسر قرآن حکیم را به اجمال کشاند؛ به گونه‌ای که به قول عالمی حتی نتوان سوره‌ای را در نماز خواند.

### خواب ملک

«وَقَالَ الْمَلِكُ: إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عَجَافٍ، وَسَبْعَ سُنْبَلَاتٍ حُضْرٌ وَأَخْرَى يَابِسَاتٍ، يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ، أَفَتُوْنِي فِي رُؤْيَايِّ إِنْ كَنْتُمْ لِرُؤْيَا تَعْبُرُونَ»<sup>۱</sup>.

- عزیز مصر گفت: من هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر آن را می‌خوردند و هفت خوشی سبز را دیدم و خوشاهای دیگر خشک بود. ای بزرگان، اگر علم تعبیر خواب می‌دانید و از خوابگزاران هستید، مرا به آن آگاه گردانید.

از برآیند مجموع آیاتی که از عزیز مصر سخن می‌گوید، چنین فهمیده می‌شود که شخص وی گذشته از آن که مردی کارдан و فهمیده بوده، نظر خیر و اصلاح امور را داشته است.

از تعبیر «إنِّي أَرَى» معلوم می‌شود که وی چنین خوابی را برای چندین بار دیده و بعد از آن که وی با خود در این رابطه بسیار اندیشه‌پرداز و خواب را به درستی مورد دقت و کاوش قرار داده و نتیجه‌ی درست و کاملی به دست نیاورده، آن را با دیگران مطرح نموده است.



نوع خواب و مراحل متعدد این رؤیا با خصوصیات مختلفی که داشته است و چگونگی تعبیر آن، جای تحلیل و بررسی دارد که در مقام خود و در همین کتاب مورد بازیابی قرار خواهد گرفت و در شناخت رؤیا و استخراج قوانین تعبیر رؤیا می‌توان از آن بسیار بهره برد.

شایان ذکر است که در زمان‌های پیشین برای مردم و به خصوص اعیان و کارگزاران جامعه و شاهان، خواب و رؤیا و تعبیر آن از اهمیت بالایی برخوردار بوده است و آنان به خواب‌های خود بیشترین اعتقاد را داشته‌اند.

گرچه واژه‌ی «ملأ» همه‌ی سران و حاضران در محضر ملک را می‌گیرد؛ ولی به خوبی به دست می‌آید که مراد ملک از این عنوان همگانی و عمومی در سطح اعیان و سران، نظرخواهی از همگان نبوده؛ بلکه نظر بر اهل فن و خوابگزاران داشته که یا خود آن‌ها پای پیش نهند و از عهده‌ی تعبیر خواب برآیند و یا آن که اهل فنی را ارایه دهند، با آن که در میان حاضران مجلس ملک، مدعیان تعبیر وجود داشته است؛ زیرا

حاضران در مجلس ملک - همچون مجلس دیگر شاهان و سلاطین - همه از اهل فن کشوری و لشکری و عالمند و اهل ذوق می‌باشند و بر وزان همان عرضه و تقاضای کلی هر کس بر آن بوده است تا مطاع خود را به بهترین بازار که همان قصر سلطانی بوده ارایه دهد و تا از عطایای سلطانی بهره برد و اندک است که فرد لایق و سالمی به مقتضای وظیفه و یا به تقيه خود را در چنین مجتمعی حضور دهد و به طور کلی و نوعی، تمام حاضران در مجلس شاهی از اهل دنیا بوده و قماشی جز قماش دنیا نداشته‌اند و در آن بازار مطاعی جز مطاع دنیا به کار نمی‌گرفتند و به طور

کلی این گونه افراد از سرامدان رشته‌ی خود بوده‌اند و در مجلس ملک نیز افرادی خواب‌گزار بوده است، اما به مقتضای طبع دنیاطلبی آنان و نداشتن صفاتی لازم نمی‌توانستند از افراد بسیار لایق و شایسته در فن خود باشند که ملک می‌گوید: «أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايِّ إِنْ كَتَمْ لِرُؤْيَا تَعْبُرُونَ»؛ شما خواب‌گزاران که این همه ادعا دارید اگر به راستی لایق و کارآزموده‌اید، مرا آگاه کنید و خود را به سنجش بگذارید. این بیان می‌رساند ملک نسبت به آنان اعتقادی نداشته است؛ چنان‌چه گفته‌ی آنان خود بهترین دلیل بر بی‌کفایتی و جهالت تمامی آنان می‌باشد؛ چرا که آنان در پاسخ عزیز مصر گفتند: «قَالُوا: أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ، وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ».<sup>۱</sup>

### أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ

«اضغاث» جمع ضغث و به معنای دسته‌ای از ترکه‌های مختلط و انشعابی از یک امر است و احلام، جمع «حلم» به معنای خواب آشفته و پریشان است و الف و لام «الاحلام» برای عهد ذکری است و اشاره به خواب متعدد و مرکب جناب ملک دارد و معنای آن این گونه می‌شود که خواب‌های شما پریشان و درهم است و ارزش تعییری ندارد، و از این جهت ما از خصوصیت آن بی‌اطلاع هستیم. معبران با این بیان بر آن بودند تا خیال ملک را از هر نوع اضطراب و تشویشی برها نند و کمال تبختر و تکبر علمی خود را نیز حفظ نمایند.

ابتدا باید این موضوع را بیان داشت که خواب‌های پریشان و درهم،



اگرچه تعبیر ندارد و به جهت تعبیر در شان معتبر نیست، این گونه خواب‌ها منبعی مهم برای روان‌شناسان در به دست آوردن ویژگی‌های روانی و پنهانی‌های باطنی یک فرد است که خود به صورت غالب آن را پنهان نگاه می‌دارد.

روان‌کاو حاذق می‌تواند با استفاده از پارامترهایی که این گونه خواب‌ها به او می‌دهد، بسیاری از امراض روانی و حتی جسمانی را مداوا نماید و به بسیاری از ناهمواری‌هایی که کشف آن از بیمار در بیداری وی ممکن نیست پی برد.

نکته‌ی بسیار مهمی که مربوط به علم تعبیر است و خواب‌گزار باید آن را بررسی کند این است که چه نوع خواب‌هایی را باید از خواب‌های پریشان دانست و معیار علمی و فنی شناخت این گونه خواب‌ها چیست؟

در اینجا معتبران نالایق ملک، میان خواب‌گویا و آشفته خلط نموده بودند و نادانی خود را به عنوان آشتفتگی خواب ملک جلوه دادند.

آن‌ها خواستند با تردستی خود را از جهالت و ملک را از تشویش برهانند و به همین سبب با هم گفتند: این گونه خواب‌ها تأویل و تعبیر ندارد و اگر می‌داشت ما آن را می‌دانستیم. آنان برای حفظ موقعیت خود و دور ساختن حریم خود از هرگونه جهالت و نادانی به انکار حقایق روی آوردن و هرگز تواضع و فروتنی به خود راه ندادند و مصدق این مثل معروف شدند که: «هر جا آش است دسته‌ای فراشند» و «گداها در مسجد نساخته را می‌گیرند».

تا بوده چنین بوده و تا هست چنین هست که هر وقت و هرجا مرکزی

پیدا شود، دسته‌های باطل و افراد خوش رقص و دنیادار اطراف آن را می‌گیرند و اگر آن مرکز باطل باشد، نباید امید به صلاح آن داشت و اگر حق باشد، این گونه افراد آن را یا تضعیف و مسأله دار می‌کنند و یا در از بین بردن آن می‌کوشند و تفاخر و فضل فروشی خود را در تمام زمینه‌ها اعمال می‌دارند و در هر صحنه و ماجراهی قیافه‌ای حکیمانه به خود می‌گیرند و به ترفندی فریب‌کارانه گلیم خود را از آب بیرون می‌کشند.

این حکمی کلی در تمام ادوار تاریخ بوده که افراد لایق هر رشته‌ای همواره در حاشیه قرار می‌گرفته‌اند و اهل باطل و مدعیان دور غین با هزاران تزویر و تبلیغ آن عنوان و یا مقام را اشغال می‌نموده‌اند؛ چنان که شخصی چون یوسف به زندان می‌افتد و شکم‌بارگانی چنین، صاحبان تعبیر و تأویل شناخته می‌گردند؛ در حالی که خود را دارندگان علم اولین و آخرین می‌دانند.

همواره چنین بوده است که دغل بازان روزگار راه‌یافتگان بحق و شایستگان هر علم و فنی را با هزاران تزویر و خیانت از صحنه‌ی اجتماع بیرون می‌رانند.

در میان خواب‌گزاران پادشاه نیز کسی نبود که خواب شاه را دریابد و یا با اهل فن رابطه و آشنایی داشته باشد جز همان زندانی که با یوسف آشنایی داشت و این آشنایی نیز از برکت زندان و رنج و غم موقت خود داشت نه از سفره‌ی گرم و چرب سلطانی. وی گفت:

«وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهَا وَادْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُوكُمْ».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>- یوسف / ۴۵

آن زندانی که اکنون به نزد ملک راه یافته بود، ناگاه دیروز خود و حال و هوای زندان و آن مرد حق و معتبر توانا و چهره‌ی ملکوتی یوسف را که با حقیقت و صفاتی وی اندکی آشنایی پیدا کرده بود به یاد آورد.

او که آن مرد حق را دیده و از آن بهره‌مند گردیده بود از مقایسه‌ی معتبران شاه با یوسف دانست که تمام آنان تنها داعیه‌ی تعبیر را دارند و دروغ می‌گویند و همه‌ی آن‌ها از اهل تزویر می‌باشند و از این رو با صدایی رسما در میان آن جمع به ملک گفت: «من معتبری را می‌شناسم که شما را به تأویل این خواب راهنمایی می‌کند. ایشان خواست او را به سوی یوسف در زندان بفرستند و وی بی‌مقدمه تعبیر خواب ملک را از یوسف خواست و از وی با تعبیر «أَيُّهَا الصَّدِيقُ»<sup>۱</sup> یاد کرد و با کمال اطمینان و ادب او را مورد خطاب قرارداد و ایشان نیز بی‌هر «لو» و «ان» و «اما» جواب را بیان می‌کند و جناب ملک نیز در مقابل این تعبیر کرنش می‌کند و شیفته‌ی او می‌گردد و او را می‌طلبد و می‌گوید: «ائتونی به»، و

هنگامی که او را می‌بیند، دل در گرو مهرش می‌بندد؛ چرا که به‌طور طبیعی هر انسانی از زیبایی و کمال و خوبی صورت و سیرت لذت می‌برد و به آن تمایل دارد؛ زن باشد یا مرد، جوان باشد یا پیر و این امر فقط درک و وصول آن را لازم دارد و بس.

جمال و کمال یوسف و زیبایی صورت و سیرت او چیزی نیست که تنها زنان را شیفته‌ی خود سازد، بلکه عزیز و همه را به دنبال خود می‌کشاند و هر دل را به خود مبتلا می‌سازد؛ یکی به ظاهر وی دل

می‌بندد و یکی به باطن و ممکن است کسی نیز به هر دو دل سپارد و مشتاق هر دوگردد.

ملک هرچه در یوسف خیره می‌شود و او را می‌سنجد، نه تنها در او زشتی و ناروایی نمی‌یابد؛ بلکه وی را صاحب پاکی، کمال و جمال می‌بیند و از این همه کمال شگفت‌زده می‌شود. از یک طرف یوسف را ملاحظه می‌کند و از سوی دیگر نسبت‌های ناروایی که به وی زده شد را به‌خاطر می‌آورد و متغیر می‌گردد: «فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ، قَالَ: ارْجِعْ إِلَى رِبِّكَ، فَأَسْأَلْهُ مَا بَالِ النِّسْوَةِ الْلَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ»<sup>۱</sup>؛ ملک و عزیز یوسف را خواست و گفت زود او را نزد من بیاورید؛ چون فرستاده‌ی وی نزد یوسف آمد، یوسف به او گفت: بازگرد و از عزیز بپرس چه شد که زنان مصری همه دستان خود را بریدند.

ملک به استغفار و پوزش می‌نشیند و به این موضوع حساس می‌شود و مسئله را دوباره پی می‌گیرد؛ اگرچه جناب یوسف با ترفندی خاص موضوع را با تشابه‌ی بیانی به خدای خویش حواله داده و او را حاکم قرار می‌دهد و می‌فرماید: «إِنَّ رَبِّيَ بِكَيْدِهِنَّ عَلَيْمٌ»<sup>۲</sup>؛ خداوند به مکر آنان و بی‌گناهی من آگاه است و خداوند نیز حضرتش را در می‌یابد و پاکی او تبرئه‌ی وی را ظاهر می‌سازد. تمام زن‌ها او را می‌ستایند و آراستگی او را با تعبیر «حاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»<sup>۳</sup> شهادت می‌دهند و زلیخا نیز برای بار دوم او را از گناه و عصیان به دور می‌دارد و امید به انحراف کشیدن وی را از دل بیرون می‌کند و از او مأیوس می‌گردد و تسلیم حق



می شود و از پاکی یوسف یاد می نماید و می گوید: «الآن حصحص الحق،  
أنا راودته عن نفسه، وأنه لمن الصادقين»<sup>۱</sup>؛ حق همان است که او می گوید  
و وی حق را آشکارا می پذیرد و می گوید: من بودم که چنین می خواستم و  
اورا گرفتار و بدنام نمودم و گرنه او در زمرة پاکان است. حضرت یوسف  
در اینجا نیز کمال معرفت و توحید خود را نشان می دهد و به خدا پناه  
می برد و تمام پاکی را از حق می داند و از زلیخا می گذرد و او را مورد  
عتاب و سرزنش قرار نمی دهد که این روش، بهترین شیوه تربیتی در  
برخورد با چنین مسایل حساس عرضی و آبرویی و اجتماعی است و  
این جاست که ملک به عشق یوسف گرفتار می آید و محبت یوسف را در  
دل خود می یابد و خود را به یوسف وابسته و محتاج او می بیند، به طوری  
که ایشان را برای خود بر می گزیند. قرآن کریم از دل بستگی عزیز به  
یوسف چنین یاد می کند: «وقال الملك: أئتونني به، أستخلصه لنفسي، فلما  
كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»<sup>۲</sup>؛ ملک محبت خود را چنین به  
جناب یوسف آشکار می سازد و می گوید: من او را برای خود برگزیدم و  
خطاب به وی گوید: یوسف، تو امروز در نزد ما گذشته از آن که  
قدرتمندی، مورد اطمینان نیز می باشی.

### اطمینان و باورمندی

هرگاه کسی اطمینان و اعتقاد فردی به خود را بیابد، وی خود را  
به طور کامل در اختیار او قرار می دهد و در بزرگداشت او به خود دریغ و  
سسی راه نمی دهد، اما باید توجه داشت که اعتماد و اعتقاد باید افراطی

و بی مرز نباشد و اطمینان به هر شخص غیر معصومی دارای مرز مشخص معرفتی است تا درگیر حوادث شوم انحراف و خیانت نگردد. همچنین بسیاری از بی اعتقادی‌ها و شک و وهم‌های فراوان افراد یک جامعه نسبت به هم بر اثر دوری، بیگانگی و عدم شناخت افراد از یک دیگر می‌باشد و گرنه افراد یک جامعه هر قدر هم که بد باشند، چنین نیست که اعتماد کلی آنان به هم سلب گردد تا چه رسید به جامعه و افرادی که دارای ارزش‌های فراوانی باشند.

البته، اعتمادهای افراطی و بی اعتقادی‌های بی‌ملاک عامل بزرگی در سلب توفیق و رشد نیافتند ارزش‌ها در فرد و جامعه می‌باشد و محرومیت‌های فراوانی را به دنبال دارد. در پایان باز خاطرنشان می‌گردد نباید در این بحث میان دارندگان مقام عصمت و حضرات معصومین علیهم السلام با مردم عادی خلط نمود. معصوم مورد اطمینان بی‌حد هر مؤمن واقعی است و جناب ملک نسبت به حضرت یوسف از خود بصیرت بالایی را نشان داد.

پادشاه اساس انتخاب و گزینش را خود قرار می‌دهد و می‌گوید: چون تو را برگزیدم، پس تو نزد ما چنین موقعیتی را داری و صاحب قدرت و مورد اطمینان می‌باشی.

اما حضرت یوسف داشتن دانش و توان مدیریتی در خود را طرح می‌کند که به وی سزاواری حاکمیت بر موجودی زمین را می‌دهد؛ نه حصر نفسی.

ملک می‌گوید: چون تو برای مایی، دارای مکنت و توانگری هستی و امین بودن هر چند کمال و وصف نفسی توست ولی امروز این عنوان نیز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۱۰۸

برای ما و با ماست و آن‌چه به یوسف اصالت می‌دهد، گرینش من است؛  
ولی جناب یوسف می‌فرماید: چون نگهبان لایق و کارگزار جامعی هستم،  
باید حاکم بر موجودی زمین و رزق همگان باشم. حضرت یوسف  
می‌فرماید: «اجعلني علی خزائن الأرض، إِنّي حفظ عَلِيم»<sup>۱</sup>؛ مرا بر انبارهای  
مملکت بگمار که من امانتدار و دانا هستم و روشن است که حاکیمت و  
اقتدار و مدیریت و نگهبانی جامعه و مردم برای کسی است که دارای این  
او صاف و کمالات باشد.

اگرچه حضرت یوسف علیه السلام جعل و امضای ملک را می‌پذیرد؛ ولی  
مناطق را بر او صاف موجود در خود قرار می‌دهد و درخواست این منصب  
را تنها به سبب اقتدار صوری و ظاهری ملک می‌داند و نه برای تحقق  
مقتضی؛ زیرا حکم و اقتدار تصرف درگروکمال و او صاف ارزشی است و  
کسانی که چنین او صافی را داشته باشند، خداوند عالمیان به آنان چنین  
اقتداری را داده است، چنان که می‌فرماید: «وَكُذلِكَ مَكْنَتَا لِيُوسُفَ فِي

١٠٩  
الأَرْضِ» ما این طور به او مکنت و اقتدار بر زمین را داده‌ایم و این اقتدار  
خود مقتضی آن او صاف و کمالات بحق یوسف می‌باشد که می‌فرماید:  
«وَلَا نُضِيعْ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup> و روشن است که ثبوت اجر آخرروی برای  
کاری با اساس مسلم امور دنیوی منافاتی ندارد.

همچنین از این آیه به دست می‌آید که ذهنیت و منش زورمداران و  
سردمداران انسانی، تنها بر نفسانیت خود استوار است و جز خود چیزی  
و کسی را نمی‌بینند و نمی‌شناسند و آنان هرچه باشد را برای خویش

می دانند و خود را اساس موجودیت و بقای تمامی امور می شناسند؛ در حالی که اولیای الهی و حضرات انبیا و تابعان به حق آنان، این گونه نمی اندیشند؛ بلکه اساس را بر حق و ارزش و حقانیت امور و عناوین و اشیا قرار می دهند و خود را تنها واسطه‌ای برای تحقیق آن خوبی‌ها و حقایق یا رفع موانع و مفاسد می دانند.

آن خوبی و کمال را از خود و برای خود می بینند و کمال را نفسانیت خود می شناسند و اولیای خدا کمال را از خدا می دانند و او را موئر می دانند، آنان اقتدار را به خود می بندند و این‌ها به حق، آنان تازه‌ای نمی پذیرند و غیری نمی شناسند و کمالات غیر رانیز از خود می پندارند و اینان تمام موجودی کمال و هستی را از خدای متعال می دانند و هر خیر و خوبی را به حق می شناسند و به او می پذیرند و حق غیر را به خود نمی دهند؛ هر چند خود سبب تحقیق آن خیر و خوبی باشند و تنها خود را واسطه می یابند.

فرهنگ و منش سلطه‌گران، بر زور و منیت استوار است و طریق رسالت و اولیای الهی بر حق استوار گردیده است، آنان برای خود اصالت قایلند و اینان به حق اصالت می دهند؛ آنان از نفسانیات خود پیروی می کنند و اینان تنها از حق پیروی می کنند، آن‌ها با آن که بدون کمال و ارزش هستند؛ ولی خود را صاحب تمامی کمالات می دانند و اینان با آن که صاحب اوصاف معنوی و کمالات واقعی هستند، تمامی را از حق می دانند.

این دو منش و دو روش برخورد، در تمام جوامع از ابتدای تاریخ بشر تا به امروز وجود داشته است و ملاک شناخت آن، بسنده کردن به رسوم

مول و فرم  
پنجه

۱۱۰

و ظواهر نیست؛ چرا که شاید فردی ظاهر حق مداری را داشته باشد و خود از سلطه‌گران باشد و یا ممکن است فردی ظاهر دینی نداشته باشد و در جهتی حق خواه باشد و یا متشرعی به ظاهر پیرو کفر و کافری و به واقع پیرو حق باشد.

این دو منش و فرهنگ همیشه با یکدیگر درگیر بوده است و تا استقرار فرهنگ الهی در جوامع انسانی نیز ادامه خواهد یافت.

### شرایط کلی رهبری

موضوع مهم دیگری که از این آیات به خوبی به دست می‌آید این است که حضرت یوسف با تقریر بیان ملک نسبت به دو عنوان و تذکر دو وصف خود، شرایط کلی رهبری را بیان می‌کند و رهبری و امامت عمومی و هدایت مردمی را برای کسی سزاوار می‌داند که این اوصاف و کمالات چهارگانه را داشته باشد.

این اوصاف عبارت است از: اقتدار، امانت‌داری و صلاحیت، حفظ و نگهبانی، حکیم و کارдан لایقی بودن.

هنگامی که ملک می‌گوید: تو از جانب ما دارای اقتدار و قدرت هستی و امانت‌داری وی را متذکر می‌شود، جناب یوسف می‌فرماید: موجودی زمین را باید در اختیار من بگذاری، چون که افزوده بر اقتدار و امانت، من کارдан و کارگزار شایسته و نگهبانی هستم و کسی که این اوصاف و کمالات را دارد، باید حاکمیت و اقتدار بر خزاین زمین را داشته باشد.

جناب یوسف می‌فرماید: تو باید اقتدار مرا مورد پذیرش قرار دهی و گرنه اعطای چنین عناوینی بدون اعطای زمینه‌های اجرایی و عملی ثمری ندارد و کارگشای امری در جامعه نمی‌باشد. من «حفیظ» هستم و

تباهی و اهمالی در کار خود ندارم و «علیم» هستم و واقعیت و مصالح امور را می‌شناسم و آن را با هم هماهنگ می‌کنم و صلاحیت این گونه امور را به‌خوبی دارا می‌باشم.

این اوصاف چهارگانه کلی برای هر نوع مقام رهبری لازم است؛ خواه حکومت سلطنتی باشد یا مردمی و یا الهی و دینی؛ زیرا هر سه مناطق و حکم واحد دارد و تنها تفاوت در خصوصیات و صفات دیگر است و برای نمونه، حاکم دینی و ولی امر صاحب ولایت معنوی می‌تواند اقتدار معنوی خود را پشتوانه‌ی اقتدار اجتماعی و مردمی سازد و یا حاکمی سبب حاکمیت مردم و یا دینی به توسط خود یا دیگری گردد که در جناب یوسف و ملک هر دو امر ظهور یافت. یوسف اقتدار معنوی خود را عامل اقتدار اجتماعی قرار داد و ملک نیز با اقتدار اجتماعی خود سبب اقتدار جناب یوسف گردید؛ ولی در هر حال، وجود اوصاف چهارگانه‌ی کلی برای مقام رهبری ضروری و لازم است و هر یک از رهبران اجتماعی و یا حاکمان شرعی که دارای این اوصاف نباشند، به غصب حکومت گرفتارند و مجازی صحیح عقلی و شرعی ندارند.

تصدی امور دینی و شرعی برای مجتهد هنگامی سزاوار می‌باشد که خود را صاحب این صفات بداند؛ نه این که تنها به ادعا بسنده کند که در این صورت، صلاحیت صدور فتوا و گرفتن سهم مبارک امام علی<sup>ع</sup> و مالیات و دیگر عناوین شرعی را ندارد و شعاع اجرایی و حدود عملی او به خویش منحصر می‌باشد و فقط می‌تواند برای خود حجت داشته باشد و نه برای همگان. فردی که سهم و وجهه شرعی می‌گیرد؛ ولی قدرت مصرف صحیح و سالم آن را ندارد، گذشته از آن که اعطای وی معصیت

است و سبب شرعی ندارد، اخذ وی نیز معصیت است و طریق شرعی ندارد و اخذ مال غیر بدون توان مصرف صحیح شرعی، درست و شرعی نیست و گذشته از اهمال و اجحاف عمومی، ضمان شرعی را نیز در پی دارد.

خداآوند از اقتدار یوسف چنین یاد می‌کند:

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، يَتَبَوَّءُ مِنْهَا حِيثُ يَشَاءُ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَسَاءٍ، وَلَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»!

- ما در حقیقت یوسف را در زمین بدین منزلت رساندیم که هرجا خواهد فرمانروا باشد که ما هر کس را بخواهیم به لطف ویژه‌ی خود مخصوص می‌گردانیم و پاداش هیچ نیکوکاری را در زمین فروگذار نمی‌کنیم.

حضرت یوسف ﷺ فرمانروایی و اقتدار پیدا کرد و به خوبی در حفظ آن کوشید و موفق نیز بود و توانست آن را بقا و استمرار بخشد و راه‌گذار از آسیب‌ها و چالش‌های را بنماید و در این زمینه باید زمینه‌های مادی و فکری و عملی فساد را که ریشه‌ی تمام آن به ضعف فرهنگی باز می‌گردد را با روش‌های درست و صحیح برطرف نمود و به جای آن، زمینه‌های مادی و معنوی را جایگزین نمود و از همین طریق نفوذ صوری و معنوی خود را بر جامعه تسری داد.

از تعبیر «ولَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» استفاده می‌شود که عناوین ظاهری و امتیازات صوری نیز دارای ارزش می‌باشد و با آن که زحمت و کوشش

فراوانی را به دنبال دارد، ارزش روانی و اجتماعی دارد. البته این امر در صورتی پسندیده است که به طور طبیعی و از راه شرعی به دست آید و نه از راههای باطل و نامشروع.

این کمالات اعتباری هرچند موقعیت کمتری نسبت به فاعل واجد آن دارد و تمامی آن معلول ارزشی فضایل وی می‌باشد، خودداری ارزش واقعی است.

البته کسانی می‌توانند این عناوین اعتباری را احراز نمایند که دل و نظر اصالی بر آن نداشته و دل خود را از آن بریده باشند و خود را برتراز آنان بدانند و در غیر این صورت، به دور از کمال و منش درست و سالم فضیلت - چه اعتباری و چه حقیقی - می‌باشد.

خداآوند در پایان این ماجرا می‌فرماید:

«وَلَا جَرَّ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۱</sup>؛ پاداش عالم آخرت برای اهل ایمان و مردم پرهیزگار بسیار بهتر از اجر دنیوی است.

اجر و پاداش دنیوی برای کارهای خوب محقق می‌گردد؛ اگرچه چنین نیست که تمام اجر و موقعیت نیکوکاران و خوبیان در دنیا باشد؛ زیرا دنیا خود ظهری نازل از حقیقت اخروی است و طبیعت نتیجه‌ی طبیعی هر عملی را به هر کس می‌نمایاند؛ چنان که این امر برای برادران یوسف که وی را از وطن خود دور نمودند اتفاق افتاد: «فَلَمَّا جَهَّزْهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذْنَ مُوذِّنَ أَيْتَهَا الْعِيرَ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»<sup>۲</sup>؛ چون بار آن قافله را آماده ساختند، جام زرین ملک را در توشی برادر گذاشتند و به

بِرْ نَهْرَهْ نَهْرَهْ نَهْرَهْ نَهْرَهْ نَهْرَهْ

۱۱۴

آنان نسبت دزدی داده شد و این نسبت، مجازاتی بود که به لحاظ وضعی و به صورت کنایی بر آن‌ها عارض گردید.

### عشق و دوستی

شایان ذکر است موضوعی که در این سوره بسیار اهمیت دارد «عشق» است. عشق و محبت در سراسر این سوره دیده می‌شود و همه حکایت از سوز و شور و فراق و وصال می‌کند؛ به‌طوری که می‌توان سوره‌ی یوسف را سوره‌ی «عشق» و به لحاظ اهمیت رؤیا در آن، سوره‌ی «رؤیا و تعبیر» نامید و حضرت یوسف تجسمی از این دو حقیقت می‌باشد.

حضرت یعقوب از فراق و هجر سخن سر می‌دهد و عشق و شوق وی را چنان می‌کند که چشم‌هایش را از دست می‌دهد و سفید می‌گردد: «وابيضت عيناه من الحزن»<sup>۱</sup> و علاج درد اشتیاق و فراق وی تنها دریافتند اثری از یوسف می‌داند که می‌فرماید: «إذ هبوا بقميص هذا، فاللهم على وجه أبي يأت بصيراً»<sup>۲</sup>؛ این پیراهن مرا به صورت پدر بیندازید تا دو چشم او روشن گردد.

این شوق و هجر است که با آدمی چنین می‌کند و یعقوب را نایابنا می‌سازد و پیامبری از فراق فرزند خود چنان می‌گرید که تمام آب دلش را از چشمانش فرو می‌ریزد و چشم‌هی دیدش را خشک می‌سازد و با وصال اثری و با خیال و صلی، خشکیده چشمی چشم‌هسار و بینا می‌شود. آن از شوق است و این از عشق است و هر دو به دل صفا می‌دهد و برای جلال دل آدمی کوره‌ای بسیار داغ می‌گردد و جان آدمی را از هرچه آب و گل است به دور می‌سازد.

۱- یوسف / ۹۳ - ۲-

در این ماجرا، زلیخا که خود ماه پاره‌ای بوده است چنان به عشق گرفتار می‌آید که دل را از دست می‌دهد و خود را مفتون و اسیر یوسف می‌بیند و بی توجه بر تمامی عناوین جنسی، فردی، موقعیتی، اجتماعی، سرگشته و واله می‌گردد و چنان در فراق می‌سوزد که دود شوق و خیال وصل و درد عشق وی همه‌ی عناوین وی را چون خود وی به باد می‌دهد و خویش را تنها در همسویی با وصال یوسف قرار می‌دهد و بس و در این راه از عقل، عرف، منش و میزان دور می‌شود و تنها خود را در گرو یوسف می‌بیند.

سخنانی که قرآن کریم از زنان، عزیز و ملک، زندانی‌ها و برادران و شخص جناب یوسف و دیگر شخصیت‌های این ماجرا نقل می‌کند، هر یک به نوعی شور و شوق و عشق را حکایت می‌کند؛ هر چند هر یک حد و کیفیتی خاص دارد و بسیاری، هوای دل خود را در سر می‌پرورانیدند و سر بر غیر از هوای دل خود نداشتند.

116

این شور و حزن و سوز و عشق است که جان آدمی را صیقل می‌دهد و کیمیای سعادت را در دل آدمی در پوششی از حکمت، عرفان، معرفت، حقیقت و حق‌یابی قرار می‌دهد و تنها دارویی که می‌تواند در تمامی این مسیر و در همه‌ی این سیر و سلوک یار مشتاق باشد، همان گریه است و گریه، اشک است و آه و سوز آه است و درد. این سوز و آه است که همیشه با هم همراه و راهی می‌گردد و اشک را جاری می‌سازد و از پهناهی دل آدمی دُر و یاقوت سرازیر می‌سازد.

دل عاشق کاسه‌ی چشم می‌باشد و کاسه‌ی چشم تنها ظهر دل عاشق است و این دل و چشم است که از ترکیب اشک و خون و سوز و

آه، آب حیات می‌سازد و کوره‌ی وجود آدمی را حرارت می‌بخشد و تمام ناخالصی دل را پاک می‌گرداند و عاشق را در مقابل معشوق چنان فانی می‌سازد که سر بر خاک تذلل می‌سپارد و بس.

گریه شعار عاشق است و علاج عاشق اشک است. مناجات و راز و نیاز و عشق بازی بدون اشک و آه هرگز میسر نمی‌شود و عاشق در طریق معشوق سکینه و وقار و شجاعت نمی‌شناسد و رشادت وی تذلل است و بس.

شجاعت و رشادت در میدان و سکینه و وقار در میان مردمان، منافاتی با تذلل و بندگی و اشک و سوز و راز و نیاز در مقابل حق ندارد، همان‌طور که تمام انبیا و اولیای بحق و امامان شیعه علیهم السلام این اوصاف و کمالات را به صورت کامل داشته و هر یک مقام و منزلتی بس رفیع در این زمینه دارا بوده‌اند و در میدان مبارزه و در مقابل خصم خارجی و باطنی چنان محکم و استوار بودند که هیچ خصمی تاب و تحمل آنان را نداشت و در مقابل حق نیز چه بسیار گریه و اشک و آه داشتند و لحظه‌ای بی‌سوز و گداز نبودند و این جهات معنوی گذشته از جهات باطنی، کمک فراوانی در راه بازیابی محبوب دارد و شعار سیاسی و اجتماعی بسیار شایسته‌ای نیز می‌باشد.

سوره‌ی یوسف با تمامی محتوا و با قامت بلندی که در بیان عشق دارد، آیه و جلوه‌ای از کربلای امام حسین علیهم السلام است. افسر عشق و سلطان شوق و وصال حسین علیهم السلام است. آن حضرت پیامبر عشق و کربلای او، قامت رسانی تمامی عشق و صاحب لوازی همه‌ی عشاق حقیقی است. عالم و آدم در یک میدان و در یک زمان در نبرد عشق می‌باختند و تنها

دُرْدَانَهِيْ حَقِّ بُودَ كَهْ گُويِ سَبَقَتَ ازْ هَمَگَانِ رَبَودَ وَ خَوْدَ رَا قَامَتْ رسَايِ  
جمَالَ حَقِّ سَاختَ.

فهم و درک این حقیقت و شناخت امام حسین علیه السلام و عشق آن حضرت  
و معرفت به کربلا در توان ما نیست و ما فقط از ماجراهای کربلا خبری  
می‌شنویم و از حسین اسمی! امید است که آن حضرت دل ما را به عالم  
عشق رهنمون و چشم ما را به آن حقیقت باز نماید.

### دیدار یوسف با برادران و پدر

قرآن کریم ادامه‌ی ماجراهای یوسف را چنین گزارش می‌دهد: برادران  
یوسف چون وی را شناختند گفتند: «إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»<sup>۱</sup> عجب! تو  
یوسف هستی! و حضرت یوسف فرمود: بلی، من یوسف هستم و این  
برادرم (بنیامین) می‌باشد و خداوند بر ما منت نهاده است. برادران در این  
هنگام از هرگونه دور رویی دست برداشتند و همگی یک صدا گفتند:  
«تَالَّهُ، لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا، وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»<sup>۲</sup>; به خدا قسم چنین است و  
خدا تورا برا ما برگزید و ما در خطاب بودیم و اکنون به درستی این مطلب را  
می‌فهمیم.

جناب یوسف نیز کمال بزرگی و آقایی خود را در این مقام ظاهر  
ساخت و بی‌درنگ فرمود: اکنون که موضوع روشن شد، نکوشش و  
سرزنشی در کار نیست و خداوند منان ارحم الراحمین است و شما را  
می‌بخشد.

برادران به حقانیت یوسف اقرار کردند و به خطای خود پی بردند؛ اما آنان از یوسف نخواستند که وی از خدا برای آنان طلب بخشش و آمرزش نماید ولی حضرت یوسف خود بزرگواری نمود و این امر را بیان کرد و در هنگام قدرت، غرور و منش برادری را خوار نساخت و موقعیت آن را حفظ نمود؛ به خصوص این موضوع هنگامی خود را به نیکی نشان داد که برادران در مقابل پدر گفتند: «یا آبانا، استغفر لنا ذنوينا، آتا کنَا خاطئين»<sup>۱</sup>؛ پدر جان، از خدا برای ما طلب آمرزش کن؛ زیرا ما در خطأ و اشتباه بوده‌ایم.

آنان به برادر «آثرک الله... وکنَا خاطئين» می‌گویند؛ ولی «استغفر لنا» را تنها از پدر خود خواستند. این بیان، گذشته از آن که جایگاه پدر را در نزد آنان نشان می‌دهد، شخصیت یوسف را نیز به نیکی می‌شناساند؛ چرا که برادران نیازی به انجام کرنش و تحقیر ندیدند و بزرگواری برادر را در نظر آوردند و جناب یوسف نیز پیش‌پیش این بزرگی را از خود ظاهر ساخت.

از این رفتار برادران یوسف می‌توان دانست که آنان، فساد و پلیدی نداشته و تنها بر یوسف رشك ورزیدند، که دلیل آن نیز نشناختن یوسف بود و به خطأ گامی برداشتند و گرنه با یوسف دشمن نبودند و او را دوست می‌داشتند و حتی حاضر به آسیب رساندن به وی نبودند و تنها دوری او را می‌خواستند؛ به خلاف قابل که در خود فساد و پلیدی داشت و در مقابل هابیل با بحث قانع نشد.

این مطلب را می‌توان از رضایت جناب یعقوب نیز به دست آورد،

چنان که می فرماید: «وَسُوفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»<sup>۱</sup>؛ زود باشد که از خدایم برای شما طلب آمرزش کنم که معلوم می شود ایشان نیز ناراحتی خود را فراموش کرده است و از این جهت دیگر دل نگرانی ندارد و گویی بعد از وصال، همه به رضایت رسیده‌اند و می‌توان گفت: چنان در سرور و شادمانی قرار گرفته‌اند که تمامی تلخی، هجر و درد را فراموش کردند و دلخوش از وصال بودند که جناب یعقوب طلب آمرزش را نیز به بعد حواله می‌دهد و عشق و سرور و شادی چنان بر یعقوب چیره گشته است که گویی حالت استغفار را از ایشان دور می‌گرداند و وعده‌ی آن را به آینده می‌دهد.

در اینجا حضرت یوسف می‌فرماید: «قال: يَا أَبَتِ، هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايِي مِنْ قَبْلٍ»<sup>۲</sup>.

هر چند به ظاهر بهتر بود جناب یعقوب در اینجا بفرماید: «يَا بْنِيِّ، هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَاكَ مِنْ قَبْلٍ»؛ پسر جان، امروز، تأویل خواب تو بود که در پیش دیدی و گفتم آن را به کسی باز نگو؛ زیرا حضرت یوسف بود که خواب خود را به پدر عرضه کرد؛ ولی چون مقام، مقام عرض حال است و یوسف می‌خواهد شرح حال خود را برای پدر عنوان نماید؛ بدون آن که برادران را مورد سرزنش و نکوهش قرار دهد و با این بیان توان معنویت بر افکار و اندیشه‌ی خود را نشان می‌دهد و خود را از اسباب و علل صوری و ظاهري دور می‌سازد و خطرا به شیطان نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إخْوَتِي»<sup>۳</sup>؛ شیطان بود که میان من و



برادرانم درگیری ایجاد کرد و تأکید می‌نماید: «ربّ قد أتتني من الملك،  
وعلّمتني من تأویل الأحادیث»<sup>۱</sup>؛ خدا، تو مرا حکومت دادی و عزت  
بخشیدی و علم تعبیر خواب بیاموختی.

بعد از شرح این ماجرا، حضرت یوسف علیه السلام در مقام شکر منعم حقیقی  
می‌کوشد و به خدای خود عرض می‌کند: خدا، تو به من حکومت و  
اقتدار فردی و اجتماعی بخشیدی و علم تأویل را اعطا نمودی و ملک  
ظاهری و اقتدار معنوی را با هم نصیبیم نمودی.

#### دوری لزاشغالات

نکته‌ای که در اینجا لازم به تذکر است و نباید به آسانی از آن گذشت  
این است که: حضرت یوسف از هنگامی که به مکنت و حکومت رسید،  
قرآن کریم دیگر از تعبیرهای وی سخنی نمی‌گوید و مباحثت دیگری  
مطرح می‌گردد که گویی مقام ظاهر چنان وقت و عمر انسان را پر می‌کند  
که دیگر جایی برای یادکرد مقام‌های باطنی باقی نمی‌گزارد و بیشتر امور  
آدمی را درگیر می‌سازد و مردم نیز بیشتر همین جهات را دنبال می‌کنند و  
کمتر در پی امور معنوی می‌باشند.

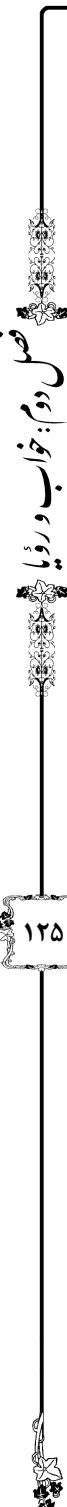


# فصل دوم

خواب و رویا







## خواب

خواب و بیداری از اوصاف موجودات دارای حیات نفسانی است و از پیچیدگی‌های جهان آفرینش به شمار می‌رود. انسان و حیوان این دو وصف را به خوبی و آشکارا می‌پذیرند و گیاهان نیز - با تفاوت‌هایی در خصوصیت - از آن بسی بهره نمی‌باشند؛ ولی جناب حق تعالی و موجودات مجرد از ماده، همچون عقل مفارق و ملایکه چنین وصفی را ندارند.

اما آیا جمادات و سنگ‌ها نیز چنین امری را می‌پذیرند؟ این مسئله اختلافی است و می‌توان گفت: خواب و بیداری آنان همچون انسان نمی‌باشد و خصوصیات جمادی آنان را نباید فراموش نمود ولی خواب و بیداری را در بسیاری از موجودات باید ثابت دانست.

باید خواب را به دقت مورد مطالعه قرار داد و بر نادرستی بسیاری از داده‌های حکمت طبیعی در این زمینه خط بطلان کشید. متأسفانه، تأملات فلسفی در بررسی چیستی خواب و عوامل آن رشد چندانی نداشته است.

البته، از این گفته نباید چنین پنداشت که همه‌ی آنچه خواب‌شناسان امروز مطرح می‌کنند با واقعیت خواب هماهنگ است؛ زیرا مطالعه‌ی خواب به روش تجربی انجام می‌پذیرد و حقایق درون نفس مجرد آدمی بر اساس معیارهای مادی و آثار آن شناخته می‌گردد و اصطلاحات فنی آنان به فراتر از آن باز نمی‌گردد و از این رو دچار کاستی است.

این دو عامل، ناتوانی انسان در شناخت خود و غفلت از درون آدمی را سبب شده است.

دانشمندان هنگامی می‌توانند مطالعه‌ی خود را به کمال برسانند که اعتقاد کاملی نسبت به موجودات ناشناخته امروز پیدا کنند و دانشمندان فلسفی نیز خود را از رمان نویسی و ذهنیت ناسالم گذشته‌ی خویش جدا کنند و تمام اندیشمندان تجربی و فلسفی با هماندیشی آن را پی‌گیری نمایند تا بتوانند از چنین ناشناخته‌هایی پرده بردارند.

### چیستی بیداری و خواب

۱۲۶

به طور ساده می‌توان گفت: هنگامی که قوای بدنی و نیروهای مزاجی و روحی در انسان و حیوان و دیگر موجوداتی که خواب دارند، به حواس ظاهر توجه پیدا می‌کند و بر ظاهر چیره می‌شود، بیداری بدن محقق می‌شود و آنگاه که این عوامل به علل گوناگونی از حواس ظاهر رو می‌گرداند و از آن انصراف می‌یابد، نفس به باطن خود رو می‌آورد و خواب تحقق می‌یابد.

میزان خواب و کمی و یا زیادی و یا تعادل بیداری و سنگین بودن خواب یا سبک بودن آن، به عوامل مزاجی و غیر مزاجی خاص خود بستگی دارد و از عوامل مختلفی ناشی می‌شود.

طول خواب و سنگین و یا سبک بودن آن قابل کنترل است و می‌توان خواب و بیداری را به صورت ارادی درآورد و فردی می‌تواند بر اثر کوشش و تمرین با روش‌های صحیح و درست، خواب و بیداری خود را قابل کنترل سازد؛ هرچند نفی خواب به‌طور کلی و تمامی در موجوداتی که خواب دارند سبب بیماری می‌گردد؛ زیرا جهات مزاجی و مادی نمی‌تواند از همه‌ی آثار خود به‌طور کلی و دائمی دور بماند؛ مگر آن که عوامل دیگری آن را در اختیار خود قرار دهد.

ارادی کردن خواب و بیداری هرچند چندان آسان نیست، شدنی است و می‌توان با تمرین‌هایی در این زمینه، اقتدار بالایی در خود ایجاد نمود و توانایی‌های فراوان روحی را در خود زنده کرد؛ به‌طوری که از دیگران تمایز محسوسی داشته باشد و بررسی آن نوشه‌ی دیگری را می‌طلبد. نگارنده در بررسی خواب و بیداری شبانگاهی و تأثیر آن در سیر و سلوک نوشه‌ای مستقل با نام «غیب، شب و بیداری» دارد.

میزان خواب را با تغییر شرایط و کنترل عوامل و موجبات آن، می‌توان به کمترین یا بیشترین مقدار ممکن آن رساند؛ ولی نفی کلی آن - همچون خواب مطلق دائمی - ممکن نیست و پی‌آمدهای بسیار منفی را با خود دارد. نگارنده در ابتدا، لزوم اصل خواب را انکار می‌نمود و برای اثبات عملی آن کوشش فراوانی نمود و خواب خود را به کمترین میزان ممکن رسانید؛ ولی نفی آن را در مدتی طولانی میسر ندید.

### خواب در قرآن کریم

قرآن کریم در تبیین خواب و ویژگی‌های آن، آیات مهمی دارد که به ذکر برخی از آن تبرک می‌شود:

بِرَبِّ الْأَنْوَافِ  
بِرَبِّ الْأَرْضِ  
بِرَبِّ الْأَنْوَافِ  
بِرَبِّ الْأَرْضِ

۱۲۷



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۱۲۸

الف. «لَا تَأْخُذْهُ سَنَةٌ وَلَا نُومٌ»<sup>۱</sup>؛ او را هیچ چرت و خوابی فرو نمی‌گیرد.  
 «سنَةٌ» از واژه «وَسِنٌ» به معنای چرت، غفلت و خماری و از صفات مادی حیوان و انسان است که بیداری و توجه در مقابل آن قرار دارد. قرآن این صفات خلقی را از حق دور می‌سازد و همان‌طور که حق تعالی خواب ندارد و چرت نمی‌زند، صفات مقابله‌ی آن؛ یعنی بیداری و مانند آن را نیز ندارد.  
 این‌گونه صفات مادی و ناسوتی از ساحت مجردات و ملائیکه‌ی الهی به دور است. چیزی که می‌توان در مجردات ممکن دانست و آن را زمینه‌ی شناخت خصوصیاتی در مجردات دانست، همان ظهور و بروز است و البته قبض و بسط را نیز می‌توان در آن مطرح ساخت.  
 ب. «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، وَالَّتِي لَمْ تَمْتَ فِي مَنَامِهَا، فَيَمْسِكُ التِّيْفِيقَ عَلَيْهَا الْمَوْتُ، وَيَرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجْلٍ مَسْمُىٍّ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup>.

- خدادست آن که به هنگام مرگ روح مردمان را می‌گیرد و آن که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز روحش را در خواب می‌گیرد و سپس آن را که حکم به مرگش نموده جانش را نگاه می‌دارد و آن را که حکم نکرده به بدنش می‌فرستد تا آن که هنگام مرگ وی فرا رسد و در این کار نیز دلیل‌های قدرت الهی برای اندیشه‌وران آشکار است.

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّكُمْ بِاللَّيلِ»<sup>۳</sup>.

- خدایی که چون به خواب می‌روید جان شمارا نزد خود برد و شما را می‌میراند.

«قل يتوّفاكم ملك الموت»<sup>۱</sup>.

- بگو: فرشته‌ی مرگ است که جان شمارا می‌گیرد.

«الله الذي خلقكم ثم يتوّفاكم»<sup>۲</sup>.

- خداست که شمارا آفرید و سپس جان شمارا می‌گیرد.

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۳</sup>.

کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند.

«يَا عِيسَى، إِنِّي مَتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ»<sup>۴</sup>.

- ای عیسی، من جان تورا می‌گیرم و تورا به سوی خود می‌برم.

در این چند آیه و دیگر آیات مشابه آن، قرآن مجید توفای نفس در حال مرگ و خواب را به یک بیان مطرح می‌سازد، با این تفاوت که مرگ را چنین توصیف می‌نماید: «فَيَمْسِكُ اللَّهُ الَّتِي قَفَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ»؛ به گاه مردن، نفس نگاه داشته می‌شود و دیگر به بدنه باز نمی‌گردد؛ ولی درباره خواب می‌فرماید: «وَيَرْسَلُ اللَّهُ أَخْرَى إِلَى أَجْلٍ مُسَمًّى»؛ به گاه بیداری فردی که نباید

در این حال بمیرد، نفس وی رها می‌شود و دوباره به بدنه باز می‌گردد.

«تَوْفَّى» معنای اخذ و تمامیت را می‌رساند؛ به خصوص هنگامی که امساك و ارسال نیز در جهت مقابل آن مطرح گردد. قرآن کریم قبض روح را به خدا و فرشته‌ی مرگ و دیگر ملایکه نسبت می‌دهد و این عمل به شب ویژگی ندارد؛ اگرچه می‌فرماید: «يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيلِ»؛ زیرا این قید، چهره‌ی غالبي دارد و سرعت قبض روح را در ذهن مردم تداعی می‌کند و مرگ به صورت طبیعی هم در روز و هم در شب واقع می‌شود.

.۹۷- نساء / ۳

.۷۰- نحل / ۲

.۱۱- سجده / ۱

.۵۵- آل عمران / ۴

همچنین خواب به آسمان اختصاص ندارد و تنها در ظرف وجودی  
نشانه‌های خود به لفظ اخذ و ارسال در جریان است. قرآن مجید درباره‌ی  
حضرت عیسیٰ می‌فرماید: «یا عیسی، إِنَّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعُکَ إِلَیۤ» که در  
سماوی و آسمانی بودن آن ظهور دارد؛ البته این نوع ظهور و برداشت در  
نظر کسانی تداعی می‌شود که از حق تعالی و عوالم غیبی و دیگر حقایق  
معنوی، چیزی جز آسمان در نظر نمی‌آورند و مرادشان از آسمان نیز  
چیزی بیشتر از فضای اطراف خودشان نیست و جمود آن‌ها نمی‌گذارد  
که به بیش از آن بیندیشند.

از آنجاکه نفس امری مجرد است باید پرسید چگونه این امر مجرد  
می‌تواند صفات مادی را از خود به ظهور رساند و بنابراین، معنای اخذ  
تمام نفس در مردن و خواب و امساك و ارسال آن چیست؟

در پاسخ باید گفت: اخذ، اعطای امساك و ارسال در اینجا به معنای  
انصراف و عدم انصراف است و نفس با آن که مجرد است و از حقایق  
معنوی عالم وجود می‌باشد، زمینه‌های مادی را در جهات عملی خود  
می‌پذیرد و از همین جهت است که قابل استكمال در ناسوت می‌باشد و  
چون نفس در فعل خود مادی است به آلات و ابزار مادی و مزاج و قوای  
بدنی نیاز دارد تا تحت اختیار آن باشند و فاعل این گونه امور را می‌توان  
به جهات مختلف نفس و به مزاج، ملایکه‌ی الهی و حق تعالی نسبت  
داد؛ زیرا تمام امور عالم هستی و ناسوتی از آفریده‌های الهی و تحت  
قدرت او می‌باشد و همان‌طور که مزاج از عوامل نفس است، ملایکه نیز  
از ایادی حق می‌باشد و نسبت این گونه امور به حق از جهت ارجاع اصل  
تمام امور به حق است.

مطلوب مهمی که از این آیه به دست می‌آید این است که خواب و مردن حکم و حقیقتی واحد دارد، با این تفاوت که در خواب، ارسال و در مرگ، امساک مطرح است و کارگزاران حق را می‌توان در هر دو دید؛ چنان که در روایت است: «النوم أخو الموت»<sup>۱</sup>؛ خواب، برادر مرگ است و حاکمیت حق و کارگزاران وی لحظه‌ای از آدمی دور نیست و هرگز آدمی وجود استقلالی ندارد. این موضوع مهمی است که فهم آن آسان نیست و عرف مردم و حتی دانشمندان مادی، میان خواب و مرگ تفاوت بسیار فراوانی می‌بینند و این دو را از هم متفاوت می‌دانند؛ در حالی که قرآن کریم رابطه‌ی خواب و مرگ را بسیار تنگاتنگ گزارش می‌کند و خواب و مردن را در طول هم قرار می‌دهد و زمینه‌ی واحدی دارد و خواب، تنها ارسالی دارد که جایگزین امساک می‌شود و مردن همان امساک است و این امساک به قوت خود باقی می‌ماند و چنین نیست که با مردن فردی نفس وی در جایی نهاده شود و بایگانی گردد و به طور دائم و همیشگی در مقام امساک فعلی خواهد ماند.

مطلوب دیگری که در این آیه بسیار قابل اهمیت می‌باشد این است که فاعل خواب و مردن تنها انسان نمی‌باشد و کارگزاران الهی و حتی حضرت حق را در آن دخیل می‌داند و این نکته از ظرافت خاصی برخوردار است و فهم آن چندان آسان نیست و در این گونه امور باید بررسی و کاوش علمی فراوانی به عمل آید تا دست توانای غیب را در خواب و مردن دید و خدای متعال و ایادی وی را در تمامی جهات آن

۱- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۲۳، ح ۵۴۸۴، ۶.

به طور ملموس مشاهده نمود و مدبر هر یک را شناسایی کرد.  
آدمی توان آن را دارد به جایی برسد که جای پای غیب را در تمام  
زوایای وجودی عالم ناسوت مشاهده نماید. انسان می‌تواند ببیند که  
همه‌ی عوالم مادی و ناسوتی تحت تدبیر موجودات غیبی اداره  
می‌شوند و آن‌ها در این عوالم، نقش عمدۀ و اساسی دارند؛ در حالی که  
انسان نیز می‌تواند نقش خاصی را در تمام شؤون مادی و معنوی خود  
داشته باشد.

ج. «**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِبَاسًاً، وَالنَّوْمَ سِباتًاً**».<sup>۱</sup>

- خداست که شب را پرده‌ای بر شما افکنده و خواب را مایه‌ی آرامش  
شما قرار داد.

«**وَمِنْ آيَاتِهِ مِنَامَكُمْ بِاللَّيلِ وَالنَّهَارِ**».<sup>۲</sup>

- و از نشانه‌های خداوند خواب شما در شب و روز است.  
**«يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ، قَمِ اللَّيلَ إِلَّا قَلِيلًاً، نَصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًاً، أَوْ زَدْ عَلَيْهِ»**.<sup>۳</sup>  
- ای در جامه خفته، شب را برخیز مگر کمی از آن را که نصف یا چیزی  
کمتر از آن باشد.

«**إِنَّ رَبِّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِ اللَّيلِ، وَنَصْفِهِ، وَثُلُثُهُ، وَطَائِفَةَ مِنَ الظِّنَنِ مَعَكُ، وَاللَّهُ يُقْدِرُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ**».<sup>۴</sup>

- خدا به حال تو آگاه است که تو و گروهی از مؤمنان نزدیک به دو سوم  
یا نیمی از شب را بیدارند و خداگرددش شب و روز را تعیین نموده است.  
این آیات شب و خواب را از امور طبیعی و حقایق موجود عالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۳۲

۱- فرقان / ۴۷

۲- روم / ۲۳

۳- مزم / ۱

۴- مزم / ۲۰

ناسوتی می‌شمرد که تحت «جعل» و قرارداد الهی درآمده است و همان‌طور که در پیش به آن اشاره شد، اصل کلی ضرورت خواب قابل انکار نیست؛ ولی آدمی می‌تواند چند و چون آن را تحت اختیار درآورد و عوامل و موجبات خواب را در اختیار خود بگیرد.

خواب به مزاج انسان آرامش می‌بخشد و اعصاب او را تسکین می‌دهد و به روح بشر استحکام می‌بخشد، به خصوص خواب‌های مناسب و بجا که در موقع مناسبی از شب و در فضایی آرام و بی‌سر و صدا باشد؛ چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «شب را برای شما لباس و خواب را مایه‌ی ثبات قرار دادیم». خواب، انقطاع از کوشش روزانه و زحمات پیوسته است و خواب و استراحت شبانه آرامش را به همراه دارد و این‌گونه خوابی از عوامل عمدی حیات‌بخش روح و روان آدمی است که قرآن کریم از آن به عنوان «آیه» و نشانه یاد می‌کند: «وَمِنْ آيَاتِهِ مَا نَزَّلْنَا عَلَىٰكُمْ مِّنَ الْحَقِيقَةِ إِلَّا مَنْ شَاءَ مِنْ أَنفُسِهِ أَذْهَبَ إِلَيْهَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِ بِهِ بِالْحِكْمَةِ فَلَا يَنْجِدُهَا»<sup>۱</sup>؛ و از نشانه‌های او خواب شما در شبانگاهان و روز است.

قرآن کریم خواب طبیعی را به شب منحصر نمی‌داند؛ اگرچه شب، مهم‌ترین بخش خواب را فراهم می‌سازد. توضیح این امر در سوره‌ی مزمول آمده است.

خداؤند در سوره‌ی مزمول به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «قَمُ اللَّيلَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup>؛ شب را بیدار بمان و در آن آماده باش. قرآن کریم به صرف بیداری توصیه نمی‌نماید؛ چرا که بیهوده گذراندن شب را قیام نمی‌گویند و چه بسا شب‌نشینانی که شبستان را بیهوده تباہ می‌سازند.

قرآن کریم در این آیه به نکته‌ای توجه می‌دهد که هنوز برای جامعه‌ی ما نهادینه نگردیده است و شایستگان نیز نتوانسته‌اند از آن کام گیرند و خواب و بیداری خود را با این آموزه هماهنگ نمایند.

قرآن مجید نمی‌فرماید: کمی از شب را بیدار باش؛ بلکه می‌فرماید: کمی از شب را برای خوابیدن بگذار و شب را جز اندکی بپا خیز و به عبارت دیگر، قرآن کریم اصل را ببرید و خواب را فرع آن قرار می‌دهد و این موضوع از نمونه‌های بارز علمی و اصول روانکاوی قرآن کریم است.

شب با تمام مواهبیش در اختیار انسان قرار دارد و آدمی می‌تواند از آن بهره‌ی کافی برگیرد و در پناه آن، اندیشه و فرهنگ علمی و عملی خود را سامان بخشد و خود را در آن باز یابد و از میان آن پر کشد و خویش را به عوالم معنوی برساند و این گونه زندگی کردن، منافاتی با تحصیل آرامش ندارد؛ زیرا مقداری از شب برای استراحت کافی است.

چنین رویکردی، گذشته از آن که می‌تواند تمام زمینه‌های کمال و معنویت را در انسان زنده نماید، استراحت جسم و روح را نیز تأمین می‌نماید و خواب و استراحت کم می‌تواند آرامش ناسوتی را به بهترین وجه به همراه داشته باشد و همچنین زمینه‌ی بسیاری از یافته‌های معنوی را در خواب است که بهره‌ی آدمی می‌گردد. این گونه فردی می‌خوابد تا چیزی در خواب به دست آورد و آرامش، امری قهری برای وی می‌باشد.

پس برای اهل حقیقت و مردان سیر و سلوک و اهل کمال و معرفت، اصل در شب بر بیداری و قیام و بنده‌گی است و قیام نیز اخص از بیداری

است و قیام و شب زنده داری است که اسباب معنوی کمال آدمی را فراهم می سازد؛ اگرچه باید پاسی از شب را برای آرامش و تجدید قوا گذاشت که این مقدار از شب با آن که نسبت به همهی شب اندک و فرعی است؛ نسبت به اقلیت خود، با توجه به بهینه سازی بدن و کیفیتی که در آماده نمودن و بازیافت توانایی آن دارد، دارای اصالت است و گریزی از آن نیست و می توان در آن خواب اندک، زمینهی خوابهای خوش، و رموز گریز از پیچ و خم های طریق را به دست آورد.

با این توضیح باید گفت: خواب اندک، جهت اصالی دارد و بهره برداری معنوی از آن فرع بر آن است و اصالت بخشیدن به آن نیز نوعی افراط است و گذشته از لسان قرآن کریم، توان طبیعی مزاج آدمی نیز با آن موافق نیست و پیگیری این گونه امور در تمام شب با انکار اصل خواب برابر است که مورد نظر قران کریم نمی باشد.

آموزه های قرآن کریم در این رابطه با واقعیت های خارجی ما تفاوت بسیار دارد و این امر هم در میان عموم مردم دنیا و هم در میان مسلمین و عالمان و زاهدان دیده می شود؛ زیرا آنان شب را برای خواب قرار می دهند و اگر مردم عادی در شب بیدار باشند، شب آنان خالی از هر قیام و قعودی است و به ادامهی انجام کارهای روزانه یا شب نشینی های بیهوده می گذرد و عالمان و دانشمندان نیز آن را برای مطالعه و تحقیق در علوم رسمی و اندیشه های صوری قرار می دهند و این در حالی است که بسیاری از شب نشینی های آنان، ابتدای شب را فرا می گیرد و پایان آن با خواب همراه است. کسانی که اهل تهجد و تقوا می باشند، اندکی از آخر شب را به عبادت و فکر می گذرانند و با چند رکوع و سجود، جمال صبح

رازیارت می‌کنند و به استقبال روز می‌روند و بجای اندکی خواب، اندکی بیداری دارند.

افرادی که به تمام معنا قیام دارند و شب را شب می‌دانند و آن را ظرف یافته‌های معنوی و ربوی و زمان مطالعه و کسب علم و انجام عبادت قرار می‌دهند و همه‌ی آن جز زمان اندکی را به سیر و سلوک می‌گذرانند، در شماره بسیار کم می‌باشند و برای دسته‌ای نیز موانع شغلی و نوع تربیت‌های غلط و مشکلات گسترده‌ی روزانه، مجال اجرای چنین برنامه و طرح قرآنی را باقی نمی‌گذارد و در شب نیز درگیر همان حوادث و مشکلات روزانه هستند و گذشته از اشتغال فراوان، موانع فراوان چنان زندگی افراد را فraigرفته است که دیگر از یافته‌های معنوی و چکیده‌های ربوی، چیزی در خاطر بروز نمی‌کند و اشتغال‌های معنوی نیز خالی از انگیزه‌های مادی نمی‌باشد و اگر کسی خود را به مجاز به این معانی منتب دارد، کردار خود را با بسیاری از بافته‌های خیالی همراه می‌سازد؛ به طوری که از فعالیت‌های درست روزانه‌ی خود نیز ناتوان می‌گردد و معاش وی را مختلف می‌سازد.

البته باید توجه داشت که قرآن کریم بنای سخت‌گیری و ریاضت دادن به مردم را نداشته؛ زیرا قرآن کریم استعدادهای متفاوت را در نظر داشته است و از نصف تاکم و بیش آن سخن گفته و مقدار بیداری را در اختیار انسان قرار داده است تا انسان بتواند خود را در حالات مختلف شناسایی نماید؛ زیرا مزاج هر فردی همان گونه که متفاوت از مزاج دیگران است، قابل تغییر می‌باشد و همان‌طور که عوامل خواب و بیداری مختلف است، توان بر خواب و بیداری نیز گوناگون می‌باشد.

اگرچه میزان خواب قابل تغییر است و اراده و اختیار و زمان، مکان، غذا و دیگر عوامل طبیعی و قسری در آن مؤثر است، بهویژه اگر این عوامل تحت تربیت و تعلیم قرار گیرد می‌توان بهترین نتایج عملی را از آن به دست آورد و از کمترین وقت، بیشترین اثر مادی و معنوی را داشت؛ ولی چون وضع مزاجی افراد و همین‌طور نوع تربیت عمومی و خصوصیات شخصی زندگی مردم متفاوت است، آنان دستخوش حوادث شوم و بی‌بند و باری‌های فکری و عملی می‌گردند و ثمرات ثابت و حالات منضبطی به دست نمی‌آورند و حالات پیش‌بینی نشده‌ای برای آنان به وجود می‌آید که تمام آن بر طبیعی بودن و توان در اختیار داشتن میزان خواب و بیداری و استراحت و کار دلالت می‌کند و نمی‌توان آن را به شخص خاصی محدود دانست؛ مگر زندگی افراد بسیار ثابت قدم و موفق که دستخوش حالات طبیعی خود می‌باشد.

اگر اشکال شود برنامه‌ی یاد شده در قرآن کریم ویژه‌ی شخص مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ می‌باشد و با فحواهی کلام و تنقیح مناطق و مبادی دیگر به حضرات ائمه‌ی معصومین ؑ منحصر می‌گردد و به مردم عادی که از هرگونه نظم و برنامه‌ای به دورند سرایت نمی‌کند و خواب و بیداری آن‌ها، تنها خواب و بیداری و آمال و آرزوی آن، کار و کوشش برای خواب و خوراک است و بس. در پاسخ باید گفت: قرآن کریم این توهمند را دفع می‌نماید و این طرح را به شخص پیامبر اکرم ﷺ منحصر نمی‌داند؛ اگرچه آن حضرت شخصیت محوری این برنامه می‌باشد.

قرآن مجید نسبت به آن حضرت و تابعان به حق ایشان می‌فرماید: «ان ربّك يعلم أَنَّك تَقُوم أَدْنِي مِنْ ثَلَثِي اللَّيلِ وَنَصْفَهُ وَثُلَثَهُ، وَطَائِفَةٌ مِنَ الظِّيَنِ

معک»<sup>۱</sup>؛ خداوند متعال می‌داند که در کمتر از یک سوم شب یا نصف و یا دست کم یک سوم از شب بیداری و قیام داری و گذشته از تو، برخی از مؤمنان نیز در عمل از تو تبعیت دارند.

از این آیه به خوبی روشن می‌گردد که این طرح و برنامه‌ی جامع برای خواب و بیداری زندگی مادی، منحصر به شخص پیامبر اکرم ﷺ نمی‌باشد و گروهی از مؤمنان نیز آن را عملی نموده‌اند و با آن حضرت همراه و همگام می‌باشند؛ آن هم نه به بیان امر و فرمان نسبت به آینده، بلکه به لسان اخبار از واقعیتی خارجی وامری محقق. این آیه نمی‌فرماید: باید چنین باشید تا توهمند تخلص در آن رود، بلکه می‌فرماید: چنین هستید و از وجود آن خبر می‌دهد.

البته، همه‌ی مردم عادی نیز نمی‌توانند در این صراط قرار گیرند و تنها کسانی چنین روشی را در زندگی بر می‌گزینند که هدفی عالی و نهایتی بس بلند برای زندگی خویش داشته باشند و مناسب با آن زندگی نمایند.

### کشف و توضیح بیشتر

۱۲۸

پیش از این گذشت که شب و روز و خواب و بیداری از عوارض دائمی و جداناًشدنی حیات انسانی است و در این امر بحثی نیست؛ اما موضوعی که قابل طرح است این است که رابطه‌ی این دو و ازهای دوگانه با هم چگونه است؟ آیا روز، فقط برای کار و شب، تنها برای خواب است یا این دو آمیخته به هم می‌باشد؟

آن‌چه مسلم است و از آیات قرآن استفاده می‌شود این است که روز برای کار و کوشش و فعالیت و ارتزاق و معاش می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ جَعْلَنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»<sup>۲</sup>؛ ماروز را برای معاش قرار دادیم.

بنابراین، کوشش شبانه اضطراب و دگرگونی روانی را به دنبال دارد؛  
اگرچه دنیای فعلی به آن گرفتار می‌باشد.

موضوعی که قابل دقت می‌باشد این است که شب تنها برای خواب و آسایش آدمی نیست؛ بلکه برای آرامش و فراغ اوست. از دیدگاه قرآن کریم: «**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ**<sup>۱</sup>؛ شب ظرف ثبات و سکون است و «**وَجَعَلْنَا اللَّيلَ لِبَاسًا**<sup>۲</sup>؛ شب لباس است و «**وَجَعَلْنَا نُومًا كَمِسْبَاتًا**<sup>۳</sup>؛ خواب زمان ثبات و استراحت است و این دو با هم برابر است؛ یعنی شب با خواب، مساوی نیست؛ زیرا خواب در روز هم ثبات و استراحت است و منحصر به شب نمی‌باشد؛ همان طور که خواب قیلوله -که در شرع مستحب است - چه قبل از ظهر باشد و یا بعد از ظهر - مؤید همین بیان است.

«**وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا**<sup>۴</sup>؛ هر چند حق تعالی روز را برای کوشش و معاش قرار داده است، منافاتی با خواب اندک ندارد، بلکه سزاوار و مستحب می‌باشد، ولی شب این گونه نیست که تنها برای خواب باشد و یا کسب معاش در آن روا باشد و در شرع چنین امری پیش بینی نگردیده جز وقتی که کسب معاش شبانه و یا امر ضروری دیگری، ضرورت ولزوم قسری داشته باشد و استحبابی از این جهت در برداشت نیست؛ هر چند ممکن است، مصالح دیگر، استحسان این امر قسری را ایجاب کند که بحث دیگری است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: اگر روز برای معاش است، ولی خواب هم در آن استحسان، بلکه استسحاب دارد و شب، مساوی با خواب نیست و کار و معاش در آن استحسان طبیعی ندارد، پس در شب چه باید کرد و شب برای چیست؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: اساسی‌ترین هدف در خلقت شب، یافتن آخرت و استکمال نفس و جان آدمی و بیداری و ارضای مؤمن و تخلیه و تخلیه‌ی درون و روان آدمی است. شب نه برای کار دنیاست و نه چندان برای خواب؛ زیرا آرامش نه از کار دنیا به دست می‌آید و نه خواب آدمی را صاحب آرامش می‌سازد. شب برای قیام و قعود در مقابل حق و برای صیقل دادن جان مؤمن و زدودن و رفع زنگارهای روزانه می‌باشد و هر فردی می‌تواند از این نعمت بی‌بهره نباشد.

شب نه تنها برای کار دنیا نیست، بلکه تنها اندکی از آن برای خواب قرار داده شده و تنها حضور حق و محضر ولی نعمت را باید در آن فراهم ساخت و این امر نه با خواب به دست می‌آید و نه با کار میسر می‌گردد، بلکه تنها حضور و شهود حق، راه‌گشای آن است.

### کار و خواب و یار

پس روز برای کار و اندکی خواب و شب برای یار و اندکی خواب است. خواب و کار مداوم، چیزی جز بیخودی و دوری از خود و حق را به دنبال ندارد. چنان‌چه حق تعالی در قرآن خطاب به حضرت رسول الله ﷺ می‌فرماید: «قُمُ الْلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup>؛ شب را بجز اندکی از آن، در حال قیام باش.

بر این اساس، شب برای عبادت و حضور و شهود حق است؛ اگرچه باید مقداری از آن را برای خواب و استراحت منظور داشت. البته، اهل غفلت، شب را برای خور و خواب و شهوت منظور می‌دارند و روز را برای تهیه‌ی مقدمات مورد نیاز روز و شب خود و افراد مربوط به خود می‌گذرانند.

۱- مزمول / ۲-



شب برای استراحت و خواب است؛ اگرچه باید مقداری از آن را برای عبادت و استكمال و حضور حق منظور داشت، و شب برای اهل غفلت جز سقوط و نزول از مقام آدمی و هبوط در مرتبه‌ی حیوانی و فرورفتن در گرداب لذات دنیا و شهوت و شکم، نصیب و بهره‌ای ندارد و به طور طبیعی از شهد شیرین معنویت محروم خواهند ماند.

خوبان و در راه ماندگان اهل سلوک، شب را برای استراحت قرار می‌دهند و در کنار آن یادی از حق می‌نمایند و از هر طرف شب که باشد، اندکی از آن را بیدار می‌مانند و یادی از حق دارند.

این گروه، اندکی از شب را برای حق قرار می‌دهند و بسیاری از آن را برای خود و خلق منظور می‌نمایند و این خود سبب می‌شود که هرگز به جایی نرسند و راه‌گشای وادی حقایق نباشند و تنها خوبان را نظاره کنند و تقلیدی از اهل معرفت نمایند و خود را تا اندازه‌ای از اهل غفلت جدا سازند.

شیوه‌ی گروه سوم - که لسان قرآن و طریق اهل معرفت است - این است که شب برای حق است و خواب و استراحت در آن بی‌حرمتی به خود و خالق است و جز به مقدار ضرورت و رفع عسر و حرج روا نیست. این گروه، شب را برای رسیدن و نظاره‌ی حق بر می‌گزینند و جز توجه به حق را در آن روا نمی‌دارند و خود را در این امر مطیع و پیرو قرآن کریم می‌دانند.

### تقدیر شب و روز

خداآوند در قرآن حکیم می‌فرماید: «قُمُ الْلَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> شب را جز اندکی از آن در حال قیام باش. خداوند مصادیق اندک را با توجه به حال

.۱- مزمول / ۲-

افراد، چنان متعدد بیان می دارد که بیان آن هرگز از غیر حق ممکن نیست.  
گاه می فرماید: «نصفی از شب را بیدار باشید و یا اندکی از نصف کمتر  
یا به نصف بیفزا».

در جای دیگر می فرماید: ای رسول، خدا می داند که تو کمتر از  
دو سوم شب و یا نصف و یا دست کم یک سوم آن را بیداری و تو تنها  
نیستی و برخی از کسانی که با تو همراهی عملی دارند و پیرو صدیق تو  
می باشند چنین هستند: «ان ریک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه  
و ثلثه و طائفه من الذین معک»<sup>۱</sup> و بعد می فرماید: «والله يقدر اللیل و  
النهار»<sup>۲</sup>; ای رسول خدا، این عمل شما افراط و زیاده روی نیست، و من  
چنان شب و روز را اندازه قرار داده ام که با این روش خللی در حال و کار  
شما به وجود نمی آید.

پس آن چه حق می باشد این است که اصل در شب بیداری و میعاد  
است و اصل در روز، معاش و کوشش و خواب و باید از این امور معاش و  
معاد و منام در ظرف شب و روز نسبتی معین که مورد پذیرش و تأیید  
قرآن کریم است منظور داشت که در غیر این صورت، آدمی به جایی  
نخواهد رسید.

۱۴۲

### رمز موفقیت بزرگان

رعایت این نکته، رمز موفقیت بزرگان عرفان و دین است. هنگامی که  
زندگی و شرح حال، فعل و آثار بزرگان گذشته را مشاهده می نماییم،  
انگشت حیرت باید بر لب نهاد؛ در حالی که دیگران هم بسیار زحمت  
می کشند، ولی اگر چیزی که آنان را موفق ساخته است، دنبال شود، هر  
کسی موفق خواهد شد. خوبی های آنان آرزو می شود، ولی علت

موفقیت آنان را مورد اهمیت قرار نمی‌دهیم و هرگز در پی تحقق آن نیستیم و این خود غفلت خوبان است که باید از میان برود. نیکان باید خود را به اهل معرفت برسانند و پیروی از سیره‌ی آنان داشته باشند تا موفق گردند.

خفتگان در شب را از کیمیای حقیقت خبری نیست و آنان که اندکی از شب بیدارند و بر آن دل خوش می‌دارند، چندان به خود امیدوار نباشند و بی جهت، دل خوش ندارند و تنها نظاره‌گر اهل معرفت خواهند بود و خود را در حریم آنان نباید فرض نمایند.

بنابراین، یکی از علل مهم و اساسی بی‌بهره‌گی بزرگان این عصر از حقایق و کمینگاه‌های حق را باید در خواب بسیار در شب دانست؛ زیرا بهره و رسیدن، تنها با اندک بیداری و اکتفا بر نماز شب و خواندن سوره‌ای از قرآن میسر نمی‌شود، بلکه رسیدن به این مقام، راه و رسم دیگری دارد.

پس با محاسبه‌ای دقیق در روز و شب، خواب و بیداری و عام و خاص من و جه قرار دادن خواب و حرمت شب و مسؤولیت روزانه، می‌توان راه و رسم گذشتگان اهل معرفت را به دست آورد و رمز موفقیت را شناخت؛ اگرچه تحقق عملی آن بسی مشکل است و محاسبه‌ی دقیق و استحکام تمامی حدود آن در خور همه‌ی خوبان و نیکان نمی‌باشد و تنها باید به گفتار آن بسنده نمود و توفیق‌کردار آن را از حق تعالی خواستار شد.

### آراءشن و آسایش

نکته‌ای که در اینجا توجه به آن و تذکر آن شایسته است این است که برگزیدن چنین برنامه‌ای در زندگی، با آرامش و استراحت آدمی متناسب و سازگار است و انسان با انجام آن می‌تواند به طور عادی و به دور از

ریاضت‌های شدید و گاه نکوهیده – که همگان توان آن را ندارند – خود را به دور از ذهن‌گرایی و ایده‌آل طلبی با چنین راه و روش علمی هماهنگ سازد و از شیرینی آن کام خود را خوش دارد. چنین برنامه‌ای گذشته از آن که با واقعیت همگام است، بهترین نوع زندگی و شیرین‌ترین طرح کلی برای سرور و بهجت روح آدمی است و سیر طبیعی زندگی را به همراه دارد؛ همان‌طور که در زندگی شخصی رسول اکرم ﷺ و حضرات معصومین ﷺ و اولیای حق الهی چنین برنامه و روشی بوده است و آنان به شایستگی تمام به حیات دنیوی خود نیز ادامه می‌دادند.

این روش زندگی، برنامه‌ای علمی و سازگار با روح و جسم آدمی و عملی است. بله، با عافیت‌طلبی‌ها و خوش‌گذرانی‌های عمومی کسانی که به خور و خواب و شهوت گرفتارند همخوانی ندارد و اساساً این طرح برای چنین افرادی طرح نشده است، بلکه چنین برنامه‌ای برای مردم سالم و صالح و انسان‌های شایسته است و عمل خوبان نیز دلیل عملی بر عینیت و واقعیت آن است؛ چنان‌که قرآن کریم نیز بر این امر اشاره دارد و عملی بودن آن را به خوبی گوشزد می‌فرماید و صاحب طرح را خدایی می‌داند که حسابگر ماهری برای تمام امور می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَاللهِ يَقْدِرُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ»<sup>۱</sup> خداوند شب و روز را اندازه‌گیری کرده و برنامه‌های هر یک را به‌طور مناسب طراحی نموده است.

### خواب روزانه

موضوعی که باید به آن توجه داشت و بر آن اهتمام نمود این است که در این طرح، خواب تنها منحصر به شب نیست و روز نیز زمینه‌ی استراحت و خواب را دارد و مقداری از روز را می‌توان خوابید که در

اصطلاح شرعی به آن «خواب قیلوله» می‌گویند و این خواب می‌تواند پیش از ظهر و یا بعد از آن و بعد از خوردن ناهار باشد.

در محیطی که سه وعده‌ی خوراکی در صبح، ظهر و شب مرسوم است، مناسب است که خواب روزانه بعد از صرف ناهار انجام پذیرد و در محیطی که صبحگاهان و عصر یا شبانگاهان غذا خوردن مرسوم می‌باشد، مناسب است این خواب پیش از ظهرگزارده شود.

خواب روزانه گذشته از ملاک طبیعی و مدارک روایی، مورد تأیید قرآن کریم می‌باشد که می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيلِ وَالنَّهَارِ»<sup>۱</sup>. این آیه‌ی شریفه خواب روزانه را یکی از آیات الهی می‌داند و در جای دیگر می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِبَاسًاً وَالنَّوْمَ سَبَاتًاً»<sup>۲</sup>; شب لباسی برای آرامش و خواب، رها کردن کار و عمل است؛ اگرچه این آیه از شب سخن می‌گوید، به آن منحصر نیست و خواب روزانه نیز حکمت و جعل طبیعی و ثابت دارد و قرینه‌ی «سباتاً» آن را تأکید می‌کند؛ چراکه خواب

رابطه‌ی آدمی را با کار و کوشش - چه در روز باشد و یا شب - قطع می‌سازد؛ هرچند باید خواب و استراحت شبانه را اصل، و خواب و استراحت روزانه را فرع بر آن قرار داد. برای جعل طبیعی این خواب می‌توان دو حکمت را آورد: یکی آن که کمبود خواب شبانه را جبران نماید و دیگر آن که خستگی روزانه را از بین ببرد و آن را به شب نکشاند. خواب شبانه به همراه خواب قیلوله می‌تواند خوابی کامل و طبیعی برای انسان وارسته و متعالی و متعادل باشد و برای افراد خودساخته و دردمند، رشد و کمال کافی را به ارمغان می‌آورد و برای افراد وارسته،

برنامه‌ای منظم و دقیق می‌باشد؛ همان‌طور که قرآن کریم آن را بیان می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَقْدِرُ اللَّيلَ وَالنَّهَارَ».

از همه‌ی این مباحث می‌توان چنین برداشت نمود که خواب شب برای انسان آرامش و آسایش طبیعی بیشتری را فراهم می‌سازد؛ گرچه این مطلب به این معنا نیست که باید در شب زیاد خوابید تا آرامش بیشتری را به دست آوردد؛ زیرا می‌توان این آرامش و راحتی را در کوتاه‌ترین مدت از شب فراهم ساخت، بی‌آن که دچار کم‌خوابی یا بی‌خوابی شود. البته، در صورتی که تمام شرایط لازم را به‌طور نوعی در نظر داشته باشد.

هم‌چنین، خواب به شب منحصر نیست و مقداری از روز را - هر چند اندک - باید خوابید و مقدار آن نیز باید تناسب طبیعی با شخص، زمان، مکان، فصل و خصوصیات مراجی فرد داشته باشد.

پس نه صرفاً شب برای خواب است و نه فقط روز برای کار و کوشش دنیوی می‌باشد، همان‌طور که این امر از تشریع عبادات و دیگر موazین شرعی به‌دست می‌آید.

بر اساس آنچه گذشت، با آن که خواب نقص است، بیانگر کمال طبیعت مادی است و همان‌طور که باید از آن بهره‌مند شد، به کم‌ترین میزان طبیعی آن لازم است اکتفا نمود و روز را بی‌بهره از خواب ندانست و فرمود: «اَنْ لَكَ فِي النَّهَارَ سِبْحَانًا طَوِيلًا»<sup>۱</sup>؛ از بیداری شب غم مخور که روز نیز گسترده است و فرصت خواب در آن نیز می‌باشد و این بیانات با



استشناهای متعدد، حالات مختلف آدمی را می‌رساند؛ چرا که انسان همیشه حالت ثابتی ندارد و اجبار در نوعی خاص مناسب منش طبیعی او نیست؛ زیرا مزاج آدمی در شرایط گوناگون مختلف می‌گردد و از این رو آزادی عمل را لازم دارد تا بتوان مقدار مناسب خواب خود را با مزاج خود سازگار نماید؛ گذشته از آن که شب و روز همیشه یکسان نیست و تابستان بازمستان تفاوت کمی و کیفی محسوس دارد و باید با تمامی امور مقدار خواب را هماهنگ ساخت و بیان قرآن کریم، اعجاز آن را در این گونه امور می‌رساند.

پس می‌توان از خواب بهترین استفاده‌ها را نمود، در صورتی که بیداری به خوبی سپری شود و انسان در بیداری به فکر خواب سالم باشد و در خواب سالم استفاده‌های فراوانی نسبت به بیداری داشته باشد؛ زیرا این دو در یک‌دیگر تأثیر می‌گذارند و صفات هر یک در دیگری سرایت می‌کند.

۱۴۷

### خواب‌های طولانی و کوتاه

باید دانست که هر چه میزان خواب بیشتر گردد و مدت آن را به درازا گذارد، سنگینی و عمق بیشتری می‌یابد که این امر برای آدمی زیان‌بار است و اورا به بی‌توجهی فراوان مبتلا می‌سازد. خواب عمیق و سنگین، فرد را به بی‌محتوایی، پوچی و بی‌هویتی و دوری از موجودی فکری و روانی گرایش می‌دهد و در نتیجه، توجهات معنوی وی را به کاهش می‌گذارد.

خواب فراوان و طولانی مدت و به هم‌پیوسته در شریعت مورد مذمت قرار گرفته؛ همان‌طور که نسبت به خوردن فراوان نکوهش شده

است. البته، بیداری بی مسؤولیت و دوری از هوشیاری و بی کار بودن نیز مورد مذمت شریعت قرار گرفته است.

اما هرچه خواب از مدت کمتری برخوردار باشد، سبک‌تر می‌گردد و آثار و خصوصیات مشتبی را دارد. خواب سبک و کوتاه آثار فراوانی دارد و جهات معنوی را به دنبال دارد؛ بر خلاف خواب سنگین. شایسته است خواب، کوتاه و دفعات آن ناپیوسته و متعدد باشد و برای نمونه، اگر فردی در شبانه‌روز به شش ساعت خواب نیاز دارد، بهتر است این مقدار را در دو یا سه نوبت بخوابد و نه در یک مرتبه و حتی اگر شش ساعت در نوبت‌های متعدد بخوابد، بهتر است از اینکه مثلاً پنج ساعت آن را بیوسته دارد. خواب متعدد و کم‌تر، اثر و ارزش بیشتری از خواب طولانی و به هم‌پیوسته دارد؛ زیرا خواب متعدد، گذشته از آن که راحتی و توان بیشتری برای قوای آدمی فراهم می‌آورد، زیان‌های خواب سنگین را ندارد؛ زیرا نفس را جلا می‌دهد و روح را تازه می‌سازد و قوای روحی را از معنویت و خرد دور نمی‌دارد.

برای افراد عاقل و هوشیار و افرادی که اهل سیر و سلوک معمول نیستند و می‌خواهند ذهن و هوشی با ضریب بالا داشته باشند، لازم است خواب خود را هرچه بتوانند به طور متعدد و متناوب قرار دهند و همواره از خواب پیوسته و طولانی پرهیز نمایند. البته، افرادی که اهل معنا و سیر و سلوک می‌باشند و می‌خواهند راه پر پیچ و خم معنویت و غیب را برای خویش هموار سازند، باید به قدر امکان و به طور طبیعی و به دور از هرگونه افراط و تفریط، از مقدار خواب خود بکاهند و از پر خوابی - هرچند اندک - پرهیز کامل داشته باشند.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که چون آموزهای شریعت با علم و تجربه مورد بررسی قرار می‌گیرد و آدمی بر آن اذعان می‌کند، حقیقت اعجاز قرآن کریم، عصمت و شریعت را می‌یابد و در برابر آن سرتسلیم و کرنش فرود می‌آورد و یقین می‌یابد که دین می‌تواند حقایق معنوی را با همه‌ی ظرافت و دقت علمی و فلسفی در واژه‌هایی عمومی و همگانی بیان نماید.

قرآن مجید به زیبایی و با بیان ساده و روان خود مؤمنان را با شخص حضرت رسول الله ﷺ هماهنگ می‌سازد و آنان را از گروه غافلان دور و به راه راست هدایت می‌کند. دین اسلام عالی‌ترین بیان را در آموزش و تعلیم مشکل‌ترین موضوع انسانی با دقیق‌ترین طرح در قالب عمومی در می‌آورد و برنامه‌ی چگونه خواهیدن را به آنان ارایه می‌دهد. همه‌ی این موارد در کتاب‌های روایی و متون عبادی شیعه مذکور است و دقت، صحت و گسترده‌گی مطالب آن، دانش امروز بشری را تحریر می‌کند و هر اندیشمند عاقلی را به خود می‌خواند و ناخودآگاه هر خردمندی دست نیاز به سوی آن حقیقت جاوید دراز می‌کند.

## رؤیا

یکی از حقایق وجود انسانی و موهب‌الهی که مورد غفلت و ناشناختگی قرار گرفته رؤیا و دیدن خواب است و چنین استعدادی کمالی بلند از کمالات فعلی آدمی است.

رؤیا در خواب است که شکل می‌گیرد و همگان به‌طور مختلف چیزهایی می‌بینند که از آن به اموری پی می‌برند.



همان طور که چیستی خواب امری مهم در علم و فلسفه‌ی طبیعی است و برای حیات ناسوتی انسان نقش عمده و اساسی دارد، رؤیا نیز از پیچیدگی خاصی برخوردار است و مباحث و مسایل علمی و فلسفی مختلفی را طلب می‌کند. کسی نمی‌تواند به طور کلی منکر اصل رؤیا و خواب دیدن شود، همان‌طور که نمی‌شود منکر اصل خواب شد و بسیار مشکل است کسی ادعا کند: من هرگز خواب ندیده‌ام.

هنگامی که انسان در بستر خود خوابیده است، او در خواب خود را می‌بیند که سیر می‌کند، حرف می‌زند، درگیر می‌شود، می‌کشد یا کشته می‌شود و هر جا برده می‌شود و با هر کسی سخن می‌گوید؛ بدون آن که تن و جسم وی احساس و حرکت در این جهت داشته باشد. روح و عقل آدمی نیز چنین ویرگی ندارد و قابلیت قالب زدن را نمی‌پذیرد. پس کیست و چیست که چنین صورت‌هایی را نقش می‌زند و آدمی را سرگرم و مشغول می‌دارد و باید گفت این امر چیزی نیست جز سیر در عوامل مثالی رؤیایی یا خیال. قوه‌ی خیال آدمی است که صورت و نقش می‌زند و معنا و مفهوم را به صورت می‌کشد و نقاش جان آدمی است که معنا و معنویت را به صورت می‌آورد و حتی حقیقت را نیز صورت می‌دهد و تمامی حقایق معنوی و تجردی را برای نفس ترسیم می‌کند.

برخی از حقایق و امور و اشیا وجود دارد که انسان نسبت به اصل وجود آن یقین دارد و در این رابطه شکی به خود راه نمی‌دهد و هستی آن را تصدیق می‌کند؛ ولی از چیستی و چگونگی آن اطلاع چندانی ندارد و فقط می‌داند که هست. از طرف دیگر، آدمی از برخی از امور تصور خوبی در ذهن دارد؛ ولی اصل وجود آن برای وی ثابت نیست و برای او علم و باوری نسبت به آنچه در ذهن تصور می‌کند ندارد.

«رؤیا» و «خواب دیدن» از زمره‌ی قسم نخست است که انسان هرگز نسبت به اصل آن شکی به خود راه نمی‌دهد. رؤیا حقیقتی است که قابل انکار نمی‌باشد؛ اما در چگونگی وجود آن علم در حیرت است و نظریه‌ی ثابتی در این زمینه ارایه نداده است.

به راستی اگر خواب دیدن امری عمومی و فراگیر نبود و از این حقیقت معنوی بی‌بهره بود، چگونه می‌شد برای وی ثابت نمود که چنین حالاتی برای آدمی پیش می‌آید و در خواب می‌توان دید و سیر و سلوک داشت. اگر انسان رؤیایی را مشاهده نمی‌کرد، مشکل می‌توانست به چنین عوالمی باور پیدا کند و حتی می‌توان گفت: بسیاری از مردم هرگز چنین عالمی را باور نمی‌کردن و به طور کلی آن را نفی می‌کردن. این امر می‌تواند زمینه‌ی پذیرش عوالم غیبی باشد و دست‌کم زمینه‌ای باشد برای آن که کسی وجود عوالم غیبی را به طور کلی و به صرف ندیدن وی منکر نشود.

۱۵۱

انسان آگاه و فهمیده باید با خود این گونه باشد که بگوید: هرچه که ندیدم نباید انکار کنم، همان‌طور که هرچه را که شنیده‌ام نباید پذیرم. به همان صورت که تصدیق بدون تصور علم به شمار نمی‌رود و جهل و نادانی است، انکار بدون تصور نیز جهل و نادانی است و در این زمینه باید مبادی و مقدمات هر یک از عقاید و افکار و نتایج آن و لوازم آن نتیجه را مورد بررسی و دقت قرار داد و تصورات و تصدیقات مختلف امور را باز یابد و آن را درگیر خیالات نفسانی و عقاید از پیش ساخته نسازد و نسبت به اندیشه‌های خود اساس را بر حضور و یقین و یا دست‌کم بر باور گذارد و بس.

به طور خلاصه برآیند بحث حاضر این است که رؤیا وجود برزخی دارد. همان‌گونه که انسان در خود صورتی را متمثل می‌سازد و رؤیایی می‌بیند در بیداری نیز می‌توان فاعل ایجاد صورت شد همان‌گونه که در ذهن، صورت اشیارا مشاهده می‌کند، در خارج از ذهن فرد صاحب قوت می‌تواند به اقتدار نفسانی چنین کاری را انجام دهد؛ اگرچه هیچ یک از این دو قسم را رؤیا نمی‌گویند و صورت ذهنی و خارجی بودن آن به مثال متصل و منفصل باز می‌گردد.

برای درک چیستی رؤیا باید برخی از پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی را در نظر داشت که از آن جمله قواعد فلسفی زیر است.

### عالیم سه‌گانه و لرتباط آن با رؤیا

عالیم مختلف هستی با همه‌ی گسترده‌گی و شمولی که دارد به سه عالم مادی، برزخی و تجردی تقسیم می‌گردد.

موجودات عالم ماده و عالم مادی دارای رنگ و روی و شکل می‌باشند و از بو و رایحه برخوردارند و نقل و وزن و دیگر آثار و عوارض خاص خود را دارند.

عالیم مادی مرتبه‌ی نازل عالم وجود و فروترین آن به شمار می‌رود. عالم تجردی هیچ یک از آثار و عوارض عالم ماده را ندارد و از شکل، رنگ، بو، ثقل و وزن به دور است و هیچ‌گونه حالت و کمیتی نمی‌پذیرد و واقعیتی است که با مفاهیم ذهنی ما به چنگ نمی‌آید و در واقع، عالم تجرد، مفارق وجود و وجود مفارق است؛ یعنی از عنوانی و مفاهیمی که ما می‌شناسیم به تمام معنا برکنار است؛ با آن که حقیقت خود را دارد و از آثار واقعی و خصوصیات تجردی خود برخوردار است.

عوالم تجردی بسیار است و از عالم نفوس و مراتب آن تا عقول و  
مبادی عالی و تا مبدء تمام فیوضات عالم و سرچشمه‌ی تمامی  
موجودات را در بر می‌گیرد.

عوالم تجردی در برابر عوالم مادی است و همان‌طور که عوالم مادی  
فروترین مراحل وجودی را داراست تا جایی که هیولا و ماده‌ی اولی که  
اصل قابلیت می‌باشد، پایین‌ترین مرتبه‌ی هستی به شمار می‌آید، عوالم  
تجردی از عالی‌ترین مراحل وجودی برخوردار است و در رأس هستی و  
مبادی و اسباب و علل عوالم پایین‌تر از خود قرار می‌گیرد؛ اگرچه هر یک  
از موجودات عالم تجردی دارای مبادی فراوان می‌باشد و خود برای  
دیگر مراتب تجردی، از مبادی قرار می‌گیرد تا جایی که به عالی‌ترین مقام  
وجودی می‌رسد و از آن پس، حضرت حق تعالی و جناب وجود مطلق  
است که برای آن حضرت دیگر حیث و قید و حد و مرزی قابل تصور  
نیست و مرز آن حضرت بی‌مرزی است.

۱۵۲

در مقابله و مقایسه‌ای ذهنی باید گفت: حق در بلندای هستی تا  
تعینات ریوبی اسماء و صفات ذاتی و فعلی حضرت حق و دیگر عوالم  
وجودی گوناگون در تیررس است تا نهایت که هیولا‌ی اولی است و  
همان‌طور که هیولا‌ی اولی پایین‌ترین مرز هستی در ظرف ظهورات عوالم  
تجردی در مرتبه‌ی عالی کمالات است و بر فراز تمامی ظهورات اسماء و  
صفات الهی است. حضرت حق تعالی با عینیت صفات، برترین هستی،  
بلکه آن حضرت است که تنها هستی می‌باشد و از آن مقام جز مفهوم در  
ذهن نیست و صاحبان سلوک قرب آن را خواهان می‌باشند. همان‌طور که  
حق مبدء تمام کمالات است و هرچه هست از اوست، تمامیت همه‌ی

کمالات نیز او می‌باشد و در نهایت تعینات؛ هیولا نیز قابلیت تمام کمالات ناسوتی را داراست و هرچه در آن ظهور یابد، از او آشکار گشته است و هیولا نیز خود بروزی از ظهور فعلی حضرت حق تعالی می‌باشد.

در میان دو عالم کاملاً متفاوت هیولا و عقل، عالم برزخ قرار دارد. صورت‌های این عالم، ماده و ثقل و سنگینی ندارد؛ ولی آثار مادی در آن دیده می‌شود و بنابر این نه مادی محض است و نه مجرد صرف و نه از اوصاف عالم ناسوتی بی‌بهره است و به طور کلی هم وجود تجردی دارد و هم می‌تواند آثار ناسوتی فراوانی را از خود آشکار سازد.

عالم ماده، دارای ثقل، سنگینی و ماده است و عوالم برزخی تنها ثقل و ماده را ندارد؛ ولی شکل و صورت را در خود دارد؛ به خلاف عوالم تجردی که هیچ یک از آثار ماده و ماده را ندارد و تنها ظهور بی‌ذات را داراست و حد و مرز خلقی آن همان تعین است و این وصف در تمام مبادی عالی به مراتب باقی می‌باشد تا این که به حضرت حق می‌رسد و آن حضرت بی‌قد و قامت، تمام قامت و بی‌تعابن، قیامت است. حد و مرز وجودش وجود است و تنها وجود اوست که حامی ظهور هر چیز است و هویت حق تعالی نیز از بی‌حدی آن حضرت حکایت می‌کند. حق تعالی از هر نقص، امکان، استعداد و حیثیتی به دور است و بدون هر استعدادی موجب فعلیت هر استعداد است و تمام فعالیت‌ها ظهور و بروزی از وجود اسماء و صفات اوست.

با آن که عوالم تجردی و عقول بی‌حد و مرز نیست، حدود وجودی آن، ظلمت و کدورت‌های عوالم مادی و برزخی را ندارد؛ هرچند نگارنده منکر ماهیت این موجودات تجردی و اصل ماهیت است، دوری

از خصوصیات مادی، غیر از نداشتن حد است و تمام موجودات، وجودشان خود حدشان است و تنها حق تعالی است که در شخصیت وجودی حضرتش حد و مرزی قرار نگرفته است.

پس می‌توان به‌طور کلی تمام هستی را از کمال تانقص و از وجود تا ظهور و از فعلیت تا استعداد در سه عالم یاد شده گنجاند و برای هر یک آثاری را نشان داد و ناسوت و بربزخ و مثال و مبادی عالی و عقول تا حق تعالی را از هستی جدا نمید و در دیدی برتر، آن را دو وجود نمید، با آن که هر یک از موجودات ویژگی‌های خود را دارند و تنها حضرت حق است که وجود است و سراسر هستی ظهورات آن حضرت است.

### خواب و عوالم بربزخ

این سه عالم کلی، هر یک مراتب و مراحل و مقامات و حالاتی دارد که توضیح آن در این مقام لازم نیست و بحث از عوالم تجردی است که با روایا مرتبط است.

۱۵۵

عالی بربزخ، مراتب و مراحل گوناگونی دارد و مقامات را تحت این نام و عنوان می‌شناسیم.

علیم مثالی بر دو قسم متصل و منفصل است و عالم بربزخ منفصل خود یا بربزخی نزولی است و بربزخی صعودی.

مثال منفصل، عالمی را گویند که از دنیای فعلی و ناسوتی ما جداست. مثال منفصل نزولی، عالم ذر و دیگر عوالم مثالی پیش از دنیاست که تمام موجودات ناسوتی پیش از وجود ناسوتی و دنیوی خود آن را دیده و از آن به دنیا رسیده‌اند و مثال منفصل صعودی، عالمی است که بعد از دنیا و پیش از آخرت قرار دارد و موجودات ناسوتی برای

رسیدن به عوالم اخروی، عوالم بزرخی را دنبال می‌کنند و از آن عبور می‌نمایند.

برای اثبات و ارایه‌ی تحقیقی عوالم بزرخی نزولی و صعودی، دلایل عقلی و مدارک شرعی فراوانی وجود دارد که در مقام اثبات آن نیستیم، به خصوص نسبت به عوالم بزرخی صعودی که مدارک شرعی گسترده‌ای در دست است.

در مقابل عالم مثال منفصل نزولی و صعودی، عالمی به نام عالم مثال متصل وجود دارد که با ماست و با وجود مثالی در ما جلوه‌گری می‌کند و مثالش در عین پیچیده بودن با ناسوت، رهای از آن می‌باشد. بی‌ما و با ماست و ما را همیشه به خود مشغول و مشتاق می‌سازد. مثال متصل خود بر دو بخش است: یکی مثال متصلی که در خواب و به هنگام انصراف فهری از حواس مشاهده می‌شود و «رؤیا» نام‌گرفته است و دیگری را باید در بیداری یافت که این نیز در واقع بر دو قسم است: اگر صورتی را در بیداری به ذهن خود زنده سازد و در ذهن صورتی را محقق سازد، خیال متصلی است که تنها صورت ذهنی دارد و امکان تحقق آن برای همه‌ی افراد می‌باشد و دیگر آن که بتوان صورتی را با قدرت و قوت اراده در خارج محقق ساخت. این قدرت تنها در افراد محدودی که از همت بالایی برخوردارند دیده می‌شود و دیگر کسی را توان تتحقق آن نیست؛ زیرا با حاکمیت حواس ظاهری و با وجود اشتغال مادی، توان بروز صورت خیالی در خارج ممکن است و اقتدار بر آن در انحصار نفس قوی و اراده‌ی محکم است.

### رؤیا، بخشی از خیال هنصل

از تمامی این اقسام و به طور کلی از عوالم وجودی می‌توان به دست آورده که رؤیا و خواب دیدن تنها بخشی از عوالم مثالی آن هم قسم متصل آن می‌باشد که در پوششی از بدن و به دور از تن و اندیشه‌ی صوری سیر می‌کند و ما را سرگرم می‌سازد.

با این توضیح، روشن شد که رؤیا و عوالم آن وجودی مثالی و برزخی دارد و از شکل و شمایل و آثار مادی برخوردار است، بدون آن که ثقل و ماده‌ای داشته باشد و با آن که وجود رؤیا مجرد تمام نیست، از اوصاف تجرد بی‌بهره نمی‌باشد و چهره‌هایی روشن از حقایق تجردی را در خود ظاهر می‌سازد و با صورت ذهنی حقایق معنوی را ارایه می‌دهد و ما را به سوی آن می‌کشاند.

مراتب وجود آدمی را نیز می‌توان دارای سه چهره دانست و آن عبارت است از بدن، نفس و روح که هر یک کارویژه‌ی خود را انجام می‌دهد. بدن همان قوای مادی و اعضا و جوارح آدمی است و نفس یا قالب مثالی، همان عالم مثال متصل برزخی می‌باشد و روح، نفس مجرد و معنوی آدمی است که از تمامی جهات مادی به دور است؛ با این تفاوت که نفس در عملکردهای خود به ماده و حواس نیاز دارد و قوای بدن همه از کارگزاران و قوای آن به شمار می‌آیند و عقل -که همان اندیشه است- کارهای خود را بدون دخالت ماده انجام می‌دهد؛ اگرچه عقل با نفس و تمام قوای مختلف آدمی ارتباط کلی دارد، و مقام عالی انسانی در گروی عقل وی می‌باشد و عقل بر تمام منطقه‌ی نفوذ بشری حکومت دارد، عقل ماده و آثار آن را ندارد.

تمام اقتدار نفس و عقل و قوای آن دو حقیقتی است که در محدوده و مراتب خود شؤون مختلفی می‌یابد و به اقتضای مقامات ظهوری، نام‌ها و عنایین مختلفی به خود می‌گیرد و با آن که حقیقتی گسترده می‌باشد، کارکرد همه‌ی این مفاهیم را برعهده دارد که در این مقام تبیین مقامات برزخی نفس و وجودات صوری و مثالی آن به رویا مرتبط می‌باشد.

#### اسباب رویا

عوالم و موجبات رویا و خواب‌های گوناگون چیست و چه اسباب و عللی علت بروز و ظهور رویا در خواب می‌شود و اصولاً آیا رویا می‌تواند عاملی نداشته باشد و اگر نمی‌شود آیا این عوالم تمام مادی است یا این گونه نیست و می‌تواند موجبات تجردی نیز در تحقق آن نقش داشته باشد و تمامی علل و اسباب معنوی و مادی در نوع خود نسبت به تتحقق رویا نقش آفرین است؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، باید جهات مختلفی از آن را مورد بحث قرار داد و نسبت به آن بررسی و تحقیق نمود. ابتدا باید گفت: از آن‌جا که رویا و خواب‌هایی که دیده می‌شود، همچون دیگر پدیده‌های مختلف مادی و مجرد، هرگز نمی‌تواند بدون سبب و علت باشد و همان‌طور که خوایدن علت دارد و بدون حصول موجبات آن هرگز خوابی تحقق نمی‌پذیرد، رویا و خواب دیدن نیز علل و اسبابی دارد و هرگز ممکن نیست که کسی بدون علل و اسباب گوناگون آن رویایی را ببیند.

عوامل و اسباب این پدیده‌ی شگرف درون آدمی را نمی‌توان در امری خاص، محدود و منحصر دانست و همان‌گونه که عوامل و علل مادی می‌تواند در تحقق آن نقش داشته باشد، آرزوها، اندیشه‌ها، حقایق

و معانی عینی و ذهنی دور و نزدیک مرتبط با انسان نیز در آن تأثیر دارد.

البته، کسانی که افکار و اندیشه‌های مادی خشک و صوری دارند،

تمام عوامل رؤیا را در ماده و امور مادی منحصر می‌دانند و امور مادی را

علت چنین امری می‌دانند و در تعبیر آن به فراتر از ماده نمی‌اندیشند؛ در

حالی که چنین نیست و علل و اسباب این پدیده‌ی ظریف در اسباب

مادی منحصر نیست.

درست است که شادی‌ها و سرورها و کمبودها و غم‌ها در تحقق رؤیا

نقش عمدہ‌ای دارد و خواب‌گزار باید به آن توجه داشته باشد و در مقام

تعبیر، نخست به روان‌کاوی خواب‌بیننده بپردازد؛ اما این‌گونه امور

نمی‌تواند نقش کلی و علت تمامی پدیده‌ی رؤیا باشد و چنین نیست که

همه‌ی عوامل رؤیا منحصر در این‌گونه امور مادی و داخلی باشد.

گاه می‌شود که خاطرات دور و نزدیک انسان در تحقق رؤیایی نقش

دارد و عمق روح و جان انسان، حکایتی را به دور از عوالم و موجودات

مادی بیان می‌دارد و آینده‌های دور و نزدیکی را به انسان نشان می‌دهد

که هرگز زمینه‌های مادی را نمی‌پذیرد.

رؤیا، ظهوری از جلوه‌ی روح و جسم و روان و تن آدمی است که در

خواب به خود صورت می‌دهد تا انسان آن را به خوبی ببیند؛ خواه آن امر

دارای جهات مادی یا فراتر از ماده و امور مادی باشد.

گاه می‌شود خوابی هیچ‌گونه جهت مادی و زمینه‌ی پیشین محسوس

ندارد و تنها در رابطه با آینده‌ی آدمی یا چیز دیگری می‌باشد و گاه

می‌شود امور گذشته‌ی مادی را حکایت نماید.

## رؤیا از دیدگاه قرآن کریم

در سوره‌ی یونس آمده است:

«أَلَا أَنَّ أُولَيَاءِ اللَّهِ لَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَسْقُونَ، لَهُمُ الْبَشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَفِي الْآخِرَةِ، لَا تَبْدِيلٌ بِكَوْلَمَاتِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».<sup>۱</sup>

- آگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترس، اندوه و حسرتی از گذشته ندارند و آنان هستند که اهل ایمان و پرهیزگار می‌باشند آن‌ها را در دنیا و عالم آخرت پیوسته از خدا بشارت (خواب‌های خوش) است و سخنان خدرا را تغییر و تبدیلی نیست.

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا، وَأَنابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبَشْرَى».<sup>۲</sup>

- برای کسانی که از پرستش طاغوت دوری می‌کنند و به‌سوی خدا روی می‌آورند بشارت (خواب‌های خبردهنده) است.

«يَا أَيُّهَا الْمُلَائِكَةُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايِّي إِنْ كُنْتُمْ لِرُؤْيَا تَعْبِرُونَ؟ قَالُوا: أَضْغَاثُ

أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ».<sup>۳</sup>

- ای بزرگان، خواب مرا تعبیر نمایید؛ اگر شما به واقع خواب‌گزارید. گفتند: خواب پریشانی است و ما به تعبیر خواب‌های پریشان آگاه نیستیم. رؤیا دارای اقسام متفاوتی است که فروترین قسم آن را «اضغاث احلام» و خواب‌های پریشان و بی‌اساس و بهترین آن را «بشری» و «بشارت» و خواب‌های امید دهنده و راهگشا می‌گویند. قرآن کریم از هر دو قسم رؤیا سخن گفته است.



خواب ملک به تعبیر معبران دربار از اضغاث احلام بوده است: «یا  
أَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ أَنْتُمْ لِرُؤْيَا تَعْبُرُونَ»؛ اگر شما خواب‌گزارانی  
شایسته هستید، خواب من و تعبیر و حقیقت آن را بیان کنید؛ ولی آن‌ها  
در جواب ملک گفتند: «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>؛  
جناب ملک، خواب شما باطل و بی‌اساس است و ما علم تعبیر می‌دانیم  
و از چگونگی این خواب‌های آشفته آگاهی نداریم.  
این معبران می‌گویند چنین خواب‌هایی تعبیر ندارد، نه آن که تعبیر  
دارد و ما از تعبیر آن ناآگاهیم که با این جمله، تبختر علمی و غرور فنی  
خود را حفظ می‌کنند و بدون هرگونه فروتنی و واقع‌گرایی، درستی  
خواب ملک را انکار می‌کنند؛ اگرچه در این امر در اشتباہ بودند و در واقع  
آنان علم تعبیر نمی‌دانستند.

خواب‌های آشفته دارای عواملی است که قابل تجربه و شناسایی  
می‌باشد و می‌توان باکنترل آن، به تعديل آن پرداخت؛ گرچه عموم مردم  
به طور کامل نمی‌توانند از این‌گونه خواب‌ها دوری بجوینند؛ همان‌طور که  
در مؤثرات دینی، دوری از آن مورد درخواست قرار می‌گیرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي  
أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْأَحْلَامِ»<sup>۲</sup>؛ خدایا، من از بدی خواب‌های شوم و  
بی‌اساس به تو پناه می‌برم.

این فراز از دعا می‌رساند باید از چنین خواب‌هایی که دارای شر و  
زیان است به خداوند پناه برد و مؤمن باید خود را از این‌گونه امور در پناه  
حق قرار دهد و از خدا درخواست دوری از آشفتگی در خواب را داشته

۱- یوسف / ۴۳ - ۴۴ . ۲- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۹ .

باشد، پناه بردن؛ آن هم با بیان استعاده، نهایت دوری و گریز از بدی و  
زشتی است و زیان و ضرر فراوان آن را حکایت دارد.

در روایتی دیگر آمده است: «أَسْتَجِيرُكَ مِنْ مَلَائِكَةِ الشَّيْطَانِ فِي الْيَقِظَةِ  
وَالْمَنَامِ»<sup>۱</sup>؛ خداوندا، به تو پناه می‌برم از این‌که شیطان در خواب و بیداری  
مرا مورد بازی خود قرار دهد. ظهور ملاعنه‌ی شیطان با آدمی در خواب،  
اضغاث احلام و خواب‌های بیهوده و بی‌اساس است.

این حدیث بر نیاز انسان به پناه‌گرفتن در جوار حق تعالی تأکید دارد؛  
چراکه شیطان دشمن چیره‌دستی است که او را در خواب و بیداری  
راحت نمی‌گذارد و گذشته از آن که آدمی را اسباب ملاعنه و بازی خود  
قرار می‌دهد، محتوا و موجودی کمالات و ارزش‌های معنوی وی را  
ضایع می‌سازد و برآیند آن اضغاث احلام می‌گردد که با این توضیح، بر  
ضعف نفس و سوء اخلاق و انحرافات فکری و عملی بیننده‌ی آن دلالت  
دارد و بر همین اساس است که حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام از این

گونه خواب‌ها به دورند و شیطان همان‌طور که در بیداری نمی‌تواند در  
حریم آنان گام بردارد، در خواب نیز بر آنان راهی ندارد؛ چنان که  
حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در موقع متعدد و با بیانات مختلف به آن  
اشاره دارند و خود را از این گونه پریشانی‌ها به دور می‌دانند و می‌فرمایند:  
شیطان نمی‌تواند ما را حتی در خواب مورد بازی قرار دهد و ما اضغاث  
احلام نداریم و حتی احتلام در خواب برای مارخ نمی‌دهد؛ زیرا احتلام  
به توسط تخیلاتی است که شیطان آن را صورت می‌دهد و فرد در خواب

محتمل می‌شود و خواب‌های پریشان افراد ضعیف را متأثر می‌سازد؛  
به گونه‌ای که در بیداری نیز آثار آن از وی مشهود است و توان آن خیال  
صورت داده شده به سرعت خود را به حس و آثار محسوس می‌رساند و  
اتحادی در این گونه جهات و آثار پیدا می‌شود که می‌تواند تأییدی بر  
وحدت قوا و مراتب آثار آن باشد.

خواب‌های پریشان پایین‌ترین مرتبه‌ی رؤیت خیالی را دارد و در  
مقابل آن، بهترین خواب‌ها و برترین رؤیت‌های است که «بشارت رحمانی»  
نامیده می‌شوند و خیال ملکوتی و ملکوت خیال است. قرآن کریم آن را  
مخصوص مؤمنان حق و اولیای خود می‌داند و نمونه‌هایی از آن را بر  
می‌شمرد.

بررسی این آیات نشان می‌دهد که چنین خواب‌ها و یافته‌های ملکوتی  
برای کسانی است که از مقربان و دوستان خدا بوده و ایمان و تقوای والایی  
داشته و در درون خود به نوعی شرک و طاغوت را زدوده باشند.

این گونه افراد کسانی هستند که در دنیا و آخرت دارای بشارت‌های  
فرابنی می‌باشند. بشری و بشارت در دنیا همان یافته‌های رحمانی و  
رؤیاها و خواب‌های هشدار دهنده و آگاه‌گر می‌باشد.

این گونه رؤیاها، از ضمیر و باطن فرد صالح و ظهورات رب حقی در  
آن خبر می‌دهد که تحت راهنمایی مرشد تقدیری آدمی می‌باشد و در  
موقع حساس به طور گویا پرده‌هایی از جهل و نادانی را از آدمی دور  
می‌سازد و اورا به سوی غیب و حقایق مرموز و پنهانی رهنمون می‌شود و  
مردمان شایسته را جهت می‌دهد و در کشاکش روزگار حامی و بیانگر امور  
می‌گردد و درآمدی از امور را پیش از وقوع آن نشان می‌دهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۱۶۴

خواب روشن و رؤیای گویا بخشی از اجزای نبوت و پیغمبری می‌باشد، چنان‌که در روایات است: «رُؤيا المؤمن جزء من أربعين أجزاء النبوة»<sup>۱</sup>؛ خواب‌ها و رؤیاهای خوش مؤمن و افراد وارسته و صالح، خود یک بخش از چهل قسمت نبوت و یافته‌های پیغمبری می‌باشد. این گونه خواب‌ها معلول عواملی است که جز در شایستگان یافت نمی‌شود و کمال نفس، صحت مزاج و سلامت روح و روان برخی از موجبات آن است. تمام انبیا و امامان و اولیا و شایستگان، همگی از این گونه خواب‌ها برخوردار می‌باشند.

همه‌ی انبیا از این گونه خواب‌ها و یافته‌های پنهانی در موقع مختلف و متعدد از عمر خود داشته‌اند؛ به خصوص در ابتدای نبوت و پیغمبری که گاهی وحی و الهام برای پیامبران و امامان در قالب رؤیارخ می‌نموده و آن‌ها را نسبت به امور مختلفی آگاه می‌ساخته است و مدارک فراوانی در این زمینه وجود دارد.

در زمان غیبت که جامعه‌ی اسلامی به طور ظاهر از وحی و عصمت دور است و مؤمنان به طور عادی به صاحب عصمتی دسترسی ندارند، این گونه خواب‌ها بهترین و پریارترین و شیرین‌ترین نوع یافته‌های آنان می‌باشد.

هر چند در زمان غیبت، دست ما از وحی و الهام انبیا و حضرات معصومین ﷺ کوتاه است؛ مؤمن می‌تواند با شعور و شور و آگاهی و حال

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۶۷.

و توجه و بیداری و کوشش در تصحیح عقاید و کردار خود، عالی ترین یافته های معنوی را در خواب بیابد و از بشارت های ملکوتی برخوردار گردد و در این زمان نیز راهی به غیب داشته باشند و این خود جزیی از امدادهای غیبی و یافته های معنوی است.

کسانی که از چنین یافته های معنوی بی بهره اند، هرگز نمی توانند لذت خوش ملکوت را در خود بیابند و سلامت طریق داشته باشند.  
میان این گونه یافته های ملکوتی و کمالات معنوی، ملازمه هی حقیقی وجود دارد و چنین یافته هایی نصیب شایستگان می گردد.

آنانی که سلامت نفس دارند و خدای خود را یافته اند، همیشه سرشار از این گونه خواب ها هستند و کسانی که چنین خواب هایی دارند، به طور جدی برخوردار از نوعی کمال می باشند. کمالات مؤمن خود زمینه هی خواب های خوش می گردد و خواب های خوش زمینه هی تحقق کمال را در آنان فراهم می سازد و به طور کلی این انعکاس تزايد باقی است.

در این که چگونه این نوع از خواب، جزیی از نبوت است، آن هم با این چنین نسبت خاصی، بحثی است که در مقام خود بیان می شود؛ ولی مطلبی که باید بسیار مورد اهمیت قرار گیرد و نسبت به آن توجه کامل داشت این است که افرادی که این گونه خواب ها نصیبا شان می شود باید بسیار به خصوصیات و حالات مختلف خود توجه داشته باشند و لحظه ای غفلت به خود راه ندهند که شاید با غفلتی از دیدن چنین خواب هایی سلب توفیق شوند و از آن محروم گردند، همان طور که با توجه هرچه بیشتر در این جهات، مراتبی را خواهند یافت که بیان آن چندان آسان نیست.

می‌توان به طور اجمالی گفت: کسانی که بحق صاحبان این گونه خواب‌ها هستند و صاحبان توجهات فراوان و پیوسته می‌باشند، می‌توانند به جایی رساند که گویی در واقع انسیا بی‌سنده و پیامبران بی‌عنوان در زمان آشفته‌ی غیبت باشند و در گمراهی دیگران هادی و بر پریشانی همگان دلخوش و صاحبان امید هستند؛ اگرچه حقیقت این گونه خواب‌ها از ادعا و تظاهر آنان جداست و کبرا و کلی آن مورد بحث است و مصاديق و افراد آن شرایط و خصوصیاتی دارد که در جای خود عنوان می‌گردد.

صاحبان این گونه خواب‌ها می‌توانند افرادی باشند که بسیاری از مشکلات خود را از این راه برطرف نمایند و این نوع خواب‌ها راهگشای بسیاری از یافته‌های معنوی ایشان می‌باشد.

به طور کلی، پایه‌ی چنین خواب‌هایی امور غیر مادی است و زمینه‌های مادی و لذایذ حسی در آن بسیار کم است. در مقابل، خواب‌های پریشان و اضغاث احلام از زمینه‌های مادی و بیماری‌ها و کمبودهای حسی برخاسته است و این نسبت به طور نسبی در تمام خواب‌ها محفوظ می‌باشد و اندیشه و عمل مناسب انسان در بیداری زمینه‌ی خواب‌های بشارت دهنده را فراهم می‌سازد و خوب و بد بیداری در خواب نقش اساسی دارد.

آنچه اخلاق و خصوصیات آدمی را در بیداری می‌سازد، خواب‌های او را نیز صورت می‌دهد و همان‌طور که خلق و خوی انسان، چگونگی بیداری او را شکل می‌بخشد، خواب انسان نیز با همان امیال و منش‌هایی که در بیداری به سر می‌برد، رخ می‌نماید.

کارهای خوب یا بد انسان در بیداری بر خواب‌های انسان اثر می‌گذارد و افکار و اندیشه‌های خوب و بد آدمی در خواب خود را باز می‌یابد و این نسبت کلی میان خواب و بیداری و خوبی‌ها و بدی‌ها بدون هیچ استثنایی بر تمام امور حاکم است و مدارک روایی ما آن را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ چنانکه معصوم علیہ السلام می‌فرماید: «أصدقكم حديثاً أصدقكم رؤيا»<sup>۱</sup>؛ راستگوترین شما، پاک‌ترین و راست‌ترین خواب‌ها را دارد. صدق و کذب گفتار، نقش اساسی و مناط ارزشی در خواب‌های فرد دارد.

همچنین دیگر اوصاف و نیز بیماری‌ها همچون صدق و کذب بر خواب تأثیرگذار است. خواب‌های افراد ترسو، شجاع، بخیل یا بخشندۀ از یک‌دیگر متفاوت است و هرگونه خوبی و یا کمبود نفسانی می‌تواند در خواب اثر خاص خود را داشته باشد.

چیزی که در این مقام لازم است از آن یاد شود این است که معبر خود صاحب خواب‌های خوب و خوشی می‌باشد؛ به خصوص در ابتدا که رؤیا زمینه‌ی راهیابی وی به غیب و بازیابی امور معنوی در او را بر عهده دارد و خواب می‌تواند آرامش و سکوتی برای روح انسان فراهم سازد تا یافته‌های لازم و مناسب غیبی و معنوی را در آن فراهم سازد و رؤیا راهگشای به پاکی‌هast و خواب‌گزار وارسته را آگاهی می‌بخشد. البته، راه‌هایی که می‌توان از آن برای یافت امور باطنی استفاده کرد فراوان است و می‌شود از تمام آن با وجود شرایط لازم استفاده نمود؛ چرا که راه‌های

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۵۲

به دست آوردن علم و ادراک و عطایای الهی محدود نیست و در تمام جهات مختلف آن قابل گسترش و توسعه می‌باشد. انسان وارسته و فهمیده که آگاهی‌های لازم علمی و فنی را فراهم آورده باشد، می‌تواند با الهام از قرآن مجید و به توسط آموزه‌های گویای حضرات انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام، فراسوی خود راه‌هایی را باز بیند و با کوشش و تکاپوی خود در جهات علمی و عملی پیش رود و به دانستنی‌های بشری رشد فراوانی بخشد.

ما تا به امروز جهان و انسان از رشته‌های محدودی از حقایق و علوم؛ آن هم به طور ناقص و محدود آگاهی یافته‌ایم و می‌توان در بازگشایی آن و راهیابی به بسیاری از دیگر علوم و فنون کوشش نمود که البته موفقیت در این زمینه‌ها منوط به پشتکار در تمام زمینه‌های علمی و عملی است و می‌توان در این جهات قدم‌های فراوان و بی‌نهایتی را برداشت.

علم تعبیر، علم فراتست، علم لحن قول و تکیه کلام، علم عمل‌شناسی و علم منطق الطیور برخی از دانش‌های ناشناخته امروز است که از علوم انبیا و اولیای الهی می‌باشد. علم گفتار پرندگان از فهم و اندیشه‌های باطنی و ظاهری حیوانات و درک اقوال و سرودهای مختلف آن حکایت می‌کند که بیانگر برخی از حقایق ملکوتی است و امکان وصول به آن برای انسان می‌سور است و این علوم نیز زمینه‌های خوبی برای راهیابی به حقایق می‌باشد.

این علوم که امروزه چندان شناخته شده نیست و دانشمندان تجربی به زمینه‌هایی از آن نزدیک شده‌اند، بر علم و معرفت آدمی می‌افزاید و برای انسان، کمال، قدرت، حکم و اقتدار می‌آفریند و به انسان وقار و ممتازت می‌بخشد و برای آدمی نیز طریق وصول می‌آورد. این علوم هم

علم است و هم روشنمند و قابل آموزش می باشد و هم معلمانی دارد که  
باید وجود آنان را عزیز شمرد.

### راهیابی به حقایق معنوی

راهیابی به تمام حقایق و امور معنوی امری ممکن و شدنی است؛  
ولی با این حال، چندان آسان نیست و باید این دو امر کاملاً مورد دقت  
قرار گیرد و با آن که راهیابی از هر احالة و ناممکنی به دور است؛ اما بدون  
ریاضت و تلاش درست و طریق سالم و مرتب آگاه و کامل هرگز میسر  
نمی باشد.

هنگامی که قفل در خانه‌ای بدون کلید و یا با هر کلیدی باز نمی‌شود و  
هیچ کلیدی به خودی خود دری را باز نمی‌کند، نباید توقع داشت درهای  
آسمان و راه‌های غیب و حقایق ربوی به آسانی، آن هم بدون کلید و یا با  
هر کلیدی بازگردد و چنین نیست که این رموز و اسرار با اشاره‌ای آشکار  
گردد؛ گرچه همه‌ی این بازگشایی‌ها ممکن می‌باشد و راه باز است و  
رهروانی نیز آن را می‌پیمایند؛ اما متاسفانه، بسیاری آن را به اشتباه طی  
می‌کنند و یا آن را به ادعا به خود نسبت می‌دهند.

بهترین طریق وصول به معارف باطنی و رسیدن به یافته‌های غیبی  
اسلام، راه دین کامل و کتاب ناب آن، قرآن کریم است.

قرآن کریم بهترین منبع و اصلی‌ترین اساس برای دستیابی به حقایق  
غیبی می‌باشد. قرآن مجید، همه‌ی غیب را که می‌توان به آن رسید را در  
خود دارد و تمام استعداد بشری را می‌تواند به فعلیت برساند و آدمی را  
سرشار از کمالات و عطا‌یا گرداند و با استفاده‌ی درست و بهره‌گیری  
صحیح از تنها کتاب کامل الهی، می‌توان خود را به تمام عطا‌یای حق  
آراسته نمود.

این حقیقت را باید دانست که بدون مرشد و مربی معصوم هرگز نمی‌توان قرآن کریم را در رأس شناخت و مربی مکتب عصمت باید خود معصوم باشد و در مرتبه‌ی تنزیل، اولیای غیر معصوم با ویژگی‌های خود می‌توانند از آن برخوردار باشند. قرآن کریم و حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم السلام فرنگ کامل عینی را ارایه می‌دهند و بدون استمداد از آنان، نمی‌توان قرآن کریم را چنان که باید شناخت.

کتاب و سنت حضرات معصومین علیهم السلام است که طریق وصول به حقایق معنوی را به نیکی بیان می‌دارد و روش صحیح سیر و سلوک و ریاضت و تأدیب نفس را به‌طور کامل دنبال می‌کند و تمام خصوصیات، کردار و اندیشه‌های سالم را در قالب احکام و دعاها و دیگر آموزه‌ها در اختیار اهل حق قرار می‌دهد و تمامی ظرایف آن را خاطرنشان می‌سازد.

دین اسلام نوع درست کرنش و فروتنی در مقابل حق را بیان می‌کند و ریاضت بدن را به‌طور کامل عنوان می‌کند و انواع مختلف آن را به‌طور معقول و ممکن بازگو می‌نماید و نمازهای مورد نیاز در هر مکان و هر زمانی را بر می‌شمرد و نیز از روزه به عنوان تازیانه‌ی تأدیب یاد می‌کند و اصل و حکمت آن را مطرح می‌سازد و مدت و وقت خاص آن را نیز یادآور می‌شود و از روزه‌ی واجب تاریخی مستحب و مکروه و حرام آن سخن به میان می‌آورد تا از هرگونه افراط و تفریطی جلوگیری شود و همه‌ی احکام و خصوصیات مختلف آن را همچون دیگر مسائل و موضوعات به روشنی مطرح می‌سازد.

در دین، دعاها و نیایش‌های بسیاری با کیفیت‌های ویژه و مختلفی آمده است که هر یک برای فردی و یا برای موقعیتی خاص مناسب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۱۷۰

می‌باشد تا بتواند مشکلات مادی و معنوی راه را برطرف نماید.

چینش‌ها و گزینش‌های ویژه‌ای که در این آموزه‌ها وجود دارد عقل آدمی را می‌راید و اندیشه را مسحور دقّت و لطافت خود می‌سازد.

حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم السلام، همه‌ی آنچه که لازمه‌ی کمال فرد و جامعه بوده و تکامل آدمی به آن بستگی داشته است را بیان کرده‌اند و انسان باید از هرگونه بدعت و اعمال از پیش خود ساخته در تمام جهات سیر و سلوک، از صورت تا معنا و از جزیی تا کلی به دور باشد و نسبت به دستورات علمی و عملی اسلام اطاعت کامل داشته باشد و دعا و ذکر و کردار خود را از هرگونه دخل و تصرف‌های خود سرانه به اسم عرفان و ریاضت و درویشی و خانقاہ و دیگر اسم و عنوان‌ها دور دارد و مطیع مؤثرات شرعی و دستورات الهی باشد و اندیشه و عمل خود را به عنوان حقایق و معنویات به پریشانی و اعوجاج و کج روی درگیر نسازد و روح خود را گمراه و آلوه ننماید.

۱۷۱

دین اسلام با آموزه‌های ناب و بی‌پیرایه، زمینه‌ی تمامی انواع ریاضت‌ها و خودسازی‌های روح آدمی را فراهم ساخته و نیازهای هر فردی را پاسخ گفته است تا کسی از پیش خود نسخه‌ای برای خود یا دیگری صادر ننماید و سالک را گرفتار نسازد.

سالک باید شیطان را از خود دور سازد و تنها بر فهم و عمل کوشد و خود را از خود محوری دور بدارد و در هر سطح و مقامی که می‌باشد، انقیاد دینی را به هیچ عنوان از خود دور نسازد و متشريع باشد و نه مشرّع و بداند که هرگونه دخل و تصرفی زمینه‌ی انحطاط و سقوط کامل است. خلاصه این که همان‌طور که آدمی می‌تواند در جهات مادی رشد و

تکامل فراوانی داشته باشد، در جهات معنوی نیز می‌تواند حتی به بی‌نهایت راه یابد و خود را ساخته و واصل به حق گردد؛ اگرچه در همه‌ی این جهات باید رعایت نظم و دقت را نماید و از هرگونه افراط و تفریطی به دور باشد؛ به خصوص در جهات معنوی و دستورات سلوکی که بسیاری از موارد آن کمتر در توان سنجش عقل و اندیشه می‌باشد و تنها راه یافتنگان به عصمت می‌توانند بیانگر این گونه امور باشند و بس.

### رؤای جنگ بد

«إِذْ يَرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكُمْ قَلِيلًاً، وَلَوْ أَرَاكُمْ كَثِيرًاً لِفَشَّلْتُمْ، وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ، وَلَكُنَّ اللَّهُ سَلَّمَ، أَنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، وَإِذْ يَرِيكُمُوهُمْ إِذَا التَّقِيمِ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًاً، وَيَقُلُّ لَكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًاً، وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

- به یاد آر آنگاه که دشمنان را در چشم شما کم نمایاندیم و اگر سپاه دشمن را به شما بسیار نشان می‌دادیم هراسان شده بودید ولی خداوند شمارا به سلامت داشت که او دانا به باطن دل‌هاست و به یاد آر زمانی را که رو در روی هم شدید و آنان را در چشم شما اندک نمود و شمارا نیز در چشم دشمن کم نمود تا خداوند آنچه را انجام دهد که در قضای حتمی خود مقدر نموده بود و بازگشت همه‌ی امور به سوی اوست.

شأن نزول اين آيهی شريفه، جنگ بد است. حق تعالی در آيهی نخست به پیامبر می‌فرماید: آن‌ها - دشمنان - را در خواب به شما اندک نشان دادیم تا مؤمنان آگاه و آماده گردند و اگر آنان را فراوان و انبوه

نمایانده بودیم، شما به سستی می‌گراییدید و همه به تشتبه می‌افتدید و در درون خود به نزاع همگانی مبتلا می‌گردید؛ ولی خداوند دانا شمارا از این گونه زیان‌ها به دور داشت.

در آیه‌ی بعد از بیداری مؤمنان حکایت می‌کند و می‌فرماید: به یاد آرید هنگامی که با دشمن روبرو شدید و خداوند متعال دشمن را در چشم شما کم و شمارا نیز در چشم دشمن انداخت نمود تا پیروزی شمارا در پی آرد.

در آیه‌ی پیش، ارایه‌ی حق نسبت به پیامبر اکرم ﷺ در خواب بوده و در این آیه نسبت به مؤمنان و در بیداری بوده است و از آن می‌توان به خوبی استفاده نمود که ارایه منحصر به خواب یا بیداری تنها نیست و در هر دو صورت و برای همگان ممکن است و انحصاری در نوع و یا برای فرد خاصی ندارد.

مطلوب دیگری که از این دو آیه به دست می‌آید این است که لازم نیست ارایه مطابق با واقع و خارج باشد و می‌شود که غیر واقع نیز باشد؛ گاه فراوانی در نظر انداز و اندازی به چشم فراوان می‌آید و ممکن است با خارج نیز مطابق نباشد که ملازماتی در جهت خاص وجود ندارد و نسبت به افراد خوب و بد نیز برابر است؛ گاه در چشم کافر و گاه در دید مؤمن، گاه معصوم و پیامبر و گاه در افراد عادی این امر حادث می‌شود و سبب می‌گردد که چنین رؤیتی؛ خواه در خواب باشد یا در بیداری، به تعبیر نیاز داشته باشد.

آیه‌ی شریفه، تصرف در چشم را هم در خواب و هم در بیداری و همچنین هم در مؤمنان و هم در غیر مؤمنان ممکن می‌شمارد که این امر

می توانند غیر از خواب و تعبیر به شمار رود و باید آن را شعبه‌ای دیگر از باطن‌یابی و تصرف در امور خارجی دانست.

البته، در این آیه اندک نمودن چیزی را بیان می‌کند و کثرت آن نیز واقع می‌شود، همان‌طور که می‌فرماید: «ولو أراكم كثيراً لفسلتم»؛ اگر آنان را در چشم شما فراوان و انبوه جلوه می‌دادیم، شما به سستی می‌گراییدید؛ اگرچه مفهوم این بیان قلت است؛ ولی امکان ارایه‌ی کثرت را عنوان می‌دارد.

شایان ذکر است این آیه‌ی مبارکه با این کریمه که می‌فرماید: «يرونهم مثليهم رأي العين»<sup>۱</sup>؛ منافاتی ندارد. این آیه می‌فرماید: هنگامی که مقابله برقرار می‌شود، مؤمنان را به چشم کفار مضاعف و دو برابر جلوه می‌دهیم، که این خود مقام دیگر است و این دو آیه دو مقام را بیان می‌کند؛ آنگاه که کفار را اندک جلوه می‌دهیم برای قوت دل و تصرف مؤمنان است و آنگاه که آنان را بسیار می‌نماییم برای آمادگی هرچه بیش‌تر آنان است و این امر سبب اختلاف در معنای آن شده است:

«يرونهم مثليهم رأي العين»؛ مؤمنان را در چشم کفار دو چندان جلوه می‌دهیم یا کفار را در چشم مؤمنان مضاعف می‌نماییم و ارایه می‌تواند شکل‌های گوناگون داشته باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱۷۴

### مبشرات و اضغاث احلام

رؤیا و خواب به چهار دسته‌ی کلی تقسیم می‌شود. خواب‌های خوش و رؤیاهای سالم و حیات‌بخش و خواب‌های شیطانی و آشفته یا

«اضغات احلام» و این دو دسته نیز یا ظاهر است و تعبیری ندارد و خود حکایت از واقع خارجی می‌کند و یا به تعبیر و تأویل نیاز دارد، با این تفاوت که خواب‌های خوب و خوشی که باطن دارد و تعبیر آن ظاهر نیست نیاز به خواب‌گزار دارد و معتبر می‌تواند با عبور از ظاهر، واقعیت آن را جست‌جو نماید، ولی خواب‌های ناسالم و اضغات احلام تعبیری ندارد؛ جز آن که معتبر اگر طبیب حاذقی باشد و بتواند مسایل روحی و روانی را کاوش کند و آگاهی کامل و تخصص در این زمینه داشته باشد، می‌تواند از همان خواب‌های آشفته، بیماری و کمبودهای روحی و روانی و حتی جسمی و طبیعی آن فرد را به دست آورد و او را تحت مداوا قرار دهد؛ خواه امراض وی جسمانی باشد یا روحی و فسادهای نفسانی و اخلاقی و حتی ممکن است از طریق این خواب‌ها، چگونگی جامعه و خانه و موقعیت محیط زندگی خواب‌بیننده را به دست آورد، به‌ویژه چنانچه خواب‌گزار و روان‌کار در علم فراتست و دیگر جهات واقع‌شناسی نیز آگاهی‌های لازم را داشته باشد.

در جامعه‌های باز که از فرهنگ بالایی برخوردار است و زمینه‌های علمی در آنان گسترش و رشد یافته است، از خواب‌های ناسالم و آشفته می‌توان برای یافتن بیماری‌ها و دادن نسخه‌ی لازم استفاده‌ی فراوانی نمود. این توضیح می‌رساند که هیچ خوابی بی‌ارزش نیست و تمام خواب‌ها می‌توانند در حد خود دارای ارزش خاصی باشد و نباید آن را بیهوده و زاید پنداشت؛ اگرچه بهره‌برداری از چنین خواب‌هایی چندان آسان نیست و حتی گاه تشخیص خواب مبشر از خواب آشفته مشکل می‌گردد؛ چنان‌که معتبران ملک به آن گرفتار آمدند.

در روایت است که بعد از شهادت حضرت رسول اکرم ﷺ؛ هر چند نبوت و پیامبری و سفارت الهی به پایان می‌رسد؛ مبشرات که همان خواب‌های خوش مؤمن است به پایان نمی‌رسد و مؤمنان می‌توانند از این طریق خود را با عوالم غیبی و حقایق معنوی مرتبط سازند و گذشته از آن که دل خود را فرخنده نگاه دارند، چراغی در پیش روی خود برای برگزیدن بهترین موضع در مشکلات داشته باشند. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «لَا نِبَوَةَ بَعْدِي إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ، قَيْلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَنِ الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ».<sup>۱</sup>

وحى، الهمام و مبشرات، از حقایق غیبی و جلوه‌های بارز عوالم ربویی و یافته‌های گویای معنوی می‌باشد که لمس و یافت آن بر نامحرمان اسرار الهی و عطایای پرورده‌گاری هرگز میسر و معلوم نمی‌شود.

این روایت می‌فرماید: مبشرات برای درد آشنايان سوز دیده و سوخته دل و اهل حق و یقین می‌باشد، همان‌طور که اعجاز برای نبی و کرامت برای امام است.

با آن که ایمان، امامت و نبوت همگون پاکی‌هاست؛ تمایز ماهوی میان آن بسیار پیچیده، دقیق و گستردگ است و هر یک نسبت به دیگری جهات تمایز فراوانی را در سلسله‌ی علل و معلول‌ها دارا می‌باشد. همچنین تمایز وجودی آن با مبشرات نیز از ثمرات ربویی ایمان است و مؤمن بیش از این عطایا را ندارد؛ جز آن که به مقام امامت و نبوت نایل آید.

۱- بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۹۲.



این سه امر تمامی جریان یک حقیقت طولی است، اما فاصله‌ی آن سه چنان دور از هم است که تنها برای تمایز بیشتر و بهتر آن جعل اصطلاح نگردیده است. وحی، الهام و مبشرات هر سه در نبی و رسول یافت می‌شود و الهام و مبشرات در امام است و مؤمن، فقط قدرت یافتن مبشرات را دارد.

این حقایق ربوی اگرچه از حقیقتی تجردی و هویتی ربوی برخوردار است، تفاوت‌های بسیاری با دیگری دارد. تمایز اعجاز و کرامت و وحی و الهام به خصایص موردنی و صفات وجودی بیشتری باز می‌گردد و مبشرات رایحه و رقیقه‌ای خوش از فیوضات غیبی می‌باشد.

الهام یا خاص و ویژه‌ی امامان معصوم علیهم السلام است و یا عام است و این دو را نباید با هم خلط نمود؛ زیرا الهام خاص معصوم به وحی بیشتر نزدیک است تا به دیگر عناوین غیبی؛ چراکه الهام خاص امام از صفات ربوی است و الهام عام همگانی -که گاه در موجودات پایین‌تر از مؤمن، همچون کافر و حیوانات نیز می‌توان نمونه‌ای از آن را باور داشت - به مبشرات نزدیک‌تر می‌باشد. البته، مبشرات در خواب رخ می‌نماید ولی الهامات عمومی در بیداری و با توجهات خاص فردی و مشخصی پیش می‌آید.

خواب را می‌توان دارای دو تقسیم اُنی معلولی و عنوانی و دیگری لِمَّی عَلَّی و هویتی دانست.

خواب‌های اُنی خود دارای تقسیمات فراوانی است و به خواب مؤمن یا کافر و خواب عالم یا شاعر و یا جاہل و عوام و یا طبیعی و غیر طبیعی قابل تقسیم می‌باشد.

خواب طبیعی و سالم آن است که عوارض داخلی و یا خارجی نداشته و از اعوچاج دور باشد، برخلاف خواب‌های غیر طبیعی، ناسالم و آشفته که عوارض فراوان داخلی و خارجی دارد.

برخی از عوارض خارجی را می‌توان پرخوری، بدخوری و خوردن غذاهای نامناسب و ناسالم و یا نامساعد، مکان خواب و یا زمان نامناسب خواب و یا کیفیت بستر و خصوصیاتی مانند آن دانست. عوارض داخلی نیز همچون فساد مزاج، بیماری‌های مختلف، اندوه، غم، اندیشه‌ها، افکار نامأнос، واردات ابتدایی ذهنی و یا پر خوابیدن و خوابیدن با خیالات دور و نزدیک می‌باشد.

البته باید دانست که خواب فراوان و پیوسته و سنگین، گذشته از آن که از عوارض داخلی خواب‌های ناسالم است بسیار ناگوار و زیان‌بار می‌باشد؛ زیرا این گونه خواب‌ها از اقسام سکر و مستی و بی‌هوشی و اغما و غفلت‌های ناخودآگاه به شمار می‌آید.

این گونه خواب‌ها که درگیر عوارض مختلف داخلی و خارجی می‌باشد از مبشرات تهی بوده و نمی‌تواند یافته‌ی رحمانی داشته باشد و اگر به طور دفعی و غیر محسوس، توجهی را همراه بیاورد، درگیر انحرافات و خطاهای حسن می‌گردد و استفاده از آن چندان آسان نیست؛ مگر آن که معبر حاذقی خواب را به‌خوبی تجزیه و تحلیل نماید و تازگی آن را جدا سازد. خواب‌های پیوسته، عمیق و طولانی و فراوان هرگز در افراد صاحب درد و اهل دل یافت نمی‌شود، جز آن که بیماری جسمانی بر بدن عارفی چیره‌گردد که این نیز قابل مداوا می‌باشد و باید هرچه زودتر پیش‌گیری شود تا اثری عمیق و لایه‌ای ضخیم بر روح و روان باقی نگذارد.

مُحَمَّد وَهُدَىٰ نَعْمَانْ بْنُ مُؤْمِنٍ

۱۷۸

کسانی که خوابی دراز، عمیق و زیاد دارند نمی‌توانند اهل مراقبت باشند و کنترل امور نفسانی آن‌ها چندان در اختیارشان نیست؛ اگرچه ممکن است مردمان خوب و افراد عالم و فاضل و وارسته و سالمی باشند؛ ولی همان‌طور که درد آشنایی و سوز و گداز چیزی است، مبشرات و یافته‌های غیبی نیز خود چیز دیگری است و با خصوصیات کلی و عنوانین عمومی چندان ملازمه‌ای ندارد.

بر این اساس وقتی گفته می‌شود که دو فرد به خواب رفته داریم، همین معنا را می‌رسانند؛ یکی می‌خوابد و اراده و اختیار و یا هدف و نهایتی از خواب خود جز استراحت و خوابیدن ندارد و دیگری گذشته از این که خوابش با توجه و اراده همراه است، اهداف متعددی از خوابیدن دارد که کمترین آن استراحت و تمدد اعصاب و تجدید قوا می‌باشد.

فردی می‌خوابد که بخوابد و خواب و غفلت را دنبال کند و دیگری می‌خوابد که بیداری را دنبال کند و خود را به عالم بازتر و گویاتری بررساند. تمایز و تفاوت میان این دو دسته خوابیدن و افراد آن می‌تواند به همین سه ضابطه‌ی کلی و عمومی بازگردد. خواب‌های پیوسته، عمیق، سنگین و فراوان گذشته از آن که صفات خواب‌های حیوانی را دارد، برای استکمال معنوی نیز زیان‌بار است.

صاحبان این گونه خواب‌ها از خواب‌هایشان بهره‌ی معنوی ندارند و چیزی در خواب پیدا نمی‌کنند؛ زیرا در بیداری خود را گم کرده و غافل و سست اراده گردیده‌اند و غفلت، سکر و مستی را در خواب خود ریخته‌اند و لایه‌های سنگینی از حجاب را بر اندیشه و روح خود سوار ساخته‌اند؛ برخلاف صاحبان خواب‌های کوتاه، سبک و اندک که از هر

هوشیاری و توجهی با بهره و در خواب هوش‌یارتر می‌شوند و توجه و آگاهی آن‌ها لطافت پیدا می‌کند و خود را به دور از حواس ظاهری، ملموس‌تر مشاهده می‌کنند.

این دو نوع خواب و ثمرات و آثار آن به دور از تمام خودنمایی‌ها در افراد بشر دیده می‌شود؛ هرچند واقعیت و ادعای این گونه امور مثل آن است که در شریعت گفته می‌شود: هر کار مباحی هنگامی که با قصد قربت انجام پذیرد، عبادت به شمار می‌آید؛ اگرچه از قسم لذایذ و خوشی‌ها باشد.

پیرو این بیان، اگر کسی ادعا کند من همه‌ی غذاهای لذایذ و لذایذ مادی را به قصد قربت انجام می‌دهم و همیشه مشغول عبادت می‌باشم، صرف ادعای این امر کافی نیست؛ مگر آن که وی قصد قربت خود را در سختی‌ها و شداید و مشکلات نیز حفظ نماید که در این گونه امور اگر همچون لذایذ قصد قربتی در خود ندید، قصد قربت در لذایذ نیز ادعایی بیش نبوده است.

کسی که داعیه‌ی دیدن مبشرات را دارد و ادعای چنین اموری را می‌کند، هنگامی صادق است که اوصاف ضروری و لازم چنین خواب و رؤیایی را داشته باشد؛ زیرا چنین نیست که هر کس بخوابد چیزی پیدا کند و هر کس دارای خواب طبیعی باشد و خوابش دور از عوارض داخلي و خارجي باشد چیزی به دست آورد.

کسی می‌تواند در خواب چیزی بیابد که خواب طبیعی و سالمی داشته باشد. البته، مبشرات فراوان نیست، همان‌طور که خواب سالم و طبیعی نیز اندک است. مبشراتی که در ردیف وحی و الهام قرار می‌گیرد،



تنها در خواب‌های سالم و طبیعی وجود دارد؛ خواب‌هایی که از کوشش و تلاش روحی آزاد و قیام و قعود شبانه محقق گردد و خواب‌هایی این چنین بدون داشتن پاکی و صفا و تعبد و درستی در بیداری، نصیب کسی نمی‌گردد.

تقسیم خواب به مبشرات و خواب‌های آشفته از تقسیمات لمّی خواب است. هم خواب‌های خوش آسمانی و هم خواب‌های شیطانی بیانگر خصوصیات باطنی انسان و چگونگی اطراف دور و نزدیک وی می‌باشد.

خواب‌های غیر طبیعی نیز حکایت از مسایل جسمی و روانی و محیطی انسان دارد و همان‌گونه که گذشت مبشرات فقط در خواب‌های طبیعی شکل می‌پذیرد.

ممکن است کافر، فاسق و زندیقی کم و بیش خوابی طبیعی داشته باشد و چه بسا خوابی بشارتی نیز برای آنان پیش می‌آید؛ همان‌طور که ممکن است مؤمن و عالمی کم و بیش خوابی غیرطبیعی داشته باشد و در نتیجه از مبشرات بی‌بهره باشد.

### خواب‌های بشر و خوش

گاه می‌شود خواب خوش و مبشرات، تنها برای ادخال سرور در قلب مؤمن باشد. چنین خوابی نشاط‌آور و سرور‌آفرین است و بشارتی در آن جز همین سرور نمی‌باشد. برای نمونه، کسی در خواب می‌بیند که پدر وی که به تازگی درگذسته است در باخی با حالتی خوش زندگی می‌کرد و یا مؤمن و عالمی را که از دنیا رفته است در چنین حالتی می‌بیند.

گاهی خواب‌های بشارت دهنده برای انسان پیامی دارد؛ اگرچه

ممکن است سرور آور نباشد و درد و هجر را با خود همراه بیاورد، مثل این که جریان مجهولی در خواب نسبت به گذشته و یا آینده به خوبی و با مشخصات کامل نشان داده شود. نسبت مبشرات با دو خواب یاد شده عام و خاص من وجه است: گاه خوابی سرورآفرین و لذت‌بخش است ولی بشارتی ندارد یا بشارتی می‌آورد و لذت‌بخش نمی‌باشد و گاه خواب هم سرورآفرین است و هم بشارت را به همراه می‌آورد. چنین نیست که مبشرات در میان مردم عادی فراوان باشد؛ هرچند هیچ کس از آن بی‌بهره نیست؛ همان‌طور که خواب‌های طبیعی و غیر طبیعی نیز کم و بیش به همین کیفیت می‌باشد.

گاه می‌شود که فردی در خواب بشارتی را بیابد و خبری باطنی را به او بدھند، بدون آن که عنوان ایمان را داشته باشد که این بشارت خود حکایت از وجود زمینه‌ی کمال و یا کمال پنهانی در وی می‌کند و با چنین خواب‌هایی است که گاه کافری بشارتی می‌یابد و به ایمان رو می‌آورد و یا ترس و هراسی او را به حق می‌رساند؛ همان‌طور در مقابل، ممکن است مؤمن و عالمی بی‌بهره از مبشرات باشد و خواب خوش و معنوی را در مقطعی از زمان داشته باشد که خوبان، گذشته از شکر نعمت، باید مواظب حفظ نعمت نیز باشند، همان‌طور که افراد ناشایسته و آلوده و گرفتار باید امید خود را حفظ نمایند و در پی فرصت باشند تا به بارگاه پاکی‌هاراه یابند.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که عوامل بسیاری همچون پرخوابی و خواب‌های سنگین و طولانی، رفاه و بی‌دردی هر یک سبب سلب خواب طبیعی و در نتیجه مبشرات می‌گردد؛ اگرچه ممکن است این‌گونه خواب‌ها دارای لذایذ مادی و آثار دنیوی باشد.



خواب‌های طبیعی و سالم که ظرف بروز مبشرات می‌باشد، بهترین نوع رؤیاست. این‌گونه خواب‌ها که دارای بشارت‌های معنوی است، تعابیر بسیار بلند و گویایی دارد که خود می‌تواند از عطا‌یای الهی نسبت به بعضی از افراد باشد.

در میان انواع خواب‌ها، می‌توان بدون هیچ توهمنی اعتقاد به وجود خواب‌های ارادی داشت. چنین خوابیدن و بیداری می‌تواند در اندکی از افراد بسیار قوی و برجسته یافته شود که از مهم‌ترین و دقیق‌ترین خواب‌ها می‌باشد.

خواب ارادی آن است که فردی قدرت بر تنظیم خواب خود و مقدار و شروع و پایان آن داشته باشد و بتواند در هر زمانی که بخواهد بخوابد و در هر زمانی که بخواهد بیدار شود که این امر حکایت از قدرت شخصی و همت پولادین آن فرد می‌کند و نوعیت و خصوصیات او صافی آن می‌تواند مقدار اراده و موقعیت معنوی فرد را بیان نماید.

خواب‌های ارادی بر اثر ریاضت و آموزش درست و تنظیم و استمرار در تمرین به دست می‌آید و انسان می‌تواند با کوشش و تلاش در جهت مناسب و سالمی از ریاضت و تمرین، چنین موقعیتی را پیدا نماید و خود را از این مقام نیز عبور دهد و به مقام موت ارادی برساند؛ زیرا شدت خواب ارادی و کمال وجودی آن به موت موقت می‌انجامد و در ادامه، دائمی می‌گردد و آدمی می‌تواند به جایی رسد که موت و حیات وی در اختیار او قرار گیرد و خود بمیرد و خود زنده شود و خود را بمیراند و زنده کند و فرشته‌ی مرگ و حیات خود گردد و با استحکام اراده با مدبرات خویش وحدت پیدا نماید.

هر چند داشتن اقتدار بر مرگ و زندگی امری ممکن است و شباهی در وجود آن نیست، بسیار اندکند افرادی که به این توانایی برسند و دستیابی به آن بسیار مشکل است به خصوص مردن ارادی و حیات دوباره‌ی آن که به مراتب از خواب‌های ارادی مشکل‌تر می‌باشد و کم‌تر کسی می‌تواند خود را به چنین مقام عالی و بلندی برساند.

اسباب و علل تحقق تمام این کمالات می‌تواند کوشش و رعایت هرچه بیش‌تر مراقبه در تمام جهات نفسانی باشد. انسان می‌تواند با وارد آوردن تازیانه بر نفس و تمکین آن از هرگونه رشد و کمالی برخوردار شود و در به دست آوردن هویت آدمی خود، تمام اوصاف و حقایق وجودی را بازیابد و در سایه‌ی فنا از خود و بقای در حق، صاحب حکم و تنفیذ گردد و بر تمام شؤون وجودی خود حکومت داشته باشد. این‌گونه افراد صاحب ولایت هستند و بر خود و دیگران ولایت می‌یابند.

این نوع از ولایت محتاج تشریع نیست و امری تکوینی به شمار می‌رود و نیازی به جعل و قرار فردی و گروهی ندارد و صاحبان این نوع از ولایت، حکام واقعی بر حکومت ناسوتی و دنیای انسانی می‌باشند و تخلف از حکم آنان در صورت اراده نیز هرگز میسر نمی‌شود.

کسانی می‌توانند داعیه‌ی چنین ولایتی را داشته باشند که اقتدار بر این‌گونه امور را داشته باشند و گرنۀ صرف علم صوری و صورت ظاهری شرعی با حد نصاب عمومی، هرگز چنین اقتداری را به دنبال ندارد.

کسانی که دارای چنین مقامات معنوی می‌شوند و به چنین مراحل بالایی از کمالات ربوی می‌رسند، مبشرات فراوانی دارند، بلکه آنان بالاتر از مبشرات را می‌یابند که همان الهامات رحمانی و زمینه‌های وحی

مول و مهده  
پیر و پادشاه

۱۸۴

پنهانی است؛ خواه در خواب باشد یا بیداری و خواه نسبت به خود باشد یا دیگران، که هر یک از این مراحل را صاحب منزلی داراست و مقامات و منازل فراوانی می‌تواند تحت این عناوین جای گیرد و فردی که چنین عوالم ریوبی را درک کرده و وصول آن را یافته است، حاکمیت بر ملکوت موجودات و اشیارا پیدا می‌کند.

### نقش هژاج در دیدن میشرفات

به اجمال می‌توان خواب را چنین تعریف کرد که حالتی است که نفس حیوانی از حس و حرکت صوری و ظاهری باز می‌ایستد و توجه و عنایت نفس از حواس ظاهری منصرف می‌گردد.

خاصیت مسلم و مناسب خواب را می‌توان در دو امر کلی آن دانست: یکی، تحصیل سلامت و راحتی برای روح و صحت مزاج و دیگری، هضم هرچه بهتر غذا و تولید انرژی مصرفی در بدن.

هنگامی که حرارت رطوبتی مزاج که از غذای مصرفی سرچشمه گرفته است تحلیل رود و انسان سبک شود، رشته‌های مختلف عصبی را متوجه خود می‌سازد و اندک اندک متصاعد می‌گردد و رو به بالا می‌رود و خود را به اعصاب مغز و مخ و مخچه می‌رساند و بر تمامی آن‌ها سیطره‌ی کافی پیدا می‌کند، در این صورت، سستی و رخوت همه‌ی اعصاب را فرا می‌گیرد و به تبع آن اندام و اعضا و جوارح آدمی سست و بی‌حال می‌گردد و آن‌ها به ظاهر از حس و حرکت ارادی و توجه نفس باز می‌مانند و در این هنگام است که نفس حیوانی انسان و یا حیوان را در بر می‌گیرد و آن را از خود بی‌خود می‌سازد و حواس ظاهری از هرگونه فعالیتی باز می‌ایستد.

برای انسان مقدار طبیعی و لازم این حرارت مزاجی بسیار مناسب است و علت موجب سلامتی و صحت نفس انسان و آرامش هرچه بیشتر روح آدمی می‌گردد و خوابی که از چنین سببی به وجود آید، قوت، قدرت، نشاط و شادمانی را به دنبال دارد و آدمی را فریب می‌سازد و از بسیاری از کاستی‌های مزاج و بدن جلوگیری می‌کند و بسیاری از نگرانی‌های روحی و روانی را بطرف می‌نماید و تندرستی بدن و روح را به دنبال می‌آورد و اعصاب، مغز، روح اعضا و جواح آدمی را سلامتی می‌بخشد و به تمام آن نشاط طبیعی اعطای می‌کند.

هنگامی که حرارت و رطوبت متضاد و انرژی مصرفی بدن رو به تزايد گذارد و فراوان شود، به تبع، خواب را بیشتر می‌کند و موجب سستی و رخوت بیشتر اعصاب و مغز می‌گردد؛ زیرا رطوبت‌های مزاجی هنگامی که تزايد پیدا می‌کند، در اطراف اعصاب رسوب نسبی می‌یابد و محیط سنگین و مرطوبی را برای اعصاب فراهم می‌کند و دستگاه اندیشه و تفکر انسان را نوعی غفلت فرا می‌گیرد و نشاط لازم را از دستگاه نظری و اندیشاری باز می‌دارد و او را به کم‌فکری و سستی اراده می‌کشاند و ذهن انسان را از گزینش بازداشت و آن را تنبیل می‌سازد. عارضه‌ی تزايد رطوبت‌ها و سنگینی فضای اطراف اعصاب و به تبع آن اعصاب، زیان نسبی خود را نسبت به اعصاب و دستگاه اندیشه و تفکر می‌گذارد و از این جهت، تفاوتی میان خواب و بیداری نمی‌باشد و آسیب ناشی از چنین وضعیت مزاجی و آثار نامطلوب آن عمومی می‌گردد و منحصر به خواب نمی‌باشد و همان‌طور که خواب و به تبع، رؤیاهای آدمی را به آشفتگی مبتلا می‌سازد و خواب‌هارا درهم کرده و به

گسیختگی می‌کشاند و ناموزون می‌سازد، در بیداری نیز فراموشی و ضعف حافظه و کندی فکر را به دنبال می‌آورد و از ظرفت فکر و قوت اراده می‌کاهد.

هنگامی که نفس آدمی به چنین وضعیتی دچار می‌گردد، از دیدن مبشرات محروم می‌ماند و با چنین حالتی اصلاً توقع جهت‌یابی و بازنگری در خواب را نباید داشت؛ چراکه خواب‌های غیر طبیعی از مبشرات غیبی تهی می‌باشد و مبشرات، در خواب‌های طبیعی رخ می‌نماید و خواب طبیعی و سالم را بیشتر در افراد سالم می‌توان یافت و افراد بیمار و ناسالم به بیماری جسمی و روحی کم‌تر می‌توانند از خواب‌های خوب و خوش و سالم برخوردار باشند؛ اگرچه می‌شود که افراد سالم و غیر بیمار خواب طبیعی نداشته باشند و حوادث جانی و بی‌نظمی در برنامه‌های کاری شبانه‌روزی، آن‌ها را از چنین خوابی محروم سازد که ادامه‌ی چنین برنامه‌ی ناهمانگی در درازمدت، افراد را از سلامتی کامل باز می‌دارد و گرفتار بیماری‌های مختلف جسمی و روحی می‌سازد.

بی‌غذایی و بدخوارکی و نداشتن استراحت لازم و آرامش، موجب خشکی و سستی مزاج و اعصاب و رکود فعالیت مغز و روح آدمی می‌گردد و بسیار زبانیار است و کم‌خوابی، بی‌خوابی، اضطراب و خیال‌پردازی‌های بی‌مورد و عدم فعالیت‌های سالم فکری را به دنبال دارد. ریاضت‌های بدون دستور از مرتبی لایق و آگاه و چله‌نشینی‌های بی‌پایه و اساس و روزه‌گرفتن‌های بی‌اندازه و غیر مناسب بعضی افراد، موجب اختلالات عصبی‌گشته و نفس و جان آدمی را از سیر و حرکت

سالم، و اندیشه و اراده‌ی انسان را از استقامت و استواری دور می‌سازد و خیال‌بافی و موهم‌پردازی را بر نفس و جان آدمی حاکم می‌گرداند و رؤیاهای آشفته و خیالات درهم، او را از پای در می‌آورد و در نهایت به بعضی از اقسام جنون – از انواع سبک و سنگین آن – مبتلا ساخته و به طور مسلم بیماری‌های مزاجی و امراض جسمانی و نامنظم ساختن دستگاه گوارش را به دنبال دارد.

همان گونه که گذشت، خواب طولانی، عمیق و زیاد در ردیف بدترین صفات مذموم آدمی است؛ چنان‌که در روایات نیز از آن به بدی یاد شده است.

شریعت اسلام نسبت به شب، ارزش فراوانی قابل است و شب را دارای فواید بسیاری دانسته و از آن به بزرگی یاد نموده است؛ از این رو نباید آن را با خور و خواب و شهوت و غفلت گذراند.

به همین جهت اسلام نه تنها شب را منحصر به خواب ندانسته؛ بلکه برای بیداری آن نیز شرایط و اعمالی شایسته قرار داده تا بهترین نوع بهره‌برداری از شب را عنوان کرده باشد که چگونگی آن در سوره‌ی «مزمل» آمده است و تفسیر آن پیش از این گذشت.

خداآوند در این سوره به «لیل» قسم یاد نموده و شب را برای بیداری و هوشیاری قرار داده؛ گرچه ناتوانی‌ها و مزاج‌های مختلف، ایجاب استثنای کلی را نموده و حق نیز آن را به حساب آورده و با این بیان، همه را از هرگونه اتلاف وقت و سرگرمی شبانه که شأن غافلان است برحدر داشته و راه‌های افراط و تفریط‌های بی‌مورد و به دور از خاصیت را نیز به روی انسان عاقل و با ایمان بسته است.

زمول و مفہوم

۱۸

در شریعت مقدس اسلام، نسبت به شب زنده‌داری و بیداری سالم و مفید، سفارش فراوانی گردیده و آموزه‌های مهمی صادر شده و از خواب زیاد و بدخوابی و دیگر عوارض به بدی یاد کرده است که در اینجا به خلاصه‌ای از آن روایات اشاره می‌شود:

### شب زنده‌داری

«لا سهر إلّا في ثلاث: تهجد بالقرآن، وفي طلب العلم، أو عروس تهدى إلى زوجها»<sup>۱</sup>؛

شب زنده‌داری تنها در سه امر نیکو و با ارزش است:  
یک، بودن در محضر قرآن کریم با بصیرت و صدا و لفظ و معنا و محتوای آن به قدر توان؛  
دو، به دست آوردن علم، و تحقیق و بررسی ابعادگوناگون زمینه‌های دانش بشری؛

سه، عروسی که به خانه‌ی شوهر می‌رود و بزم شبانه و عشق مستانه را ایجاد می‌کند؛ چرا که ارضای تمایلات موجود و واقعی انسان سبب آرامش نفس و صفاتی باطن می‌گردد.

ترتیل و ترجم کلام حق و علم و تحقیق به همراه عشق و لذایذ نفسانی، هر سه با هم در این نقل توأم گردیده است که حکایت از واقعیتی محکم و دوراندیشی ظریفی می‌کند. صوت الهی و ذکر حق در گوش دل می‌نشینند و علم و معرفت، ذهن و اندیشه‌ی انسان را جلا می‌دهد و ارضای تمایلات نفسانی جان را تیمار می‌کند و سبب رشد نفس و آرامش دل و بروز کمالات پنهانی انسان می‌گردد.

۱- خصال صدوق، ح ۸۸، ص ۱۱۲.

هر یک از این سه امر، جهات فراوانی از زمینه‌های کمالات انسان را ظاهر می‌سازد و با همگونی و اتحاد، سبب رشد معنوی او می‌گردد. در حضور قرآن کریم بودن که محضر کلام حق است، ربویت آدمی را مشخص می‌کند و عبودیت انسان را جلا و زنگار روح را برطرف می‌نماید و آن را صیقل می‌دهد.

علم و معرفت سبب بازیابی هرچه بیشتر زیبایی‌های چهره‌ی گویای حقیقت و مظاهر طبیعت می‌گردد و بیان سوم این نقل که عنوان عروس را داشت، بیان بارزی از عشق و ارضای تمایلات نفسانی است که اگر به قدر مناسب و با انگیزه‌های سالم معنوی همراه باشد، می‌تواند راهگشای طریق دل و باطن روح باشد و جان را به جانان رساند.

#### بعد گوناگون هستی انسان

روایتی که ذکر شد بعد مختلف و گوناگون و درهم پیچیده‌ی هستی انسان را تحت عنوانین سه‌گانه و فراگیر مطرح می‌سازد و تمام زمینه‌های رشد و بروز او را معرفی می‌نماید و بدون هرگونه پیرایه و شعار بی‌اساسی، واقعیت‌های موجود آدمی را عنوان می‌سازد و او را نه تنها در علم و تهجد و سیر و سلوک معنوی صوری خلاصه نمی‌کند؛ بلکه او را به دور از هر نوع رهبانیت عنوان می‌نماید و از تمامی کجی‌ها و انحرافات نیز حکایت می‌کند و انسان را در تمامیتی فلسفی مطرح می‌سازد و علم و معرفت و دین و قرآن کریم را در کنار ارضای تمایلات بحق انسانی بیان می‌دارد؛ زیرا فردی که تمایلات نفسانی بحق خود را نابجا بیند، هرگز نمی‌تواند فکر و نفس سالم و آرامی داشته باشد و در تهجد و عبادت و علم و معرفت رشد شایانی نمی‌یابد؛ گذشته از آن که ارضای تمایلات

مول و مفهوم  
پنهان

۱۹۰

طبعی می‌تواند زمینه‌های عشق به دلبر حقیقی را به دنبال داشته باشد، همان‌طور که زیبایی و حسن جمال، خود حکایتی بس‌گویا از تمامی هجر و وصال را نشان می‌دهد و جمال یوسف خود شاهدی برای کوشش و کشش زلیخای بی‌پا و سر است، بدون آن که این عشق و مستی و جمال و جلال و هجر و سوز، دستاویزی برای کجی و کاستی در کمال انسانی باشد و انسان، تمام کمی و کاستی را در صف نعال نفس خود می‌یابد و ذات انسان بدون هرگونه آلودگی می‌باشد.

روایت یاد شده روایت دیگری را تداعی می‌کند که فرمود: «إِنَّيٰ أَخْرَتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثًا: النِّسَاءُ، الطَّيِّبُ، وَقَرْةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»<sup>۱</sup>. آن حضرت از تمام دنیای آدمی، سه امری را بر می‌گزیند که اساس تمامی خوبی‌هاست و در هستی دنیای بشری چیزی جز این مثلث، موقعیت اساسی ندارد.

حضرت در ابتدا می‌فرماید: زن‌ها را از دنیای شما اختیار کردم و یا آن که آن‌ها را دوست دارم، می‌فرماید: عطر و بوی خوش که نسیمی از ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدا و محسوس و معقول موجود است، بهترین دنیا می‌باشد و نور چشم و دلم در نماز است و روح و جانم نماز و ستایش حق است و دل را در آن غرق می‌سازم و روحمن به آن دلشاد است که گویی کمال موجودات دنیایی به نماز است و نماز کامل‌ترین وسیله‌ی رشد روح آدمی می‌باشد.

رسول گرامی اسلام ﷺ در این بیان بی‌مهابا و به دور از هر شعار و ریا، واقعیت‌های موجود در انسان را که خود فرد کاملی از آن است بیان می‌دارد.

۱- بحار الانوار، ج ۶۹، ح ۳، ص ۱۰۶.

در این روایت، بحث علم مطرح نیست؛ زیرا شأن نبی اکتساب این امور نیست و تهجد قرآنی نیز همان محتوای نماز را دارد و با آن دوگانگی ندارد و همین طور در آن حدیث، زن‌ها را به عنوان عروس بیان کرده که همان ظهور بارز زن‌ها می‌باشد و بوی خوش نیز لازمه‌ی قهری وجود نشاط برای ایشان می‌باشد.

اموری که ارزش دارد آدمی عمر خود را برای آن سرمایه‌گذاری نماید، علم، تهجد، نماز، قرآن کریم، عطر و زن است و این امور انسان را به سلامت کامل می‌رساند و در صورتی که با هم جمع شود و تعادل در آن رعایت گردد، هیچ‌گونه کاستی و کژی را بر نمی‌تابد.

روایت پیشین، گذشته از آن که دلالت روایت نبوی را دارد، ارزش شب و شب زنده‌داری را نیز خاطرنشان می‌سازد و انسان را از هرگونه غفلت و بطلالت شبانه بر حذر می‌دارد؛ اگرچه بیان این روایت، لسان خاص خود را دارد و نبی اکرم ﷺ آن را اختیاری و یرگزیده‌ی خود و امری دوست داشتنی خود مطرح می‌سازد که حد بالایی از بیان را می‌رساند؛ گذشته از آن که در بیان حقایق از هرگونه سالوس، زهدگرایی، ریاکاری، رهبانیت و یا پنهان‌کاری و پرده‌پوشی دوری می‌کند و خوبی‌های دنیای ناسوت را مطرح می‌نماید.

### کم‌های زیاد

«أربعة القليل منها كثیر: النار، والنوم، والمرض، والعداوة»<sup>۱</sup>.

چهار چیز است که اندک آن نیز زیاد است: آتش، خواب، بیماری، و

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ح ۳/۱۶۵۴، ص ۱۴۴.

دشمنی و عداوت. معصوم علیه السلام خواب را در ردیف خطرناک‌ترین امور طبیعی و قسری همچون آتش، بیماری و دشمنی قرار می‌دهد.

آتش، مظهر حرارت است و اقسام گوناگونی دارد و از حرارت بدن تا سوز عشق و نور خورشید و دیگر آتش‌های دنیایی و اخروی تمامی آتش است؛ ولی مقصود از آتش در این روایت، آتش محسوس دنیایی است که تحمل آن ممکن نیست؛ اگرچه آتش‌های سخت‌تر و شدیدتر از آن وجود دارد که اندک آن نیز بسیار زیاد است و تحمل آن آسان نیست.

بیماری امری قهری ولی موجود است و بیماری، عدم صحت نیست و به واقع، بیماری خود موجود است و قابل رؤیت و کارآیی می‌باشد و لازمه‌ی عدمی و منفی بیماری بدن، عدم صحت آن می‌باشد و هر یک از بیماری و سلامتی حقیقتی جدا و واقعیتی ملموس دارد.

گاه بیماری اندکی، انسان را پیر و ذلیل و از زندگی نامید می‌سازد.

عداوت و دشمنی نیز اگرچه طبیعی و قهری و در مواردی حتمی است؛ ولی آثار شوم خود را بر انسان می‌گذارد و انسان پیش از آن که دشمن را از پای در آورد، نفس عداوت، جان آدمی را نامتعادل و فاسد می‌سازد.

عداوت و دشمنی انسان نسبت به چیزی و کسی، همچون نیش زدن زنبور عسل است که با انجام آن می‌میرد. زنبور ممکن است حالت طبیعی و شعور همگانی داشته باشد و در مواقعی این عداوت را لازم بداند - همان‌طور که در آدمی چنین است - ولی در ضرر و زیان تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا هرگونه دشمنی و عداوتی ضرر و زیان خود را دارد و انسان با اعمال دشمنی ابتدا خود را قربانی می‌کند و بعد شاید به دیگری ضرری برساند.

نفس حالت عداوت و دشمنی، انسان را نامتعادل و آشفته می‌سازد، بدون آن که معلوم باشد ضرر بر غیر حتمی است و از این روست که حضرت می‌فرماید: اندکی از عداوت و دشمنی نیز زیاد است؛ اگرچه واقعیتی موجود است و نمی‌شود که نباشد.

در این نقل، خواب در کنار چنین اموری قرار داد شده است. خواب با آن که واقعیتی غیرقابل انکار است و باید در موقع لازم از آن تمکین نمود و خود را با آن ساخت، مردن موقت است و ضرر و زیان آن حتمی است و از این رو باید از موارد نامناسب و زیانبار آن پرهیز کامل داشت و به اندک آن بستنده نمود و از آن بهره برد، نه آن که زیان دید.

#### پایه‌های گناه

«أَوْلُ مَا عَصَيَ اللَّهُ بِسْتٌ خَصَالٌ: حُبُّ الدُّنْيَا، وَالرَّئَاسَةُ، وَالطَّعَامُ، وَالنِّسَاءُ، وَالنُّومُ، وَالرَّاحَةُ».<sup>۱</sup>

حضرت در این بیان می‌فرماید: اساس و پایه‌ی همه‌ی اموری که موجب عصيان و سرپیچی از حق و عدالت می‌شود و زمینه‌ی گناه و طغیان را فراهم می‌سازد و از ابتدا ابزار تحقق بدی و کجی بوده است، شش چیز می‌باشد:

یک. علاقه و دل‌بستگی به دنیا؛

دو. ریاست بر دیگران؛

سه. علاقه و شیفتگی زیاد به غذا؛

چهار. علاقه‌ی زیاد به زنان؛

پنج. علاقه‌ی زیاد به خوابیدن؛

شش. خوشگذرانی و عافیت طلبی.

در این نقل آنچه مورد مذمت واقع می‌شود، شیفتگی و دلباختگی به این امور است، نه خود این امور و باید میان این دو امر خلط ننمود.

ممکن است کسی از هر شش مورد به خوبی استفاده نماید و آن را در اختیار داشته باشد، بدون آن که دلباخته‌ی آن باشد و از آن به عصیان کشیده شود و حتی می‌تواند از این امور در ساختار جان و روح خود استفاده کند و نیازمندی‌های طبیعی خود را بطرف سازد و ممکن است کسی نیز با در اختیار نداشتن آن، در حالی که دلباختگی به آن او را کور و کر ساخته و به هرگونه تباہی و عصیان می‌پردازد که به‌طور عادی افرادی که فاقد آن هستند، بیشتر در خطر این‌گونه امور قرار می‌گیرند تا کسانی که آن را به‌طور طبیعی دارا می‌باشند.

دلباختگی به دنیا غیر از اصل دنیاست. اصل ریاست چیزی غیر از دلبستگی به آن می‌باشد و نیازمندی انسان به خواب و خوراک و وزن و یا هر چیز دیگری غیر از شیفتگی و اسارت و در بند آن بودن است.

گاه کسی دنیا را در اختیار می‌گیرد تا ایفای نقش و ادای وظیفه کرده باشد نه آن که عمر خود را به بطلت گذراند و دنیا را پلی برای رشد و کمال معنوی خود قرار می‌دهد و گاه فردی دنیا را مستقل می‌بیند و به آن اصالت می‌دهد و چشم خود را از آن پر می‌سازد که این‌گونه منشی خطرناک است؛ چنان‌که پیامبر اکرم می‌فرماید: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلٍّ

محل و موضع  
نیازمندی  
بز

۱۹۶

خطیئه»؛ حب دنیا ریشه و اساس هر خطر و گناهی است. در این روایت دوستی دنیا نکوهش شده است و نه اصل دنیا. گاه فردی ریاستی دارد و بر مردم ریاست می‌کند تا خدمتی کرده باشد و شخصیت ارزشی کار خود را ظاهر ساخته باشد که البته بسیار خوب و پسندیده و دارای ارزش معنوی است؛ ولی ممکن است فردی ریاست را ابزار اعمال شهوت خود قرار دهد و بخواهد کمبودهای نفسانی خود را با آن جبران نماید که بسیار خطرناک و زیانبار است و آنچه که مضر است، نوع دوم آن می‌باشد؛ اگرچه نوع نخست نیز بسیار کم پیدا می‌شود و مردم به طور عادی، بی اختیار از مشتریان دسته‌ی دوم می‌باشند.

خواب و خوراک و راحتی و زن نیز چنین است؛ فردی می‌خوابد که بیداری خود را پربار کند و فردی می‌خوابد تا بیدار نباشد. کسی می‌خورد که نیازمندی خود را بطرف نماید و فردی نیز می‌خورد چون خوردن خوشامد وی است؛ اگرچه ضرر نیز داشته باشد! یکی زن را دوست دارد؛ چون برای او آرام بخش است و دیگری زن را می‌خواهد، هرچه که باشد باشد و هرچه می‌شود بشود. یکی راحتی را برای بازسازی در موقع لزوم مورد استفاده قرار می‌دهد و دیگری می‌خواهد راحت باشد؛ هر چند این راحتی او را نابود و بی خاصیت سازد.

این روایت شریف خواب را در ردیف اقران آن مورد مذمت قرار می‌دهد و با توضیح یاد شده باید گفت: اصل خواب امری است و علاقه‌ی بی‌مورد به خواب امر دیگری است که باید میان این دو تفاوت

گذاشت؛ زیرا اصل خواب مورد مذمت قرار نمی‌گیرد و آنچه نکوهیده است، زیادی خواب و خواب‌های غیر ضرور است.

از این بیان، تفاوت میان این روایت و حدیث پیشین که از زنان یاد نموده بود روشن می‌شود، در آن‌جا از حب و دوستی زنان می‌گفت و به آن ارزش می‌داد؛ چرا که آن نوع دوستی حیات‌بخش و روح‌افزا می‌بود؛ چون قاعده‌مند بود و هر که و هر چه و هر جایی نبود و در این‌جا مذمت نسبت به امر دوم می‌باشد.

از این روایت به‌خوبی موقعیت اصل خواب و ضرر و زیان زیادی آن به دست می‌آید. خواب زیاد و بی‌مورد، نه تنها عمر آدمی را تلف و روح انسان را سست می‌نماید؛ بلکه عامل عصیان می‌شود. خواب بی‌مورد چگونه مورد عصیان و گناه واقع می‌شود؟ باید به این موضوع دقیق نمود و آن را بررسید که خواب زیادی چگونه انسان را به گناه می‌کشاند. چنین خوابی انسان را در دنیا به حالت مرگ و مردگی می‌کشاند و مشاعر انسان

را در مخاطره قرار می‌دهد و گذشته از آن، آدمی در خواب نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و از آن باز می‌ماند و به هنگام بیداری نیز هوشیاری لازم را ندارد و نمی‌تواند وظایف انسانی خود را به‌خوبی انجام دهد و از اراده و شعوری لازم برخوردار نیست و نمی‌تواند در مقابل حوادث، تصمیم درستی بگیرد و خود را در موقع لغزش به آسانی گرفتار می‌سازد و به گناه مبتلا می‌گردد. این روایت از لطافت خاصی برخوردار است و مذموم بودن خواب‌های بی‌مورد را به‌خوبی بیان می‌دارد و آن را در ردیف بدترین چیزها قرار می‌دهد.

با آن که این شش امر از ضروری‌ترین امور دنیای آدمی و از بهترین

عوامل بروز شخصیت می‌باشد، از خطرناک‌ترین امور به شمار می‌رود و همان‌طور که می‌تواند انسان را به کمال رساند و جلا دهد، می‌تواند مخرب نیز باشد. خواب یکی از همان چیزهای خوب و در عین حال خطرناک است.

### جست‌کنندگان

«السکر أربع سکرات: سکر الشراب، وسکر المال، وسکر النوم، وسکر الملك»<sup>۱</sup>؛ مستی و بی‌خودی که اساس تمام غفلت‌ها و تباہی‌هاست چهار چیز است: مستی شراب، مستی مال و مستی ملک دنیا که همان ریاست است و مستی خواب.

خواب در این روایت، در ردیف مستی شراب و مال و ملک قرار گرفته و مستی را منحصر در شراب ندانسته و پول و ریاست را نیز از مسکرات و مست‌کننده‌ها دانسته و مال و ملک را با هم آورده است تا هر دو را به خوبی روشن نماید؛ زیرا مال با ملک تفاوت دارد، و ملک مال نیست؛

هر چند به صورت غالب، ریاست و ملک‌داری بدون مال و زراندوزی نمی‌باشد؛ ولی گاه می‌شود که فردی برای ریاست و رسیدن به ملک و آقایی از هر مالی صرف نظر می‌کند و آن را رهای سازد و مال و جان را و حتی دین و مرام و مسلک خویش را فدای ملک و ریاست طلبی می‌نماید. مستی شراب بسیار زشت و محسوس است و در شریعت از گناهانی است که وعده‌ی آتش درباره‌ی آن آمده است و دارای حد شرعی می‌باشد؛ اما این مستی بعد از زمان کوتاهی بر طرف می‌شود؛ ولی مستی

۱۹۸

۱- بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۶۶۴، باب ۷.

مال و ثروت و بدتر از آن، ریاست طلبی هرگز بر طرف نمی‌گردد و اهل مال و منال و ریاست همیشه مست و غافل هستند.

اما مطلب مورد نظر این نوشته این است که در کنار همه‌ی این موارد سکرزا و مستی آور، خواب آمده است؛ زیرا اهل دنیا و مال و منال و ریاست در خوابند و ریاست و مال، دارایی معقول به حساب نمی‌آید و صاحبان آن تنها مست خوابند؛ ولی کسی که خواب فراوان و بی‌مورد و نابجا دارد و در خواب، مست خواب و در بیداری نیز مست خماری و مستی و بی‌حالی است و هرگز فرد بیدار و آگاهی نمی‌باشد و همیشه در خواب است و چنین فردی، گذشته از آن که بیداری اندکی دارد و بسیار می‌خوابد، بیداری او نیز خود خواب است؛ زیرا تمام ذکاوت و توجه و هوشیاری خود را به تدریج از دست می‌دهد و غافلی بی‌حوصله و مستی بی‌سلسله می‌گردد.

### هر دلار شب و بی کار روز

«قال موسی: يا رب، أیّ عبادك أبغض إلیک؟ قال: جيفة بالليل، بطل بالنهار»<sup>۱</sup>.

جناب موسی علیه السلام کویا از پروردگارش می‌پرسد: خداوندا، بدترین بندگانت چه کسانی می‌باشند؟ خداوند بزرگ می‌فرماید: دو دسته از بندگانم هستند که من از آنان به شدت بیزارم و نسبت به آن‌ها نهایت دوری را دارم: گروهی که در شب همچون مردارند و شب را بی‌توجه و یکجا می‌خوابند و دیگر افرادی هستند که روز خود را به تباہی می‌گذرانند.

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۴، باب ۱۱.

این روایت، فردی را که همه‌ی شب را در خواب است و خوابی بی‌ارزش دارد و از هر شب زنده‌داری و بیداری به‌دور است همچون مردار می‌داند؛ زیرا وصف فعلی و واقعی او همین است و عمر وی بدون هرگونه توجه و هوشی سپری می‌شود و کسی که در بیداری بی‌کار و بی‌هدف است، بطّال معرفی شده است که شدت بی‌هدفی و بی‌غايتی فکر، عمر و عمل وی را می‌رساند و چنین فردی از تمام اهداف خوب و ارزنده بریده است.

خواب زیاد و نابجا چنان آدمی را سقوط می‌دهد که وصف مردار را برابر انسان صدق می‌دهد و او را از هر حیات ارزشی به‌دور می‌دارد و به‌واقع این چنین است و مبالغه‌ای در کار نیست.

#### خوابیدن زیاد و بیکاری

«إِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ كُثْرَةَ النُّومِ وَ الْفَرَاغِ»<sup>۱</sup>؛ خداوند منان خواب زیاد و بیکاری و راحت طلبی را دشمن می‌دارد.

این روایت بر مطالب پیشین و مفاد روایات گذشته دلالت دارد؛ زیرا فراغ همان بیکاری در روز است و کثرت نوم و خواب نیز مردار بودن در شب است که بیکاری و خوابیدن زیاد را با عبارات و عنوانین مختلف و در کنار بدترین چیزها بیان می‌دارد.

#### خواب زیاد و فقر فراوان

«كُثْرَةُ النُّومِ مُذْهَبَةٌ لِلَّدِينِ وَ الدُّنْيَا»<sup>۲</sup>.

خواب زیاد، دین و دنیای آدمی را نابود می‌سازد؛ زیرا آن که بسیار می‌خوابد، هوشیاری و ذکاوی به امور دنیا و آخرت ندارد و به تمام امور مادی و معنوی بی‌حوصله و بی‌تفاوت می‌گردد و توان تحمل سالم بار



۱- وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۸، ح ۲۱۹۷۰.  
۲- همان، ح ۲۱۹۶۹.

زندگی را ندارد و قدرت تلاش و کوشش را از دست می‌دهد و از خود بی‌خود و مستی بی‌شعور و بی‌شعوری مست می‌گردد.

هرچند در این روایت چیزی در کنار خواب قرار نمی‌گیرد، خواب زیاد را با پی‌آمد ناسالم آن؛ یعنی به هدر رفتن تمام دنیا و دین عنوان می‌کند و به اهمیت این امر حساسیت نشان می‌دهد و تنها یکی در عنوان را علامت شدت زشتی و پستی قرار می‌دهد؛ زیرا چیزی به تنها یکی دین و دنیا را نمی‌تواند از بین ببرد و هر یکی از آن امور ناپسند در مقطعی خاص، زیان‌های ویژه‌ای را داشت و این خواب زیاد است که می‌تواند آدمی را بکسره از کمالات انسانی دور نماید و او را بی‌محتوا سازد.

### خواب اهل سلوک

«نم نومة المتعبدین، ولا تنم نومة الغافلين»<sup>۱</sup>؛ اگرچه باید بخوابید، خواباتان خواب اهل سلوک باشد و همچون اهل الله بخوابید و خواب غافلان و بی‌درده را که همان مردارهای شبانه می‌باشند، نداشته باشید.

### نتیجه

با توجه به آنچه از تمام این مدارک و دیگر مدرک‌های رسیده از طرف شرع به خوبی می‌شود استفاده کرد این است که شب و شب زنده‌داری از ارزش بالایی برخوردار است و خواب و پرخوابی و بدخوابی و خواب‌های بی‌مورد و بی‌موقع در ردیف زشت‌ترین امور قرار دارد؛ چرا که این خواب است که کم آن نیز زیاد می‌باشد و این خواب است که خود نوعی از سکر و مستی و غفلت و تباہی شمرده می‌شود و از عوامل عمدی عصیان و تباہی است و افراد پر خواب مردارهایی هستند که صورت آدمی دارند.

۱- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۸۹، باب ۴۳.

همین طور روشن شد که خواب، با علاقه‌ی به خواب و با کثرت خواب تفاوت دارد و هرچند خواب خود از امور ارزشی به حساب می‌آید، کثرت و علاقه‌ی به خواب از امور نکوهیده و مضر می‌باشد.

### خواب و تفاوت‌های فردی

موضوعی که در اینجا باید در نظر داشت این است که خواب طبیعی افراد مختلف است و هر فردی ممکن است خواب طبیعی وی با دیگران تفاوت داشته باشد و همچنین کم و زیادی خواب در هر فردی با دیگری متفاوت است؛ گذشته از آن که میزان طبیعی خواب در هر فرد نیز نسبت به سنین مختلف و یا زمان و مکان‌های متفاوت گوناگون می‌باشد و خواب جوانی با پیری و خواب در زمستان با تابستان و همین‌طور در مناطق سردسیر با گرسیر تفاوت دارد و خصوصیات و شرایط و مزاج‌ها و غذاها و نوع زندگی موجب اختلاف خواب طبیعی می‌گردد و خواب‌های ناسالم را می‌توان از نوع طبیعی آن به خوبی تشخیص داد.

### ناهنجانی در خواب

مطلوبی که نباید از نظر دور داشت، وضع کنونی جامعه و مردم ماست که شامل مؤمنان و حتی عالمنان و حوزه‌های علمی ما می‌شود که خواب و خوراک آن‌ها چندان رضایت‌بخش نیست و این امر در نوع تربیت و اخلاق عمومی و فردی ما اثر گذاشته است.

این‌که چه نوع غذاهایی باید خورد و چگونه باید خوابید و وقت خواب و مقدار لازم آن چگونه است، چندان مورد اهمیت قرار نگرفته است و به همین دلیل، تعلیم و تربیتی نسبت به این‌گونه امور نداریم و در فرهنگ اجتماعی ما به آن چندان اهمیتی داده نمی‌شود و اگر سخنی نیز



باشد، تنها در میان کتاب‌ها و مقالات علمی است که آن نیز دور از افراط یا تفریط و یا ناهمانگی با موازین علمی و در خور اجرای قانون عمومی و فردی نمی‌باشد و چنین نابسامانی‌های زیربنایی توانسته است بزرگ‌ترین عوامل تخریب و انحطاط را در ما ایجاد نماید.

اگر جامعه‌ی ما نمی‌تواند عارف یا خوابگزار تربیت نماید و در دامان پر فیض غیب چنگ زند و هزاران اگرهای دیگر، همه ریشه در این عوامل شوم و نابسامانی‌های تربیتی دارد و تاروزی که چنین فرهنگی حاکم باشد، همین وضع ادامه خواهد داشت و تنها به ظاهر باید اکتفا نمود و با کمال تأسف از کنار تمام معارف و حقایق غیبی و امدادهای معنوی به آسانی گذشت.

بر اثر وجود این نابسامانی‌های تربیتی، نیروهای عظیمی تلف می‌گردد و افراد بسیاری در راه می‌مانند و برکت‌های بسیاری از فعلیت و ظهور باز می‌مانند و تنها ثمرات علمی که می‌توان از این وضع موجود توقع داشت، جمع‌آوری مقداری جزو و تعلیقه و حاشیه بر عروه و اسفار و فصوص می‌باشد و دیگر هیچ.

این که میل و کشش به نماز در ما نیست و یا روزه را شکنجه و عذاب می‌دانیم و ماه مبارک را ماه عذاب می‌شناسیم و نوافل مندرس می‌گردد و دیگر آموزه‌های بلند دینی تمام از اعتبار عملی باز می‌ماند و تنها به اندکی از امور اجباری - آن‌هم به صورت و ظاهر - اکتفا می‌گردد، همه به خاطر عدم اجرای درست مبانی یاد شده است و جامعه‌ی ما از این جهت هیچ‌گونه همگونی مناسبی با نوع زندگی اولیای حق دین ندارد و زندگی ما شباهت بیشتری با زندگی حیوانات دارد تا انسان و بیداری ما خواب

و خواب ما مرگ است و هوش ما غفلت و غفلت ما ظلمت است و بس.  
دیگر چه جای نماز و روزه‌ی رمضان و شب قدر؛ از روزه، امساک را داریم  
و از نماز، سجاده، از صیام، افطار و از سحر، سحری را می‌شناسیم و بس.  
پس اگر دیده می‌شود که حتی در میان پاکان و خوبان نیز آن‌طور که  
باید، چهره‌های درخشانی در علم و عمل یافت نمی‌شود یا کمتر یافت  
می‌شود، به‌طور قطع یکی از علل عمدہ و اساسی آن وجود چنین  
نابسامانی‌های تربیتی و نواقص فرهنگی در جامعه‌ی ما می‌باشد و گرنه  
استعدادهای عالی و سرشاری در میان بندگان مؤمن خدا وجود دارد.  
کسی که در خواب و خوراک میزان درستی ندارد و کسی که ریشه‌ی  
فرهنگی و تربیت عمومی نادرستی دارد، چگونه می‌تواند با درس و  
بحث و جعل اصطلاح و قاعده، نورانیت و معنویت بالایی بیابد و چنگ  
در دامان غیب زند و مجردات را ببیند و یا خواب طبیعی داشته باشد و  
خواب‌های نورانی مشاهده کند و صاحب مبشرات باشد.

۲۰۴

نه خواب ما خواب سالم است و نه بیداری ما بیداری و نه خوراک ما  
خوراک آدمی است و نه وضع زندگی و محیط فردی و اجتماعی ما در  
داخل و خارج رضایت‌بخش می‌باشد. نه درس‌های ما چنگی به دل  
می‌زند و مارا به غیب آشنا می‌کند و نه به‌طور نوعی میل به این‌گونه امور  
عقلانی را می‌توان در افراد زنده نگاه داشت؛ هرچه هست، از این امور  
معنوی جسته گریخته، پراکنده و به‌ندرت و پنهانی است؛ هرچند در میان  
بسیاری از این پنهانی‌ها نیز خبری نیست و بیش‌تر آن تعزیه‌ی اهل باطن  
را در خود می‌آورند و چه بسیار نیز در این کار حرفه‌ای و ماهر می‌باشند.  
در این میان، بر عهده‌ی گروه رستگاران و رهروان بحق راه حق است

که بسیج شوند و به طور جدی و بدون خوف و ترس از خطرات و وساوس شیطانی، مشکلات راه را از اساس برطرف نمایند تا بلکه بتوانند تعداد کمی از این استعدادهای فراوان و نهفته را به فعالیت رسانند و باطن پیچیده و عمیق انسانی را ظاهر سازند.

پس روشن شد که مراحل کمال خواب، از خواب طبیعی شروع می شود و تا خواب ارادی و موت ارادی که مرگی حقیقی و عالی ترین مرحله‌ی کمال انسانی است ختم می‌گردد و تمام این مراحل، امکان وقوع، بلکه فعالیت وقوع را دارد و اگر کسی نتوانست به آن مراحل برسد، امر دیگری است و ادعای بی مورد و انکار آن از سر انصاف نیست.

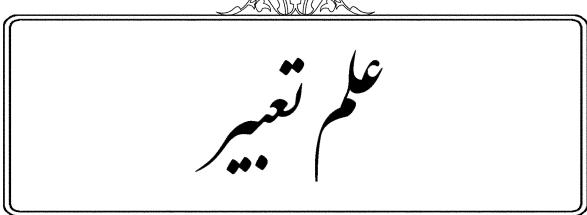
در دین مقدس اسلام چگونگی خواب و میزان آن و وقت و زمان و مکان و دیگر خصوصیات آن با همه‌ی ظرایف و لطایفی که دارد مطرح گردیده است که باید در این زمینه به کتابهای روایی مراجعه نمود؛ اگرچه تحلیل و بازیابی و برداشت علمی از آن کار آسانی نمی باشد.



# فصل سوم



علم تفسیر







## جایگاه علم تعبیر در میان علوم

به طور کلی، علوم با توجه به نتیجه‌ای که به دست می‌دهند بر دو قسم است: یکی علومی که نتایج کلی دارد و دیگری، علومی که نتایج جزئی خارجی دارد.

فقه و مهندسی از زمراهی دانش‌های نخست است. نتیجه‌ی مهندسی، طرحی نسبت به نوع مساحت‌ها می‌باشد و از هر خصوصیت و تشخیصی به دور است و فقه نیز استنباط حکمی کلی نسبت به موضوعی است و هیچ‌گونه ویژگی شخصی ندارد و برایندی برای کلی افراد آن است و نسبت به شخص فقیه و یا دیگران، در صورت انطباق تفاوتی ندارد و در هر صورت، نتیجه‌ی آن، امری کلی است.

علومی که نتیجه‌ی جزئی و خارجی دارد مانند قضاوت است؛ زیرا در قضا، سخن از شاکی و متهم و دعوای خاص پیش کشیده می‌شود و فعلیت و تحقق عینی آن نمی‌تواند به نحو کلی باشد. موقعیت این علم همچون بنّاست که نمی‌تواند ساختمان را در ذهن داشته باشد؛ چرا که ساختمانی که در ذهن است، برای زندگی نیست و آدمی را از سرما و گرما محافظت نمی‌کند.

بنای باید به طور عینی بر زمین مشخصی ساختمانی را که مهندس آن را طراحی کرده است پی بریزد و تمام اجزا و شرایط و خصوصیات آن را در خارج استوار سازد و دیوار و سقف و آب و گل و سنگ خارجی را شکل دهد.

حال باید گفت علم تعبیر از زمرةٰ علوم دوم است و به طور قطع نتیجهٰ جزیی دارد. این علم اگرچه می‌تواند مبادی و قواعد کلی و ذهنیت نفسی داشته باشد، فعلیت خارجی و ثمره و نتیجهٰ نهایی آن همانند دانش پزشکی امری جزیی است.

هر چند دانش پزشکی از قوانین و مبادی و موازین کلی برخوردار است، طبابت نسبت به فرد خاصی صورت می‌پذیرد. در تعبیر، فردی خوابی می‌بیند و از عهدهٰ یافت باطن آن برنمی‌آید و به خواب‌گزار روی می‌آورد و معتبر باید این خواب را مانند مهره‌های شطرنج عبور دهد تا سرانجام باطن آن خواب را نسبت به این فرد خاص بازگویی کند و به او ارشاد لازم و دستور مناسب را دهد.

می‌توان در تقسیمی دیگر علوم را بروز بخش دانست: علومی که تنها ذهنیت حصولی دارد و صرف اصطلاح و اطلاع و آگاهی فنی است و شرایط و جهات خاص خارجی آن غیر از وصول ذهنی به موازین کلی آن می‌باشد، همچون ریاضیات، مهندسی، تاریخ و جغرافیا که در رسیدن به آن، کافر و مسلمان و مؤمن و فاسق تفاوتی ندارد و هم انسان الهی و هم مادی در وصول به آن یکسان است.

دسته‌ی دیگر، علومی است که این چنین نمی‌باشد و در فعلیت آن تنها ذهنیت کافی نیست و باید شرایط و خصوصیات دیگری را داشت؛



۲۱۰

مانند وصول به مراحل عرفان و معرفت و علم تأویل و تعبیر و دیگر کمالات همانند آن که به صرف دانستن اصطلاح و قواعد نمی‌توان به آن رسید و خوابگزار یا عارف شوریده و سینه‌چاکی گردید؛ چرا که باید افزوده بر یافتن موازین و قوانین هر یک از این علوم، معنویت نفسانی و نورانیت ایمانی را نیز داشت و از تجرد روحی و قدرت اراده و بصیرت باطن برخوردار بود.

علم تعبیر از علومی است که صرف ذهنیت قواعد و استحسانات نفسی یا تمثیلات خیالی در عینیت و تحقق آن کافی نیست و باید چنین کمالاتی را در خود بروز داد تا به آن رسید.

#### شرایط لازم در علم تعبیر

مبادی و شرایط لازم علم شریف تعبیر و خوابگزاری را که از دانش‌های اعطایی پیامبران است، در سه بخش کلی می‌توان خلاصه نمود:

یک. فیوضات خاص الهی و عنایات غیبی و ربانی؛

دو. ریاضت‌های نفسانی و تجوید روحی و فعلیت نورانیت‌های روانی و بروز استعدادهای باطنی؛

سه. تعلیم و تعلم و اکتساب و تحصیل قواعد و موازین کلی که می‌تواند نقش خوبی در تعبیر داشته باشد. البته در صورتی که وی از صاحبان اسرار و اجدان امور غیبی باشد.

تقدم فیوضات و عنایات الهی بر ریاضت‌های نفسانی و روحی به این خاطر است که ریاضت و کوشش بدون فیض خاص حق ثمر چندانی ندارد، همان‌طور که بدون ریاضت و کوشش، تعلیم و تعلم نیز بهره‌ی چندانی به دست نمی‌دهد.

علم تعبیر از علومی نیست که تنها با تعلیم و تعلم و آموزش کلاسیک و آکادمیک به دست آید؛ اگرچه آموزش آن نیز از غیب می‌رسد و می‌تواند در رشد و بازیابی هرچه بیشتر مؤثر باشد.

فیوضات خاص حضرت حق و ریاضت و سیر و سلوک و آموزش و استاد، هر یک جهت خاص خود را در تحقیق این علم غیبی دارد و هر یک بروز طوری از اطوار باطن فرد را به عهده می‌گیرد.

لزوم استعداد و کشش باطنی منحصر به علم تعبیر نیست و در جهات دیگر نیز داشتن استعداد خاص لازم است و کسی که در رشته و علمی استعدادی ندارد، کوشش و زحمت وی رشد چندانی را به دنبال ندارد؛ به طور مثال، اگر ادیسی هرچند ماهر باشد، ولی مایه‌ی شاعری در وی نباشد، نمی‌تواند شاعر گردد؛ زیرا مایه‌ی شاعری چیز دیگری است که علم و اصطلاح نمی‌تواند جای آن را پر کند؛ همان‌طور که ممکن است شاعری شعر بگوید و خوب هم شعر بگوید، در حالی که از هر تحصیل و آموزش ادبیات شعری بی‌بهره است.

ادیب ممکن است به قدرت علم و ادب چیزی ترتیب دهد و شعری بگوید ولی شاعر نیست، همان‌طور که ممکن است شاعری اشتباهات فراوانی در شعر خود داشته باشد ولی وی شاعر است و در شعر مایه‌ی آن را دارد. هنگامی که این استعداد و آن علم با هم باشد فرد می‌تواند شعرهای درست و پرمایه بسراید. بنابراین، شعرشناسی با شاعری دو امر جدا از هم می‌باشد و از این رو ممکن است فردی دارای هر دو باشد و یا از هر دو بی‌بهره باشد.

این امر در دانش‌ها و توانایی‌های دیگری همچون نقاشی و خط نیز



جاری است. البته، هر علمی به قدر اهمیت و عظمت و بزرگی آن، مایه‌ی بیشتری را طلب می‌کند و افراد کم‌تری دارای آن می‌شوند؛ مانند تعبیر که از علوم پیامبران است و از شعر و نقاشی و خط که به مراتب اخص از آن است و کم‌تر افرادی را می‌توان در این گردونه دید و به آن فرد چنین عنوانی را بخشد.

بر اساس آنچه گذشت معبر و افرادی که بحق دارای شرایط این علم می‌باشند، بسیار اندک هستند؛ به خصوص در زمان ما که می‌توان گفت: آنان همچون کیمیا و عقنا نایاب می‌باشند.

چنین نیست که هرکس فقه بخواند یا عرفان بداند و یا کتاب‌های تعبیر این و آن را دیده باشد، خوابگزار باشد و این‌طور نیست که با استحسانات نفسی و تمثلات خیالی بتوان خوابی را به راستی تعبیر کرد و همچنین باید دانست که کتاب‌های تعبیری و تعبیر دیگران نمی‌تواند اساس کار فردی باشد؛ اگرچه می‌تواند مورد استفاده‌ی کلی در آموزش مبتدیان قرار گیرد.

این کتاب‌ها همچون کتاب خانه، و تعبیر گذشتگان همچون نسخه‌ی طبیبان گذشته است که طبیب و بیماران آن‌ها مرده‌اند و شرح بیماری‌های آنان تنها در دفاتر بایگانی مانده است.

همان‌طور که پژوهشکی نمی‌تواند اساس کار خود را بر نسخه‌های گذشتگان قرار دهد، معبر نیز نمی‌تواند بر تعبیر گذشتگان تکیه عمده داشته باشد؛ زیرا هر یک از بیماری و روئیا و افراد آن دارای جهت خاصی است که تحت امری کلی در نمی‌آید و پژوهشک و خوابگزار به جهت وجود آن خصوصیت است که حکمی را می‌دهند؛ گرچه پژوهشک

می تواند برای به دست آوردن تجربه و آگاهی هرچه بیشتر، نسخه های گذشتگان را مورد استفاده خود قرار دهد.

حضرات معصومان و پیامبران ﷺ و معتبران والامقام؛ اگرچه حیات ابدی و بقای روحی بر همگان دارند و حکم آنها به کلی خود باقی است، انتباط خاص فردی محتاج به فعلیت دیگری است که آن کلی از آن کفاایت نمی کند.

### تعییر، علم سینه به سینه

علم تعییر را باید از علوم سینه به سینه دانست و نه از علوم نظام مند؛ چرا که قوانین و قواعد مدونی برای آن نوشته نشده و صاحبان این علم، زمینه ها و استعدادهای الهی خود را زیربنای ابتكار خویش قرار می داده اند و صفاتی باطن و موهبت الهی نسبت به ایشان، آنان را از هرگونه آموزش و قواعدی بی نیاز می گردانید و اتصال به مبدء فیض، آنان را سرشار از فعلیت و تحقق می ساخت و همین امر سبب تدوین نشدن قواعد آن و تعلیمی نگردیدن این علم شده است.

این در حالی است که روشنمند نمودن این دانش امری ضروری است تا از هرگونه خودسری و خیال پردازی جدا گردد و بتواند مورد استفاده هرچه بیشتر قرار گیرد و از سوء استفاده های بی بهرگان از این معانی در امان ماند.

با تدوین موازین و قوانین تعییر در جهت مبادی و مسائل و احکام آن، این علم قابل تعلیم و آموزش برای مبتدیان می گردد، گذشته از آن که دارندگان این معانی نیز می توانند از آن بهره مند گرددند و در تحقیق و گسترش آن بکوشند.



به عنایت حق و توفیق الهی، نگارنده در صدد تحقیق این امر مهم می‌باشد و به لطف حق بر آن است تا در رفع این کمبود بکوشد و نسبت به تدوین قواعد و مبانی آن همت بگمارد و شرایط و خصوصیات این موهبت الهی را به رشته‌ی تحریر در آورد و از رموز این فن پرده برگیرد و دوره‌ای کامل از قوانین این علم و تعبایر مختلف موجودات و اشیا را به نگارش آورده که جای خالی آن کاملاً محسوس است.

هنگامی که قرآن کریم از: «لهم البشّری فی الحیة الدُّنْيَا وَالآخِرَة»<sup>۱</sup> سخن می‌گوید و این بشارت دنیایی نیز همان خواب‌های ارزشمند ملکوتی است، بر لزوم استمداد در معرفت و درک آن دلالت دارد؛ به ویژه که عنوان «لهم» و «دنیا» را همراه دارد و فعلیت دنیایی این امر را برای همگان ملموس می‌سازد. البته، عمومی بودن آن تنها در جهت امکان است و فعلی این امر همان است که بیان شد و روشن گردید که بیان قواعدي کلی غیر از تشخیص عینی خواب و رؤیای فردی می‌باشد و همان‌طور که دو فرد یکسان وجود ندارد، دو خواب و رؤیای هماهنگ نیز وجود ندارد.

بر این اساس، به طور کلی می‌توان معیران را به دو دسته تقسیم نمود: یکی، خواب‌گزارانی که مناطق تعبایر را در حیطه‌ی نفس خود دارند و از چنین اقتداری بهره‌مند هستند و دیگری، کسانی که تعزیه‌ی تعبیر را بپا می‌کنند و بدلتکار هستند و با یافتن بعضی تشییهات و تطبیق آن به تعبیر می‌پردازند، بدون آن که چنین تعبیری ارزش صدقی داشته باشد.

معبران حقیقی کسانی هستند که با اعتماد به نفس و صفاتی باطن، واقعیت‌ها را از لابهای پرده‌های متعدد بیرون می‌کشند و از تمامی آن لایه‌ها عبور می‌دهند و به راستی همچون طبیبی که بیماری را تشخیص می‌دهد، خواب را شناساً می‌گردند.

معبر وارسته و صادق کسی است که بتواند تجزیه و ترکیب هستی را به عهده گیرد و موجودات عالم را یک به یک به‌طور دقیق وارسی نماید و همه‌ی اشیا و امور گوناگون را مورد شناسایی قرار دهد و تمامی پیچ و خم‌های موجودات عالم را به‌خوبی بشناسد و با برداشتی جامع از خود، خواب بیننده و اصل خواب ورؤیا و واقعیت آن را دریابد و بتواند همان امر را آشکارا ارایه دهد، بدون آن که خود را وابسته به خبردهی دیگران سازد.

### لرکان علم تعبیر

در علم تعبیر چند رکن کلی و امر اساسی وجود دارد که هر یک از آن دارای خصوصیات و شرایط و احکام خاصی است که باید به‌طور دقیق مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

نخستین رکن تعبیر، شخص معبر و خصوصیات و شرایط مختلف آن است که این نوشه به بسیاری از آن اشاره نموده است.

رکن دوم، تشخیص نوع خواب است که می‌تواند نقش اساسی در یافتن چهره‌ی باطنی داشته باشد.

رکن سوم، چگونگی رؤیا و خوابی که دیده می‌شود؛ از جهت ویژگی‌ها و شرایط کلی آن و همچنین اقسام، انواع، زمان و مکان مختلف آن است.



چهارمین رکن، صاحب خواب و فردی که رؤیا را دیده است و توجه به خصوصیات و حالات مختلف و نوع اخلاق و روش و منش آن فرد می‌باشد؛ رکن پنجم، نفس تعبیر و ادراک معانی و حقایق مفهومی و مصدقی تعبیر در جهات ترکیبی و تجزیه و نحوه انتقال و بازیابی واقعیت‌های آن می‌باشد.

کلیت نوعی احکام و قوانین تعبیری با تشخیص خارجی نفس رؤیا و تعبیر آن منافاتی ندارد؛ اگرچه قوانین و احکام تعبیری همچون قوانین دیگر علوم کلی است و از ضوابط کلی خود برخوردار است، در مقام تعبیر، شخصی و خاص می‌باشد و از خارج حکایت دارد، همچون قضا و قضاؤت که هر چند قوانین کلی و ضوابط تمامی دارد، قضاؤت امری شخصی است که بر موضوع خاص خارجی خود حمل می‌شود و حکم و وصف تشخیص خارجی یک موضوع و موصوف است.

### علم تعبیر و مبادی آن

مبادی علم تعبیر از دو سلسله بحث اولی و ثانوی تشکیل می‌شود. برخی از مباحث اولی علم تعبیر چیستی علم تعبیر، معبر، خواب و رؤیا و تعریف آن و افرادی که موضوع این گونه خواب‌ها و رؤیاها قرار می‌گیرند است که فهرست آن در مطالب پیشین گذشت.

مباحث هستی‌شناسی، وجودیابی، تجزیه و ترکیب وجودات اشیا و موجودات عالم از مباحث عام و ثانوی این علم می‌باشد که در این جهات حکیم و عارف با معبر همراه است و آنان نیز از آن بحث می‌کنند؛ هر چند جهات بحث آن‌ها مختلف است. فیلسوف و حکیم وجود را به طور کلی و ذهنی دنبال می‌کنند و به دنبال تحلیل علمی آن است و

عارف، خارج را از دیدگاه حضوری دنبال می‌کند و معتبر نیز اگرچه همین مباحث را مورد توجه خاص خود قرار می‌دهد، این کار برای وی جهت آلی دارد و هستی وجود را با ملاحظه‌ی ترکیب و چینش چهره‌ها در نظر دارد و ویژگی‌های شخصی، جزیی و خارجی آن را نظاره می‌کند. حکیم بر جزیيات حکمی ندارد و تمام جزیيات را در دیدگاهی کلی طرح می‌نماید و خود را از شخص جزیی دور می‌دارد و سخن از «الجزئی لاکاسب ولا مكتسب»<sup>۱</sup> سر می‌دهد.

عارف نیز خارج را اساس کار خود می‌داند و حضور غیب را دنبال می‌کند؛ ولی تمامی هستی را در چشم اندازی از وحدت می‌یابد و این یافته را تشخیص می‌دهد و خود را از مرز کلیت ذهنی پرهیز می‌دهد و این تشخیص را منافی کلیت و تمامیت نمی‌داند و معتبر به دور از این توجهات، هستی را در اساسی ترکیبی پی می‌گیرد و خصوصیات اشیا و ارتباطات موجودات را در نظر می‌آورد و به دنبال خصایص موردنی می‌باشد.

### تقدم رتبی فلسفه بر تعبیر

در اینجا اشاره به این امر لازم است که فلسفه مادر علوم است و در جهت نفی و اثبات تمام علوم نقش اساسی دارد و بعد از اثبات هر علمی، موضوع و مسایل و خصوصیات آن به کارشناسان آن فن سپرده می‌شود، بدون آن که فیلسوف به عنوان فلسفه، دخالتی در آن امور داشته باشد و همه‌ی دانش‌ها از منطق گرفته تا ریاضی و دیگر علوم و اشیا به

۱- منطق منظومه، حاجی سبزواری، ص ۴۹



فلسفه نیازمند است، و این امر منافاتی ندارد که فیلسوف نیز در درک جزئیات ترکیبی اشیا و موجودات و رفع بعضی مشکلات به دیگر علوم نیازمند باشد؛ اگرچه اساس کلی موضوع آن را خود اثبات کرده است.

به طور مثال، فیلسوف واقعیت طب و یا منطق و ریاضی را اثبات می‌کند و آن را به دست طبیب و منطقی و ریاضی دان می‌دهد؛ ولی عالمان این دانش‌ها هستند که این علوم را شرح و بسط می‌دهند و فیلسوف خود نیز نیازمند به آنان می‌باشد؛ اما نه در جهت فلسفه؛ بلکه در جهات دیگری از مباحث مختلف.

میان فلسفه و فیلسوف تفاوت است و این فیلسوف است که نیازمند دیگر علوم می‌باشد و نه فلسفه؛ چراکه این فیلسوف است که حیثیت‌های مختلف را می‌پذیرد و نه فلسفه؛ زیرا فلسفه حیثیت خاص خود را دارد؛ اگرچه به طور دقیق باید گفت: فیلسوف نیز در جهت فلسفه به دیگر علوم نیازمند نیست و جهات دیگر وجودی اوست که چنین نیازهای مختلفی را ایجاب دارد.

بنابراین، علم تعبیر نیز چنین رابطه‌ای را با فلسفه و فیلسوف دارد و حیثیت موضوع آن فلسفه می‌باشد. همان‌گونه که فیلسوف در تعبیر نیازمند معبر می‌باشد و فیلسوف نمی‌تواند معبر کاملی باشد؛ خواب‌گزار نیز نیازمند فلسفه است و این حیثیات امور است که تحدید و تعریف دیگری را دارد.

با این توضیح به دست می‌آید که خواب‌گزار باید در هر دو جهت بحث‌های اولی و ثانوی چیره‌دست و ورزیده باشد؛ ولی بحث‌های خاص این علم مانند: تعریف و بررسی چیستی معبر، تعبیر، خواب و رؤیا

غیر از مباحث وجودی و هستی یابی به نوع عام و خاص آن می‌باشد و از این جهت، خوابگزار در اصل تعبیر مستقل است.

معبر واقعی، هرگز خود را به یافته‌های دیگران و کتاب‌های تعبیر و نسخه‌های گذشتگان نیازمند نمی‌داند؛ همان‌طور که معیران گران‌قدر ما از حضرت امام صادق علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام گرفته‌تابن سیرین و دیگران، همه این گونه بوده‌اند که این واقعیت بهترین تمایز حقیقی این علم از دیگر علوم و وابستگان به این علم می‌باشد و کمی این وارستگان نیز در گروه‌های امراست.

### لقمان حکیم علیه السلام

گفته شد حکمت به طور کلی بر دو قسم است: حکمت نظری و عملی که اندیشه و اراده و عمل آدمی را تدبیر می‌نماید.

عارف و حکیم، گاه ظهور و بروز حکمت نظری و اندیشه بر حکمت عملی وی چیره می‌شود و گاه حکمت عملی فردی شایسته و مؤمنی دلخسته بر حکمت نظری وی غلبه می‌نماید؛ اگرچه اساس حکمت عملی را حکمت نظری تشکیل می‌دهد و جاهمل هرگز نمی‌تواند عنوان حکمت را برخود هموار سازد؛ ولی ظهور و بروز این دو چهره از یک حقیقت، می‌تواند در افراد مختلف گوناگون و متفاوت باشد.

همان‌طور که افراد واصل در حکمت متفاوت هستند، گاه ولی و عارفی آثار عملی فراوانی دارد و از خود کرامات و معجزات بسیاری ظاهر می‌سازد و گاه آثار حکمت مؤمنی در کلام و بیان وی ظاهر می‌شود و زمینه‌های عملی و ارادی از او کمتر ظاهر می‌گردد و حکمت و اعجاز وی همان کلمات پرمغز و بیانات سنجیده‌ی وی می‌باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۲۰

به طور مثال، جناب خضر آثار حکمت عملی گویایی داشت و با تصرف در امور و اشیا، بلندای اندیشه‌ی خود را بازگو می‌نمود؛ همان‌طور که تعابیر متقن جناب یوسف حکمت بلند وی را حکایت می‌کرد و جناب لقمان اگرچه از خود آثار ارادی نشان نمی‌داد و یا اگر هم این گونه امور را دارا بود، قرآن کریم از آن یاد نمی‌کند، گفتار بلند و اندیشه‌های رسای وی حکایت از فرهنگ فکری غنی او دارد و اندیشه‌ی بلند و بیانات حکیمانه‌ی ایشان بر زرفای بلند فکر آن حضرت دلالت دارد که در این مقام شایسته است برای تکمیل بحث، هستی‌شناسی وی با تکیه بر آیات قرآن کریم بیان شود تا زمینه‌ی شناخت چگونگی وصول به حقایق علمی و عملی را فراهم آورد.

سوره‌ی مبارک لقمان به تبیین مبانی توحید، معاد و دین می‌پردازد و اساس حکمت نظری و دستورات حکمت عملی و موانع راه سیر و سلوک؛ همانند شرک، کفر، عناد و ظلم و فساد را بدون هیچ پیرایه‌ای عنوان می‌نماید.

این سوره از هدایت، رحمت، برخی از مباحث فروع دین؛ مانند: نماز و روزه و از آخرت و معاد و نیز از گناهان کبیره بحث می‌کند و چنین آغاز می‌نماید: «تلک آیات الكتاب الحکیم، هدی و رحمة للمسنین»<sup>۱</sup>؛ این است قرآن کریم و آیات خدای حکیم و هدایت است برای نیکوکاران. این سوره در ادامه، اوصاف محسنان و نیکوکاران را اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات می‌داند و معنای حکمت را به‌طور عملی و عینی

۱- لقمان / ۲ - ۳

به دست می دهد و روشن می سازد و همان طور که افراد وصف حکمت را می پذیرند، کلام و کتاب نیز وصف حکمت را داراست، هم لقمان حکیم است و هم کتاب حکیم می باشد؛ به این معنا که هر دو از بی اساسی در اندیشه و پوچی و مهمانگویی و باطلگرایی در عمل دور می باشند. در برابر محسنان، از اهل باطل و بیهوده گویان با اوصاف ناشایسته یاد می شود و به مقایسه‌ی میان این دو گروه دعوت می نماید و می فرماید: «هذا خلق الله، فأروني ماذا خلق الذين من دونه، بل الظالمون في ضلالٍ مبين»<sup>۱</sup>؛ این کار خداست، عمل و کرده‌ی اهل باطل کدام است و گمراهی آنان روشن و آشکار می باشد.

در قرآن کریم تنها در همین سوره است که از جناب لقمان یاد می شود و حق تعالی به مواضع و آموزه‌های حکیمانه‌ی وی اشاره می کند. با توجه به وجود مناسبت‌های فراوان، حکمت در این سوره به همراه لقمان آمده است و حکمت را با مصدق حکیم؛ یعنی لقمان می شناسد و قرآن کریم بر آن است تا با ذکر مصدق، معنای حکمت را معین کند.

خداآوند حکیم می فرماید: ما به لقمان حکمت دادیم. حکمت، سپاسگزاری و شکر حق است و شکر حق همان معرفت و یقین به حق و انصاف و دوری از جهله و ظلم می باشد. شرک، کفر، عناد، ظلم، زور و تزویر نمونه‌هایی از ستمگری است که بدون دوری از آن و تحقق معرفت و یقین، هرگز عنوان حکیم بر فردی صادق نمی باشد.

درک و فهم جناب لقمان، معرفت و یقین به حق، و کردار وی تمام بر

پایه‌ی انصاف استوار بوده است و از هر جهل، عناد، ظلم و زورمداری به دور می‌باشد.

کلمات بلند و بیانات سرشار از پاکی و صداقت ایشان، از کمال، معرفت، انصاف و استقامت حضرتش و دوری وی از هر زشتی و کجی حکایت دارد.

فهم لقمان، دین و دین وی عمل و عمل ایشان انصاف و انصاف وی معرفت است و معرفت، موضوع عرضه‌ی هر کمال و خیر و خوبی است. جامعه یا فردی که فهم و انصاف را نمی‌شناسد، هرگز دین و حکمت را به معنای درست آن دارا نیست؛ اگرچه داعیه‌ی آن را داشته باشد و به این دو تظاهر نماید و خود را با هزاران پیرایه آذین نماید.

فردی که جاهل و نادان است آدم نیست تا دین داشته باشد و جاهل میزانی نمی‌شناسد تا انصاف داشته باشد و به نادان و بی‌انصاف نمی‌توان عنوان حکمت را داد.

البته، مراد از دین لقمان همان دین تمام و دین به تمام معنای کلمه است نه صرف لفظ تنها که طهارت صوری می‌آورد و مسلمانی را سبب می‌گردد که این خود ثمر و خاصیت حقیقی اظهار حق است؛ هر چند بر زبان و خواص حقیقی دیگر مراحل تمام دین و کمال دین را نمی‌شود با لفظ به دست آورد.

جناب لقمان درک موجودات و شناخت حقایق عالم هستی را در اراده‌ی محکم و نفوذ عملی کامل متحقّق ساخته بود و کلام وی عمل و عمل ایشان خود کلام گویایی بوده است.

### سجاپایی لقمان حکیم

از خصوصیات بارز جناب لقمان تفکر و یقین ایشان است و وی از جمله کسانی است که زمینه‌های شرک را در ظریفترین چهره‌های آن از خود دور ساخته و حق را با عالی‌ترین بیان عنوان نموده است و می‌فرماید: «یا بنی، لا تشرك بالله، إِنَّ الشَّرْكَ لِظُلْمٍ عَظِيمٍ».<sup>۱</sup>

شرک به خدا ظلمی بزرگ است و دوری از آن لازمه‌ی کمال می‌باشد و توصیه می‌نماید آدمی از باطل و شرک و کفر در اندیشه دور باشد. وی انسان را بر لزوم آگاهی و هوشیاری تأکید می‌ورزد و سفارش می‌نماید که انسان باید از لغو، لعب، سبکسری و بیهوده‌گویی‌ها و مستی‌های غافلانه دور باشد و این‌گونه امور را مناسب روح و جان بندگان صالح نمی‌داند و آدمی را هماهنگ متنانت، خویشتن داری، معرفت و یقین می‌گردد.

لقمان حکیم دنیا را برای انسان سرای ابدی نمی‌داند، در حالی که به زیبایی از ابدیت سخن می‌گوید.

تمایز لقمان حکیم از دیگران به حسب مال، مثال، نسب و جمال نبوده است؛ زیرا لقمان مالی نداشته و در ضمن حبشی بوده است و صاحب جمال یوسفی نبوده و اصل و نسب هاشمی و کسوت موسی و عنوان عیسی را نداشته و از سلطنت سلیمان نیز در او خبری نبوده است. صفات بارز جناب لقمان را می‌توان در فهم و فکر و کوشش در طریق حق و وصول به پروردگار خویش مشاهده کرد.

این حکیم توانا و عارف واصل و مؤمن به حق، گوشه‌گیر نیز نبوده و دور از مردم به سر نمی‌برده. او زن و فرزندان بسیاری داشته و از مرگ آن‌ها داغ فراوانی دیده، در حالی که هرگز اشک غم از فراق بر چشم و آه سرد از فقدان بر دل خویش روا نداشته و چشم و دلش را تنها در راه معبد و معشوق حقیقی خود سوق داده است.

جناب لقمان نه سر در گریبان خویش داشته و نه سر در گریبان خلق روا داشته؛ بلکه وی حق را در خود جست‌وجو کرده و باطل را از خود دور داشته و مردم را به حق دعوت نموده و از هر ظلم و زور و تزویری نسبت به خلق خدا و حق پرهیز داشته است.

لقمان، دل بر باطن بسته بوده و خود را در حضور حق می‌دیده و با این محاسبه و حضور، مقام تبلیغ و ارشاد خلق را نیز رها نکرده و همه را موعظه و اندرز می‌داده و از پندت‌های حکیمانه‌ی خود همگان را بهره‌مند نموده است بدون آن که کسی را مورد تهدید و ارعاب خویش قرار دهد و فردی را به بهانه‌ی حق آزار نماید.

از جناب داود پیامبر گرفته تا مردم و فرزندان خود و برای همه چون مرشدی با حقیقت و مربی صادق و پیشوایی پرهیزکار بوده و این امر او را از خود غافل نمی‌ساخته و او را بی‌توجه به خویش و شؤون انسانی خود نمی‌گردانیده است.

وی داود را موعظه می‌کند و ایشان را مورد تحسین قرار می‌دهد و به فرزندان خود حکمت می‌آموزد و ملایکه‌ی آسمان را درگیر عظمت خویش می‌سازد و آنان را مبهوت و متحیر می‌گرداند.

جناب لقمان در مقام اندیشه و عمل تبلیغ و ارشاد بحق مقام جمعی را

می‌یابد و از حق غافل نمی‌گردد و از حق سخن سر می‌دهد. غیب و قیامت را مطرح می‌نماید و شرک و ظلم را مردود می‌داند و با آن که دنیا را دشمنی قهار معرفی می‌کند، متذکر پیچیدگی و گستردگی و زمینه‌ی استعدادهای فراوان آن می‌شود.

سراسر حیات و زندگی او بر اساس مبانی مبدء و معادشناسی و برآمده از حکمت نظری بوده و کردار وی از بیان درستی‌ها و نادرستی‌های شریعت تجاوز نماید و استدلال و عمل و دلیل و واقعیت‌های موجود را در قالب کلام و بیان و در چهره‌ی عمل و کردار پیاده می‌کرده است، بدون آن که کج روی و یا تندي و کندی در فکر و عمل وی دیده شود.

وی برهان و عرفان را به دور از هرگونه گروه‌گرایی عنوان می‌نماید. اخلاق وی همه عرفان و خلق و خوی او تمام استدلال و دلیل بر خوبی‌ها و گریز از بدی‌ها بوده است.

حکمت ایشان همان شکر و شکر وی معرفت و معرفت او قرب به حق و دوری از تمام باطل‌ها و کجی‌ها و نادرستی‌ها بوده است. نیایش و بندگی و ستایش او از حق، چنان دل وی را جلا می‌داده و روشن می‌نموده است که تاریکی‌ها از او دوری می‌جستند و او در عرصه‌ی پاکی یکه‌تاز می‌گشته است.

مناقجات با حق و فروتنی در مقابل خلق خدا او را چنان دوست داشتنی ساخته بود که از خالق تا خلق و از ملک تا دیگر افراد عادی و معمولی او را محبوب می‌دانسته و میل قرب با او را در دل می‌پرورانده‌اند. همت و عزم و اراده‌ی محکم او چنان بوده که هرگز شیطان و ایادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۲۶

شیطان را مجال توهمندی داده و جای پایی برای قرب به او برای خود هموار نمی‌دیده‌اند.

حق تعالی، اندیشه، دل، روح و جان لقمان را سرشار از فهم، عقل و معرفت ساخته بود، چنان‌که وقار و متناسب و بزرگی از شراشر وجود و آشکار بوده و هرگز خود را به سستی و کجی‌الوده نمی‌ساخته است. وی تمایلات نفسانی خویش را رام ساخته بود و کلامش چنان با صلابت بود که هر کس را به اطاعت و امیداشت و اعجاز وی در بیان و کلام او دیده می‌شود.

جناب لقمان با چنین موقعیت معنوی بالایی که داشته، هرگز به خود برترینی گرفتار نیامده و در اندیشه‌ی خود چنین امر ناپسندی را راه نداده و از هر نوع تکبر و خودنمایی و ظاهرسازی دوری می‌جسته است. او با خلق خدا به راحتی در تماس بوده و از آن‌ها توقع ملاحظه و موقعیتی را نداشته است.

ایشان در هر امری اعتدال را سرلوحه‌ی زندگی فردی و اجتماعی خود قرار داده و از هر افراط و تفریطی دوری می‌جسته و مرز مشخص حق را در گفتار و عمل خویش ترسیم می‌نموده است.

آن جناب حکیمی واقعی بوده و حکمت را به واقع در خود داشته و اندیشه و عمل وی گزند جهل و ظلم را به خود ندیده است. با دقیقت در زندگی جناب لقمان و اندیشه‌ی وی و همچنین با تأمل در حوادث پیش آمده برای جناب حضر و حضرت موسی و حضرت یوسف می‌توان گفت: تمام اقسام حکمت و حکمت نظری و عملی با همه‌ی آثار مختلف و گوناگونی که دارد در این چند داستان معرفی گردیده

است و می‌توان این خلاصه را نمونه‌ای از کمال آدمی و معنویت انسان به شمار آورد و به آن چهره‌ی کلی، قانونی و علمی بخشد.

### چهره‌ای لزهستی

با آن که سراسر هستی یکپارچه وحدت می‌باشد، تشخیص خاص خود را نیاز دارد و این یکپارچگی به چهره‌ی خاص ذره‌ای آسیبی وارد نمی‌آورد، از مجردات مجرد و مفارقات عالم هستی گرفته تا حضیض ناسوت و عوالم مادی، از ملک تا فلک، انسان تا حیوان، گیاه و درخت و سنگ و خشت و مواد عالم طبیعت، یکجا و یکسر از تشخیص و انحصار خاص خود به دور نیست و هرگز دو موجود یکتا و هم عرض در تمامی عالم وجود نمی‌باشد و همه‌ی موجودات عالم هستی همچون صفت پروردگار از یکتایی خاص خود برخوردار است.

این حکومت وجودی و تسبیب ایجادی از چنان تمامیتی برخوردار است که حتی دو ملک و فرشته و یا دو معصوم در عرض هم وجود ندارد؛ اگرچه تشخیص مواضع و مراتب هر یک از آنان برای ما مشکل می‌باشد.

تمام موجودات عوالم وجود با آن که مناطه‌های کلی و عناوین حقیقی را داراست، تشخیص خارجی خاص خود را دارد و همه‌ی آن‌ها نشانه‌ی کاملی از وصف وحدتی حضرت حق و مظہر بارزی از هویت «لا اله الا اللّه» می‌باشد و جمله‌ی «وحده، وحده، وحده» ظهور بارز تمام آن‌هاست، با این تفاوت که حضرت حق وصف وحدتی را در مقام مُظہری دارا می‌باشد و موجودات دیگر این وصف را در مقام مَظہری دارند.



بر این اساس می‌توان گفت انسان‌ها، خواب‌ها و رؤیاها تمام وصف وحدتی دارند و تعبیر نیز همچون شخص معبر از این تشخیص برخوردار است و هر تعبیری در جهتی می‌تواند عامل تغییر تعبیر گردد، با آن که اصول کلی و نظام شمولی بر تمامی سطح وجود به یک مناطق‌گسترده می‌باشد.

با توجه به آنچه گذشت تعبیر یک خواب و تأویل امری ممکن است نزد دو معصوم نیز مختلف باشد؛ زیرا وجود حضرات معصومین ﷺ در عین وحدت و تمامیت، مرتبه‌ها و درجه‌های متعدد و گوناگون خود را دارد؛ خواه در جهت نفسی باشد و یا در جهت ظهوری و اظهاری آن. دو معصوم؛ خواه پیامبر باشند و یا امام، با آن که وصف: «لا نفرّق بین أَحَدٍ مِنْ رَسُلِهِ»<sup>۱</sup> را دارا هستند، عنوان: «فضّلنا بعضهم على بعض»<sup>۲</sup> را دارند و هر یک تحت دولت برتر، ظهوری کامل دارد و همین امر موجب وحدت لسان تمام حضرات معصومین ﷺ می‌باشد.

### حکومت پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم

هیچ‌گاه دو معصوم به صورت همزمان حکومت ندارند؛ اگرچه ممکن است در زمان واحد پیامبران متعددی باشند که حکم پیامبری دارند که در این صورت تمام آنان تحت دولت واحدی هستند. البته، این ضابطه در انبیا و امامانی ثابت می‌باشد که عصمت و نبوت و امامت آنان با تعیین برتری ایشان بیان شده باشد و چنانچه تعیین برتری آنان به‌طور منصوص نباشد، چنین حکومتی قابل احراز نیست. همچنین در غیر حضرات

معصومین نیز این گونه می باشد و برتر بودن افراد چندان قابل احراز نیست و ضابطه‌ی ویژه‌ی معصومین ﷺ را نمی‌توان به دیگران تسری داد، مگر آن که چنین برتری به‌طور کلی و قطعی احراز شود که این امر نیز صرف فرض است و توان چنین سنجشی در اختیار انسان نیست؛ اما در حضرات معصومین ﷺ این نصوص است که آن را عملی می‌سازد.

گاه در یک زمان پیامبران چندی بوده‌اند که همه‌ی آنان تحت دولت رسولی خاص به ارشاد مردم می‌پرداخته‌اند و در امت اسلامی نیز حالات مختلفی از آن را داشته‌ایم.

جناب رسول اکرم ﷺ و امیر مؤمنان علیهم السلام و حضرت زهرای مرضیه علیهم السلام و حضرات امام حسن علیهم السلام و امام حسین علیهم السلام همه با هم در یک زمان بوده‌اند؛ ولی تمامی تحت دولت پیامبر اکرم ﷺ می‌زیستند و از خود استقلالی نداشته‌اند.

در کربلا نیز سه امام حضور داشتند: حضرت ابا عبدالله الحسین علیهم السلام، امام سجاد علیهم السلام و امام باقر علیهم السلام اما حاکم در آن امام حسین علیهم السلام بوده است.

### عنویت و حاکمیت

حاکمیت در میان حضرات معصومین ﷺ و اولیای حق الهی، تنها دولتی تشریفاتی و یا اعتباری و سیاسی نبوده است؛ بلکه به‌طور کلی از برتری ارزشی و معنویت وجودی حکایت می‌نماید.

تنها مرجع و علت در انتخاب امام، زیادی سن و عمر آن‌ها نبوده است؛ چنان‌که در کربلا، حضرت علی اکبر از حضرت امام سجاد بزرگ‌تر بوده است و اگر جناب علی اکبر در کربلا زنده می‌ماند باز به امامت نمی‌رسید؛ زیرا در زمان حیات جناب علی اکبر نیز حضرت امام



سجاد علیهم السلام امام چهارم بوده و در آن زمان نیز امامت داشته؛ اما حاکم، حضرت امام حسین علیهم السلام بوده است.

با آن که همه‌ی این حضرات نور واحد هستند، وحدت نوری آنان که آیه‌ی مبارکه‌ی: «لَا نَفْرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رَسُولِهِ» آن را حکایت می‌کند، منافاتی با کریمه‌ی: «فَضَّلَنَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» ندارد.

رسول اکرم علیهم السلام از هر جهت بر تمامی پیامبران و حضرات معصومین علیهم السلام برتری و حاکمیت کلی دارد؛ گرچه صراط مستقیم حضرت علی علیهم السلام و مثل اعلی، حضرت زهرای مرضیه علیهم السلام بوده و خمسه‌ی طبیه نیز در میان ائمه‌ی معصومین علیهم السلام داشته باشیم و امام زمان هم خاتم اولیا و امامان معصوم علیهم السلام باشند؛ چنان که از غیر از خمسه‌ی طبیه هم رسیده است که؛ «أَفْضَلُهُمْ تَاسِعُهُمْ»<sup>۱</sup> که هر یک مناطق وجودی و موقعیت ارضی خود را دارند؛ اگرچه درک این مراتب و افضليت اين حضرات در خور ادراک خاص همگان نیست و نصوص دینی، مارا از آن حقایق به طور اجمال آگاه می‌سازد.

شناحت معدودی از مراحل و مراتب را می‌شود با صفاتی باطن و بصیرت دل به دست آورد و اگر انسان در بسیاری از این امور و دیگر مسائل و موضوعات معنوی بی اطلاع می‌ماند، نباید دل آزرده گردد؛ زیرا آیه‌ی «وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup> خود موجب تسلای دل آدمی است. علم ناسوت‌نشینان اندک است و یقین آنان در خور ذکر نمی‌باشد؛ چنان که معصوم علیهم السلام می‌فرماید: «کمترین مخلوقی که پا به عرصه‌ی

وجود نهاد و به کمتر کسی از آن داده شد، یقین است<sup>۱</sup>. با این بیان باید هر کسی به خوبی موقعیت خود را بشناسد.

هنگامی که رشته‌ای از ظهور یقین حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام در ظرف بیان ظاهر می‌گردد، چگونه به پیکره‌ی وجودی یار خالص ایشان؛ همام می‌خورد و قالب تهی می‌کند و یا کمیل حیران می‌شود و هنگامی که عرصه‌ای عملی از حقانیت و امتحان همگانی پیش می‌آید، چگونه ارتداد همگانی آشکار می‌گردد و در کاسه‌ی تحمل و استقامت، تنها سه تن باقی می‌مانند و آنان نیز دیرتر از موعد مقرر حاضر می‌شوند و آن که هیچ تأخیری نداشت، تنها مقداد بود و بس.

به همین منظور حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این تأخیر برای همانند سلمان و ابوذر مجاز نبوده و کوتاهی چندان کمی نبوده و مجازات خود را داشته؛ گرچه این عقوبت در دنیا بوده است و آن همان زحمت‌ها و مشقت‌های آخر عمر شان بوده که سلمان به گونه‌ای و ابوذر به گونه‌ای دیگر آن چنان گرفتار می‌شوند و غربت و تنها‌یی را به خود هموار می‌سازند که برای دیگران قابل تحمل نبوده است.

معصوم علیهم السلام این پیچیدگی و عدم تحمل را چنین بیان می‌دارد: «إِنَّ لِي  
مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَحْتَمِلُهَا نَبِيُّ مَرْسُولٍ أَوْ مَلَكٍ مَقْرُبٍ أَوْ مُؤْمِنٍ امْتَحِنَ اللَّهَ قَلْبَهُ  
لَلَّا يَأْمَنُ»<sup>۲</sup>؛ مرا با حق حالاتی است که هیچ پیامبری حتی پیامبران مرسلي همچون موسی و عیسی و ابراهیم نمی‌توانند آن را بیابند و ملکی نیز نمی‌توانند آن مقامات را درک نمایند؛ حتی اگر فرشته‌ی مقربی همانند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۲۲

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۶.

جبرايل و ميكائيل باشد و نه هر مؤمن بلکه مؤمن مطمئنی مثل سلمان و ابوذر نيز نمی تواند آن را تحمل نماید.

دلیل عقلی این امر چنین است که اگر سه گروه ياد شده و دیگران توان تحمل این گونه حالات را داشته باشند تفاوتی میان فاضل و افضل نمی باشد و مقام شهود و درک واحدی پیدا می شود که خلاف واقعیت است.

بر این اساس است که حاکمیت معصومی همچون پیامبر ﷺ یا امام، تبعیت دیگران را به دنبال دارد و امام دیگر نیز از مأمورمان آن امام و یا پیامبر متبع می باشد و تمام تحت نفوذ برتر کسب فیض می کنند و انقیاد معنوی نسبت به وی دارند؛ چنان که این امر از حدیث کسا به دست می آید و همه‌ی کسانی که وارد کسا می شوند، از شخص رسول اکرم ﷺ اذن دخول می گیرند؛ گذشته از آن که از یک دیگر تحت عنوان جمعی، اذن دخول را درخواست می کنند که اساس حدیث شریف کسا و نوع برخورد آن خود دلیل گویایی در این حاکمیت فضیلتی می باشد.

هیچ رؤیا، تعییر و معبری یکسان وجود ندارد و دو معصوم ممکن است یک رؤیا را به گونه‌ای تعییر نمایند؛ چرا که ممکن است هر یک از آن حضرات مصلحت را در بیان مرتبه‌ای از آن دیده باشند و یا آن که مرتبه‌ای از آن رؤیا یا واقعیت را یافته باشند.

این حاکمیت ارزشی، در غیر معصوم نیز این چنین است و تمامی دارای مراتب طولی می باشد؛ اگرچه تشخیص روشن آن در همگان ممکن نیست و همین امر سبب دعاوی مختلف در افراد و گروه‌ها می گردد؛ گذشته از آن که دوری از مقام عصمت، اندک اندک خود

زمینه‌ی هوا و هوس را تحقق می‌بخشد و خودبینی‌ها و خودبزرگ‌بینی‌ها موجب می‌شود تا دعاوی فراوانی در این زمینه رخ نماید و گرنه در واقع و در راستای ارزش‌های معنوی، زبان همه‌ی آنان حقیقت واحدی است و حاکمیت ارزشی و صفت صحبت همگان می‌باشد و هیچ یک از موجودات در عرض دیگری قرار نمی‌گیرد؛ چنان‌که حضرت امام صادق علیه السلام در جهت رهبری امور و پیشتازی همگانی به‌طور صریح و آشکارا می‌فرماید: «مَنْ دَعَ النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَكَانَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْدِعٌ ضَالٌّ»<sup>۱</sup>؛ هر کس مردم را به‌سوی خود بخواند و در میان آنان فرد شایسته‌تری از او وجود داشته باشد، وی بدعت‌گذار و گمراه می‌باشد.

آن حضرت ملاک رهبری و پیشتازی را تنها در داشتن شرایطی تمام یا ناقص نمی‌داند؛ بلکه رهبر باید در مناطق ارزشی که حاکمیت فضیلت را حکایت می‌کند، ملاک برتری و موقعیت اکمل را داشته باشد.

چه خوب بود که این آموزه در همه‌ی دنیا و یا در میان مسلمین و یا دست‌کم در میان شیعیان به‌طور نسبی اجرا می‌شد و به‌طور جدی مورد عمل قرار می‌گرفت و اهمال و اجمال و یا سهول انگاری عمدی نسبت به آن نمی‌شد تا عوامل عقوبت و رذالت فرد و جامعه همراه آن نمی‌گشت.

### عواامل روئیا

عواامل روئیا همان‌گونه که گذشت یا داخلی است و یا خارجی. همان‌طور که خواب و خوابیدن علل طبیعی و قسری دارد و دارای عوامل داخلی و خارجی می‌باشد و هیچ خوابی بدون سبب نیست و

۱- فقه الرضا، ص ۳۸۳.

تمام خصوصیات آن با واقعیت‌های مختلف آدمی رابطه‌ی مستقیم دارد، رؤیا و خواب‌هایی که انسان می‌بیند نیز این چنین است و هیچ یک از آن بدون علت و سبب نیست و همه‌ی آن از علل و اسباب مختلفی برخوردار می‌باشد.

همان‌طور که ممکن است عارفی عالم مثالی منفصل نزولی و صعودی که همان عالم ذر و بزرخ است را در بیداری بباید و از آن به دیگران خبر دهد، ممکن است این واقعیت در خواب نیز تحقق بباید و فردی در خواب واقعیتی از این عوالم را ببیند؛ هر چند تحقق این امر در خواب به مراتب آسان‌تر از رؤیت عارف در بیداری می‌باشد و امکان یافتن آن برای افراد مختلف فراهم است، با این تفاوت که اگر کسی در بیداری چنین واقعیتی را از عوالم مختلف دیگر ببیند، در اصطلاح به آن «مکاشفه» گفته می‌شود و چنین فردی مثال را به حسن کشیده و اگر وی آن را در خواب ببیند، مثال منفصل را به مثال متصل رسانده است. اگر وی عوالم و امور دیگری را با طورهای مختلف دیگری در خواب ببیند، خصوصیات و نام‌های دیگری می‌باید.

بعد از بیان این امر باید دانست که ممکن است در خواب یا بیداری صاحب بشارت و یا کمال یافته‌ای حقیقت مجردی را به واقع تجربی یا مثالی آن و به همان صورت که هست ببیند؛ بدون آن که خیال و یا قوای مشترک آن فرد در آن حقیقت و معنا دخل و تصرفی داشته و در آن تغییری ایجاد کرده باشد، در این صورت وی نفس واقع را دیده و یافته است و از این جهت نیازمند تعبیر نمی‌باشد و تنها معتبر باید آن را تأیید کند و اطمینان درستی آن خواب را در او ایجاد نماید و اگر این امر در

بیداری رخ دهد، خود مشاهده‌ای بس گویا و روشن است و پیشامد این امر در بیداری به مراتب سنگین‌تر و مهم‌تر از پیشامد آن در خواب است؛ زیرا در بیداری توان بر یافتن باطن را با وجود حواس ظاهری در خود داشته است، بدون آن که اختلالی در ظاهر پیش آید. البته این امر در توان هر کس نیست و در خور افراد بسیار وارسته است. لازم به ذکر است این امر در خواب بیشتر امکان‌پذیر است و حتی می‌شود فردی در خواب توفیق چنین امری را به دست آورد؛ هر چند شایسته نباشد؛ زیرا این گونه مبشرات بر اثر عوامل و علل خود، گاه در افراد عادی رخ می‌نماید و در یک لحظه رؤیتی بهره‌ی آنان می‌شود.

متعلق رؤیت در بیداری یا خواب می‌تواند امور دنیوی یا معنوی و تجردی باشد و در اموری دنیوی نیز گاه مربوط به حادثه و جریانی است که ارتباط به زندگی خود دارد و گاه به امور دیگری ارتباط دارد؛ ولی رؤیت امور تجردی و باریافتمند به بارگاه عوالم مثالی یا تجردی آن‌طور که در آن عوالم می‌باشد، چندان آسان و فراوان نیست؛ به خصوص اگر در بیداری باشد.

مشاهده‌ی امور مجرد یا مادی در بیداری چندان آسان نیست و تنها ویژه‌ی اهل الله می‌باشد؛ ولی دیدن واقع امور دنیوی در خواب ممکن است و دیدن امور معنوی اندک پیش می‌آید؛ هر چند ممکن است امری و چیزی بدون دخل و تصرف خیال در خواب و یا بیداری دیده شود. چنین اموری تعبیر و تأویل ندارد و همان است که دیده شده است و بخش محدودی از خواب‌ها و رؤیاها از این نوع خواب‌ها می‌باشد. قسم دیگر رؤیا که فراوان دیده می‌شود، این است که آدمی در خواب



موجود مجرد و مفارقی از عوالم تجردی و یا موجوداتی از عوالم مادی را با صورت‌های گوناگون و با دخل و تصرف خود و خیال ببیند و این همان رؤیایی است که نیازمند تعبیر و معبر است و خوابگزار تواناست که می‌تواند واقع آن را رصد نماید و نیز ممکن است که از بخش خواب‌های پریشان باشد و از این جهت تعبیری را برنتابد.

رؤیا مثال و صورتی است از واقعیت‌های مجرد و روحی و یا مادی که در صورت سلامتی و دوری از حوادث روحی و نابسامانی‌های نفسی قابل تعبیر است و دارای ارزش معنوی می‌باشد و در غیر این صورت خود حکایت از کمبودی نفسانی و مشکلی روحی در خواب بیننده می‌کند که «اضغاث احلام» و خواب‌های پریشان نامیده می‌شود و تعبیر ندارد و تنها در جهت روان‌کاوی نفس می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و تشخیص این امر که خواب درست و خوبی می‌باشد یا نه، در حیطه‌ی قدرت معبر می‌باشد و معبر این صورت دیده شده را به حقیقت اصلی خود ارجاع می‌دهد و آن را باز می‌یابد و اصل واقعه را از صورت‌گری‌های خیال دور می‌سازد و واقع آن را بیان می‌دارد.

### روان درهانی با خواب

همان گونه که گذشت با خواب و رؤیاهای خوب یا زشت و آشفته می‌توان چهره از کمالات یا نابسامانی‌های بسیاری برداشت و به واسطه‌ی آن راهی برای رفع مشکلات پیشنهاد داد و بسیاری از موانع و مشکلات روحی افراد را از این طریق برطرف نمود.

توضیح این که رؤیاهای برآمده از عوامل و اسباب مختلف داخلی یا خارجی و تجردی یا مادی می‌باشد؛ همان‌طور که می‌تواند دارای عوامل

خیالی یا وهمی باشد و گاه همه‌ی این امور در تحقیق یک خواب می‌تواند نقش عمدی و اساسی داشته باشد.

از اندیشه، اعتقاد، اخلاق، محیط، اجتماع، سلامتی و تندرستی، بیماری، زمان و مکان تا غم، اندوه، شکست و پیروزی می‌تواند از عوامل تحقیق یک رؤیا باشد.

نفس انسان با تمامی قوا و ایادی مختلف و فراوانی که دارد، در سایه‌ی فعالیت‌ها و برداشت‌ها و موجودیت‌های خود، حقایق مختلف و موهومات و خیالات را صورت می‌دهد و فراوان می‌شود که امور متعددی را به یک صورت و یا یک امر را به صورت‌های گوناگون شکل می‌بخشد و این جاست که کار معبّر ورزیده و کارآمد مشکل می‌شود و او در مقابل ظاهری که سر به هزاران باطن دارد قرار می‌گیرد و باید توانایی خود را در بازگشایی آن نشان دهد. وظیفه‌ی اوست که مشخص کند این رؤیا از کدام نوع می‌باشد و سر بر چه باطنی دارد؟ آیا این رؤیا، واقع و نفس حقیقی می‌باشد یا دارای تعبیر است و یا نه نفس حقیقت است و نه تعبیری دارد؛ بلکه از رؤیاهای پریشان و اضغاث احلام به شمار می‌رود که در جهت روان‌درمانی کارآمد است و نیاز به تعبیر ندارد.

خواب‌گزار است که باید این رؤیاها را از هم مجزا سازد و صاحب خواب را آگاهی دهد که برای نمونه، این خواب همین‌گونه که دیده است واقع می‌شود و تعبیر ندارد و یا خوابی است که تعبیر ندارد و از کمبود روحی حکایت می‌کند و یا دارای تعبیر است و باید تعبیر کند و صورت را به واقع عبور دهد و بیان دارد که این خواب مربوط به گذشته می‌باشد یا در آینده نقشی دارد و این که مربوط به شخص خواب بیننده است یا در دیگری مؤثر واقع می‌شود.



در میان خواب‌ها، رؤیاهای نادرست فراوانی دیده می‌شود که عوامل آن، نگرانی‌های روحی یا فسادهای مزاجی یا نابسامانی‌های خارجی می‌باشد؛ مثلاً فردی، چیزی را از دست داده و یا نوعی بیماری در او رشد کرده یا هواگرم بوده و یا بستر وی مناسب نبوده و دههای عامل داخلی و خارجی و مادی یا معنوی دیگر می‌توان یافت که در تحقیق رؤیا نقش دارد.

خواب‌های پریشان در محدوده‌ی کاری معتبر نیست؛ اما چنین نیست که بی‌اساس و بی‌ارزش باشد؛ زیرا زمینه‌ی بسیاری از کمبودها و نواقص و مشکلات روحی یا جسمی افراد را می‌شود با آن به دست آورد و از آن در جهت بازیابی سلامت افراد بهره برداری کرد.

چنین خواب‌هایی در جامعه‌ای سالم و پیشرفته می‌تواند توسط معتبران و روانکاران ماهر و توانا مورد استفاده‌های فراوان قرار گیرد.

برای نمونه، ممکن است فردی در خواب ببیند که در میان آب‌آلودهای افتاده و دست و پا می‌زند و بسیار خسته شده است، در اینجا معتبر برای تعییر این خواب، ممکن است به تناسب حالات فردی بگوید: دنیا به تو رو می‌آورد و باید مواظب باشی که به گمراهی کشیده نشوی و ممکن است به دیگری بگوید: از خواب‌های نادرست است و باید به پزشک مراجعه نمایی و روان درمان به واسطه‌ی همین خواب او را آزمایش کند و دریابد که وی نیازمند ازدواج است و باید برای تعدیل مزاج خود یا ازدواج نماید و یا از داروی مناسبی استفاده کند و ممکن است در فردی زمینه‌ی وجود انگل را برساند و پزشک با آزمایشی به وجود آن انگل آگاه گردد و در پیش‌گیری از آن یا جلوگیری از وخت آن کوشش نماید.

## حیوانات و خواب و رؤیا

شایان ذکر است رؤیا به انسان منحصر نیست و حیوانات نیز کم و بیش هر یک در نوع خود می‌توانند خواب و رؤیا داشته باشند. به طور کلی می‌توان گفت: هر حیوانی که خواب دارد به نوعی می‌تواند رؤیا داشته باشد؛ اگرچه حیوانات در دیدن رؤیا با هم تفاوت دارند، همان‌طور که در خواهیدن و مقدار آن با یکدیگر تمایز دارند و در صد هوش و ذکاآت آن‌ها در خواب و رؤیای آن‌ها مؤثر می‌باشد. البته چنین نیست که هر حیوانی که بیش‌تر می‌خوابد، بیش‌تر خواب بسیند؛ چراکه تنها هوش و ذکاآت و مقدار حافظه‌ی آن‌ها در این امر مؤثر است و آن‌ها نیز حالات ثابت و متغیر فراوانی دارند و خوب است در این جهات، تحقیق مستقلی نسبت به هر یک از حیوانات به عمل آید تا آدمی از شگفتی‌های خواب و رؤیای حیوانات و ظرایف آن آگاه گردد.

## گسترش استعداد انسان

۲۴۰

نفس انسان این توانایی را دارد که به همه‌ی معنا با تمام حقایق و موجودات خارجی از مادی تا مجرد و مثالی ارتباط مستقیم برقرار کند. البته، ارتباط با بسیاری از آن‌ها نیازمند تحقق کمالات لازم و وجود مقامات خود می‌باشد و آدمی می‌تواند با رشد کامل و بروز فعالیت‌ها در همه‌ی جهات کمال، خود را چهره‌ی ظهور موجودات عالم و ظرف تحقق آن‌ها گردازد.

همان‌طور که انسان با حواس ظاهر می‌تواند موجودات مادی و ناسوتی را به خوبی بباید، می‌شود که در خواب یا بیداری از موجودات مجرد و مثالی خبر گرفت و با آن‌ها مأнос گردید. چنان‌که تماس و آگاهی

از موجودات مادی در بیداری برای انسان امری شدنی است و تنها شرایط ظاهری و صوری خود را می‌خواهد، تماس با موجودات فرامادی نیز در خواب چندان مشکل نیست و به آسانی و ناخودآگاه تحقق می‌یابد؛ مگر آن که کسی گرفتار بیماری‌های روحی و روانی یا مزاجی باشد که یا خواب کم‌تر می‌بیند و یا بیش‌تر خوابی را که می‌بیند فراموش می‌نماید و یا هیچ خوابی در حافظه‌ی وی نمی‌ماند که در این صورت درنمی‌یابد که خواب دیده است. کم نیستند افرادی که رؤیاهای مختلفی را می‌بینند و آن را به خاطر نمی‌آورند و گمان می‌کنند که رؤیایی در خواب ندیده‌اند، در صورتی که خواب‌های فراوانی دیده؛ ولی آن را فراموش کرده‌اند.

دیدن موجودات عوالم مثالی، چون برزخ، قبر، قیامت، دوزخ و بهشت و تمام موجودات مجرد و مفارق، چون ملایک و عقول و مبادی عالی و دیگر عوالم و موجودات گوناگون وجودی و تجربی در خواب برای کسانی ممکن و میسر است که زمینه‌های رشد و کمال را در خود محقق ساخته باشند و شرایط لازم آن را در خود ایجاد نموده و از نفسی صاف و دلی روشن و درکی توانا برخوردار باشند.

دیدن چنین موجوداتی در خواب می‌تواند دارای تعابیر متفاوتی نسبت به افراد مختلف باشد؛ مگر برای کسانی که از کمالات فعلی بسیار بالایی برخوردار باشند که در این صورت، رؤیت‌های آنان عین همان امور می‌باشد و وصولشان به خلق تدبیری با اخذ عینی و ناخودآگاه باطن‌نگری شکل می‌گیرد. البته، اهمیت این وصول هنگامی ظاهر می‌گردد که مؤمن وارسته و عارف دلخسته‌ای در بیداری چنین رؤیتی را تحقق بخشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اولیای خدا، بندگان وارسته‌ی پروردگار و صاحبان کرامت و همت، قدرت ارتباط و حضور و تماس با این گونه موجودات را در بیداری نیز دارند و همیشه در عالم ناسوت از عوالم تجربی ارتزاق می‌کنند و با آن‌ها در حشر و نشر می‌باشند و تنها دل بر آن دارند و حضور ناسوتی آن‌ها تنها بر اساس وظیفه و دستور می‌باشد که شناخت این گونه افراد و فهم مقامات و همت‌های آن‌ها در خور همگان نمی‌باشد و از حوصله‌ی این مقام نیز به دور است و ظرف عیان می‌خواهد و بیان آن چندان بهره‌ای ندارد و کسانی که قدرت تماس و وصول و حضور چنین عوالم و موجوداتی را دارند و از عنایات ربوی برخوردارند، کمتر ظهر عمومی و حضور همگانی دارند؛ جز کسانی که در موقع لازم به ظهر و اظهار آن مأمور باشند.

گاه می‌شود که متسلطان و راه‌یافته‌گان کمال و معرفت چشیده، حقایق تجربی یا مادی را در خواب به صورت‌های مثالی متناسب و یا بالاتر از آن می‌یابند و جذب وجودشان می‌شود. این گونه رؤیاها گذشته از آن که رؤیاست و دارای تعییر و تدبیر است، اقسام مختلفی دارد و می‌تواند زمینه‌هایی در جهت سیر و سلوک بهتر ایجاد کند و مرشد خوبی برای سالک باشد و زمینه‌ی هرچه بیشتر ارتقا و راهیابی به مراتب بالاتر را فراهم سازد.

گرچه دیدن چنین خواب‌هایی برای افراد معمولی ممکن است و گاه اتفاق می‌افتد، موارد آن نادر و اندک می‌باشد و استفاده از آن نیز چندان میسر نمی‌باشد و تنها بشارت و سروی زودگذر را در فرد ایجاد می‌کند. گاه دیدن این گونه خواب‌ها در بعضی از دیوانگان ممکن است رخ

۲۴۲

دهد. گاه می‌شود دیوانه‌ای بیش‌تر از فرد معمولی از این نوع خواب‌ها می‌بیند و ممکن است برخی از دیوانگان خاص از این گونه خواب‌ها فراوان ببینند و فیوضات و موهب بسیاری بر آنان عرضه شود.

چنین افرادی بر اثر عدم تعادل عقلی و انضباط فکری، گاه می‌شود که چیزهای تازه‌ای می‌بینند که بسیاری آن را فراموش می‌کنند و از آنچه که به یادشان می‌ماند، در بیداری به‌طور به‌هم آمیخته و خلط شده استفاده می‌کنند.

گاه می‌شود دیوانه‌ای در بیداری حرف‌هایی می‌زند که بسیار بزرگ و درشت می‌باشد و قابل استفاده برای دیگران است و گاه می‌شود که آن سخن به قدری بزرگ است که افراد عادی و معمولی قدرت استفاده از آن را ندارند و با خنده و شوخی از آن می‌گذرند، در حالی که افراد دانا و فهمیده را راهنمایی می‌باشد که تمام این معانی و کلمات جسته و گریخته از همان عرضه‌ی باطنی است که در بیداری آن دیوانه اثر گذاشته است و آن بیچاره، خود نتوانسته از آن بهره‌برداری کند.

خواب‌ها و رؤیاهایی این گونه که در افراد مجنون رخ می‌دهد، همچون جنون، دارای اقسام مختلف و انواع گوناگونی می‌باشد که باید در مقام خود بررسی و تحقیق کاملی نسبت به آن انجام شود و راه استفاده و بهره‌برداری از دیوانگان و حرف‌های پیچیده و ثمر بخش آن ارایه گردد که هر یک را مقام خاص خود باید و ما اکنون در مقام بیان آن نیستیم.

شایان ذکر است چنین خواب‌هایی در افراد دیوانه کم‌تر دارای تعبیر است و بیش‌تر نیز از قسم مشکل و پیچیده‌ی تعبیر می‌باشد و کم‌تر کسی می‌تواند آن را به حقیقت خود ارجاع دهد.



این‌گونه خواب‌ها بیش‌تر در تشخیص نوع جنون و بیماری فرد مفید می‌باشد؛ اگرچه برخی از اقسام جنون قابل رفع نیست و یا دست‌کم باید گفت: دست دنیای فعلی از این دانش کوتاه است و ممکن است روزی بررسد که بشر برابر دستیابی به آن اهتمام ورزد. البته، اگر سیاستمداران و استعمارگران دنیا همه‌ی را مجنون نخواهند.

رؤیت عوالم مادی و موجودات عالم ناسوت، همچون موجودات دور و نزدیک اطراف ما به صورت مثالی و در خواب برای همه اتفاق می‌افتد و در این جهت تفاوتی میان افراد عالی و دانی و یازن و مرد وجود ندارد.

رؤیت حقایق مثالی و برزخی و تجردی برای عده‌ی کم‌تری رخ می‌دهد و صاحبان کمالات عالی چندان نیازی به چنین خواب‌هایی ندارند و ارتباط و تماس آن‌ها با حقایق بالاتر از خواب و خیال و مثال می‌باشد و کم‌تر خود را با چنین عوالمی مشغول می‌دارند؛ زیرا نفس صورت و صورت‌گری، معنویت و اندیشه و شهود معنوی، مؤمن واصل را مشغول می‌سازد و خود نوعی رهزن و اغفال به شمار می‌رود.

البته، در موقع کمی که چنین حالات خیالی برای عارف اتفاق می‌افتد، بیش‌تر جهت پیش‌بینی و پیش‌گیری از حوادث مادی به حساب می‌آید و سبب و عامل آن می‌تواند از مدبرات افراد و حافظان این‌گونه اشخاص باشد که در موقع مختلف ممکن است به کمک آنان آیند.

به طور مثال، ممکن است چنین فردی بر اثر تماس طولانی با حقایق تجردی و یا بر اثر فکر و اندیشه‌ی بسیار درباره‌ی موجودات معنوی، خستگی شدیدی بر او عارض گردیده باشد، به‌طوری که دیگر تاب و



توان مزاجی فرد قدرت حفظ تعادل وی را نداشته باشد و از هوش رود یا به خواب می‌رود؛ در حالی که بیدار بودن وی لازم است؛ چراکه مهمی در پیش است؛ مثل آن که نماز خود را نخوانده و نزدیک است که قضا شود و یا آن که ضرورت دیگری بیداری اورا ایجاب می‌کند، این جاست که مدلبر این فرد، با وجود مثالی یا حقیقی در خواب و یا حتی در بیداری، خود را برای چنین فردی ظاهر می‌سازد و یا از طریق صوت و صدا او را آگاه و بیدار می‌نماید. این نوع خواب‌ها یا برخوردها در بیداری، اضافه بر رفع مشکل و ظهر امری که در جهت آگاهی آن فرد است، دارای لذایذموقت و بسیار شیرینی است که توضیح بیشتر آن مقام مناسب خود را می‌طلبد.

#### رؤیت موجودات مجرد به صورت مثالی ممکن است و انواع گوناگونی

دارد. ممکن است فردی آختر، قیامت و صحرای محشر را در خواب ببیند و یا مشاهده کند که وارد بهشت و جهنم شد و یا چهره‌ی حوری‌های بهشتی و یا خازنان جهنم و یا حتی خدارا در خواب ببیند. همین طور ممکن است معصوم یا مؤمن از دنیا رفته و یا فرد به دنیا نیامده‌ای را پیش از تولد به درستی در خواب دید.

گاه می‌شود که حقایق معنوی را در قالب صوری می‌باید و شخص (محبت) و یا «معرفت» دیده شود که در باطن وجود وی جریان دارد و یا آن که روح خود را ببیند که در مقابل وی نشسته است و با او سخن می‌گوید و یا در خواب خود را مشاهده کند که خود را به دوش گرفته و به سویی می‌برد و چنین خواب‌هایی گذشته از آن که خوش ولذیذ می‌باشد و حکایت از توجه معنوی فرد به مبادی عالی می‌کند، دارای تعابیر

گویایی است؛ اگرچه نوع این گونه خواب‌ها با هم تفاوت دارد و می‌تواند دارای اوج و حضیض باشد.

اگر فردی حقایق عینی، مصدقی و شخصی موجوداتی مانند مجردات عالی را در خواب یا بیداری به صورت ببیند، این خود تنزیل است که آن حقیقت مجرد و مفارق به صورت کشیده شده و حقیقت آن مجرد، برتر از صورت است؛ این تنزیل، خواه از جانب آن موجود مجرد باشد - که بیشتر در بیداری برای اولیایی بحق پیش می‌آید که آن موجودات عالی خود را به صورت‌هایی نشان می‌دهند - و یا آن که این تنزیل از جانب بیننده باشد که بیشتر در خواب رخ می‌دهد که فرد ملک و عقل را به صورت در خواب می‌بیند و صاحبان همت، قوت و قدرت خیالی می‌توانند در خواب و به صورت، این گونه موجودات را ببینند. البته، صاحبان همت و قدرت بالای معنوی می‌توانند خود این گونه موجودات را در بیداری نیز صورت بخشنند، همان‌طور که ممکن است موجودات عالی تجردی خود را در خواب برای فردی صورت دهد. رؤیت موجودات عالی به انواع و حالات مختلف و اطوار گوناگونی در بحث تطبیق تعبیر بیان می‌شود.

### دیدن خدا در خواب و بیداری

اگر کسی بگوید: خدارا در خواب یا در بیداری دیده‌ام، آیا می‌توان گفت: چنین رؤیت یا رؤیایی ممکن و درست است یا باید صاحب چنین خوابی را بیمار دانست و ناراحتی روحی و روانی او را تشخیص داد و یا عقاید سنتی برخی از گروه‌ها و مذاهب چنین خواب یا خیالی را در او ایجاد نموده است.



در تحلیل و بررسی این موضوع لازم است بررسیده شود که آیا می شود خداوند متعال وجود تنزیلی و یا قالب مثالی داشته باشد و آیا می توان خدارا در عالمی مثالی یافت و آیا ممکن است پروردگار عالمیان به مثال کشیده شود یا خیر؟ این پرسش بحث مستقلی است که در عرفان مطرح می شود و ما آن را به طور گویا و صریح در کتاب های گسترده‌ی عرفانی خود و به ویژه در شرح بر مصباح الانس و منازل السائرین مطرح نموده و به آن جواب مثبت داده ایم و در آنجا گفته ایم که تمام حقایق مثالی، تنزیلی از وجود عینی حق در لباس فعل و سایه‌ای از تشخض مصدقی آن حضرت می باشند.

اگرچه این سخن بسیار عالی و شریف و شیرین است، تصور و اثبات آن بسیار مشکل است و باید آن را در مقام خود عنوان نمود.

کسانی که حضرت پروردگار را کلی می دانند و از تشخیص مصدقی حق و حشت دارند، در واقع منکر حقیقت هستند و آن حضرت را نشناخته‌اند؛ زیرا کلیت، مفهومی مساوی نفی آن حضرت است و اگر مراد از کلیت، همان کلی فلسفی باشد که به معنای سعه‌ی وجودی است، منافاتی با تشخض و عینیت خارجی ندارد و می شود آن حضرت، وجود خارجی داشته و از شخصیت و عینیت برخوردار باشد، با این بیان که در ذات شخصیت و عینیت، حد و محدودیتی نیست و حد و محدودیت موجودات ناسوتی و یا بالاتر از آن، از ماهیت و ماده‌ی آنان می باشد و به امکان و فقر آن بستگی دارد و هرگز نفس وجود و هستی، حد و مرز را در ذات خود جای نداده است و می شود که آن حضرت در خارج باشد و شخصیت نیز داشته باشد و در عین حال محدود به حدی

نیز نباشد و نباید حد امکانی و ماهوی و مادی را حد وجود؛ آن هم وجود مطلق عینی و شخصیت خارجی واجب تعالی دانست که از هرگونه حیثیت و حد و طرف و سو و جهت عاری است. درک چنین بیانی و اعتقاد به چنین خدایی چندان آسان نیست و باید به صراحة گفت: مشکل ترین نوع بیان درباره حضرت حق است؛ هر چند تصویر درست از خداوند همین طرح است و نظریات دیگر درباره پروردگار عالمیان همه به انکار حق باز می‌گردد، نه به اثبات حق، و تنها تصویری اقناعی به شمار می‌رود.

البته، در جهت شناخت و بیان چنین حقایقی نباید یقین ظهوری و چهره‌ی مخلوقات را اوهام و خیالات پنداشت و درگزاره‌ای کلی می‌توان گفت: حق تمام وجود است و هویتی حقیقی و ذات تمام دارد و فعل نیست؛ اگرچه عالم فعل اوست و تمام هستی تعین ظهوری حق و فعل آن مطلق است و ذات ندارد و وجود حق است و ظهورات خلقی آن جناب و بر این اساس می‌توان گفت: حضرت حق حقیقتی عینی، مصدقی، شخصی، فردی و خارجی است و نفس خارج وجود و هستی و عالم نیز چیزی جز تنزیل آن حضرت در ظرف ظهور و بروز نمی‌باشد.

پس ممکن است فردی وارسته و عارفی واصل و امام و پیامبر معصومی در خواب و یا بیداری، چنین حقیقتی را به تنزیل و مثال دریابد و پنجه‌ی قدرت و حکمت و خلاقیت حق را در پیچ و خم کاری مشاهده نماید و حق را در تمام تنزیل و مثال زیارت کند که دیگر چنین زیارت و دیدار و حضور و مشاهده و رؤیتی در خور بیان نیست و هیچ صاحب سری آن را برای همگان بیان نمی‌کند؛ همان‌طور که ممکن است قدرت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۴۸

بیان آن نباشد و قالب الفاظ توان کشش چنین رؤیتی، و گوش و زبان تحمل درک و هضم آن را نداشته باشد و اذهان عوام و بلکه خواص از عوام نیز در صدد فهم و درک چنین حقایقی نباشد و با کشیدن بند انکار و پوزخند، خود را از تمام این معانی به خیال خود راحت سازند.

البته، ممکن است کسی چیز دیگری را دیده باشد و به خیال بر آن نام خدا گذارد، بدون آن که چنین خطای را بفهمد و می‌شود که نگرانی‌های روحی و روانی در چنین امری دخالت داشته باشد؛ همان‌طور که ممکن است اعتقادات سنتی و باورهای باطل مسلکی کسی را به خیال این که خدا جسمانی است و در جسم می‌گنجد چنین خواب‌هایی را اقتضا کند و درگفته‌ی خود نیز صادق باشد، دیگر این افکار هیچ یک چیزی جز پندارهای روانی یا سنتی نیست و هیچ کدام خدا نمی‌باشد؛ زیرا حضرت حق جسم نیست و جسم هم ندارد و نیازمند به این گونه حدود و امور نمی‌باشد؛ همان‌طور که موجودات دیگری هم می‌باشند که جسم نیستند و نیازمند به جسم هم نمی‌باشند و وجود و هستی نیز منحصر در جسم و جسمانیت نمی‌باشد.

دیدن چنین خواب‌ها و چنین صورت‌هایی در خواب می‌تواند تعابیر گوناگونی داشته باشد؛ همان‌طور که در بیداری نیز می‌شود صاحبان چنین صورت‌هایی، حالات و خصوصیات مختلفی داشته باشند و در مقام بیان تطبیق، هر یک موقعیت خاص خود را دارند که ممکن است فردی با دیدن چنین خوابی، صاحب مقامی گردد یا نزول اجلالی داشته باشد یا آن که تنزیل مرتبه و درجه‌ای پیدا کند و یا موقعیت استعدادی خاصی پیدا نماید و می‌شود دارای نگرانی روحی و روانی نیز باشد که تمام اقسام گوناگون آن در تشخیص معبری روانکاو و دانا می‌باشد.

همچنین ممکن است فردی بر اثر صفا، شور، عشق و شوق و بروز و ظهور صفات کمال، حقایق معنوی را در قالب‌های مثالی به خواب ببیند که این ترفیع است و حکایت از بزرگی و رفعت روحی آن فرد می‌کند. همین‌طور ممکن است کسی بگویید: در خواب دیدم که حضرت «محبت» سراسر وجودم را فراگرفته بود و «معرفت» در تمام وجودم راه می‌رفت و «عشق» و «شور» را در خود مجسم دیدم و مشاهده نمودم که با جناب صفا می‌رسانیدم و یا با عشق راه می‌رفتم و یا با محبت صحبت می‌کردم و همان‌طور که تحقق آن در خواب ممکن است، در بیداری نیز ممکن است برای افراد نادری رخ دهد و می‌شود که حقایق معنوی از جزیی به وسعت کشیده شود و از معنا به صورت درآید؛ گرچه این تنزیل معنای عینی می‌باشد، خود رفعت به حساب می‌آید و حقیقت معاشه و لقای وجودی میان انسان و صفات وی می‌باشد و همان‌طور که حقایق مصدقی؛ همچون مجرdat عالی تشخیص عینی دارد، حقایق معنوی نیز از مراتب عینی برخوردار است، با این تفاوت که تنزیل حقایق معنوی و تمثیل آن آسان‌تر محقق می‌گردد.

البته، پر واضح است که ادعای این‌گونه امور چیزی غیر از حقیقت آن است و فراوانی از گفته‌ها و نوشته‌هایی که در این زمینه موجود است، حکایت از سادگی، ریا، جهل، فریب، خدعا و بازارگری می‌کند. البته، می‌شود در میان این‌گونه گفته‌ها و نوشته‌ها، یافته‌هایی نیز وجود داشته باشد که از تمام آن‌ها برای ما تنها گفته و نوشته‌ای باقی مانده و شأن و افتخار و فضلی برای گروه و فرقه و دسته‌های آن افراد نمی‌باشد و نباید یافته‌ی آنان را به بازار کشید و در قبالش نان و مقامی برای خود طلب

نمود. دسته‌ای به حقیقت می‌رسند و دسته‌هایی نان و نام آن حقیقت را می‌خورند و گروهی به آب می‌رسند و گروه‌هایی تنها ستیزه‌ی آن آب را تناول می‌نمایند و بندگان شایسته و برگزیده حق می‌سوزند تا روشنایی برای راهنمایی ایجاد کنند و دیگران با زور و پیش‌فروشی، روشنایی دروغین خود را مطرح می‌سازند و با این کار همان روشنایی و نور حقیقی را نیز خاموش می‌نمایند و از آن تنها به حکایت و اسم ورف اکتفا می‌کنند و از آن اعجاز و کرامت و وصول و مرتبت، تنها به دوغ و خیار بسته می‌نمایند. افرادی که در خواب، صورت‌های مادی و موجودات ناسوتی اطراف خود را می‌بینند و امور مادی را صورت می‌دهند، گذشته از آن که حاکی از بینش و بصیرت و آگاهی در خواب می‌باشد، خود ترفع و خلاقیت است که صورت و موجودات مادی را به مثال می‌کشاند و مثال وجود او، صاحب خلق و آفریده می‌گردد و ماده را به صورت و تجرد می‌آورد و آن حقایق مادی را با خود همراه می‌سازد.

۲۵۱

افرادی که خواب نمی‌بینند و حتی از نعمت صورت‌گری در خواب نیز بی‌بهره می‌باشند، باید به دنبال علت باشند که خود حکایت از وجود کمبود یا نگرانی در روح آنان می‌کند و باید در رفع آن بکوشند؛ مگر افراد بسیار وارسته و صاحب کمال که فیوضات معنوی آنان فراوان است و منحصر به این گونه صورت‌ها و خواب‌ها نمی‌باشد و کمتر در گرو آن می‌باشند و آنان را عوالم معنوی بیشتر مشغول می‌دارد تا صورت و خیال و خواب؛ اگرچه آن‌ها نیز از خواب‌های خوش و پرمکان بی‌بهره نیستند و صاحب مبشرات می‌باشند؛ به خصوص در اوایل راه و ابتدای زمزمه‌های باطن که بیشتر از آن بجهه‌مند هستند.

مُحَمَّد وَهُوَ مُهَمَّد  
بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ

۲۵۲

مردم عادی و افراد عمومی هرچه در خواب از موجودات مادی دور از خود را ببینند، بیشتر رونق می‌یابند، تا آن که موجودات اطراف خود را مشاهده نمایند. کسی که در خواب نان، آب، خانه و باع خود را می‌بیند و مال، غذا و خوراک چرب ولذیذ را به خواب می‌بیند، با آن که خواب افراد دیگر و اشیای دورتر از خود را می‌بیند تفاوت دارد.

آن که در خواب حالت فردی را می‌بیند و یا کسی را مشغول کاری می‌بیند یا مشاهده می‌کند که فلانی مُرد و یا فرزند فلانی به دنیا آمد، حالاتش به مراتب بهتر است از کسی است که خود را بر سفره‌ی غذا و یا در میان بستر خواب می‌یابد.

آن که پنهانی‌های امور و ریزه‌کاری‌های مخفی و نادیده‌هارا به خواب می‌بیند، از ارزش بیشتری برخوردار است تا کسی که دیده‌ها و بوده‌های ظاهری را در خواب رؤیت می‌کند.

همین پیچیدگی‌ها نسبت به عوالم مادی و اشیای ناسوتی در خواب است که آدمی را به عوالم دیگر می‌کشاند و استعداد رؤیت حقایق معنوی و موجودات مفارق را به انسان می‌دهد و چشم دل را به روی دیگر موجودات می‌گشاید.

### پیچیدگی خواب

هر قدر عوامل داخلی و خارجی فراوان و مختلفی علل و اسباب خواب و رؤیا شود، تعبیر نیز به همان نسبت گستردگی، مشکل و پیچیده می‌شود و حالات و تعبیرگوناگون و متعددی به خود می‌گیرد. گاه کسی واقع را در خواب می‌بیند و تعبیری ندارد و همان دیده شده واقع است و یا واقع خواهد شد و گاه واقع چیزی و جریانی به مثل یا

مشابه و یا مخالف و مباین آن صورت می‌یابد و گاه می‌شود که ملازم و یا لازم و یا ملزم امری در خواب به قالب صورت در می‌آید و گاه می‌شود که افزوده بر علل و اسباب و بسیاری یا اندکی صورت‌های دیده شده، خیال وی را به بازیگری و صورت دادن‌های بی‌مورد مشغول می‌دارد و کار را پیچیده‌تر می‌سازد و این جاست که تعبیر مشکل‌تر می‌شود و کار خواب‌گزار سخت‌تر می‌گردد.

تمام این امور در جهت کیفی نیز می‌تواند مختلف باشد، به طوری که در یک رؤیا، جریانی دو یا چهار و یا چندین صورت کیفی را با ظرافتی خاص در خود می‌کشد و معجونی از کم و کیف به بار می‌آورد تا جایی که ظاهر رؤیا را به مخاطره می‌اندازد و رؤیا ظاهر پریشانی به خود می‌گیرد و صورت «اضغاث احلام» پیدا می‌کند و یا از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار می‌شود که معتبر را در برابر خود عاجز می‌سازد، با آن که دارای حقیقت است و الهامی را در پی دارد و پرده از چهره‌ی باطنی بر می‌دارد و در پس چهره‌های مثالی، حکایت و روایتی نهفته است؛ همان‌طور که از خواب عزیز مصر، معبران درباری چنین برداشتی نمودند و گفتند: این خواب تعبیر ندارد و اضغاث احلام است و در محدوده‌ی کاری ما معبران نیست، با آن که خواب وی از کیفیت بالایی برخوردار بود و مراتب و معانی متعددی داشت و همین ویژگی کار را بر آنان مشکل ساخته بود. وجود چنین اموری کار را بر معتبر مشکل می‌کند و او باید در تعبیر خواب، درایت و بینش داشته باشد و در رؤیا به‌حوبی دقت نماید تا حالات گوناگون و مراتب متعدد خواب را دریابد و صاحب خواب و نوع برخورد وی را با امور و مسائل و موقعیت فکری و کاری و منش وجودی

او را به دقت مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و با هوشمندی و ذکاوت خاص خود، چگونگی رؤیارا به دست آورد.

این جاست که خواب‌گزار وارسته و ماهر باید ذکاوت کافی و صداقت کاری و سلامت نفسی بالایی داشته باشد؛ زیرا گاهی وی توان تعبیر خوابی را ندارد و باید آن را به معبری بر جسته‌تر و تواناتر از خود ارجاع دهد، نه آن که به آسانی عنوان «اضغاث احلام» را بر رؤیایی فرد فرود آورد و خواب را باطل و بی تعبیر معرفی نماید، همان‌طور که معبران بی‌کفایت و درباری ملک چنین کردند.

علم تعبیر و رؤیا باید همانند دیگر رشته‌ها، علمی، فنی و روشنمند باشد. هنگامی که عالمی حل مشکلی را در محدوده کاری خود نمی‌داند و یا حل آن مشکل را در توان علمی خود نمی‌بیند، باید با کمال صراحة آن را به فرد دیگری که از خود برتر است ارجاع دهد و گرنه از صداقت و سلامت لازم کاری به دور است؛ چرا که وظیفه‌ی کاری ایجاب می‌کند که انسان خود را درگیر کاری ننماید که در توان یا بر عهده‌ی او نیست، نه این که تنها بگویید: در توان من نیست؛ بلکه بگویید: در توان چه کسی می‌باشد و اورا با مشکلش به آن فرد صالح و لائق راهنمایی کند؛ مگر آن که کسی را نشناسد و یا حل آن را در توان کسی نداند؛ چنان که معبران درباری از اهمیت خواب ملک که معنای بلندی داشت غافل بودند و با فریب‌کاری و پرده‌پوشی که به علت نادانی آنان بود، عدم توان خود را به عدم ارزش خواب تحويل بردن.

البته، اگر خواب ملک را فرد دیگری دیده بود تعبیری متفاوت پیدا می‌کرد و این مطلب در خور دقت و ظرافت فراوانی می‌باشد؛ زیرا ممکن

است رؤیایی نسبت به افراد مختلف، تعابیر گوناگونی داشته باشد. علم، جهل، مال، قدرت، زیبایی، زشتی و دیگر اوصاف مختلف در افراد، تعابیر را مختلف می‌سازد و ممکن است رؤیایی نسبت به فردی رفعت و همان خواب نسبت به دیگری ذلت و خواری را ایجاد کند و معتبر باید هر خواب و رؤیایی را با صاحب آن بررسد و پیش از بازیابی صورت‌ها و خصوصیات رؤیا، صاحب آن را مورد شناسایی قرار دهد و بینند رؤیا از چه فردی می‌باشد؛ شجاع است یا ترسو؛ فقیر است یا غنی؛ زیرک و هوشیار است یا فردی عادی و همچنین به امکان وجود بیماری‌های روحی و روانی و یا جسمانی در او نظر داشته باشد و همانند طبیبی که بیمار خود را معاينه می‌کند به طور ظرفی تر و دقیق تر به وی توجه نماید و چنین نیست که هر رؤیایی تعییری خاص داشته باشد.

با این توضیح به دست می‌آید که نمی‌شود با محفوظاتی کلی از کتاب‌های تعییری، رؤیارا بازشناخت و نتیجه‌ای را از آن دریافت و چنین نیست که هر که مار در خواب دید، حکایت از دشمن کند، و هر که خواب چرکی دید، مال بیابد، و هر کس شیر خورد، عالم شود و هر کس شیر شد، با شجاعی رویه روگردد.

ارایه‌ی چنین تعییرهایی حکایت از بسی‌مایگی و دوری از این علم می‌کند و شایسته نیست خواب‌های مردم را چنین جاهلانه تعییر کرد؛ خواه آنان در رشته‌های علمی دیگر صاحب مرتبه باشند یا خیر؛ زیرا هر علمی، عالم خود را طالب است و هر کس باید کار خود را بی‌گیرد و هر بحثی مقام و افراد خود را می‌طلبد و دخالت کارشناسان در غیر رشته‌ی تخصصی خود همانند طبات‌های عامیانه امری نکوهیده؛ بلکه زیان‌بار است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۵۶

تعییر رؤیا چنین نیست که با اندک اطلاع صوری انجام پذیرد، که اگر چنین بود چندان اهمیتی نداشت و شأن اولیای الهی به شمار نمی‌رفت و آنان دارای چنین موقعیت بالایی نمی‌بودند و این افراد همانند کسانی هستند که با اطلاع از مسایل رساله‌ای عملیه‌ای، خود را مجتهد می‌دانند، بدون آن که از مبانی آن مسایل بهره‌ای داشته باشند، در حالی که چنین نیست و همان‌طور که کسی با حفظ مسایل رساله‌ای مجتهد نمی‌شود، با حفظ کتاب ابن سیرین نیز معبر و خواب‌گزار نمی‌گردد و صاحبان این علم و دارندگان این موهبت الهی، افراد خاصی می‌باشند که موقعیت ویژه‌ای در احراز کمالات انسانی داشته و صاحب کوشش و کشش باشند.  
این اولیای الهی، با تمام فرات و هوشمندی، چنان با دقت و صرف همت به رؤیای افراد می‌نگرند و در خود تمرکز قوى ایجاد می‌کنند که گویی می‌خواهند موجودی را خلق و ایجاد نمایند و تازه‌ای را به عرصه‌ی وجود آورند.

آنان در هنگام تعییر یک رؤیا چنان غوری در دل خود می‌یابند که گویی توان خود را به تمامی ابعاد یک رؤیا بسیج می‌نمایند تا واقعیت آن را به دست آورند و با یافته‌ی خودگرها از کار آن فرد بگشایند و وی را دستگیری نمایند.

این اولیای بحق و معبران شایسته و وارستگان صادق، گاه می‌شود که با دید و توجه‌ای، رؤیایی را در خود بازگشایی می‌کنند و تعییر آن را به فرد ارایه می‌دهند و در دل خود با عنایتی، تمامی امور را سیر می‌کنند و همه‌ی وقایع مختلف را با یک دید می‌یابند که در این نوع بازیابی، رؤیا در سطح عالی تعییر می‌شود و ممکن است معبری در تعییر رؤیایی نیازمند

پرسشی باشد و در یافت تعبیری تأمل به خود راه دهد، چنان که توضیح آن گذشت.

### گوناگونی تعبیر

موضوعی که در زمینه‌ی معبر باید روشن شود این است که همان‌طور که خواب‌ها و رؤیاها و صاحبان آن‌ها مختلف می‌باشند، ممکن است تعبیر یک خواب نیز در دید دو معبر یا یک خواب‌گزار در دو مقام گوناگون باشد و هر یک از آن‌ها مرتبه‌ای از یک تنزیل را یافته و یا هر یک از آن دو معبر وارسته؛ اگرچه معصوم باشند، مرتبه‌ای مختلف از آن تنزیل را ظاهر ساخته باشند، با آن که تمام آن واقعیت را در اختیار دارند.

همان‌طور که در مقام معرفت و عرفان و شهود و یافته‌های الهی ممکن است اختلاف در کشف نسبت به مراتب پیش آید، در تعبیر نیز ممکن است بیان دو معبر و یا یک معبر در دو مقام، اختلاف در تعبیر را پیش آورد؛ زیرا نتایج و برداشت‌ها به تبع مناطقات و مبادی مختلف گذشته عامل تعدد می‌شود و همان‌طور که مناطق مختلف و مبادی گوناگون امری جلوه‌های فراوانی دارد، می‌شود که نتایج آن نیز این گونه باشد و تغییر چهره‌ای در مبادی، عامل تغییر و تعدد در نتیجه گردد.

### شرعیت و حجیت رؤیا

در فقه ثابت شده است که خواب و رؤیا برای شخص خواب‌بیننده یا فرد دیگری الزام عملی یا حجیت شرعی نمی‌آورد و تکلیفی را بر عهده‌ی کسی نمی‌گذارد و ترک نمودن چیزی که در خواب به آن امر شده است، معصیت و گناه نمی‌باشد.

رؤیا تنها عوامل روانی و عاطفی و زمینه‌های عقلی را در بر دارد و

محل و موضع  
نحوه  
بر

۲۵۸

شخص خواب بیننده است که موقعیت و اهمیت و الزام خواب را مشخص می‌کند و از جانب شرع دلیلی بر اطاعت و الزام از آن‌چه در خواب دیده می‌شود در دست نیست و برایت بر هر نوع از عمل و الزامی حاکم می‌باشد. البته دلیلی بر داد و دوری از مفاد خواب و رؤیا از جانب شرع نیز وجود ندارد، مگر آن‌که خوابی شیطانی باشد و خواب بیننده را بر مسایلی غیر شرعی برانگیزد.

آنچه از جانب شرع به دست ما رسیده، اهمیت و ارزش خواب است و هماهنگی کاملی میان آموزه‌های شرع، عقل و عقلا در این زمینه وجود دارد.

شرع، رؤیارا رؤیتی هشدار دهنده می‌شناساند که می‌تواند راهگشای زندگی آدمی باشد، مگر آن‌که خوابی شیطانی باشد که افزوده بر عدم الزام، انکار و تردید شرعی را در بر دارد؛ همان‌گونه که خواب مبشر، الزامی را در بر ندارد؛ اگرچه مورد اهمیت فراوان شرع می‌باشد. خواب و رؤیا نمی‌تواند مشرّع باشد و حکمی غیر شرعی را در پی آورده اگرچه در صورت استحسان و درک قواعد آن، بسیار کارآمد می‌باشد.

موضوعی که در رؤیا بسیار اهمیت دارد، جهات عاطفی و عقلی آن است که زمینه‌ساز هر نوع بازدهی و بهره‌گیری می‌باشد و تمام اقوام و ملل، در نوع فرهنگ و روش خاص خود با آن هماهنگ بوده و شرع نیز در همین محدوده با آن هماهنگ است.

مطلوبی که در زمینه‌ی خواب و رؤیا مورد اهمیت فراوان است، درک درست رؤیا و فهم شایسته‌ی آن است که آن را دارای قدرت عملیاتی نمودن می‌سازد و معتبر می‌تواند رؤیارا ثمر بخشن نماید. البته، رؤیا به‌طور

کلی در شخص خواب بیننده کم و بیش تعبیر می شود و به طور ناخودآگاه تحقیق پیدا می کند؛ ولی چیزی که هست توجه خاصی که می شود از آن به دست آورده را فراچنگ نمی آورد و از این نظر مورد استفاده قرار نمی گیرد، مگر آن که تعبیر شود و به آن توجه گردد.

هنگامی که شخص خواب بیننده از سلامت و صحت نفس برخوردار است و صاحب کمال می باشد و از قدرت تعبیر برخوردار است و یا معبری شایسته آن را به درستی تعبیر می نماید، باید به الزام عقلی و عاطفی آن توجه ویژه شود و اهمال آن در این موارد عاقلانه نیست؛ گذشته از آن که حالات و موقعیت هایی در رؤیا پیش می آید که نفس واقع را دلالت دارد و رؤیا آینه ای تحقق آن می باشد که در این صورت، عین الزام و عمل است و این گونه رؤیاها جایگاه خاص خود را دارد و در بعضی مواقع زمینه ای است برای رویت غیب و شهود باطن.

توجه به جنبه های عقلی، عاطفی و شخصی رؤیا حایز اهمیت است و رؤیا جهت حقوقی و الزام دینی و شرعی ندارد و آنچه از جانب دین در زمینه ای اهمیت رؤیا مطرح گردیده است، بیشتر در جهت بازیابی و شناخت واقعیت موجود فرد خواب بیننده و استفاده از آن در مسیر کمال می باشد.

### خواب لزهنظر تجربه و فلسفه

نظرگاه طبیعی و فلسفی به رؤیا بسیار اهمیت دارد و مارا در شناخت این حقیقت و خصوصیات و عوامل خارجی و داخلی آن راهنمایی باشد. شناخت اصل رؤیا و اقسام متفاوت و ویژگی های گوناگون آن در موقع مختلف و افراد ناهمسان است که انسان را در اریه ای تعبیری

درست مدد می‌نماید و توجه به قرآن مجید و آموزه‌های مهم حضرات معمصومین و ائمه‌ی هدی ﷺ در این امر منبع بسیار مطمئنی می‌باشد که در مقام خود نیازمند تحلیل و بررسی است.

معبر خوب و شایسته باید در سه جهت کلی نظر عمیق و دقیق داشته باشد:

یک. اندیشه‌های بلند نظری؛

دو. چاشنی‌های ذوقی؛

سه. برداشت‌های الهامی و غیبی.

معبر باید در اندیشه‌های نظری، هرچه بیشتر به ملاک نظری اشیا و امور توجه داشته باشد و قرآن کریم و آموزه‌های معمصومین ﷺ را اساس برداشت‌های خود بداند و هرچه بیشتر از آن استفاده نماید و خود را با صاحبان تعییر درگذشته بیگانه نداند و در جهات ذوقی نیز باید توجه هرچه بیشتر به چینش طبیعی تمام عوالم و موجودات عطف نظر کند و ظرایف امور را از نظر دور نداشته باشد.

خواب‌گزار شایسته در جهات غیبی و الهامی نیز باید به توان روحی و همت نفسی و بر باطن خود تکیه داشته باشد و خود را از این طریق با تمام پنهانی‌ها مرتبط سازد و غیب را به روی خود باز بیند و خویش را به تأویل و تعییر که حقیقتی از چهره‌ی باطن امور است آشنا سازد.

### خواب، سلامتی بدن و قوت روح

به طور کلی خواب خوب و خوش در بدن سالم یافت می‌شود و بدن سالم بهترین زمینه‌ی قوی برای روح و روان سالم می‌باشد. بدن سالم بدنی است که غذای مناسب و به اندازه مصرف نماید و از



آب و مایعات غیر ضروری دوری گزینند؛ چرا که تمام ناآرامی‌های روحی و امراض جسمانی از خوراک فراوان و غیر لازم می‌باشد؛ گذشته از آن که خواب فراوانی را نیز سبب می‌شود و هر یک در جهت بیمارسازی روح و بدن نقش عمدہ‌ای پیدا می‌کند و آدمی را از صحت مزاج و سلامت روح دور می‌دارد.

جسم و روح سالم است که می‌تواند قوت اراده داشته باشد و قوت اراده و اراده‌ی محکم، عامل بسیار مؤثری در دیدن رؤیاهای خوب و خوش می‌باشد و می‌شود با قوت اراده از خواب و رؤیا استفاده‌های فراوانی داشت و از آن به عنوان مرتبی و مرشدی درونی در جهت نگرش به حوادث مختلف گذشته یا آینده استفاده نمود.

### خواب و مزاج

خواب از صفات ماده و مزاج مادی است و همه‌ی حیوانات و بسیاری از گیاهان به طور ملموس دارای چنین صفتی می‌باشند که در جای خود نیازمند بررسی علمی و تجربی است.

موجودات مجرد و حقایق معنوی که دور از مزاج و ماده می‌باشند، نمی‌توانند خواب و خوراک مادی داشته باشند، جز آن که واژه‌ی ملک و فرشته بر موجود مادی نیز اطلاق می‌شود و موجود مادی دارای چنین وصفی است، نه فرشتگان مجرد و حقایق مفارقی که بیرون از مرز حیات مادی زندگی می‌کنند.

### ذهان و مکان خواب

برای خوابیدن باید از مکان مناسبی استفاده نمود و رعایت اصول بهداشتی فضای و محیط را در نظر داشت. البته، این بدان معنا نیست که در

بهترین بسترهای نرم باید خواهد؛ بلکه بستر باید به آدم نمودن انسان کمک نماید که شرع مقدس در این زمینه، تذکرات دقیقی را خاطرنشان گردیده است.

زمان و وقت و مقدار خواب نیز حائز اهمیت است و باید نسبت به آن توجه فراوانی داشت.

خواب تا آن جا که ممکن است باید کوتاه و سیک باشد؛ زیرا چنین خوابی نفس آدمی را تسکین می‌بخشد و زمینه‌ی رؤیاهای لازم و مناسب را فراهم می‌نماید و روشن است که نفس گرفتار نمی‌تواند رؤیای سالم داشته باشد؛ خواه‌گرفتاری‌های آن، نفسانی و داخلی باشد و یا خارجی و خواه از جانب خود خواب باشد و یا از جهت‌های دیگری بر آن عارض شده باشد.

به همان میزان که کم‌خوابی خواب را از ارزش می‌اندازد، خواب سنگین و فراوان نیز از ارزش خواب می‌کاهد تا آن که آن را مضر می‌سازد؛ چنان‌که کسی که در خطر و ترس است، خواب خوبی ندارد.

خوابیدن در همه‌ی طول شب برای انسان سالم و فهمیده شایسته نیست، همان‌طور که معصوم ﷺ می‌فرماید: «کذب من زعم أَنَّهُ يُحِبِّنِي وهو ينام طول ليله، أَلَيْسَ كُلُّ حَبِيبٍ يَحِبُّ الْخَلْوَةَ مَعَ حَبِيبِهِ»<sup>۱</sup>؛ دروغ می‌گوید کسی که می‌گوید من خدارا دوست دارم و تمام شب را می‌خوابد؛ گرچه یک شب باشد که در آن شب، دیگر محب بر او صدق نمی‌کند، به همین دلیل می‌فرماید: آیا چنین نیست که هر دوستی خلوت با دوست و



۱-کشف الغطا، ح، ۲، ص۳۰۸

محبوب خود را دوست دارد! پس چگونه می‌شود بی خبر از دوست و غافل از محبوب حقیقی تمام شب در خواب بود، در حالی که شب، هنگام خلوت با دوست و محبوب است.

### خواب روز

خواب روز به اعتبار زمان‌های آن متفاوت است و خواب‌های زیر در مأثرات وارد شده است:

یک. خواب «عیلوله». خواب بین دو طلوع عیلوله نامیده می‌شود که ناپسند است، حتی برای کسانی که پاسی از شب را برای سلامت نفس خود بیدار بوده‌اند؛ اگرچه نوع مردم از آن دور نمی‌باشند.

دو. خواب «غیلوله» که خواب اول روز و هنگام غروب است و این دو خواب نیز شایسته نیست و موجب سستی آدمی می‌گردد و به‌ویژه خواهیدن به هنگام عصر بسیار نکوهش شده است.

سه. خواب «قیلوله»؛ هم بر خواب پیش از ظهر و هم بر خواب بعد از ظهر اطلاق می‌شود و وقت بسیار مناسبی برای مؤمن در روز است تا به استراحت بپردازد و برای مردم ما که سه و عده غذا مصرف می‌کنند و ناهار را در برنامه‌ی غذایی خود جای می‌دهند، مناسب است خواب قیلوله نیز پیش یا بعد از صرف ناهار و به مقدار کمی انجام پذیرد.

چهار. خواب «حیلوله»؛ خواب هنگام ظهر است که خواب ناشایستی است.

خواب، تقسیمات دیگری نیز می‌پذیرد که برخی از آن را می‌توان چنین برشمرد: خواب غفلت، خواب شقاوت، خواب لعنت، خواب عقوبت، خواب راحت، خواب رخصت، خواب حسرت که هر یک

می‌تواند با خواب‌های پنج‌گانه‌ی پیشین متحد گردد. خواب غفلت، خوابی است که با آن فرصت از دست می‌رود، همچون وقت فراغیری علم و سالم‌سازی روح.

خواب شقاوت خواب در وقت نماز واجب است. خواب لعنت، خواب صبح و خواب عقوبت، خواب بعد از نماز فجر و خواب راحت خواب قیلوله و خواب رخصت، خواب بعد از نماز شب و خواب حسرت، خواب در شب جمعه است که هر یک نیازمند تحلیل و بررسی هرچه بیشتر می‌باشد و شریعت اسلام همه‌ی آن را به خوبی بیان فرموده است، چنانچه خواب نزدیک غروب را مذمت فروان نموده، به گونه‌ای که مذمت آن با محramات برابری می‌کند.

#### اهمیت رویا

کسی که خوابی را می‌بیند، نباید به تعبیر آن بی‌اهمیت باشد و شایسته است توجه لازم را به آن مبذول دارد.

۲۶۴

رؤیا می‌تواند نسبت به گذشته و یا آینده نقش عمده‌ای داشته باشد، شوق برانگیز یا ترس‌آور باشد و از آن مطلب مهمی به دست آید و یا موعظه و نصیحتی را گوشزد نماید که هر یک در مقام خود قابل اهمیت و ارزش است. بسیار اتفاق می‌افتد که بر اثر این بی‌توجهی‌ها و عدم اهمیت به رؤیا، مردم گرفتار حوادث شوم و مشکلات سختی می‌گردند که می‌شود با توجه به رؤیایی به آسانی مشکلات آن را از خود گذراند و بی‌توجهی به چنین رؤیایی همانند آن است که فردی در هنگام حرکت و عبور چشمان خود را بیند یا خود را از مشاوره‌ی دوست فهمیده‌ای بی‌بهره گرداند، در صورتی که سخت به آن نیازمند است.

هر کسی باید رؤیاهای گوناگون خود را ارج نهد و برای آن اهمیت فراوانی قایل شود و در جهت بهره‌گیری از آن کوشانید.

### گستره‌ای رؤیا

بسیار می‌شود که رؤیای فردی به خود وی ارتباطی ندارد و سرنوشت فرد دیگر را رقم می‌زنند. می‌شود که رؤیای فردی به فامیل، دوست و آشنای آن فرد ارتباط داشته باشد، همان‌طور که می‌شود خواب ساده‌دلی، نقشه‌ی آینده‌ی جامعه‌ای باشد و یا وضعیت عالم و سلطان و بزرگی را نشان دهد که باید نسبت به آن توجه بسیار شود و بهره‌برداری فراوانی از آن گردد؛ هر چند برگرفتن این گونه نتایج از رؤیاهای کار چندان آسانی نیست.

### رؤیا و حالات مردم

حالات عمومی مردم از جهت خوب و بدی کردار و عقاید و خلق و خود آب و هوا و مناطق مختلف، در گوناگونی رؤیاهای نقش عمده‌ای دارد.

مردم سالم و صالح با مردم فربیکار و حیله‌باز در رؤیاهای مختلف می‌باشند و خواب‌های کفار و صاحبان عقاید ناموزون با رؤیاهای مؤمنان بحق می‌توانند تفاوت‌های ماهوی داشته باشند. افراد دروغ‌گو رؤیاهای دروغ و افراد ترسو و بزدل خواب‌های سست می‌بینند و به همین منوال، هر زمینه‌ای پی‌آمد ویژه‌ی خود را در خواب آشکار می‌نمایند.

شغل، منصب، رنگ، محیط و آب و هوا در رؤیاهای نقش‌های متفاوتی می‌گذارد که وجود تمامی این صورت‌ها کار را بر معتبر بسیار پیچیده و مشکل می‌سازد. وی باید برای تشخیص تعبیری درست، آشфтگی‌های آن را جدا نماید.

پست و مقام و عنوان در تحقیق نوع رؤیا بدون تأثیر نیست؛ اما چنان  
نیست که بتوان رؤیا را بر اساس آن به خواب رؤسا، عالمان، کشاورزان و  
مانند آن تقسیم نمود.

شخصیت خواب بیننده می‌تواند نقش عمدہ‌ای در بازشناسی خواب  
داشته باشد و نوعیت عنوانی فرد در چگونگی رویا تأثیری بسزا دارد.  
البته یک عالم یا شخصیت کشوری یا لشکری کم‌تر خواب بیل و کلنگ  
را می‌بیند؛ همان‌طور که در بیداری چنین است و کشاورزی روستایی  
بیش‌تر خود را در خدمت چنین وسایل و اشیایی می‌بیند و وی کم‌تر  
خواب عادات و اصطلاحات عالمانه و رسوم شاهانه را می‌بیند؛ ولی  
نمی‌توان آن را تحت قاعده‌ای درآورد و باید خود خواب مورد توجه معتبر  
قرار گیرد و عناوین طبیعی و یا اعتباری را نمی‌توان میزانی کلی و اصولی  
در تعبیر دانست، همان‌طور که می‌شود گاه از باب عکس و سند و مشابه و  
مقابله‌ی امور، همگان خواب‌ها و رؤیاها بی می‌بینند که در سمت شغلی  
و یا نوعی خودشان نمی‌باشد؛ مثلاً شاهی خود را در کسوت گدایی و یا  
عالی خود را در کسوت دنیا و زنی خود را در کسوت مردی مشاهده  
نماید که همه‌ی این امور می‌تواند در بازیابی رؤیا و کار معتبر ایجاد مشکل  
نماید.

### مناسبات‌های جانبی رؤیا

در ترکیب یک رؤیا و تحقیق آن باید از مناسبات‌های جانبی آن غفلت  
نمود.

باید در نظر داشت که خواب و رؤیا در چه حالتی و در کجا دیده شده،  
آیا در مسجد بوده است یا در مدرسه، خیابان، باغ و دیگر مکان‌ها، و باید



مالحظه شود که چه افرادی در خواب دیده شده است: زن، مرد، دوست، بیگانه، عالم و یا مردم عادی اطراف وی. همچنین آیا خواب بیننده خود را در رؤیا تنها دیده و یا با دیگران بوده است؟ خواب بیننده تا چه مقدار امور جانبی رؤیا را به یاد می‌آورد؟ آیا وی با حیوانی برخورده و گلی را دیده و یا آن را بوکرده و یا بازنی نیز تماس پیداکرده و یا تنها او را دیده و در کنارش بوده است؟ مجھولی از رؤیاییش را می‌شناسد که جایی و یا کسی و یا چیزی را دیده که در بیداری می‌شناسد و یا از یادش رفته باشد، چه نوع آرامش یا شتاب روانی را در خواب از خود مشاهده کرده، چه عقیده و یا دستوری از او صادر شده و چه گفتاری داشته و یا چه برخوردی را در رؤیا از خود نشان داده است؟ این امور و بسیاری از امور ناگفته‌ی دیگر در شناخت کامل تعبیر رؤیا نقش دارد و خوابگزار باید نسبت به چنین امور جانبی حساس باشد و از آن با بیتفاوتی نگذرد. گاه می‌شود که نقشی جانبی که کم اهمیت به نظر می‌آید تعبیری را تغییر دهد و وجود چیزی رؤیایی را ارزش بیندازد که باید در مقام تطبیق و تعبیر خواب، این گونه امور به طور کامل مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### رؤیا و نام افراد

نام و شهرت و خصوصیات اعتباری افراد با خود افراد بدون مناسبت نیست و اسم فرد در مسمای آن فرد می‌تواند خاطره‌ی ذهنی بر جای گذارد و در زندگی و رؤیایی وی نقش آفرین باشد؛ اما با این وجود، چنین نیست که این گونه امور جزیی نقش کلی و نوعی در خواب داشته باشد و بتوان خوابی را با اسم خود تعبیر کرد. بر این اساس، نمی‌شود با اسم فردی و زوج و فرد کردن حروف آن، خوابی را تعبیر نمود و باید از چنین

کارهای خرافاتی که در گذشته مرسوم بوده است پرهیز داشت و رؤیا و تعبیر را در مدار علمی و روشنمند خود سوق داد و از کارهای بی اساس و روش‌های بی دلیل پرهیز نمود.

نمی‌شود با زوج و فرد کردن حروف اسم و یا تقسیم آن، رؤیایی را تعبیر کرد؛ چرا که هر عاقلی می‌داند که ممکن است افراد فراوانی اسم‌های مشابهی داشته باشند و هر فرد با نامی واحد خواب‌های گوناگونی را بینند.

#### استخاره‌ی آپه و رؤیا

از حروف آیات قرآن کریم و اعداد یاد شده در آن نمی‌توان خوابی را تعبیر نمود و چنین کارهایی حکایت از خرافه دارد و باید احکام تعبیر از پشتونه‌ی علمی درستی برخوردار باشد و نمی‌شود تعبیر خوابی را تنها با اسم و عددی به دست آورد، آن هم به‌طور کلی و قاعده‌ای عمومی. این امر تنها حکایت از ساده‌اندیشی درباره‌ی رؤیا و تعبیر می‌کند و اگر چیزی در این زمینه از زبان اهل فن شنیده شود، حقیقتی است که بهره بردن از آن در تعبیر بسیار محدود و نادر و ویژه‌ی اهل آن می‌باشد و نمی‌تواند به صورت قاعده‌ای عام از آن تعبیر یاد کرد.

مگر می‌شود با استخاره به قرآن یا باز نمودن صفحات قرآن کریم و یا چند صفحه پس و پیش کردن صفحات آن، تعبیر خوابی را به دست آورد و مگر می‌شود با روز و ماه و یا ایام هفته خوابی را بازیابی نمود. خواب اول ماه، خواب دوشنبه و امور همانند آن در تخریب رؤیا و تعبیر و این واقعیت موجود مؤثر است و تعبیر را از علم آن دور می‌سازد. البته، ممکن است روز و ماه و سال در خواب و رؤیا بدون تأثیر نباشد و همان‌طور که

شب جمعه و شب دوشنبه و ماه رمضان و ماه محرم مختلف می‌باشد، در گوناگونی رؤیا نیز نقش آفرینی می‌کند؛ ولی چنین نیست که این گونه امور، معیار و ملاک تعبیر رؤیایی قرار گیرد که باید در جهت سالم سازی رؤیا و تعبیر و برداشت درست علمی از چنین حقایق و اموری از هر برداشت بی‌اساسی دوری نمود و حریم رؤیا و تعبیر را از خرافات دور داشت.

### قرآن کریم و رؤیا

خوابگزار باید در تعبیر و شناخت رؤیا، نخستین منبع مراجعه‌ی خود را قرآن کریم قرار دهد و به آن توجه لازم داشته باشد و از آن کمک گیرد؛ چراکه قرآن کریم بهترین برداشت‌های درست را به معبر زیرک ارایه می‌دهد. البته، باید در نظر داشت که این رویکرد نباید تنها با شماره‌ی آیات و اعداد کلمات همراه باشد و باید فهم آیات الهی و درک درست معانی قرآن کریم در آن نقش عمدۀ داشته باشد؛ حرف «فی المدینه» یا «فی السماء» و یا دیگر کلمات و امور آیات نمی‌تواند در تعبیر نقش داشته باشد و باید از ترکیب آیات، معانی دقیق آن‌ها و برداشت درست از قرآن کریم را پشتونه‌ی تعبیر درست قرار داد.

### رؤیا و بیماری‌های گوناگون

بیماری‌های گوناگون فردی و عمومی می‌تواند خواب را از ارزش بیندازد و آن را از قدرت معبر دور سازد. بعضی از بیماری‌ها ممکن است خود علت تحقق رؤیایی باشد، همان‌طور که می‌شود از بعضی رؤیاها، بیماری‌هایی را شناسایی کرد که این گونه خواب‌ها در حیطه‌ی کاری معبر قرار نمی‌گیرد و جهات روان‌کاوی پیدا می‌کند و باید رشته‌های دیگر را در آن دخالت داد و در صورت ناگاهی و کم‌توانی معبر در آن زمینه‌ها از

صاحبان این علوم استفاده نمود و برای سالم‌سازی افراد، چنین خواب‌هایی را مورد اهمیت قرار داد.

ممکن است دروغگویی فردی علت خوابی شود؛ همان‌طور که می‌توان از تحقق رؤیایی، دروغگویی فردی را به دست آورد و از رؤیایی نوع بیماری خواب بیننده را شناسایی نمود، همان‌طور که می‌شود بیماری، علت خواب و رؤیایی در فردی شود که تمامی این امور باید در رشته‌های مختلف علمی مورد بررسی و تحلیل و تحقیق قرار گیرد و از نتایج درمانی و روانی آن استفاده برد.

#### ارایه‌ی رؤیا به معتبر ناشایست

نباید رؤیای خود را به هر کسی ارایه داد؛ چراکه در این صورت ارزش خود را از دست می‌دهد. رؤیا هنگامی ارزش واقعی خود را حفظ می‌نماید که به معبری شایسته عرضه گردد. خواب‌گزاری دانا، فهمیده، بی‌غرض و سالم که بتواند رؤیا را ثمر بخشد نماید و از آن برای صاحب‌ش بهره گیرد و چنین نیست که هر کس بتواند از عهده‌ی این کار برآید و بتواند خوابی را تعبیر کند. بسیاری از مدعیان تعبیر، در حالی به تعبیر خواب‌های مردم می‌پردازند که صلاحیت این امر را ندارند و باید توجه داشت که چنین نیست که هر کس خوابی را به گونه‌ای تعبیر کرد، آن خواب به همان گونه تعبیر و واقع شود. تعبیر، فال خوب و بد نیست و چشم زخم و زخم زبان و ناله و نفرین نمی‌باشد که هر کس اولین بار رؤیایی را هر طور تعبیر کند؛ خواه آن فرد جاہل و نادان باشد یا اهل و دانا، به همان گونه واقع شود؛ مثل آن که فردی بگوید هر کس هر بیماری را معاينه کند؛ هر چند وی فرد نادانی باشد، سبب سلامتی بیمار می‌گردد.

رؤیا را نباید در اختیار هر کس گذاشت و از تعبیر هر کس نیز نباید احساس ترس و یا آرامش کرد؛ زیرا تعبیر نااهل تنها رؤیا را بی حاصل می سازد و فرد را از ثمرات آن باز می دارد، نه آن که تعبیر نااهل واقع شود.

رؤیا واقعیت است و مستقیم یا غیر مستقیم می تواند با حوادث و امور مختلفی رابطه داشته باشد و خوابگزار شایسته و دانا و بی غرض می تواند در یافت ثمرات آن موفق گردد و این طور نیست که هر کس هرچه گفت، واقع تابع گفته‌ی آن فرد شود و حقایق عالم در گرو گفته‌ی نادانی تغییر نماید و معتبر رؤیا، هیچ نقشی در واقع و حقیقت آن ندارد و وی فقط قدرت یافت حقیقت موجود رؤیا را دارد. البته، ممکن است سخن وی در ذهن خواب بیننده توهمنی را ایجاد نماید و او خود را به آن سخن مشغول سازد و خویش را آزار دهد که این امر به تعبیر و خوابگزار ارتباطی ندارد و در هر صورت از نتایج آن کلام به شمار می رود و نه رؤیا.

### رؤیا و زمان

زمان در تحقق رؤیا نقش دارد و خصوصیات زمانی تأثیرات متفاوتی در رؤیا می گذارد و بر این اساس، رؤیایی واحد در زمان‌های مختلف تعبیر گوناگونی را می پذیرد. البته، چنین نیست که زمان و خصوصیات آن تأثیر کلی در خواب بگذارد، بلکه باید گفت: زمان در آن بدون اثر نیست و خواب خوب و رؤیایی سالم به طور کلی در زمان‌های خوب و عزیز تحقق می یابد؛ مگر برخی از رؤیاهایی که زمینه‌ی بروز امر مهمی می باشد که شاید زمان مناسبی نیز نداشته و فرد مهمی آن را ندیده باشد که باید دانست چنین خواب‌هایی از اهمیت فراوانی برخوردار است و ممکن است در زندگی فرد یا گروهی نقش اساسی و عمده داشته باشد.

هر چند زمان در تحقیق و نوع خواب نقش دارد؛ ولی این طور نیست که زمان بتواند حقیقت رؤیا را نشان بدهد و یا رؤیا معلول زمان باشد و زمان بیانگر رؤیا و ثمر آن باشد.

با توجه به آنچه گذشت نمی‌توان رؤیا را با توجه به روزهای هفته و ماه و سال تعبیر کرد و در تعبیر خواب نباید بر این گونه امور اعتماد داشت و تمسک به چنین اموری اگر شکل قاعده به خود گیرد و امری کلی شمرده شود، از خرافه به دور نیست و تعبیر را از ارزش واقعی و موقعیت علمی آن دور می‌دارد.

### رؤیا و حالات غیر طبیعی

رؤیا در حالت غیر طبیعی ارزش تعبیری چندانی ندارد و تنها موقعیت نفسانی خواب بیننده را بیان می‌نماید.

رؤیای فرد بیمار و کسی که در حال خوف و ترس و یا در حال جنگ و ستیز است و افرادی که خصومت‌های خانوادگی و فامیلی دارند و یا گرسنه و بدکار می‌باشند و یا کسی که تنهاست و یا نیازمندی در خود احساس می‌کند و کسانی که آرزوهای دور و نزدیک دارند و همچنین افرادی که دارای معلولیت‌های جسمانی می‌باشند و از نواقص عضوی رنج می‌برند و کسانی که دلپستگی به چیزی و یا کسی دارند، و خواب آنان برآمده از آن احساس است و بر کمبودی در آنان دلالت دارد، رؤیای آنان ارزش تعبیری ندارد و تنها حالات و خواسته‌های آنان را حکایت می‌کند، مگر آن که وجود نقص و کمبودی از خود را در خواب نبینند؛ زیرا چنین افرادی می‌توانند در جهات مختلف دیگر دارای رؤیاها پرثمری باشند؛ چنان که تمام افراد بشر درگیر کمبودها و آرزوهای مختلفی



می باشند و فقدان در جهتی از زندگی، آنان را از حرکت در دیگر جهات باز نمی دارد و آدمی پیوسته در تمام جهات گام بر می دارد و خواب و بیداری انسان نیز از این قاعده‌ی کلی استثنای نمی شود.

### رؤیا و چهره‌های شایسته

رؤیا قاعده‌ای کلی ندارد که اگر فردی خواب پیامبران، فرشتگان و دیگر چهره‌های قدسی و ممتاز را ببینند، تعبیر آن چیست و این طور نیست که این گونه رؤیاهای تعبیری منحصر داشته باشد و بتوان بر اساس آن برای همه نسخه‌ای واحد را داد؛ اگرچه چنین رؤیایی بدون وجود مناسبت دیده نمی شود.

### رابطه‌ی رؤیا و تعبیر

گاه می شود که خواب صورت خوشی ندارد و رؤیایی پرحداده و پرخوف و خطر می باشد و فرد در خواب بسیار آزرده و غمآلود می گردد، این در حالی است که تعبیر آن بسیار خوش است و آرامش را در پس می آورد و همین طور در جهت عکس، می شود که سروری، غمگینی و حزن، و حیاتی مرگی را به دنبال داشته باشد.

می شود که تعبیر صورت عکس و ضد و مقابل و یا مشابه رؤیا داشته باشد و چنین نیست که همواره بین رؤیا و تعبیر هماهنگی کیفی و کمی برقرار باشد؛ هر چند این ناهمانگی خود هماهنگ می باشد و ظرفات رؤیا و تعبیر را می رساند. این چنین است که باید گفت تعبیر رؤیا در خور و توان هر کسی نیست و نباید از دیدن هر رؤیا شاد و یا غمناک شد، مگر آن که به معبر توانا دسترسی باشد و وی تعبیر آن را باز گوید.

### بیداری شایسته و رؤای خوب

برای دیدن رؤیاهای خوب و خوش و ثمربخش و دارای معنا، هر کس باید بیداری خوب و خوشی داشته باشد و از پرخوری و خوردن خوراکی‌های زاید خودداری نماید و بر قدر لازم خوراکی بستنده نماید و بر خود زیاده و کاستی رواندارد و مزاج خود را به طور متوسط نگاه دارد و در سالم‌سازی جسم و روح خود کوشان باشد و روح خود را از هر کجی و کاستی به قدر توان دور دارد و به امور معنوی دلبستگی و علاقه داشته باشد.

### رؤیا، هنالی و شغل‌ها

خواب‌هایی که افراد در رابطه با شغل‌های خود می‌بینند چندان مهم نیست و تنها تکرار حافظه و عادت قوای نفسانی است که در خواب به طور ناخودآگاه صورت می‌گیرد و تعبیر چندانی ندارد، جز آن که از حقیقتی حکایت کند و بر واقعیتی دلالت داشته باشد.

۲۷۴

اگر نانوایی در رؤیا ببیند که نان می‌پزد یا قاضی ببیند که مشغول قضاؤت است یا کارمند بانکی خواب بیند که پول می‌شمارد، هیچ یک تعبیری ندارد و تنها بازی نفس و عادت قوای نفسانی است که صورت مکرر را نقش می‌دهد.

البته، فراوان می‌شود که در میان این گونه خواب‌ها، تازگی‌های فراوانی به چشم می‌خورد و واقعیت تاخ و شیرین از همین گذرگاه نشان داده می‌شود که هر کس باید نسبت به چنین خواب‌هایی دقت فراوان داشته باشد تا بازی نفس را از ثمرات رؤیا باز شناسد و از آن بهره گیرد.

### ارزش رؤیا

ارزش رؤیا به کیفیت و ثمرات و نماهای مختلف آن است، نه به شغل و منصب و پست و مقام. ممکن است فرد پر شهرتی خواب بی ارزشی ببیند و مرد شریفی رؤیای فرویدین و فرد فرویدینی رؤیای مهمی را مشاهده نماید. چنین نیست که افراد بر جسته، تمام وجودشان بر جسته و افراد فروودست همهی وجودشان فرویدین باشد؛ گاه می شود که رؤیایی گوشی دل بزرگی را نشان می دهد؛ در حالی که خواب بیننده را کوچک و حقیر می شمرند و رؤیایی از دل کوچکی حکایت می کند که صاحب آن از رجال و بزرگان است. رؤیاهایی این چنین، گذشته از ارزش تعبیری، ارزش روانکاوی و بهره بردن در زمینه های روان درمانی را در بر دارد.

### رؤیای کودکان و دیوانگان

از خواب کودکان و رؤیای دیوانگان دارای تشخیص نباید غفلت نمود؛ زیرا ممکن است در مواردی اندک بسیار راهگشا باشد.

رؤیای چنین افرادی اگر دیگران را در خواب دیده باشند که نوعی ارتباط با آنان دارد؛ خواه رابطه‌ی فامیلی با آنان داشته باشند یا شغلی و یا تنها هم محلی یا همسهری باشند و مانند آن قابل تعبیر است و نباید آن را نادیده گرفت؛ زیرا ممکن است بی توجهی آنان به امور مادی و محسوس سبب بلندای بلند دید آنان در خواب گردد و واقعیتی را از دورادر ببینند. البته، نمی شود خود را به رؤیاهای آنان وابسته کرد و تنها معتبر توانا می تواند بهره های کافی را از رؤیاهای آنان برای افراد دیگر بگیرد.

البته، بسیاری از خواب های این افراد بی اساس است و تنها تکرار حافظه‌ی آنان به شمار می رود و تعبیری ندارد.

### تعبیر رؤیا در زمان‌های دور

گاه تعبیر رؤیایی در زمان‌های بسیار دور اتفاق می‌افتد و سال‌ها به طول می‌انجامد تا رؤیایی تعبیر خود را نشان دهد؛ همان‌طور که ممکن است همه‌ی خوابی که دیده شده به تمامی در همان روز محقق گردد. نفس بر اثر پاکی و طهارت و یا کدورت و ظلمتی که دارد، گاه نزدیکی را دور می‌بیند و گاه نیز زمان دوری را به خوبی مشاهده می‌نماید و از این نظر، فهم زمان تحقق تعبیر از کارهای بسیار مشکل معتبر توانا می‌باشد؛ اگرچه معتبر می‌تواند با قدرت و بصیرت خود و آشنایی کامل با فرد خواب ببیند و مشکل را حل نماید و نزدیکی و دوری زمان وقوع تعبیر را مشخص نماید.

در میان این رؤیاهای می‌شود که مغایباتی مهم وجود داشته باشد و نفس آدمی واقع بسیار مهمی را از پس زمان‌ها ببیند و حوادث آینده‌ی مربوط به خود و یا دیگران و جامعه را در نظر داشته باشد و پیش از زمان وقوع، خود را همراه زمان آینده نماید.



۲۷۶

### ملک‌های شناخت تعبیر درست

چگونه می‌توان خواب‌گزاری که شرایط وی در پیش گفته شد را بازشناخت و از چه طریقی می‌توان اورا محک‌زد تا معیار صدق و کذب وی شناخته گردد؟

چگونه ممکن است فردی به عنوان معتبر بتواند چنین راهیابی و بازیابی گویا و روشنی از رؤیا داشته باشد، آن هم بینشی که هماهنگی با خارج داشته باشد و ارزش عینی و اجرایی نسبت به فرد بیابد؟



معبری شایسته باید چه میزان از اعتلای نفسانی داشته باشد تا بتواند  
چنین وظیفه‌ای را ایفا کند و بتواند رابطه‌ی خواب را با فرد مشخص  
نماید و واقعیت را از ورای صورت‌های مختلف دریابد و واقع را از  
صورت آن به دست آورد؟

چگونه می‌توان باور داشت که خواب‌های آدمی، چهره‌های بروز و  
ظهور حقایقی می‌باشد که به آینده و یا گذشته‌ی انسان مرتبط است و  
رابطه‌ای بس دقیقی میان رؤیا و انگیزه‌های گوناگون آدمی می‌باشد.  
چرا پیش‌نگری نفس و بازیابی نفسانی برای فرد به واسطه‌ی رؤیا  
بدون صورت انجام نمی‌شود و چرا هر فردی نمی‌تواند واقع را درون  
خواب و با ترکیب صورت‌ها و در قالب معنا و توجه معنوی بیابد؟  
همان‌گونه کننده‌ی صورت‌های دیده شده و فاعل تحقق رؤیا چیست و  
چه عوامل و قوایی می‌تواند در تحقق رؤیا نقش اساسی داشته باشد؟

پرسش‌هایی که در این زمینه وجود دارد بسیار است و هر یک راه را بر  
مسایل دیگری می‌گشاید و انسان را غرق پرسش و پاسخ می‌نماید و چه  
خوب است که در مقام مناسب خود این گونه امور به طور کامل و گسترد  
مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد و از آن پرده‌گشایی شود؛ ولی در این مقام  
تنها به خلاصه‌ای از آن بسنده می‌شود.

شناخت معبر راه‌های گوناگونی دارد و در ابتدا و پیش از هر چیز  
می‌توان از نوع بیان و پاسخ‌واری و درنهایت وقوع تعبیر آن به صدق معبر  
پی برد.

معبر واقعی از سکینه و وقار بالایی برخوردار است و در برداشت  
خود از رؤیا، نسبت به ظرایف آن حساس می‌باشد و واقع را با توجه

نفسانی می‌خواند و فرد عاقل و دانایی که خواب را دیده، می‌تواند از نوع  
بیان وی، صدق کلام او را بیابد.

معبر صادق را می‌توان به مرور زمان و از تکرار تعبیرهای وی بهتر  
شناخت و در ابتدای امر شناخت او چندان آسان نیست.

البته، شناسایی خوابگزار از جانب فرد یا افراد یک محیط و جامعه  
نباید با انکارهای بی‌جا و یا تمجیدهای عامیانه و تعریفهای بسیار مورد  
همراه باشد و باید دانست که چنین شناسایی در ابتدای امر یا در پیان،  
تنها برای افراد دانا و ماهر میسر است و افراد عامی و دور از تشخیص،  
هرگز قدرت شناسایی خوابگزار صادق از کاذب را ندارند.

### چگونگی بصیرت پافتن معبر

معیار صدق گفته‌های معبر بصیرت و دید نافذ وی نسبت به حوادث  
پنهانی است، آن هم به طوری که با حوادث موجود خواب بیننده  
هماهنگی کامل داشته باشد و تنها بصیرت معنوی و آگاهی حقیقی و  
توسعه‌ی وجودی و روشنایی روح و صفاتی دل و رونق باطن معبر  
شایسته است که چنین پی‌آمدی دارد.

خوابگزار می‌تواند با عنایات از پیش یافته‌ی ریانی و استمداد از  
قوای صافی باطنی، پرده‌های گوناگوی را کنار زند و آینده و گذشته‌ی فرد  
را از صورت‌های مختلفی که دیده است بازیابی نماید.

همان‌طور که آدمی از حواس و قوای ظاهری برخوردار است و  
می‌تواند در صورت صحبت به خوبی پیش پای خود را ببیند و کلمات  
دیگران را بشنود و از چشم و گوش و دست و پا و دیگر حواس و اعضا و  
جوارح به خوبی استفاده نماید، می‌تواند از حواس باطن و قوای درونی



که از پیچیدگی خاصی برخوردار است، چنین بهره‌برداری را نماید.

انسان می‌تواند از نیرو و توان نهفته‌ی درون خود - در صورت سلامتی و فعالیت قوا - به خوبی بهره‌برداری و از آن استفاده نماید، با این تفاوت که آدمی در استفاده از قوای ظاهری و مادی محدودیت بسیار دارد و نمی‌تواند بدون تحصیل شرایط مادی از آن بهره‌ای بجوید؛ ولی قوای باطنی از چنین محدودیتی به دور می‌باشد و حد و مرز مادی را ندارد و می‌تواند در صورت سلامت و تحقق همت و رفع موانع به طور نامحدودی از آن مدد برد.

انسان در ظاهر خود چشم و گوش و قوه‌ی لامسه دارد، اگرچه همه محدود و مشخص است. در انسان قوای باطنی فراوانی است که می‌تواند دارای چشم‌های فراوان و بصیرت‌های بسیار و رؤیت‌های بی‌پایانی باشد و نسبت به آن جای هیچ تردید و انکاری نیست؛ همان‌طور که فرد نایبینا نباید انکار توانایی دیدن افراد بینار نماید، بینا نیز نباید رؤیت باطنی اولیای الهی را انکار نماید.

البته، تمام این توانایی و قدرت باطنی هنگامی به فعالیت می‌رسد که فرد بتواند موانع و مفاسد موجود در نفس را از خود دور نماید و اموری که سبب در بند شدن و ناسوتی گردیدن نفس می‌شود را از خود برطرف نماید و گرنه همچون نایبینایی است که بخواهد چیزی را با فشار و فریاد ببیند، انسان گرفتار هوا و هوس نیز نمی‌تواند پس پرده‌های امور را ببیند و قرآن مجید به آن اشاره می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَقْعُدُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا

بیصرون بها»<sup>۱</sup> که اشاره به همین موانع موجود در نفس می‌باشد. این افراد هرچند دارای قلب‌ها هستند، یافته‌ای ندارند و هرچند از چشم‌های فراوانی برخوردارند، بصیرت و دیدی خوانا از امور و حوادث ندارند.

اگرچه می‌شود گفت: جمع «قلب» و «عين» که همان چشم است، به اعتبار فرد است، می‌تواند این گونه نیز باشد که هر فردی می‌تواند در صورت سلامت و پاکی از چنین جمعیت و گسترده‌گی برخوردار باشد و دارای قلوب فراوان و چشم‌های باطنی بسیاری گردد.

همان گونه که فرد فاقد امری نباید بی‌مهابا آن را انکار کند، گرفتار هوا و هوس و شکم و شهوت نیز نباید چنین بصیرتی را در افراد شایسته انکار نماید و در صورت انکار، نمی‌تواند فرد عاقلی به شمار رود.

البته، در افراد این بصیرت و بینایی دارای مراتب مختلفی است و اولیای الهی نیز هر یک مقام خاصی را دارند تا جایی که حضرات انبیای الهی نسبت به یکدیگر دارای مقامات مختلف و خصوصیات ممتازی می‌باشند و نسبت به رسول اکرم ﷺ «دنی فتدلی»<sup>۲</sup> وارد می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام سخن از «سلوونی قبل آن تفقدونی»<sup>۳</sup> سر می‌دهد و در میان تمام اولیای الهی، این دو بزرگوار به مقام «قاب قوسین او آدنی»<sup>۴</sup> نایل می‌آیند و خود را در محضر قرب حق بی‌پرده می‌بینند.

هنگامی که چنین عروج و رشدی برای جناب انسان محقق است و او می‌تواند در حریم حق خیمه زند، رؤیت حقایق مثالی و درک وقایع و حوادث ناسوتی و ارجاع صور و تراکیب به اصل آن چندان مشکل نیست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۸۰

۱-آل عمران / ۱۷۹ . ۲-نجم / .۸

۳-نهج البلاغه، ص ۲۸۰. رسائل مرتضی، ج ۱، ص ۳۹۴ . ۴-نجم / .۹

و انکار آن معقول نمی‌باشد؛ اگرچه دیدن و بودن، باگفتن و شنیدن تفاوت فراوانی دارد و کسی که دل درگرو حق بسته به خوبی باور دارد که رؤیت حقایق غیبی برای اهل آن محقق است و کسی که حکم هوا و هوس را پذیرفته، این گونه معانی را دریافت نمی‌کند و تنها دل به هوای نفس می‌سپرد و یقین او هوا و علمش هوس می‌گردد و دل بر ناسوت و احکام آن می‌بندد و به قدرت، همت و بصیرت انسان بی‌اعتنای شود؛ هرچند مردم عاقل و هوشمند بی‌مهابا انکار امر مجهول و ناشناخته‌ای را به خود راه نمی‌دهند و هر مرتبه‌ای از وجود کمال را زمینه‌ی فقدان مراتب برتر می‌سازند و همت بر رفع آن می‌گمارند.

#### کمال نفس هعبر

اما معبر باید چه میزانی از کمال نفس و درک معانی را داشته باشد تا شایسته‌ی این عنوان گردد و بتواند حقایق معنوی را از صورت‌ها جدا سازد و راهگشای دیگران باشد.

از آنجه گذشت دانسته شد که درک معانی و داشتن معرفت ربویی، تنها به دانستن مفاهیم و حفظ اصطلاحات و اکتساب ظواهر صوری نیست؛ بلکه معبر باید یقین، حقیقت معرفت، روح علم و واقع معنویت را در خود یافته باشد تا چشممه‌ی باطن و دل وی سرشار از رؤیت و بصیرت گردد و با تحقق این امر، مشکلی در رؤیت و یافت حقایق صوری و معنوی نداشته باشد.

با حصول این معانی و حضور حقایق ریانی در باطن اولیای بحق، نباید مراتب را از نظر دور داشت که هر فردی مقامی محفوظ و حدی مشخص دارد و این گونه نیست که هر یک از اولیا تمام مراحل و مقامات را بیابند و

با آن را با کسانی بازگویی کنند. بر این اساس باید روش باشد که هر رؤیتی باطن محقق خود را داراست و هر بیانی در خور فردی می‌باشد و تمامی امور در مقام ثبوت و اثبات، قانونمند و خردپذیر می‌باشد.

چگونه می‌توان باور داشت که رؤیاهای آدمی به حقایق حال، گذشته و آینده وابسته باشد؟ رؤیاهای انسان عوامل بروز و ظهور حقایقی هستند که در گذشته و یا آینده‌ی آدمی نقش عمدۀ دارند و با موجودی فرد بی‌ارتباط نمی‌باشد. در شناخت این امر نباید از دو موضوع بسیار عمدۀ و مهم غفلت نمود: یکی آن که در سراسر هستی و عالم وجود، نظمی خاص حاکم است و آدم و عالم از چینشی طبیعی برخوردار است، و در عالم، هر ذره سیر وجودی خود را طی می‌کند و در میان تمام موجودات نسبت به این نظم تفاوتی نمی‌باشد و هرچه موجودی از ظرافت و عظمت بیشتری برخوردار باشد، از نظم و چینش بیشتری برخوردار است.

مول و فرم

۲۸۲

دیگر آن که انسان به مراتب از موجودات دیگر عالم هستی پیچیده‌تر و پرمحتواتر می‌باشد و در رأس موجودات عالم هستی قرار دارد و غایت خلقت موجودات و همت ظهور عالم است.

با در نظر داشتن این دو موضوع که عالم و آدم را چینشی طبیعی هدایت می‌کند و موجودات عالم در عین پیچیدگی، از نظم و هماهنگی خاصی برخوردار است و هیچ حلقه‌ی مفقوده‌ای در تمام عالم هستی یافت نمی‌شود و انسان در رأس این نظام وجودی قرار دارد و ظهور کامل حق می‌باشد، آنگاه رابطه‌ی هرچه بیشتری رؤیا با حوادث فرد مشخص می‌گردد.

انسان در خواب حالتی دارد که با بیداری وی متفاوت است و یکی از آن تفاوت‌ها، انصراف نفس از حواس ظاهری است. نفس در این هنگام خود را قهرمان‌تر از حواس می‌یابد و خود را سبک‌بارتر احساس می‌کند و توجه بیش‌تری به باطن خود می‌نماید و آینده و گذشته‌ی خویش را در شعاع دید خود می‌بیند و توجه ملموس نسبت به فعالیت‌ها و استعدادهای خود پیدا می‌کند و تمام حوادث مختلف فعلی و استعدادی خود را در تیررس قرار می‌دهد و عنایت خود را به آنچه برای وی اهمیت دارد، معطوف می‌نماید و همین توجه و عنایت در حالت انعکاس و صورت‌یابی، حالت رؤیا را شکل می‌دهد و از چنین ظهوری در خواب به رؤیا تعبیر می‌شود.

البته کسی می‌تواند چنین نظره و توجه هماهنگی داشته باشد که از سلامت نفس و قوت روح و صفاتی دل برخوردار بوده و از موانع و نگرانی‌های غیر مادی به دور باشد که در غیر این صورت، به میزان نواقص خود، در توجهات نفس و تحقق صور ناهمانگی خواهد یافت تا جایی که دیگر رؤیایی او ارزش تعبیری ندارد و از اضفای احلام به شمار می‌آید.

پس در بیانی کوتاه و رسا می‌توان گفت: توجه نفس به موقعیت واقعی خود، عامل تحقق رؤیا در خواب می‌گردد و چنین حادثه‌ای با نظم ویژه‌ای که در عالم و آدم می‌باشد، نمی‌تواند با وقایع خارجی فرد بی‌ارتباط باشد؛ بلکه نقشی از گذشته و یا آینده‌ی آدمی است و گذشته و یا آینده‌ی خود را به نوعی شکل می‌دهد و بر آن صورت می‌زند و نفس فرد، نقاش وجودی خود می‌گردد.

رؤیا معلول اعمال و اندیشه‌های مدام آدمی است، همان‌طور که تمام انگیزه‌های انسانی سرچشمه از علل و اسباب طبیعی دارد.

### نقش صورت در رؤیا

چراهیابی به عوالم مثالی بدون ترکیب صورت‌های گوناگون انجام نمی‌پذیرد و چرا آدمی نمی‌تواند واقع را در درون خویش و بدون شکل و صورت و به صورت معنا دریابد؟ در پاسخ باید گفت: نفس در همه‌ی توجهاتی که دارد بدون قوای خود نمی‌باشد و وی بر تمامی قوای خود عنایت دارد و عمدت‌ترین نیروی نفس در ظاهرسازی حقایق و امور، نیروی خیال و صورتگری است که همه‌ی وقایع و حتی معانی را به صورت و شکل می‌کشاند؛ گذشته از آن که بسیاری از امور و وقایع در نفس و حافظه‌ی آدمی دارای صورت‌هایی خاص می‌باشد.

پس چنین نیست که نفس به‌نهایی کاری را انجام دهد؛ گذشته از آن که نفس در مقام عالی، خود مجری کاری نمی‌باشد و نیروهای مختلف خود را که هر یک کاری را به مقتضای موقعیت خود انجام می‌دهد به خدمت می‌گیرد و می‌توان گفت: نفس بدون قوا و ایادی کاری را به انجام نمی‌رساند؛ اگرچه قوانیز چیزی جز نفس نمی‌باشد و دوگانگی میان آن‌ها در کار نیست و همه‌ی آن‌ها، تنزیلات و مراتب و حالات مختلف یک حقیقت‌گسترده در شؤون مختلف می‌باشد که نام‌های متفاوت به خود می‌گیرد.

بنابراین، توجه نفس به امور گذشته یا حوادث آینده با عنایتی گسترده به تمامی قوا و نیروهای مختلف خود می‌باشد و این دستیابی نمی‌تواند بدون صورت و شکل تحقیق پذیرد و گاه می‌شود که نیروی خیال برای



بیان واقعه‌ای صورت‌های مختلف را ترتیب می‌دهد و گاه در صورت انعکاس، آن واقعه را با صورت‌های ناموزون و نامناسبی درگیر می‌سازد و کار را برای بازیابی آن مشکل می‌نماید و هرچه تعدد و ناموزونی آن هارو به فرونی گذارد، خواب و رؤیا پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند تا آن که به تعبیر نیازمند می‌گردد.

البته چنین نیست که نفس یافته‌ای بدون صورت داشته باشد؛ بلکه نفس می‌تواند به خصوص در مرتبه‌ی عالی و بالا، معانی معنوی را بدون صورت در خواب و یا بیداری به آدمی القا کند و اولیای خدا فراوانی از این گونه حقایق را که برتر از رؤیاست داشته باشند؛ ولی چیزی که هست دیگر به این امور رؤیا آن هم رؤیایی که نیازمند تعبیر باشد، گفته نمی‌شود. به عنایتی که از نفس آدمی توسط صورت و شکل و نیروی خیال پیدا می‌شود «رؤیا» گفته می‌شود و رؤیاست که نیازمند تعبیر می‌باشد و دیگر یافته‌های معنوی که برتر از صورت و خیال است، توجهات عالی تر نفس است که به معبر و تعبیر نیاز نداشته و عنایات ریانی حق است که به آدمی القا می‌گردد و در صورت کثرت این معانی چنین فردی در ردیف افراد عادی نمی‌باشد؛ بلکه دارای نفس پاک و دلی باصفاست و در جرگه‌ی اهل معنا قرار دارد.

### همانگ کننده‌ی رؤیا

از بیان بالا، پاسخ پرسش ششم نیز روشن می‌گردد و همانگ کننده‌ی رؤیا و عواملی که می‌تواند در تحقیق رؤیا نقش داشته باشد به دست می‌آید. همانگ کننده‌ی تمامی این امور، نفس آدمی است که با توجهات خود، سراسر امور را رهبری می‌نماید و همه‌ی عواملی که در

تحقیق رؤیا نقش دارد، همان نیروهای مختلف و قوای فراوان نفس می‌باشد.

نفس است که با موجودی خود و با فعالیت‌های فکری و عملی، خویش را در زمان گذشته و آینده ظاهر می‌سازد و مرشد و مربی خود می‌گردد و در حال فراغت، حواس ظاهری خود را باز می‌یابد و آن را در حافظه‌ی خود نگاهداری می‌نماید تا در بیداری و توجه خودآگاه، زمینه‌های بهره‌گیری را فراهم سازد.

پس بروز و ظهر نفسم در خواب به صورت رؤیا می‌تواند زمینه‌ای برای بهره‌گیری نفس در حال بیداری و هوش خودآگاه باشد و هماهنگی آن توجه نفسانی که رؤیانام می‌گیرد و این هوش عقلایی، بهترین راهنمای ارشاد و پیش‌نگری را به توسط معتبر برای انسان وارسته فراهم می‌آورد.

از مباحثی که در پیش گذشت، به خوبی اهمیت تعبیر و معبر و خواب و رؤیا روشن می‌گردد و نقش تعبیر در ارشاد و آگاهی آدمی و جایگاه خوابگزار و ویژگی‌های وی به دست می‌آید.

هنگامی که تمام این امور با هم هماهنگ شوند، آنگاه روشن می‌گردد که چهره‌های گوناگون رؤیا می‌تواند در زندگی فرد نقش بسیار زیادی داشته و از مقام و ارزش بالایی برخوردار باشد و توجیه و تأویل رؤیا و وصول به حقیقت آن، عظمتی فراوان به همراه دارد.

# فصل چهارم

علم فرات





### دانش «فراست»

برای تعبیر خواب، آگاهی بر علم «فراست» یا برداشت‌های فنی و دقیق از ظرایف آفرینش موجودات و اشیا امری ضروری است تا معتبر بتواند به واسطه‌ی خصوصیات و حالت‌های مختلف جسمانی و روانی افراد، بر نوع تعبیر و غایت و ثمر آن خواب اطلاع و وقوف کامل پیدا کند.

مهم‌ترین منبع شناخت این علم، قرآن کریم می‌باشد؛ چنان‌که در علم تعبیر این گونه بود و برای اثبات اصل این علم و تحقق حقیقی آن می‌توان شواهد فراوانی از آیات قرآن کریم را فهرست نمود.

این علم با تمام جهات مختلف و ابعاد گستردگی آن از زوایای روح آدمی حکایت می‌کند و در نفس واقع وجود دارد.

این علم همچون برخی از خصوصیات و صفات از امور موهبتی می‌باشد و دست الهی در آن به وضوح دیده می‌شود و چندان عمومی و عادی نمی‌باشد؛ ولی می‌توان با پیگیری در جهت زمینه‌های مختلف آن، جهات اکتسابی را در آن ایجاد، رشد و جلا داد و با تعلیم و تعلم و بازیابی هرچه بیش‌تر، افراد آن را گسترش داد.

البته، مردم عادی به طور نسبی کم و بیش از این علم برخوردارند و گاه داعیه‌ی داشتن آن را دارند و برای اثبات آن در خویش به بیان شواهد و مواردی می‌پردازنند که چندان نیز دور از واقع نمی‌باشد؛ اگرچه ممکن است بیش تر از واقع ادعا داشته باشند و ممکن است عده‌ای با داشتن چنین دارایی عظیمی بر خود نبالند و یا به‌طور کامل از وجود آن در خود اطلاع نداشته باشند و از آن بهره‌ای نبرند.

### علم فراست از دیدگاه قرآن کریم

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ».<sup>۱</sup>

این آیه در داستان حضرت لوط؛ آن‌جا که به تشریح عذاب قوم وی می‌پردازد آمده است: «فجعلنا عاليها سافلها، وأمطرنا عليهم حجارة من سجيل»؛ و شهر و دیار آنان را زیر و رو کردیم و آنان با سنگباران کردیم و بعد از این می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»، این‌ها علامت‌ها و نشانه‌هایی گویا برای مردم آگاه و هوشمند است.

این آیه علم فراست را در هوشمندی بر دریافت ظرایف امری شخصی منحصر نمی‌داند و آن را به جهات کلی و عمومی سرایت می‌دهد. این نوع برداشت و درک معرفتی بر جامعه نیز صادق است و تنها محدود به امور فردی و خصوصیات چهره و صورت و یا دیگر اشیا نمی‌باشد و همچون علم تعبیر می‌تواند تمام انواع برخورد را در بر داشته باشد، همان‌طور که زمینه‌های مختلف صدر و ذیل آیات قبل از آن چنین برداشتی را می‌رساند.

«متوسمین» برخی از هوشمندان میباشند که اقتداری ویژه و بصیرتی نافذ در دریافت حقایق دارند و به صورت ضعیف این امر در کسانی که افق دیدشان بیشتر و برتر از دیگران است دیده میشود.

شاهد بر این معنا روایت هلالی؛ امیر مدینه است که گوید: «سألت عن جعفر بن محمد عليهما السلام، فقلت له: يابن رسول الله عليهما السلام، في نفسي مسألة أريد أن أسالك عنها، فقال عليهما السلام: إن شئت أخبرتك بمسألتك قبل أن تسألني، وإن شئت فاسئل؟ قال: قلت له عليهما السلام: يابن رسول الله عليهما السلام، وبأي شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي؟ فقال: بالتوسم والتفرس؛ أما سمعت قول الله: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و قول رسول الله عليهما السلام: «اتقوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله»؟

- از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: یابن رسول الله، در دلم امری است که میخواهم آن را از شما بپرسم. حضرت فرمودند: میخواهی خود بگویی یا آن که من آن موضوع را برایت بگوییم؟ هلالی گوید: از حضرت پرسیدم: شما از کجا مییابید که در من چه پرسشی است؟

حضرت فرمودند: به «توسم» و «تفرس» و با هوشمندی و زیرکی، و در ادامه فرمودند: مگر تو این آیه را که میفرماید: «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و حدیث پیامبر اکرم علیه السلام که میفرماید: مواطن زیرکی و هوشیاری مؤمن باشید؛ زیرا مؤمن همیشه با نور الهی و با چشم حق به مسایل و موضوعات نگاه میکند نشنیده‌ای. ایشان سپس موضوع رفتن جناب امیر مؤمنان علیه السلام بر دوش پیامبر اکرم علیه السلام را مطرح میکند.

این حدیث شریف بر موضوع فراتت و هوشمندی دلالت واضح دارد، اما باید توجه داشت که آن حضرت با امیر مدینه نوعی جدال

احسن داشته‌اند؛ زیرا راه‌های آگاهی و اطلاع امام علیؑ بر مغبیات از امور پیچیده‌تری به غیر از این طریق و با روش‌های برتری در دست اوست او استفاده از این روش برای کسانی است که برای درک حقیقت به دریافت ظواهر مسایل و امور نیاز داشته باشند؛ ولی حضرات معصومین و ائمه‌ی هدی علیهم السلام، حقایق را بدون نیاز به مراجعه به ظواهر می‌توانند به دست آورند؛ اگرچه منافاتی ندارد که حضرت از همین راه - فرات - مطلب را بیان فرماید؛ زیرا کسی که قدرت بر روش‌های برتر را دارد، قدرت بر این طریق را به صورت اولی دارد و با هر دید که بخواهد می‌تواند امور را مشاهده نماید؛ ولی حضرت در این برخورد می‌خواهد به امیر مدنیه به طور ملموس یادآوری نماید که فهمیدن پنهانی‌های آدمی به شنیدن و حواس ظاهری منحصر نیست، و اگر آدمی دل را صیقل دهد، از شنیدن و گفتار برای دریافت حقایق بی‌نیاز می‌شود و نمی‌شود چیزی را از مؤمن به حق پنهان داشت و حضرت این مطلب را به شیوه‌ی جدال احسن و به بیانی که برای امیر قابل پذیرش باشد عنوان می‌کند و بر آن با نقل آیه و روایت استدلال می‌نماید.

روایت نبوی بر این نکته تأکید دارد که مواطن آگاهی‌ها و دقت‌های مؤمن باشید و مؤمن به حق را کم نبینید و در مقابل وی بی‌توجه و بی‌مالحظه نباشید؛ زیرا در دل مؤمن، نور و چشم‌ساری از رشحات وجودی انوار الهی وجود دارد که از ورای چشم‌هایش به امور می‌اندیشد و آن را نظاره می‌کند و درون بسیاری از پنهانی‌های را می‌شکافد و امور را از پس پرده‌ها بر می‌رسد.

البته همین روایت دلالت دارد که این نوع آگاهی و برداشت و یافت



چنین شعوری از درس و مدرسه برنمی‌آید و تنها صفاتی باطن و روشنی دل می‌خواهد و درس و بحث می‌تواند در رشد آن دخالت داشته باشد، در صورتی که این امور جهات شناخت و خصوصیات صوری و معنوی این نوع دانش را بیان نماید.

### سیهای اهل حق

«سیماهم فی وجوهم من أثر السجود»!

قرآن مجید - این کتاب آسمانی و لسان ملکوتی حق - یکی از ویژگی‌های پیروان راستین رسول خاتم ﷺ را چنین بر می‌شمرد: «سیماهم فی وجوهم من أثر السجود»؛ آنان بر اثر سجود و صافی شدن روح و دل به قدری لطافت و پاکی پیدا کرده‌اند که می‌شود حقیقت آنان را در چهره و صورتشان مشاهده نمود.

این آیه، روش کشف باطن از طریق چهره را حکایت می‌کند. البته این که چه کسی می‌تواند این کار را انجام دهد و بصیرت بر این امر پیدا کند، مطلب دیگری است که در این مقام در صدد بیان آن نیستیم.

برخی از نکاتی که می‌توان از این آیه استفاده کرد چنین است:  
یک. ظاهر به تمامی عنوان باطن است و ظاهر و باطن از هم بیگانه نیست و حکم واحدی را دارد؛ اگرچه در باطن است به ظاهر کشیده نمی‌شود؛ ولی آنچه در ظاهر است خود از باطن امور است و ظاهر منبع ارتزاقی جز باطن ندارد.

دو. باطن چون بی‌زبان است و در اختیار مشاهده‌ی غیر در نمی‌آید،

ظاهر زبان باطن می‌گردد و می‌توان ظاهر را طریق وصول به باطن قرار داد و گشایشی برای آن دانست و از همین طریق تمام خصوصیات و حقایق باطنی و یا مشکلات روحی و روانی افراد را به دست آورد و از آن باخبر گردید.

هر دانا و هوشمندی می‌تواند حقایق و یا مشکلات باطنی ناشکفته و پنهان خود را از طریق ظاهر خود به دست آورد و از ویژگی‌های باطنی خود خبر بگیرد.

این امر تنها در گرو داشتن بینشی ویژه و زیرکی خاص است و کسی که اقتدار شناخت دیگران را دارد، از خود بی خبر نمی‌باشد؛ اگرچه عکس آن نیز ممکن است.

سه. باید باور داشت که کردار آدمی به خوبی بر ظاهر و باطن اثر می‌گذارد و اعمال در سرنوشت ظاهر و باطن آدمی نقش عمدہ‌ای دارد، همان‌طور که باطن انسان تأثیر تمامی در ظاهر و کردار دارد و هر یک در جهت ظهور و بروز دیگری نقش آفرین است و به گونه‌ای دارای جهت سببی و یا مسببی می‌باشد و بر هم اثر متقابل می‌گذارد و هماهنگی خود را حفظ می‌نماید.

البته روشن است که بعضی از کردار و کارهای بشر، نقش عمدہ‌ای در این جهت دارد و خصوصیات بارزی را ایجاد می‌کند، همان‌طور که قرآن مجید به این مطلب اشاره دارد و سجده و خضوع و خشوع در مقابل حق تعالی از این گونه امور است؛ ولی سجده از کردار عبادی و قربی است که با فرض صحت و تمامیت، نقش عمدہ‌ای در رشد مؤمن و بروز صفات ظاهری در او دارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۲۹۴

مطلوب دیگری که باید به آن اشاره نمود این است که در ظواهر بدن آدمی و دیگر اشیا و موجودات نیز این قانون خاص جاری می‌باشد و می‌توان از هر عضوی از اعضای آدمی و خصوصیات رنگ و پوست و نقش و نگار و انواع موهای بدن، برداشت‌های متفاوتی داشت و از ظواهر به بسیاری از سجایا و خصوصیات اشیا پی برد؛ اگرچه در میان تمام ظواهر مختلف انسان، چهره و صورت مقام بارز و خاصی دارد و می‌تواند به تنها بی چگونگی دیگر ظواهر و موی بدن را ارایه دهد و با خیره شدن به آن می‌توان پنهانی‌های دیگران را به دست آورد؛ چنان‌که قرآن مجید به آن اشاره می‌فرماید: «سیماهم فی وجوهم من اثر سجود»؛ یعنی حقیقتشان در چهره‌ها و صورتشان دیده می‌شود. این بیان گذشته از آن‌که شناسایی صفات پنهان را به صورت منحصر نمی‌سازد، جایگاه خاص صورت در این زمینه را عنوان می‌نماید.

براستی این چه نوع برداشت و طریق یافت معرفت است که آدمی بتواند از میان ظواهر بی‌زبان و بازبان، بیانی برای باطن در سینه‌ی فردی پیدا کند، اگرچه درک آن برای همگان چندان آسان نیست و قرآن مجید از این نوع ادراک و هوشمندی پرده بر می‌دارد و آن را به آدمی توجه می‌دهد تا برای انسان راهگشا باشد.

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید و باید نسبت به آن توجه کامل داشت این است که آیا به واسطه‌ی ظاهر از باطن چهره‌گشایی می‌شود و ظاهر زبان باطن می‌گردد یا آن‌که این‌طور نیست و شخص باطن است که به ظاهر کشیده می‌شود و ظاهر، خود چهره و صورتی باطنی است که به ظاهر آمده است؟

باید گفت صورت اخیر از لطافت خاصی برخوردار است و حقیقت این امر می‌باشد و این واقعیت بیانگر لطف و دقت نظام وجودی انسان و جهان است؛ چنان‌که قران کریم می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكَ يَنْظَرُونَ»<sup>۱</sup> و سپس می‌فرماید: «تَعْرِفُ فِي وِجْهِهِمْ نَضْرَةُ النَّعِيمِ»<sup>۲</sup>؛ همانا نیکوکاران در بهشت بر روی تخت‌هایی نشسته‌اند و نشاط و زیبایی باطنی بهشتیان در ظاهر آنان آشکار است و تمامی از کوشش و کنش باطنی آنان حکایت دارد.

بر اساس آنچه گذشت باید گفت: هوشمندی که ظاهر را به‌نیکی می‌یابد، در واقع حقیقت باطنی آن را یافته؛ چراکه این باطن است که صورت ظاهر به خود گرفته است و می‌تواند هویت موقتی باطنی آن فرد و شیء را به خوبی دریابد و یافت وی تنها جهت حاکی به باطن نیست، بلکه حاکی خود باطنی است که صورت ظاهری یافته است و در این صورت، هوشمندی که می‌تواند موقعیت شخصی آن فرد را دریابد در واقع خود آن فرد را دریافته است و در طریق فهم وی نمی‌باشد و ادراک وی تنها جهت حاکی را در بر ندارد.

### فقیر آپرورهند

«لِلْفَقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرِبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ، تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهِمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ الْحَافَأً»<sup>۳</sup>.

- صدقه مخصوص فقیرانی است که در راه خدا ناتوان و بیچاره‌اند و

.۲۷۳- بقره / ۳-

.۲۳ / مطوفین / ۲-

.۱- مطوفین / ۲۳

توانایی آن که کاری پیش گیرند ندارند و از شدت عفاف چنان احوالشان به مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنان آگاه نباشد پندارد وی غنی و توانگر است، باید به فقر آنان از چهره‌هایشان پی ببرید.

آیه‌ی مبارکه در مقام آبرومند فقیر چنین می‌فرماید که وی کمبود خود را چنان در خود پنهان می‌دارد که مردم غافل و نادان و سرمست از باده‌ی غرور و عشرت، آنها را غنی و متمكن و دارا به حساب می‌آورند و در ادامه می‌فرماید: اینان هیچ گاه حاجت و نیازمندی اساسی خود را از کسی درخواست نمی‌کنند و به قول معروف: با سیلی صیر و بردباری صورت شرف و آبروی خود را سرخ نگاه می‌دارند.

از آیه‌ی مبارکه چنین استفاده می‌شود که فرد دانا و عاقل می‌تواند چنین مردمانی شریف و آبرومند را از طریق صورت و نوع نجابت و صلاحیتشان بشناسد و از این بیان روشن می‌شود که صورت، اساس مستقلی برای شناخت این موضوع دارد؛ اگرچه این نوع از شناخت را می‌توان از صورت به دست آورد، شناخت آن به صورت منحصر نیست و هر چیزی را می‌توان بر آن تطبیق نمود و بسیاری از پنهانی‌ها از آن به دست آورد.

با آن که صورت، بهترین منبع و زمینه برای یافت بسیاری از پنهانی‌ها است، می‌تواند پناه‌گاهی بیچیده برای بسیاری از پنهانی‌ها باشد؛ البته برای افرادی که بتوانند اقتدار نفسانی خود را در هر صورت حفظ نمایند و هماهنگی کاملی میان دل و صورت خود داشته باشند و رنگ و روی رخسار حال و هوای دل آنان را حکایت نکند و بتواند صورت را با تمام حالات و خصوصیات تحت اراده قرار دهد و انفعالات آن را ارادی سازد.

پس صورت حکم دل را ظاهر می‌سازد و دل نیز خود را به صورت  
می‌کشاند و این گونه ارتباط و هماهنگی می‌تواند به دو صورت کلی باشد  
که نوع بسیار عالی و برجسته‌ی آن همان نوع ارادی و نوع دیگر آن وجه  
انفعالی آن است. وجه نخست را کسانی می‌توانند داشته باشند که  
صاحبان نفوس عالی و دارندگان اراده‌های بسیار محکم می‌باشند و نوع  
دوم را به مراتب فراوان، افراد ضعیف و سست اراده دارند.

به طور کلی، افراد ضعیف و کسانی که از اراده‌ی محکم برخوردار  
نیستند، تمامی امورشان را همگان کم و بیش می‌توانند دریابند و دریافت  
چگونگی آنان چندان کار مشکلی نیست؛ زیرا خود بی هیچ گونه تأمل و  
تحمل و بدون حاجت به پرسشی هرچه هست را برای همه بازگو  
می‌کنند و خود را چون ظرفی خالی در می‌آورند و دلشان را چون مثانه‌ای  
با اشاره‌ای خالی می‌کنند.

اما چیزی که قابل اهمیت است و ارزش والایی دارد، نوع دیگری از  
نفوس است که در خود اراده‌ای بس محکم دارند و تمام حرکات و  
سکنات بدن را در حیطه‌ی نفس قرار می‌دهند و هرگز بدون خواست  
نفس اثری را ظاهر نمی‌سازند و می‌توانند دنیایی از پنهان کاری‌های  
مختلف را در خود حفظ نمایند؛ به طوری که همه‌ی مردم عادی او را  
خالی پنداشند و از او مأیوس گردند و این گونه نفوس را تنها صاحبان  
هوش و زیرکی می‌توانند مورد استفاده قرار دهند که اقتدار آنان برتر از  
آن‌ها باشد و گرنه تحت تأثیر اقتدار آن‌ها قرار می‌گیرند.

بنابراین صاحبان اراده‌های محکم یا دارندگان هوش و فراست  
می‌توانند همیشه در رقابت بسیار ظریف و بدون صدایی باشند و در

بسیاری از موقع، بدون آن که اظهار آمادگی یا شناسایی کنند، در رقابت پنهانی قرار می‌گیرند. این گونه افراد را می‌توان شجاع پنداشت و چنین سجایایی دارای ارزش ارتیاض و موقعیت ورزشی و هنری می‌باشد؛ اگرچه جو امع انسانی هنوز به موقعیت شناخت این امور در سطح وسیع و دقیق نرسیده است و در مدارک اسلامی می‌توان فراوانی از چنین اموری را شاهد آورد، چنان‌که در مورد مؤمن می‌فرماید: «سرور مؤمن در صورت و حزن وی در دل است».

### اهل اعراف و ویژگی‌های آنان

«ونادی أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم، قالوا: ما أغني عنكم جمعكم، وما كنتم تستكثرون»<sup>۱</sup>.

- و اهل اعراف مردانی را ندا می‌دهند که آنان را به چهره‌هایشان می‌شناسند و گویند: دیدید که جمع کردن مال و آنچه بر آن فخر و تکبر می‌کردید به شما نفعی نبخشید.

در این آیه‌ی مبارکه به عرفان و معرفت از طریق سیما و صورت اشاره می‌شود و نقش جسمی و روحی آدمی را منشأ یافته‌های فراوانی معرفی می‌کند.

اگرچه این آیه درباره‌ی اهل اعراف است، خصوصیتی ندارد و در صورت وجود شرایط و حصول خصوصیات از وسعت و عمومیت خود برخوردار می‌باشد.

صورت می‌تواند ظهور و بروز بدن و تمام روح و جان آدمی را عنوان

.۱- اعراف / ۴۸

سازد و هر هوشمند دانایی می تواند تمام آن پنهانی هارا از آن دریابد.

«أَمْ حَسِبُ الظَّالِمِينَ أَنَّمَا يَعْمَلُونَ  
أَنْ يُخْرِجُوا النَّاسَ مِنَ الْأَرْضِ  
وَلَا يَعْلَمُوا إِلَيْنَا أَعْمَالُهُمْ»<sup>۱</sup>.

- آیا آنان که در دل مرض(نفاق) دارند می پنداشند که خدا کینه‌ی پنهانی آنان را آشکار نمی سازد. اگر ما می خواستیم بر توضیح می دادیم تا آنان را به ظاهر و چهره بشناسی و خداوند به کارهای شما آگاه است.

در آیه‌ی مبارکه، گذشته از معرفت به طریق سیما و صورت، نوع کلام و تلفظ را عنوان می کند و این بیان همان سخنی است که گفته شد و اگرچه صورت از اهمیت کافی برخوردار است و در این جهات نقش اساسی و عملده را دارد، طریق معرفت منحصر به این جهات نمی باشد و تمام خصوصیات و حالات انسانی در ذات و صفات، قابل ارایه است.

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرَفُونَ كَلَّا بِسِيمَاهِمْ»<sup>۲</sup>.

- و بر اعراف مردانی هستند که همه به چهره شناخته شوند. آیه‌ی شریفه امکان شناخت اعرافیان را از طریق سیما می رساند و می فرماید: اعراف، مردانی دارد که یک دیگر را با سیمای خویش می شناسند. البته، ذکر صورت، انحصار آن را نمی رساند ولی اهمیت آن را خاطرنشان می نماید.

«يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِيِّ وَالْأَقْدَامِ»<sup>۳</sup>.

- بدکاران به چهره شناخته شوند، پس موی پیشانی آنان را با پاها یشان بگیرند.

این آیه، امکان شناخت بدی‌ها از طریق چهره بازگو می‌کند و این امر به آخرت منحصر نیست؛ ولی با حصول شرایط وجود خصوصیات، این نوع از شناخت برای هر هوشمندی به قدر درک و فهم خویش میسر است.

«وإذا تتلّى عليهم آياتنا بيتات تعرف في وجوه الذين كفروا المنكر».<sup>۱</sup>

- هرگاه بر کافران معاند آیات روشن ما خوانده شود، در چهره‌ی آنان اثر عناد و انکار دیده می‌شود.

این آیه در رابطه با کفار است و می‌فرماید آنان چهره‌ای دارند که بعد از شنیدن آیات الهی حالاتی در آن پیدا می‌شود که برای مؤمنان قابل ادراک است؛ البته ظهور حالات مختلف آدمی در برخوردهای مختلف عمومیت دارد و منحصر به کافر نیست.

### تفاوت فرات و هوشمندی

افرادی که توجه و دقت کافی به موضوعات و مسایل خود و یا دیگر افراد و اشیا ندارند و در امور مختلف دقیق و ریزبین نمی‌شوند، توانایی فراست در آنان فعالیت نمی‌یابد، با این تفاوت که چنین افرادی بر دو دسته می‌باشند: یکی افرادی که استعداد و زمینه‌ی آن را ندارند و دو دیگر آنان که بر اثر عوامل مختلف جهل و ناخودآموزی، فعالیت و بروز استعداد خود را از دست داده‌اند.

میان این دو دسته، تفاوت‌های مختلفی وجود دارد و راه‌هایی برای شناخت آن در دست می‌باشد. صاحبان فرات و افراد هوشمند،

همیشه توجه خاصی به افراد و اشیا و امور مختلف دارند و آنها را بیشتر با تکیه‌ی بر ظواهر و از همین راه مورد شناسایی قرار می‌دهند و ظواهر، زبان گویایی برای آنها می‌باشد.

افراد هوشمند، بیشتر از چشم‌های خود استفاده می‌کنند تا از زبان و نیز بیشتر آگاهی‌های خود را در سکوت به دست می‌آورند تا با پرسش و همچنین گفتار و خلوت بیشتر مورد پسندشان است تا انجمن.

گاه می‌شود که برای یافت موضوعات مختلف از فرد یا چیزی، یک نگاه را مورد بررسی و دقیق قرار می‌دهند و از آن خواسته‌های خود را فراهم می‌سازند؛ گاه از یک سکوت و یک حرف و خلاصه‌گاه می‌شود که بی‌چشم و زبان می‌توانند مجهول خود را مورد بررسی، دقیق و شناسایی قرار دهند.

مطلوبی که در اینجا بسیار مهم می‌باشد این است که یافتن و دانستن امور از این طریق را نباید با پنهان‌کاری خلط نمود. بسیار می‌شود که فردی دارای آگاهی‌هایی است، بدون آن که آن را برای کسی بازگو کند، چون دانستن غیر از گفتن است و فهمیدن با بازگفتن دو امر است و آنچه کمال می‌باشد امر نخست است و آنچه نقص و عیب به شمار می‌رود، امر دوم است.

اگر کسی بتواند بدون هیچ گونه انحراف و زیانی چیزی را بداند، وی صاحب کمال است. البته، گفتن و بازگویی آن امر دیگری است که به اذن شرعی نیاز دارد و هرگونه انحراف و بازگویی موجب ایجاد ناملایمات مختلفی می‌گردد که امری ممنوع است.

بِرَأْيِ الْعُلَمَاءِ مُحَمَّدُ عَلِيٌّ

۳۰۲

همچنین شایان ذکر است که فرد هوشمند در به دست آوردن معرفت و آگاهی‌های مختلف باید رعایت احتیاط را بنماید، به‌طوری که هوشمندی خود را درگیر خیالات و اوهام و پندارهای بی‌اساس نسازد و خویش را تا نرسیدن به اطمینان راضی نبیند و اگر در بعضی جهات به اطمینان نرسید، تنها بر احتمال کفايت کند؛ زیرا دل بر غیر جزم و یقین بستن، نوعی جهل و گمراهی است و اندیشه و افکار آدمی را به سراشیبی از انحراف و انحطاط می‌کشاند و ذهنیت او را از حقایق ملموس دور می‌سازد.

هر فرد فهیمی تا در مطلبی به اطمینان نرسد، بر دانسته‌ی خود پافشاری نمی‌کند و از آشکار ساختن اسرار دیگران خودداری می‌ورزد؛ جز در موارد کمی که جهات ثانوی داشته و دلیلی بر اظهار آن باشد که این امر نیز محتاج تشخیص درست و دلیل گویایی است و تنها در صورتی صحیح است که شخص هوشمند قدرت اعمال قوانین فقهی را دارا بوده و فقیهی باشد که به فتوای دیگران نیاز نداشته باشد و در غیر این صورت، کار بسیار مشکل می‌شود؛ زیرا هوشمند، فاقد تشخیص دلیل شرعی و اذن می‌باشد و فقیه نیز نسبت به آن موضوع خاص آشنایی ندارد تا حکمی در مورد آن داشته باشد و تنها می‌تواند نسبت به امری کلی حکمی داشته باشد و افزوده بر این تطابق این حکم کلی بر مصاديق جزیی آن خود از مشکلات دیگر این امر می‌باشد.

شایان ذکر است انسان در طول زندگی خود به یافت آگاهی‌ها و ادراک‌هایی دقیق و ظریف از دیگران نیازمند می‌گردد و این امر از این جهت دارای ارزش است که با آن می‌توان خود را از بسیاری از اشتباهات

دور داشت و با حوادث شوم و گمراهی‌های مختلف درگیر نشد؛ البته برخورداری از این گونه امور به طور گستردگی در خور همگان نیست و اندکی از وارستگان و اندیشمندان مؤمن می‌توانند در این سطح از آگاهی قرار بگیرند و بسیاری از این افراد نیز پنهان داشتن کمالات خود را بهترین راه برای دوری از عموم مردم انتخاب می‌کنند و هرگز دانش و دارایی خود را بر مردم عرضه نمی‌دارند و به طور کلی خویش را از محدوده‌ی آنان دور می‌دارند و اگر گاهی چیزی از آن‌ها ظاهر شود، محدودیت آن امور را مورد اهمیت قرار می‌دهند.

امروزه برای شناخت و به دست آوردن چنین آگاهی و توانمندی در دنیا تلاش فراوانی می‌شود، به طوری که حیوانات را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهند و آن‌ها را برای آگاهی از چنین اموری به خدمت می‌گیرند و برای آن سرمایه‌گذاری‌های کلانی می‌کنند و به موقوفیت‌های فراوانی در این راه رسیده‌اند.

یادآوری این نکته نیز بایسته است که دریافت چنین دقایقی به دانش دریافت معیبات ارتباطی ندارد و از باب غیب‌گویی به شمار نمی‌رود و تمام آن‌ها از باب آگاهی‌های مختلف علمی و به صورت روشنمند است؛ هر چند امری جزیی است و از مقوله‌ی معرفت می‌باشد و نه علم کلی و اصطلاحات ویژه‌ی آن نیز شاهدی بر این امر است.

نتیجه‌ای که علم فراتست به دست می‌دهد امری کلی و قطعی نمی‌باشد؛ ولی ممکن است به واسطه‌ی مهارت و تجربه از ارزش صدق بیش‌تری برخوردار گردد. این امر در اولیای خدا به واقع نزدیک‌تر و در حضرات معصومین ﷺ دارای قطعی کلی و مطابق با واقع است و هرگز



احتمال خطا در آن راه نمی‌یابد؛ چنان‌که مراتب ادراکی آنان بسیار بیش از آن می‌باشد و محدودیتی در این گونه امور ندارند.

چگونگی این علم و مسایل آن را باید در جای خود پی‌گرفت و غرض از ذکر آن این است که داشتن علم فراست یکی از شرایط لازم در معتبر است.



۳۰۵



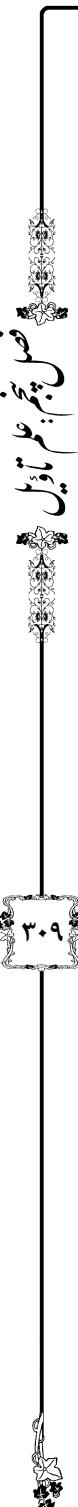
فصل پنجم



علم تاویل







## تأویل و یافت باطن اشیا

موضوعی که در این مقام لازم است روشن گردد این است که تأویل و باطن یابی از ظواهر اشیا و امور مختلف، تنها مربوط به خواب و رؤیا نیست و نسبت به همهٔ موجودات و اشیا و واقعی و امور می‌باشد.

تأویل، دستیابی به چهرهٔ باطن چیزی را گویند و با این کار نوا از ساز وجودی امور به صدا در می‌آید و آدمی با آن چیز بیشتر آشنا می‌گردد و قرب بیشتری به باطن آن موجود پیدا می‌کند.

تأویل از مقولهٔ لفظ و معنا نیست؛ اگرچه لفظ و معنا تأویل خاص خود را دارد و از این معانی به دور نیست.

تأویل، کشف واقع و درک باطن و وصول به چهره‌های گوناگون موجودات و اشیاست و مطلق معنای تعبیر را در بر دارد و به مراتب اهمیت بیشتری در مقایسه با تعبیر خواب و رؤیا دارد و دارای عنایت بیشتری می‌باشد.

در اینجا لازم است بیانی نسبت به تأویل داشته باشیم و از اساس و احکام آن به طور خلاصه یاد کنیم تا راهگشاپی برای یافت باطن باشد و مبانی تعبیر و احکام آن را محکم نماید.

## تفاوت تأویل و تعبیر

در مقایسه‌ای کوتاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که تفاوت تأویل با تعبیر، همانند تفاوت میان رؤیت و رؤیاست.

همان‌طور که رؤیت نسبت به مشاهده در بیداری استعمال می‌شود، رؤیا نیز همان رؤیت در خواب را می‌گویند.

تأویل همانند تعبیر، کوششی در جهت یافتن باطن امور و اشیا می‌باشد؛ همان‌طور که چنین کوششی را در جهت رؤیا، تعبیر می‌نامند، با این تفاوت که یافتن باطن و وصول به حقیقت و واقعیت رؤیا را می‌توان در واژه‌ی تأویل به کار برد؛ ولی رؤیت به جای رؤیا استعمال ندارد و تعبیر را در اصطلاح خاص، تأویل نمی‌گویند.

تأویل نسبت به تعبیر به مراتب دارای اهمیت بیشتری است و توان و قدرت بیشتری را به دارنده‌ی آن می‌دهد.

تأویل، شعور باطن را به کار می‌گیرد و عقل و اندیشه‌ی انسان را به فعالیت و می‌دارد و وی را با حقایقی آشنا می‌سازد که قابل مقایسه با امور صوری و ظاهری نیست.

تأویل، ریشه در عمق معرفت آدمی دارد و شعور باطن چنین معنایی را ایجاد می‌نماید و قدرت معنوی انسان را در این مسیر قرار می‌دهد.

تأویل امری است روشن و شناخته شده و ریشه در حقیقت انسان دارد و از صفات کمال و سرمایه‌های ملموس آدمی می‌باشد.

تأویل حقیقتی عینی و شأنی از شؤون انسانی است که در صورت بروز و فعلیت، آدمی را در رؤیتی برتر از ظواهر و محسوسات قرار می‌دهد.



این علم، گذشته از ارزش و موقعیت والای آن، از ظرافت خاصی برخوردار است و کمتر کسی می‌تواند خود را به عمق آن برساند و صاحب تأویل و واجد قدرت یافته و کشف باطن گردد.

صاحب تأویل دارای صفات کمالی است و از اراده و توجه خاصی برخوردار است که تنها در خور اولیای الهی می‌باشد؛ اگرچه هر فردی به فراخور درک و شعور باطنی خود می‌تواند حکایتی از وقایع داشته باشد و می‌شود که حکایت وی دور از واقع نباشد.

آنان که صاحب تأویل هستند دارای حکم نیز می‌باشند و حاکمیت فراوانی نسبت به موجودات دارند و از قدرت نفوذ در باطن اشیا برخوردارند و صاحب دیده‌ای برای رویت باطن موجودات می‌باشند که این دید غیر از دیدن ظاهری است و این دیده نه بر سر؛ بلکه بر دل انسان کامل و وارسته است.

دانش تأویل دارای منابع فراوانی است و مهم‌ترین منبع شناخت آن قرآن کریم است که در این مقام به خلاصه‌ای از آن اشاره می‌گردد.

### تأویل در قرآن کریم

قرآن مجید در چند سوره از تأویل یاد می‌کند که مهم‌ترین آن در سوره‌ی کهف و داستان جناب خضر و حضرت موسی علیه السلام می‌باشد. سوره‌ی کهف گذشته از مباحث توحیدی و نفعی شرک و دیگر مطالب فراوانی که در آن است، به طور کلی از چهار واقعه‌ی تاریخی و سرگذشت مهم حکایت می‌کند که عبارت است از: اصحاب کهف، ذوالقرنین، دیدار حضرت موسی با جناب خضر و دو صاحب باغ و چون سرگذشت

اصحاب کهف آیه و نشانه‌ای است که به طور مستقیم در قبضه‌ی قدرت حضرت حق تعالیٰ قرار دارد، سوره نیز به همین سرگذشت نام گرفته است.  
ما در این مقام تنها به آیات مربوط به جناب خضر و حضرت موسی که مربوط به تأویل است اشاره‌ای کلی خواهیم داشت تا چیستی تأویل مورد بصیرت قرار گیرد.

آیه‌ی شصت سوره‌ی کهف از تصمیم جناب موسی به حرکت و طلب وی حکایت می‌کند و می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حَقْبًاً».

به یاد آر وقتی را که موسی به رفیق جوانمرد خود گفت: من دست از طلب برندارم تا به مجمع البحرين رسم یا قرن‌ها عمر در طلب بگذرانم.

البته، تصمیم حضرت موسی، بدون مقدمات پیشین و مسایل عمدہ و مهم نبوده و با توجه به قرایین در اوخر عمر شریف آن حضرت و بعد از اظهار ید بیضا و نزول آیات الهی که به دست مبارک ایشان و توسط آن حضرت در میان بنی اسرائیل ظاهر شد و برخوردهای بسیار مهم و محکمی که آن حضرت با مردم نمود می‌باشد و ممکن است در میان مردم و یا در نفس شریف آن حضرت، حادثه‌ای از عظمت و بزرگی آن حضرت رخ داده باشد.

در اینجا نسبت به این حادثه دو برداشت متفاوت می‌توان داشت:  
یکی، آن که جناب موسی بعد از ظهر آن همه آیات، بر بزرگی و عظمت خویش خیره گشت و دل بر آن بسته باشد و دیگر این که مردم به واسطه‌ی آن معجزات چنین برداشت‌هایی درباره‌ی وی داشتند.

برداشت نخست معقول است؛ البته، اگر از آن امری منافات با عصمت و شان آن حضرت پیش نیاید؛ ولی برداشت دوم نمی‌تواند اساس محکمی داشته باشد؛ زیرا ثمرات برخورد آن حضرت با جناب خضر، تنها برای ایشان بوده و در این جهت مردم بنی اسراییل همانند دیگر مردمان می‌باشند و تنها می‌توانند جهت عبرت و ارشاد برای آن‌ها داشته باشد؛ گذشته از آن که اگر مردم چنین برداشت‌هایی می‌داشتند، حضرت موسی خود می‌توانست آنان را ارشاد نمایند و آنان را از این‌گونه توهمات دور بدارد و نیازمند حرکت به سوی خضر نمی‌بود.

گذشته از آن، تمام نسبت‌هایی که قرآن مجید به حضرات پیامبران می‌دهد، نسبت‌هایی واقعی و حقیقی می‌باشد و مجاز و کنایه‌ای در آن نیست و امر مهم، فهم معانی عمیق و ظریف قرآن مجید است؛ به طوری که با عصمت و شؤون آن حضرات منافات نداشته باشد.

در هر صورت، خداوند متعال می‌خواهد جناب موسی را متوجه امر خطیری سازد و کمالات باطنی آن حضرت را به فعلیت تمام برساند و ایشان به واقع بیابد که افراد برتر از او نیز وجود دارد: «فوق کل ذی علم علیم»<sup>۱</sup>.

حق تعالیٰ خواست باروی نمودن حضرت موسی به حضرت خضر، وی را از مقام ظاهر به باطن امور سوق دهد تا پس از تمامیت ظهور به مظاهر ظاهر، مظاهر باطن آن حضرت را نیز شکوفا سازد تا واجد مقام جمعی کمال ظاهر و باطن حق گردد و حقایق امور و عجایب مخلوقات پروردگار و برجستگی‌های آفرینش حق را به واقع رؤیت نماید و گوشه‌ای

از اسرار باطنی بنده‌ای از بندگانش - جناب خضر - را ببیند و خود را با مقایسه‌ی با او مشاهده نماید و درگیر خیال و خود برترینی نگردد.

جناب موسی ﷺ در حرکت به سوی حضرت خضر تنها نبود و جوانی را که همان «یوشع بن نون» باشد با خود همراه برد؛ اگرچه از قرآن کریم نمی‌توان به دست آورد که آن جوان چه کسی بوده است.

از این مصاحبত و همین طور جریان‌های دیگر آن جناب، به خوبی می‌توان فهمید که آن حضرت همیشه در حریم کارهای خود دیگری را داشته و هیچ‌گاه تنها نبوده است؛ چه در این حرکت و چه هنگام حرکت به سوی فرعون که درخواست همراهی برادرش هارون را می‌کند و چه در زمان حرکت به سوی کوه طور و دیگر جریان‌هایی که در زندگی وی پیش آمد که اگر ایشان با دیگر پیامبران مورد سنجش و بررسی قرار گیرد، این امر می‌تواند تزلی در جهات عالی کمالات ربوبی باشد.

ایشان هنگام حرکت، تصمیم به امری گرفت که آگاهی و اطلاع مناسبی از قدرت و توان واقعی خود نسبت به آن را نداشت و از خود اراده‌ای مطلق در جهت عملی ظاهر ساخت؛ در حالی که توان آن جناب محدود بود و در نتیجه در میانه‌ی راه خود را به سختی مبتلا نمود.

### بی‌پرواپی در سلوک

همان گونه که گذشت در این آیه آمده است: «وإذ قال موسى لفتاح لا أُبرح حتّى أبلغ مجمع البحرين أو أمضى حقاً».<sup>۱</sup>

جناب موسی به آن جوان مرد؛ یعنی یوشع بن نون که رفیق و همراه وی

بود فرمود: من هرگز از طلب دست بر نمی‌دارم تا آن که خود را به  
مجمع‌البحرين برسانم؛ گرچه سال‌های فراوانی به طول انجامد و بسیار در  
راه باشم و عمری بر سر این راه بگذارم.

از این آیه به‌خوبی به دست می‌آید که جناب موسی بسیار محکم و  
پرشور اراده‌ی حرکت را در خود داشته است و بر خود تکیه می‌کند،  
بدون آن که از عواقب امور و باطن این سفر آگاهی داشته باشد و یا بر حق  
تعالیٰ تکیه کند و از خدای مهربان آرزوی توان و طلب قدرت نماید و  
توکل به حق را پشتیبان خود قرار دهد.

نتیجه‌ی چنین برخورد و همتی همان شد که در راه خسته و با مشکل  
رویه‌رو گردید. «فارتادا علی آثارهم»<sup>۱</sup>؛ هر دو در راه مانندن و راه حرکت را  
بر خود بسته دیدند و با آن که تصمیم بر حرکت داشتند، در تحریر و  
اضطراب فراوان بودند که ناگاه جناب خضر را دیدند. چگونگی این  
مقالات را «فوجدا عبداً»<sup>۲</sup> خبر می‌دهد. هنگامی که جناب موسی این راه  
را با خستگی تمام دنبال نمود و گرسنگی شدید بر او عارض گشت، چون  
جناب خضر را دید، تازه دانست که عجب! تمام این امور خود امتحان  
دیگری همانند گریز از فرعون و رفتنه به سوی حضرت شعیب و کوه طور  
و دیگر جریان‌ها بوده است.

در داستان حضرت خضر و جناب موسی و ذوالقرنین و دیگر حقایق  
و واقعیت‌های تاریخی که اصول آن در قرآن مجید آمده، پیرایه‌های  
فراوانی از دسته‌های مختلف بروز کرده است و متکلمان اهل سنت و

بسیاری دیگر از اهل تفسیر و گروه‌های مختلف دینی به انحرافات بسیار فراوانی گرفتار آمده‌اند.

آنان به جای بهره‌گیری از این گونه حقایق ارزشمند، خود را مشغول مباحث بی اهمیت و موضوعات جانبی نموده‌اند.

به طور مثال، در همین دو داستان سخنان بی‌اساس و کم فایده و یا بی‌مدرک و جعلی بسیاری گفته شده است که آدمی در تحلیل و بررسی آن متغیر می‌ماند که برخی از آن عبارت است از این دیدار در کجا واقع شده، مجتمع البحرين کجاست، ماهی حضرت موسی زنده بوده یا مرده و نر بوده یا ماده، ایشان خضر را روی آب دیده یا در خشکی و دیگر جزئیات بی‌ثمر یا کم فایده که ذکر آن لازم نیست و پاسخ‌های داده شده به آن نیز درست و مستند نمی‌باشد؛ در حالی که می‌توان از متون موجود، حقایق ارزشمندی را به دست آورد و آن را مورد استفاده‌ی علمی و عملی قرار داد. ولی متأسفانه این گروه‌ها اصول و حقایق قرآنی و ثمرات فراوان آن را رها کرده و مباحث لفظی و بررسی جریانات جانبی آن را دنبال نموده‌اند. در اینجا به فشرده‌ای از برداشت‌های مناسب اشاره می‌شود تا راهگشای علمی و عملی بحث ما باشد.

### مقام جناب خضر ﷺ

در قرآن مجید نسبت به حضرت خضر تنها یک آیه آمده<sup>۱</sup> و در آن نسبت به پیامبری ایشان به‌طور صریح سخنی پیش نیامده است؛ گرچه می‌توان قرایینی بر پیامبر نبودن ایشان یافت؛ هرچند صراحتی بر عدم

پیامبری ایشان به دست نمی‌آید و تنها جلالت قدر و بلندی منزلت و شخصیت بالای ایشان را می‌توان از این آیه به طور کلی و روشن فهمید و اصولاً لازم نیست تمام اولیای باطن و حقیقی حضرت حق تعالی، نبی و یا امام تشریعی باشند؛ اگرچه تمام امامان و انبیا علیهم السلام از اولیای باطن جنابش به شمار می‌آیند.

همان‌طور که خداوند بزرگ تحت دولت اسمای ظاهری اسمای فراوانی را ظهر می‌دهد، اسمای فراوانی نیز همچون «مفاتیح الغیب» تحت دولت اسمای باطنی قرار دارد و از این رو موجودات بسیاری به ظاهر نمی‌آیند و هرگز مظہر ظهر ظاهر واقع نمی‌شوند که اینان مظاہر باطنی اسمای غیبی هستند؛ به‌طوری که موجودات عالی سر در جیب آنان دارد و آنان **لب** لباب حقایق پنهانی حضرت حق می‌باشند و هویتی از چهره‌ی ولايت آن جناب به شمار می‌روند.

جناب خضر از این گونه بندگان است که رو به باطن دارد و جام ولايت را در خفا به قدر سعه‌ی وجودی خود نوشیده است و حق تعالی او را از خواص بندگان خود معرفی می‌نماید و اوصاف بسیار والایی را برای ایشان می‌آورد؛ چنان‌که در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«فوجدا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمة من عندنا، وعلّمناه من لدننا علماء!».

هر یک از وصف‌های یاد شده حکایت از عظمت و بزرگی حضرت خضر دارد؛ چرا که «فوجدا»؛ یعنی جناب موسی و همراه وی خضر را یافتند و یافتند موسی که پیامبر اعظم است، آن هم با آن همه زحمت و

کوشش، خود حکایت از عظمت آن جناب می‌کند؛ چنان‌که جناب خضر می‌فرماید: «إِنَّكَ لَنْ تُسْطِعَ مَعِي صَبْرًا»<sup>۱</sup>؛ تو توانایی همراهی و همگامی مرا نداری و آن حضرت را به‌طور آشکارا همسنگ خود نمی‌داند و این موضوع بسیار عجیب و شگرفی است.

«عبدًا من عبادنا»<sup>۲</sup>؛ آن دو، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند. این بندگی عام نیست و حکایت از مقام ویژه‌ای دارد؛ چنان‌که نسبت به رسول اکرم ﷺ این مقام در سطح عالی‌تری وجود دارد و ایشان را «عبدہ و رسوله» معرفی می‌نماید و نخست بندگی ایشان و سپس رسالت آن حضرت را عنوان می‌نماید؛ زیرا تمام اوصاف می‌تواند فرع بر بندگی خاص باشد و وصف عبدالله در اینجا فقط عبدالله است و غیر از آن عبدالله است که می‌تواند عبدالله عام باشد و شمر الله نیز خود عبدالله است که تنها شمر الله است و عبدالله خاص نیست و تنها عبدالله عام است که با شمر الله نیز سازگار است و عبدالله خالص اولیای حق الهی، تنها عبدالله هستند و دیگر عنوان مخالف و مباینی نمی‌پذیرد و هم به اسم و هم به وصف عبدالله می‌باشند؛ در حالی که عبدالله عام تنها به اسم عبدالله است نه وصف عبدالله و اگر وصف عبدالله را دارا باشد که دارد به معنای عام آن است و معنای خالص آن تنها در خور اولیای حق خداست.

عبودیت در این مقام، همان ظهور کامل و تمام صفات الهی می‌باشد و قامت رسای بندگی را در ربویت حق متحقق می‌نماید و این حضرات ظهور کامل ربویت می‌باشند که این ظهور تمام را «عبودیت» می‌نامیم و

افزوده بر این، اضافه‌ی بندگی در ظرف جمع (عبداد) به ضمیر عام بر مقام جمعی حضرت خضر دلالت می‌کند؛ چنان‌که اضافه‌ی عبودیت حضرت رسول اکرم ﷺ در ظرف مفرد به ضمیر مفرد، حکایت از مقام «جمع الجمعی» و غایت مقام بندگی می‌نماید و ظرف مفهوم و معنارا در خود جمع می‌نماید و اسم و صفت را در ظرف بندگی مطرح می‌سازد.

محمد ﷺ، بنده و رسول است که جمع این سه در یک مقام، تحت اسم و صفت و عنوان، نهایت علو درجه و مقام را حکایت می‌کند؛ در حالی که نسبت به جناب خضر، اسمی در کار نیست و عبد آمده و ظرف را عباد قرار داده و اضافه را با ضمیر جمع همراه ساخته است که البته این چنین است و جناب خضر با تمامی مرتبه و بزرگی، شاگرد حضرت امیر مؤمنان عاشیل است که خود را «عبد من عبید محمد ﷺ»<sup>۱</sup> می‌داند.

همین طور نسبت به جناب خضر می‌فرماید: «آئینارحمةً من عندنا»<sup>۲</sup> از جانب خود به او رحمتی بخشدیدم. این فراز، عنایت خاص ولایت و حکم تصرف در امور پنهانی را برای حضرت خضر ثابت می‌داند و در ادامه می‌فرماید: «علّمنا من لدنا»<sup>۳</sup>؛ ما از جانب خود به او علم آموختیم که حق تعالی خود را معلم ایشان معرفی می‌نماید و علمی چنین، هرگز ناسوتی نمی‌باشد و شرایط مادی را ندارد و همه‌ی این گونه امور را در تصرف خود درمی‌آورد.

ایشان به واسطه‌ی این عنایات ربانی است که رحمت، قرب باطن و علم تصرف و حکم در اشیا را دارند و توانسته‌اند مقام بس والایی در

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲- کهف / ۶۵.

۳- کهف / ۶۵.

حیطه‌ی باطن داشته باشند و احاطه‌ی کاملی بر ظواهر امور پیدا کنند.  
رحمت الهی که همان قرب معنوی است، جهت علیت بر تعلیم الهی  
دارد و این خود ثمر آن است و اختصاص به جناب خضر ندارد و از کلیت  
برخوردار است و رحمت الهی موجب ادراک حقیقی می‌گردد و مراتب  
آگاهی از امور موجودات بر همین اساس استوار می‌باشد.

هرگز چنین عنایات ربانی و عطایای خاص الهی را دست غیر الوده  
نمی‌سازد و این امر دور از حریم اسباب و علل صوری است و در مراتب  
عالی آن، دست مدبرات نیز به آن راه نمی‌یابد و حتی جبراپیل و دیگر  
ملایکه‌ی مقرب از آن عطایای خاص ربانی به دور می‌باشند و تنها حق،  
معلم افراد می‌گردد و با آن که موارد بیان آن به طور جمعی آمده، چنانچه  
در آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث: «من عندنا»، «من لدنا»، و «منا»<sup>۱</sup>، غیریت  
به خود می‌گیرد؛ ولی همه‌ی این علایم جمعی، بیان دولت حق و ظهور  
قدرت آن جناب را می‌رساند و هر غیری چهره‌ی حق را دارد و این  
شمول خاص موردنی تنها نسبت به دسته‌ای از بندگان خدا می‌باشد.

### سه ویژگی حضرت خضر و موسی

آیه‌ی شریفه‌ی: «قال موسی: هل أتبعك عليّ أن تعلم من ممّا علمت  
رشداً»<sup>۲</sup>؛ موسی به آن شخص داناگفت: آیا اگر من پیروی و خدمت تو را  
کنم از علم خود مرا خواهی آموخت، سه امتیاز و ویژگی از زبان حضرت  
موسی برای حضرت خضر بر می‌شمرد:  
یک. متابعت و فرمانبرداری حضرت موسی از جانب خضر؛

دو. آموزش و تعلیم آن حضرت به ایشان؛

سه. عالم بودن جناب خضر که ایشان را معلمی بس عالی قدر معرفی

نموده است که حضرت موسی شاگرد مدرسہ‌ی وی می‌گردد.

البته از این آیه، سه ویژگی حضرت موسی نیز به دست می‌آید:

یک. ایشان استفهام در عنوان متابعت را عنوان نمود و این موضوع را

به صورت امر و طلب روا نداشت؛

دو. فروتنی در نفس تعلیم را بر خود هموار ساخت و در این جهت

درگیر تعلل و مشکل نگردید؛

سه. حضرت موسی عنوان تعلیم را بر خود سزاوار دید و ید بیضا و

دیگر آیات و بینات او را به برتری‌بینی دچار نساخت؛ اگرچه جناب موسی

موقعیت بالای خود را نشان داد و جناب خضر را از استقلال انداخت و

فرمود: «مَتَا عَلِّمْتَ رِشْدًا»<sup>۱</sup>؛ تابع و متعلم تو می‌شوم نسبت به چیزی که به

تو داده شده و آن علم ذاتی تو نمی‌باشد و هیچ‌گونه استقلال علمی و

رشدی را برای استاد خود قایل نشد و بهوضوح این امر را عنوان نمود که

آیا مرا می‌آموزی از آن‌چه آموخته شده‌ای؟

از این آیه موقعیت جناب خضر و موسی به روشنی به دست می‌آید و

آگاهی و اطلاع آن دو بزرگوار نسبت به خود و یک دیگر را نشان می‌دهد.

حق‌خواهی و حق‌گویی، صراحة لهجه و عنوان دقیق ماجرا، حکایت از

عصمت و پاکی آن دو بزرگوار می‌کند و بدون هر تعارف و تزویری و

به دور از هر اهمال و اجمال‌گویی و به‌طور آشکارا غرض نهایی و کیفیت

کار را عنوان می‌سازد و بدون هر تعلل و تعطیلی امر الهی را به اجرا می‌گذارد و در این جاست که تفاوت مقام باطن و مقام ظاهر خود را نشان می‌دهد و پیامبر مرسلى در پیشگاه چهره‌ای از اولیای الهی که مقام ولایت خود را آشکار می‌سازد به احترام و فروتنی می‌ایستد و ظاهر خود را در مقابل باطن، صاحب امر نمی‌داند و باطن پرده‌پوشی نسبت به مقام آمریت خود نشان نمی‌دهد و ظاهر تابعیت خود را اظهار می‌دارد و راه را برای بهره‌گیری از باطن بر خود مسلم می‌یابد و سرچشمی تمامی کمالات را حق تعالی می‌داند و در دو مقام ظاهر و باطن، هیچ موقعیت و مرزی برای استقلال نمی‌شناسد و تمامی استقلال را منحصر در جناب کمال مطلق می‌داند و با آن که هر یک خود را چهره‌ای از آن حضرت وجود می‌دانند، مقامات و مراتب را نیز حفظ می‌نمایند.

### مقام صبر

جناب خضر به حضرت موسی می‌فرماید: «إنك لن تستطيع معي صبراً، وكيف تصبر على ما لم تحظ به خيراً؟ تو هر کسی که می‌خواهی باش (با آن که صاحب ید بیضا و آیات و بینات نیز می‌باشی)، بدان که تحمل صبوری و تاب همگامی در کنار مرا نداری و بدان که مقامت در ظاهر محفوظ است و باطن و مقام سرّ را از ظاهر بر نخواهی گرفت.

جناب خضر بر مدعای خود دو دلیل ارایه می‌دهد: یکی آن که ایشان مأمور به ظاهر است و بر اساس وظیفه از ظواهر عبور می‌کند و خود را تحت این عنوان در کنار حق می‌یابد و دیگر این که جناب خضر با این

بیان می خواهد حضرت موسی را متوجه نماید که وی از موقعیت معنوی و سیر و سلوک آن حضرت بی اطلاع نیست و فراموشی و بیهوشی در طور، مشت زدن به مرد قطبی و مرگ او، برخورد وی با برادرش هارون و دیگر موارد زندگی وی را می داند و آگاه است که موسی کسی است که حضرت حق در جواب وی «لن ترانی يا موسی» گفت که تمام این ها جواب های قانع کننده ای برای ادعای جناب خضر در مقابل موسی است و جناب موسی نیز انکاری به آن نداشت گه گفت: «ستجدنی إن شاء الله صابرًا ولا أعصى لك أمرًا».

جناب خضر با بیان «وکیف تصیر علی ما لم تحظ به خبراً» می فرماید: چگونه بر چیزی که در توان تو نیست تحمل خواهی داشت و چگونه می توانی غیر شان خود را داشته باشی و بر غیر موقعیت وجودی خود گام برداری؟ جناب موسی نیز با واژه‌ی «ان شاء الله» از مشیت الهمی سخن می گوید و هر چند «ستجدنی» را در پی آن می آورد که تنزیلی در مقام فعلی ایشان است؛ زیرا در مقابل خضر از «ستجدنی» حرف به میان آوردن سزاوار نیست و «ان شاء الله» به تنها یکی کامل بود و «ستجدنی» در آن مقام می تواند تعریضی بر جناب خضر به شمار رود. حق تعالی می خواهد توسط جناب خضر پرده هایی از چهره‌ی باطن بعضی امور را به حضرت موسی نشان دهد.

جناب خضر بعد از بیان حضرت موسی با شرط عدم پرسش نسبت به آنچه می بیند به راه می افتد و طی طریق می نماید.

«فانطلق حتی إذاركبا في السفينة»<sup>۱</sup>؛ و سپس هر دو با هم بر فتند تا آن  
که در کشتی سوار شدند.

در واقع، جناب موسی از این جا سیر و سلوک معنوی خود را شروع  
می نماید و به پیروی از پیر خود جناب خضر به راه می افتد.

از نوع برخوردی که جناب خضر با آن جوانمرد مصاحب موسی  
داشته مطلبی به میان نیامده است و از این جا خبری از وی نیست و معلوم  
نیست که او به کجا رفت و یا شاید حضرت موسی او را به جایی فرستاده  
باشد و از این آیه چیزی به دست نمی آید و قرآن کریم تنها حرکت خضر و  
موسی را پی می گیرد و می فرماید: «فانطلق وإذاركبا» و نمی توان دانست  
که آیا وی شأن یادکرد در این مقام را نداشته و یا وی همراه این دو بزرگوار  
نبوده و همان طور که قرآن از برخورد قهری و ابتدایی خضر با آن فرد  
ساكت است، می شود که از مصاحبত آن فرد نیز ساكت باشد و شاید گذشته  
از عدم شأن عنوان، مصلحت و استعداد و فعلیت این امر را نیز نداشته است.

#### تفاوت سیر و سلوک با النزوا و پژمردگی

مطلوبی که در این جا اشاره به آن لازم و ضروری می باشد این است که  
سیر و سلوک جناب موسی و عرفان حضرت خضر و این مدرسه و تعلیم  
این چنانی با حرکت و تدبیر و تنفیذ آغاز می گردد و تمام آن در تحول و  
جنبش انجام می پذیرد؛ نه در کنج خلوت و گوشی عزلت.

جناب خضر، حضرت موسی را مشغول فکر و تازگی می سازد و او را  
به رهبانیت و بحث های میان تنهی و دور از حقیقت مبتلا نمی سازد و

موسی را به راه می‌اندازد و در مدرسه‌ی موجودات، درس هستی‌یابی و شیء‌شناسی به او می‌دهد و او را وادار می‌کند که خود را با مشکلات روزمره درگیر نماید و ذهنیت‌های او را دستخوش حوادث قرار می‌دهد و دست قدرت و حکم و اقتدار را بر سر بعضی از امور می‌نهد تا او را با تازگی‌های مختلف همراه سازد.

عرفان و معرفت و سیر و سلوک حق اولیای الهی چنین است و با گوشه‌گیری و اشتغال به بحث‌های لفظی و مفاهیمی به نام معرفت و عرفان و فلسفه و هزاران واژه‌های سنگین دیگر در خور این امور واهی و بی‌اساس نمی‌باشد.

امروزه بر اثر انحطاط فکری و زوال علم و معرفت و انحراف افکار و دوری عرفان و عارف از اقتدار و حکم و ولایت، عرفان و فلسفه به خود رنگ رهبانیت و گوشه‌گیری گرفته، بدون آن که از تحقیق و علم بهره‌ای برد و از هرگونه تحول و سلوک واقعی دور افتاده و تنها در محدوده‌ی دسته‌هایی از اهل ظاهر و یا ذاکر صورت و منسوبان به الفاظ و رسوم سابق، منحصر گشته است؛ در حالی که حکیمان الهی و عارفان بحق هرگز چنین نبوده و سرمست از باده‌ی بصیرت و جام معرفت بوده و عمر خویش را در حقیقت سیر و سلوک گذرانده‌اند.

عرفانی که آدمی را از خلق دور می‌دارد و به گوشه‌ای می‌کشاند و از همگان و همه چیز جدا می‌سازد، هرگز عرفان نیست؛ بلکه خمودی، سستی، زیونی و انحراف است.

عرفانی که دسته‌ای را درگیر مباحثه‌ی لفظی می‌کند و آنان را به مباحث صوری دلخوش می‌دارد، هرگز نمی‌تواند عرفان باشد و این گونه افراد را نمی‌توان عارف نامید.

عارفی که دست در دل غیب ندارد و در باطن چنگ نینداخته و فرمان  
و حکم بر هستی نمی‌راند، عارف نیست و تنها خود را شبیه عارف  
ساخته است و تعزیه‌خوان عارف می‌باشد.

عارفی که از خود بی‌خبر است و محیط و مردم خود را نمی‌شناسد و  
خوب و بد امور را نمی‌تواند بشناسد، هرگز عارف نیست و عامی  
بی‌مقداری است.

کسانی که در گوشه‌های بعضی مدارس و حوزه‌ها ضمیر بر می‌گردانند  
و یا در گوشه‌ی خانقاہ‌ها ذکر می‌آموزند و هیچ تصرف و نفوذی در افراد  
ندارند، هرگز نمی‌توانند عارف باشند و این قبا بر اندام ناموزون آنان  
اندازه نیست.

کسی را عارف و حکیم گویند که چکیده‌ی همه موجودات و مردم  
باشد و دست در دست هستی نهد و رنگ و بو و طعم تمامی امور را در  
دهان عقل و ذایقه‌ی فهم خود مزه کرده باشد و همه‌ی اشیا و افراد از  
خوب و بد تا زشت و زیبا شده باشد و خود را در تمامی قالب‌ها جا  
نموده و مهمان دل هر ذره گردانیده باشد و از کفر تا ایمان و از فاسق تا  
عادل و از ناشایست تا شایسته، به هر شکل و اندازه و به هر حد و  
مقداری که هست، ببیند و درد دل تمام دل‌ها شده باشد.

دل عارف، سند عالم است و آه وی آه آدم و دید وی منظری مناسب  
و فکر او فکر همه، و رنج وی رنج جمع و خلوت او خلوت تمامی افراد  
تنها و در بند و بی‌بند می‌باشد.

چنین کسی است که همه‌ی هستی را می‌شناسد و همه‌ی هستی نیز او  
را می‌شناسند و وی با کسی بیگانه نیست و کسی او را بیگانه نمی‌داند.  
هر دلی که بسوزد، عارف آن سوز را می‌فهمد و هر چشمی که باز شود



وی دیدش می‌گردد و درد آشنا و آشنا با هر صاحب دردی می‌باشد.

عرفان حوزه‌ها یا خانقاوهای دیروز و امروز ما، کمتر نمونه‌ای از این گونه افراد را در تاریخ گذشته‌ی خود داشته است، تا چه رسید به امروز! کافران و بیگانگان سر در آسمان‌ها دارند و دل آسمان‌ها را به خوبی می‌شکافند و دست در دل ستارگان و سیارگان دور دست می‌زنند، در حالی که عارفان این چنانی به کتاب کهنه و یا حاشیه‌ی فرد مرده‌ای و یا به سبیل و ریشه مشغولند و از سر سیری و بیکاری، ضمیر یا مفت بر می‌گردانند و ذکر هو و حق سر می‌دهند و غذایی می‌خورند و آروغی می‌زنند و دیگر هیچ.

#### اعتراض حضرت موسی

در سراسر سیر و سلوک یاد شده و حرکت معنوی حضرت موسی، وی به ظاهر امور توجه می‌یافتد و قضاوت، صورت تشریعی داشت و از باطن امور انصراف پیدا می‌کرد؛ در حالی که جناب خضر ایشان را به باطن متوجه می‌نمود.

جناب موسی در هر سه حادثه نازارامی خود را اظهار داشت و در ادراک یا تحمل را بر خود بسته می‌دید. وی ابتدا با «لقد جئت شيئاًً أمراً»<sup>۱</sup> بسیار کار زشتی بجا می‌آوردی، شروع به اعتراض نمود و سپس در عمل دوم حضرت خضر با «أقتلت نفس زكيةً بغير نفسٍ لقد جئت شيئاًً نكرأً»<sup>۲</sup>؛ آیا نفس محترم را می‌کشی که کسی را نکشته بود که این کار ناپسند است، برآشفته می‌گردد تا آن که در حادثه‌ی سوم با «لو شئت لاتّخذت عليه

أجرأً<sup>۱</sup>؛ روا بود که تو این تعمیر را در جایی می‌کردی که به تو اجرتی می‌دادند، رشد می‌یابد و حريم بیشتری نسبت به حضرت خضر نگاه می‌دارد و اعتراض وی کم‌تر خود را می‌نماید. وی در مرتبه‌ی نخست «أمرأً» که به معنای کار زشت است، به کار می‌برد و بعد از آن از «نکرًا» سخن می‌گوید که عمل ناپسند را می‌رساند و در آخر با جمله‌ی «لو شئت لاتخذت عليه أجرأً» در دل خود را عنوان می‌کند و آن را با «امر» یا «نکر» توصیف نمی‌کند، ولی در هر سه صورت، سخن دل وی نظر به ظاهر دارد و از حکم باطن و توجه به پنهانی‌های امور باز می‌ماند.

در برابر، جناب خضر در هر بار لحن خطاب مناسبی را پیش می‌گیرد و اولین بار: «إنك لن تستطيع معي صبراً» می‌گوید و سپس اعتراض نخست حضرت موسی را چنین پاسخ می‌دهد: «ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبراً؟ كفتم که تو تحمل همگامی با مرا نداری و در ماجراهای دوم می‌فرماید: «ألم أقل لك إنك لن تستطيع عليٰ صبراً» که افزوده بربیان پیش، بر این امر تصریح می‌نماید که ای موسی، تحمل همراهی مرا نداری! و در پایان بعد از آرزوی اجر و مخالفت استفهامی، جناب خضر وی را از خود نمی‌داند: «هذا فراق بيني وبينك»<sup>۲</sup> و با کمال احترام بر لزوم جدایی وی تأکید می‌کند؛ زیرا با سه واقعه‌ی پیش آمده، حضرت موسی تحت نفوذ جناب خضر نمی‌باشد و با پرسش سوم از تحت نفوذ ایشان خارج می‌شود.

احترام حضرت موسی بر جناب خضر نیز لازم می‌باشد؛ چون آن

حضرت پیامبر صاحب عزم است و مقام محیط بر تمام ظاهر را داراست؛  
گذشته از آن که صاحب آیات و بینات و ید بیضا در ظاهر بوده است.

### مقایسه‌ی هیان حضرت خسرو موسی لایلی

با آن که حضرت موسی در متابعت از حضرت خسرو از جانب حق تعالی امر شده بود و خود آن حضرت نیز پیشنهاد متابعت و پیروی از خسرو را به وی داد و ایشان در ابتدا آن را نپذیرفت و آن را چنین تعلیل آورد که: «کیف تصبر علی مالم تحظ به خیراً؟ چگونه بر کاری که بر آن علم نداری صبر پیشه می‌کنی، و حضرت موسی نیز از: «ستجدنی إِن شاء الله صابراً»<sup>۲</sup> سخن پیش کشید و قول داد که «لا أعصي لك أمراً»؛ من هرگز نافرمانی تو را نخواهم کرد و جناب خسرو شرط کرد در صورتی با من همراه شوکه از چیزی پرسش نکنی تا خود دلیل آن را برایت بگوییم؛ ولی حضرت موسی تحمل را از دست داد و پیش‌پیش پرسش، بلکه اعتراض می‌نمود و از «أمراً» و «نکرآ» و زشت و ناپسند بودن کارهای حضرت خسرو سخن به میان می‌آورد، بدون آن که تحمل آن را داشته باشد تا جناب خسرو خود حکمت کارهای خود را بیان کند. این امور از غیرت جناب موسی در مقابل شریعت حکایت دارد و وی کسوت ظاهر را بر خود تمام می‌بیند و دفاع از آن را لازم می‌شمرد و شأن ظاهر را در هیچ شرایطی روا نمی‌داند، بدون آن که ملاحظه‌ی اصل حرکت و انگیزه و نهایت کار را بنماید و صبر و حلم را پیشه سازد.

حضرت خسرو که از باطن امور آگاه است و جناب موسی چنین نیست

و از طرفی دو مقام ظاهر و باطن همگام نمی‌باشد؛ چنان‌که حضرت موسی هنگامی که به شرط خود توجه پیدا نمود، عذرخواهی کرد و عرض داشت: «لا تؤاخذني بما نسيت»<sup>۱</sup>؛ مرا به خاطر فراموشی مؤاخذه نکن و در ادامه می‌فرماید: «إن سألُك عن شَيْءٍ بعدها فلا تصاحبني»<sup>۲</sup>؛ اگر از این پس پرسشی از تو داشتم، مرا همراه خود مگیر و من جای بهانه‌ای باقی نخواهم گذاشت. این سخن حکایت از ایجاد تحولات فراوان در حضرت موسی می‌کند و جناب خضر نیز با تمام این سختگیری‌ها، رشد حضرت موسی و سیر معنوی او را در نظر داشتند و نتیجه‌ی مطلوب نیز به‌دست می‌آورند؛ زیرا موسی را به باطن امور متوجه می‌سازد و وی را به این مطلب می‌رساند که حقایقی نهفته در پس پرده وجود دارد که در اختیار ما نیست و تمام مرتبت، کسوت ظاهر نیست و پس از ظاهر و باطن، حقی حکومت می‌کند که من و تو را همچون دیگر موجودات مشغول می‌دارد و هستی چهره‌ای از پرده‌های کار و فعل اوست.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۳۲۰

### نتایج سیر و سلوک حضرت موسی

از سیر و سلوک جناب خضر و حضرت موسی و شیوه‌ی تعامل این دو بزرگوار نتایجی به دست می‌آید که بسیار قابل اهمیت می‌باشد و این نوشتار فرصت بررسی همه‌ی آن را ندارد و تنها برخی از آن را به‌طور فشرده مورد اشاره قرار می‌دهد.

### تفاوت هوشمندی پا دارا بودن علم باطن

نخستین موضوعی که مورد توجه قرار می‌گیرد هوشمندی و فراست حضرت خضر است. آیا برداشت جناب خضر و شناختی که وی از حضرت موسی ارایه می‌دهد از باب فراست و هوشمندی بوده و یا از باب علوم باطنی و غیبی می‌باشد که به هوشمندی ارتباطی ندارد؟ با توجه به آیات یاد شده می‌توان گفت: خبری که حضرت خضر از حضرت موسی می‌دهد و دیگر کارهای وی از باب استفاده از علوم باطنی و تصرفات کلی می‌باشد و در محدوده فراست و زیرکی نمی‌گنجد و میان این دو نوع از بصیرت، تمایز تعریفی، حدی و ماهوی وجود دارد.

در فراست از خصوصیت‌های فردی و عوارض کلی و حالات وجودی چیزی و امری به ویژگی‌های فرد پی برده می‌شود و فرد زیرک از این امور عواقب کار و یا حال امری را آگاه می‌گردد؛ در حالی که راهیابی به غیب می‌تواند بدون تحقق اصل شیء و بی‌ارتباط به حالات چیزی باشد و هیچ‌گونه ارتباطی با ظاهر نداشته باشد.

در علم فراست، فرد، ظرایف چیزی را مورد دقت و توجه قرار می‌دهد و از آن نتایجی -نه چندان قطعی- به دست می‌آورد و وی می‌تواند نتایج امور و برداشت‌های خود را با تحلیل، تطبیق و بازنگری و تأمل در اختیار دیگران قرار دهد؛ در حالی که راهیابی به امور پنهانی و باطن اشیا و غیب امور، گذشته از آن که طریق کشف عمومی ندارد، امکان روئیت غیر را دارا نیست، مگر آن که فردی مورد تصرف دوباره‌ی آن شخص قرار گیرد.

رؤیت باطن، تنها در گرو قدرت و نفوذ عالم است و ظواهر امور تنها می‌تواند جهت آلی داشته باشد، به طوری که علم به آن بدون این گونه ظواهر نیز محقق می‌شود، در حالی که باب فراتست چنین نیست.

نتایج امور غیبی و علوم باطنی قطعی است و هرگز خلل و اشتباہی در آن رخ نمی‌دهد، در حالی که باب فراتست و هوشمندی به طور کلی از آگاهی‌های صوری برخوردار است.

اهل باطن هم از ظاهر و هم از غیر ظاهر می‌توانند بر پنهانی‌های امور نظر بیفکنند، در حالی که در علم فراتست و هوشمندی، فرد باید از ظاهر به امری دیگر آگاه گردد.

امور باطنی و حقایق غیبی به مراتب از دانستنی‌های اهل فراتست و هوشمند برتر است و می‌توان گفت قابل مقایسه با یک دیگر نمی‌باشد و چنین اموری کم و بیش در اختیار همه‌ی اهل نظر قرار می‌گیرد، در حالی که علوم غیبی، تنها در اختیار دسته‌ای خاص و افراد بسیار محدود از اولیای الهی می‌باشد.

۳۲۲

تمامی موارد تصرف جناب خضر را باید تصرف باطنی شمرد و ارتباطی با هوشمندی وی ندارد و برای نمونه، نو بودن کشتنی یا یتیم بودن دو کودک، امری را در ظاهر ایجاد نمی‌نموده است.

گذشته از آن که اگر این امور از باب فراتست بود، برای جناب موسی ایجاد پرسش نمی‌کرد؛ زیرا آن حضرت در این زمینه‌ها که وصف ظاهر امور است، حاکم می‌باشد و دولت ظاهر را دارا بوده است و هرگز امکان چنین حالاتی برای جناب موسی نمی‌باشد.

بر اساس این توضیح، علوم غیبی و بصیرت باطنی را نباید با هوشمندی عقلی و ظرافت نظری یکی دانست و این گونه امور ابتدای

طريق بصيرت می باشد و امور غيبي کمال بصيرت است؛ گذشته از آن که  
دانش فراست از قوت نظری بهره می گيرد و بصيرت غيبي از حالات  
باطني دل و قدرت حقيقي نفس ناشي می گردد و جهت اصالی آن در  
نفس بصير است و نه در صورت مبصر.

### هنج آگاهی حضرت خضر

اگر اشكال شود درست است که برداشت های جناب خضر از زيرکى  
و علم فراست وي نمی باشد، ولی معلوم نیست که اين آگاهی در امور  
باطني و غيبي ريشه داشته باشد؛ چراکه ممکن است نوعی اطلاعات پيشين  
و آگاهی های خارجي آن را در اختيار وي گذاشته باشد و به طور خلاصه،  
علم حضرت خضر هم از باب فراست و هم از باب غيب و باطن يiron است.

در پاسخ به اين توهمند می توان به طور قطع گفت: هرگز چنین نبوده و  
جناب خضر در تمامی امور از ولایت و انشای فعلی برخوردار بوده که  
برای موسی تازگی داشته و هرگز این امور زمینه‌ی قبلی را دارانبوده است  
و هیچ شاهد و یا قرینه‌ای برای این توهمند در تمامی ماجرا یافت  
نمی شود؛ در حالی که سراسر ماجرا خود شاهد بر فعلیت امور و تحقق  
حالی آن دارد. همچنان اگر چنین توهمند حقیقت می داشت، فضیلت و  
برتری معنا نداشت و حضرت موسی چنین سیر و سلوکی را لازم  
نداشت؛ زیرا فرد عامی نيز می تواند اطلاعات وسیعی از امور داشته  
باشد و اين امر چندان اهمیت ندارد.

اگر چنین توهمند واقعی می بود، جناب خضر باید چگونگی این  
آگاهی های صوري، خارجي و انفعالي را بيان می داشت و عنوان تأويل را  
به آن نمی داد.

پس به طور کلی، همه‌ی جهات سیر و سلوک یاد شده، از برخوردهای تازه و نو حکایت و انشایی بودن آن حکایت می‌کند و هرگز جهت اخباری نداشته است.

موضوعی که باید در این زمینه به آن اشاره کرد و حقیقتی بس ارزشمند می‌باشد این است که تصرفات جناب خضر و وظایف ایشان منحصر به امور سه‌گانه‌ی یاد شده نمی‌باشد، به‌طوری‌که اگر این همراهی ادامه پیدا می‌کرد، حوادث دیگری به‌طور قطع اتفاق می‌افتد که تمام جزو وظایف هر روزه و برنامه‌ی کاری جناب خضر بوده است.

این امور سه‌گانه، تنها مقطع خاصی از وظایف جناب خضر بوده که حضرت موسی با او همراه گردیده و قرآن به آن اشاره کرده است و همگان را از آن باخبر گردیده‌اند.

جناب خضر از اولیای باطنی و اصحاب امور غیبی می‌باشد که در هر لحظه کاری دارد و تدبیری می‌نماید و باری را به منزل می‌رساند و از ایادی حق و اسباب و علل محقق بعضی امور می‌باشد که در آینده از این گونه امور و وظایف جناب خضر و تمام اهل باطن اشاره به میان می‌آید. تمام آگاهی‌های جناب خضر از بلندترین و برترین علوم غیبی می‌باشد و از جمله اموری بوده که حتی برای موسی - پیامبر مرسی - نیز تازگی داشته و آن را مورد تعجب و انکار قرار می‌داده است که این امر، دوری آن حضرت از چنین حقایقی را می‌رساند.

### بيان احکام باطن در ظاهر

آیا جناب خضر و یا هر ولی دیگری که بر باطن امور آگاه است و صاحب قدرت و تصرف در امور می‌باشد می‌تواند احکام باطنی را در



مول  
و  
مع  
تم  
ب

۳۲۴

ظاهر پیاده نماید، بدون آن که ملاحظه ای احکام ظاهربی را نماید و یا امور طبیعی و یا شرعی را در نظر نداشته باشد؟

آیا می شود ولی و یا صاحب کسوت باطنی در غیب چنگ زند و حقیقت امر را بدون هرگونه حکم و حد ظاهربی ملاک کار خود قرار دهد و احکام و امور باطنی را در ظرف ظاهر محقق سازد و به ظواهر امور و احکام اعتنایی نداشته باشد؛ در حالی که مجاری امور و نظام زندگی ناسوتی به طور کلی در گرو ظاهر است و به دست ظواهر می چرخد و حاکم بر تمامی حوادث در جهات علل و معالیل و مناط و احکام ظاهر می باشد.

در پاسخ به این پرسش می توان گفت: به طور کلی اولیای الهی را می توان به دو دسته تقسیم نمود: یکی گروهی همچون حضرات انبیا و امامان معصوم علیهم السلام می باشند که به ظاهر مأمور هستند و برای تثیت شریعت و نظام عالم ناسوتی می باشند و با آن که قدرت باطنی و احاطه ای غیبی دارند، همت در گرو ظاهر دارند و تنها در موقع حساس و مورد لزوم دست به اعجاز و کرامت می نهند.

این حضرات به ظواهر امور مأمورند و حکم به ظاهر می کنند و با آن که به غیب راه دارند، ظاهر را ملاک کار خود و دیگران قرار می دهند؛ چنان که وظیفه الهی و کسوت ارشاد و تبلیغ آن حضرات چنین منش و روشی را ایجاب می نماید.

گروه دوم کسانی هستند که عنوان ظاهربی و مقام ظهوری ندارند و در ردیف اولیای باطن و مدبرات عالم قرار دارند.

آنان می توانند احکام باطنی را به فراخور تناسب و مقام از خود نشان

دهند و کارگشای بعضی از امور گرددند؛ اگرچه در بسیاری از موارد، ظاهر امر را در نظر دارند، باطن بر آنان چیرگی دارد.

این اولیای الهی و مدبرات امور غیبی به طور موجبهی جزئیه کارهایی را از خود ظاهر می‌سازند که علل و اسباب باطنی دارد و ممکن است بر مجاری ظاهر سازگار نباشد.

هر یک از اولیای باطن و مدبرات غیبی وظایفی دارند که در هر لحظه به طور کوشا به دنبال آن هستند و غفلت یا تعللی در انجام آن به خود راه نمی‌دهند.

این حضرات از مدبرات غیبی و علل و اسباب پنهانی حق تعالی می‌باشند و هر یک به فراخور قرب معنوی خود به حق، در هر لحظه کاری مناسب مقام خود و نیاز مردم انجام می‌دهند و با آن به ایفای وظیفه می‌پردازند.

گاه از مظلومی دفع شر می‌نمایند و رونقی به فرد ضعیفی می‌دهند و خیری بر او می‌رسانند و گاه فردی را واصل به امر وجودی خارجی و علمی می‌نمایند و گاه رنج و نقمتی را از فردی دور می‌دارند.

ممکن است ظالمی از ولی حق به صورت پنهانی سیلی خورد و یا به زمین افتاد و یا ناخودآگاه کشته شود، همان‌طور که ممکن است تصرف فردی و جلب نفعی به دست ولی غیبی اتفاق افتد.

آن چوب خدا که به قول معروف می‌گویند: «صدا ندارد» به دست این اولیای الهی است و آنان آن را به هرجا که صلاح باشد فروند می‌آورند و امری را به نفع دیگری تمام می‌سازند.

همان‌طور که ظواهر امور دارای علل و اسباب ظاهری می‌باشد،



مجاری امور عوالم گوناگون نیز به طور مشخص و مستقل در کار است و امور غیبی و حوادث پنهانی نیز لحظه‌ای آرام ندارد و به روند خود ادامه می‌دهد.

گاه می‌شود که حق تعالی از طریق باطن، بندگان خود را مورد لطف یا مکر قرار می‌دهد و بدون آن که بفهمند حادثه‌ای شیرین یا تلخ را محقق می‌سازد و گاه می‌شود که برای عبرت و یا محبت، آشکارا دست غیب را ظاهر می‌سازند و آن را به آشکار به دیگری نشان می‌دهند.

هر یک از این مدبرات غیبی به کاری مشغول است و در جایی به سر می‌برد، مدبri در دریا ظاهر می‌گردد و ولی حقی در صحراء کسی را دستگیری می‌نماید و مأموری دلی را روشن می‌کند و مسؤولی چراغ ظالمی را با آه مظلومی خاموش می‌سازد، مهری را به دل می‌رساند و بغضی را از دلی می‌برد؛ قلبی را سکینه و وقار می‌بخشد و فردی را می‌ترساند، کسی را پند می‌دهد و هوشیار می‌نماید و در خواب و یا بیداری او را متوجه می‌نماید و از کسی درک و عقل را می‌گیرد و کور و کرش می‌سازد و او را در گرداب حوادث و بلایا می‌اندازد و وی را خرد و ذلیل می‌کند.

### هوقیقت جناب خضر

جناب خضر در میان اولیای الهی از گروه دوم می‌باشد که احکام باطنی و امور غیبی بر آن حضرت غلبه دارد، همان‌طور که جناب موسی از اولیای دسته‌ی نخست می‌باشد.

حضرت خضر در هر لحظه شغلی و در هر زمان به دنبال کاری است و جناب موسی در این سیر و سلوک به این گونه حوادث فعلی و مأموریت‌های ضروری آن هنگام خضر دیدار داشته و همه‌ی آن موارد را تازه می‌یافته است.

کارهای حضرت خضر در این حوادث، گذشته از آن که مأموریت‌های آن هنگام جناب خضر می‌باشد، برای حضرت موسی اثر ارشادی و توجه امدادی همراه داشته و چنین نبوده است که حضرت خضر همیشه بیکار باشد و تنها در آن فرصت برای توجه موسی دست به امور سه‌گانه‌ی یاد شده زده باشد و دیگر هیچ.

### مدبرات باطنی و امدادهای غیبی

می‌توان به طور قطع اعتقاد داشت که مدبرات باطنی در کار هستند و امدادهای غیبی را به عهده دارند و چنین اموری بر ظواهر امر چیره می‌باشد و در طول ظاهر قرار دارد و این احکام به دست افراد خاص از اهل الله اجرا می‌شود و آنان برای همیشه و به‌طور دائم در کار می‌باشند و وظایف الهی خود را انجام می‌دهند.

شایسته است آدمی در راه شناخت حقایق عالم و مدبرات امور و صاحبان غیب کوشان باشد و با اولیای غیبی و مدبرات امور و کارهای خود آشنایی داشته باشد و بتواند از آن استمداد جوید و در سیر و سلوک مورد عنایات آن حضرات قرار گیرد و در رفع موانع و حصول نتایج، آن را در کار خود دخیل بداند.

آشنایی با اولیای غیبی، گذشته از آن که ممکن است، چندان مشکل نیست؛ هر چند نیازمند خلوص و صفاتی باطن و رونق دل است و باید خود را مهیای زیارت آنان ساخت تا در کار ما دخیل شوند و خود را به ما نشان دهند و با ما همراه و رفیق گردند.

آن شیفته‌ی دل صافی و مشتاق صالح هواکشته‌ای می‌باشند و در مقابل این افراد هم خاضع هستند و هم نافع، بدون آن که غرور و تکبر یا منیت و خودخواهی در کارشان باشد.



آنان مصاحب دل صافی می‌شوند و همراه و هم صحبت او می‌گردند و به خواب و بیداری وی می‌آیند. اورا می‌بویند و به روی وی همچون چهره‌ی معشوق خیره خیره نظاره می‌نمایند و همچون نگهبانی او را در پناه خود قرار می‌دهند.

دسته‌ای از این خوبان و مردان خدایی آسمانی می‌گردند و اوج می‌گیرند و خود را در شور و عشق و مستی حق غرق می‌نمایند که دیگر دست هیچ مدبیری جز حق به آنها نمی‌رسد و کسی جز حق در راهشان قرار نمی‌گیرد و آنان بدون هر مدبیری خدایی می‌شوند و تمام اسباب و علل صوری و غیبی را از سر می‌گذرانند و خود را با حق تعالی محسور می‌سازند. اینان کجا و مدبرات غیبی کجا و امور صوری مردمان عادی کجا! هر یک از مؤمنان بحق در مقام خود مشغول سیر هستند و حرکت وجودی خود را پی می‌گیرند که سراسر آن را تجلیات جمال حق و ظهورات چهره‌ی الهی شکل می‌بخشد.

### وليای ظاهر و باطن

در اینجا پرسش چهارمی پیش می‌آید که زمینه‌ی تکمیل بحث سوم می‌باشد و در جهت مناطق و ملاک آن قرار می‌گیرد؛ به طوری که می‌تواند کبرای کلی برای تمام اهل الله باشد.

اگر حضرات اولیای معصوم راه به باطن امور دارند و مدبرات بسیاری از امور می‌گردند؛ پس دیگر اولیای بحق الهی نیز می‌توانند به باطن عمل نمایند و همچون حضرت خضر بر باطن حکم کنند و بدون ملاحظه‌ی امور ظاهری و احکام شرعی، احکام حقیقی را اجرا نمایند و به حق عمل نمایند و دیگران را نیز به عمل به آن حکم نمایند؛ اگرچه با ظواهر امر هماهنگ نباشد.

پاسخ به این پرسش را می‌توان در دو جهت کبرای کلی و مصدق و صغراً آن بیان داشت.

به طور کلی هر فردی که به مقام ولایت می‌رسد و در خود بصیرت معنوی و اقتدار عملی می‌بینند و می‌توانند احکام باطنی حق را بر خود و دیگران به دست آورد و قدرت نفوذ و تصرف در امور داشته باشد، هرگز نمی‌شود که محدود شود و از وظایف خود باز ماند و در ظرفیت وجودی خود، تنفيذ حکم و تصرف در آن را خواهد داشت.

چنان اولیایی در کار خود بصیر و آگاه می‌باشند و نوعی از عصمت تنزیلی را دارا هستند و حق، آن را به تقدیرات خود وا می‌دارد و هر یک را به جایی و در کاری مشغول می‌نماید، بدون آن که در بسیاری از آن ادراک مرکب و اختیار ملموسی را دارا باشند. هر یک از این اولیایی بحق الهی، مربی گروهی و یا حامی افرادی و یا مدبر اموری می‌شوند و در کار خود همچون عاشق دلباخته ایفای نقش می‌کنند.

این کبرا و کلی امر است و مصاديق و افراد واقعی این کلی، خود امر دیگری است که باید در یافت آن دقت فراوان به عمل آید و هر مدعی را نباید مصدق این عنوان مسلم و کلی پذیرفت.

داعیه‌ی ولایت، غیر از اصل ولایت در افراد است و سخن از کرامت، کرامت نیست و داستان گذشتگان را نباید عین واقع دانست و واقعیات اولیای پیشین را نباید دلیل بر ولایت افرادی دیگر دانست.

در این که اولیای بحقی وجود دارند و آن‌ها نیز هر یک دارای شؤون و تصرفاتی هستند بحثی نیست، مطلبی که می‌ماند این است که این افراد چه کسانی می‌توانند باشند و چگونه باید آنان را شناخت و چه دلیلی



دارند و چه کسانی باید ولایت و تصرفت آنان را تصدیق نمایند و ملاک و  
مناطق حقانیت آن چه چیزی یا چه کسی می‌باشد؟

کبرای کلی ولایت و تنفیذ حکم و وجود چنین افرادی نباید بهانه و  
خدعه‌ای برای افراد بی‌حقیقت گردد و با این بهانه دعاوی گوناگونی را از  
خود ظاهر سازند.

به‌طور کلی، بسیاری از اهل خانقاہ و دراویش و نوع عرفای کتابی و  
ضمیر برگردان، دور از این معانی می‌باشند و کسانی که با چرس و بنگ و  
دود و منقل و سبیل‌های کشیده و پیچیده و کتاب‌های فراوان و  
نوشته‌های بسیاری که از نان فقیران و بینوايان انباشته شده دمساز هستند،  
هرگز به ولایت و امامت و اقتدار و بصیرت در امور نمی‌رسند و درس و  
بحث و سخن و ادعای نبوت باطن و امامت لبی و پنهانی نتیجه‌ای برای  
تحقیق این گونه امور ندارد و ادعای کرامت و اعجاز آنان بی‌ثمر است و  
جريان جناب خضر و حضرت موسی خود بهترین شاهد بر این امر می‌باشد.

پس مقام و منصب معنوی در افراد هرگز قابل محدودیت نیست و  
نمی‌شود که نتایج و آثار خود را نداشته باشد و حقیقت بی‌اثر و معنویت  
بی‌ثمر وجود ندارد و این امر منحصر در معصوم یا نبی و امام نمی‌باشد؛  
هر چند ادعا و حقیقت این امور خود امر دیگری است و باید در تحصیل  
و شناخت آن کوشید.

### ولیای باطن و احکام شریعت

در اینجا پرسش پنجمی پیش می‌آید که از پیچیدگی خاصی  
برخوردار است و آن این که چگونه می‌شود اولیای باطنی و رجال غیب  
بتوانند بر خلاف شریعت و ظاهر امر عمل نمایند و چگونه ممکن است

احکام شریعت شامل حال این افراد نشود؛ در حالی که تمام ادله‌ی احکام از اطلاق و عمومیت خاصی برخوردار است و همه در مقابل آنان یکسان می‌باشند.

چطور ممکن است که رجال غیب مرتكب قتل نفس و یا تصرف در مال غیر و قصاص قبل از جنایت شوند و اضافه بر جواز، این کار بر آنان لازم و واجب باشد، با آن که تمامی این امور با آنان ارتباط حقوقی ندارد؟ چگونه می‌شود کارهای جناب خضررا توجیه نمود، در حالی که همه خلاف ظاهر شریعت و عرف حقوقی می‌باشد و جناب موسی نیز با آن که لزوم متابعت از وی را بر عهده گرفته بود؛ ولی به جهت مخالفت این امور با ظواهر شریعت، توان و تحمل خود را از دست داد و در برابر آن زبان به اعتراض گشود.

برای وضوح این امر، اشاره به این مطلب لازم است که افرادی که به واقع عمل می‌کنند و از رجال غیب می‌باشند، بر دو دسته هستند: یکی کسانی که همچون حضرت خضر، تابع شریعت حاکم نمی‌باشند و دو دیگر افرادی که تابع شریعت حاکم می‌باشند؛ چنان که حضرات معصومین ﷺ در امت ما چنین می‌باشند.

بحث از گروه نخست و افرادی همچون جناب خضر مشکل عقلی ایجاد نمی‌کند و برای نمونه، حضرت خضر تابع شریعت حضرت موسی و یا مأمور به ظاهر نبود و تنها به دستور حق، به واقع عمل می‌نموده که با این وصف، عصیان و خطایی پیش نمی‌آمد، گذشته از آن که عمل به آن دستورات لازم و واجب بوده است.

اما سخن از دسته‌ی دوم است که بحث برانگیز است و افراد خاصی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۳۴۲

ندارد، به خصوص کسانی که بهره‌ای از عصمت ندارند آیا می‌توانند دلیلی بر عمل به واقع و خلاف ظواهر که مرتکب شده‌اند بیاورند و آیا می‌توان ظواهر را برای آنان قید زد با توجه به این که عمل به ظاهر برای درک واقع می‌باشد و جهت آلی و مقدمی نسبت به واقع و احکام حقیقی دارد و فردی که واقع و باطن امور را می‌بیند، به ظاهر نیازی ندارد و ظاهر، تنها طریق وصول به واقع است و دانای به واقع حاجتی به ظاهر ندارد، همان‌طور که در باب قضائی نسبت به علم قاضی حق چنین امری محقق است؛ گذشته از آن که می‌توان گفت: ادله‌ی عمومات و اطلاعات از شهرت چندانی برخوردار نیست و محلود و مقید به این امر است که ظواهر برای کسانی حاکم است که قدرت درک واقع را ندارند و دست آنان از یافت حقیقت امر کوتاه است. پس می‌توان این دو دلیل بسیار مهم را سند محکمی برای کلی این امر دانست. البته، این امر در صورتی است که آنان از رجال غیب و اهل باطن باشند و به واقع، واقع را ببینند و از خیال، وهم، جهل و جهات ساختگی به دور باشند.

پس میان جناب خضر و حضرت موسی ناهمانگی نسبت به انجام وظیفه وجود داشته و جناب خضر همت بر ایفای حق و تحقیق واقع داشته، در حالی که حضرت موسی خود را مجری و مبلغ ظاهر امر می‌دانسته و از این رو مخالفت با حضرت را وظیفه‌ی خود به شمار می‌آورد، بدون آن که توجه به تعهد و معاهده‌ی خویش داشته باشد. جناب موسی با مخالفت خود سه امر را به خوبی ظاهر ساخته است: یک، غیرت در مقابل احکام شریعت و همت در ایفای نقش رسالت و وظیفه‌ی آسمانی خود؛ در عین این که متابعت و عمل به واقع و درک آن

را از خود دور نمی‌داشت؛ در حالی که اختلاف میان ظاهر و باطن، جناب موسی را چنان درگیر تحول و طوفان می‌نمود که بدون توجه به اظهار مخالفت با آن اقدام می‌کرد و جناب خضر بر آن بود تا حضرت موسی را به متابعت و توجه به باطن معطوف نماید و عدم قدرت و استطاعت وی در این دو امر را می‌دید؛ زیرا حضرت موسی همت بر اجرای ظاهر داشت و خود را برابر پی‌گیری آن موظف می‌دانست و جناب خضر همت بر عمل به واقع و انقیاد در برابر باطن داشت.

البته، نباید از این بحث چنین توهمند شود که هر عارف رسیده و یا نرسیده خانقاھی و یا کتابی با چندی شعر و ذکر و ضمیر و کتاب می‌تواند با ظواهر مخالفت نماید و واقع را بهانه‌ی این امر نماید؛ همان‌طور که هر قاضی نمی‌تواند به بهانه‌ی علم و قطع، هر حکمی بدهد؛ بدون آن که توان و اقتدار علمی لازم برای این گونه امور را داشته باشد و خیال و وهم خود را بهانه‌ی آن قرار دهد.

٣٤٤  
هدبرات امور و اسباب غیبی

در اینجا اشاره به این امر بسیار لازم است که رجال غیب و مدبرات امور غیبی جناب حق تعالیٰ منحصر در جناب خضر و یا دیگر اولیای الهی نمی‌باشد؛ زیرا مدبرات امر از معصوم و ملک و فرشته تا جن یا حیوان و سنگی را در برابر می‌گیرد.

از جناب خضر و الیاس و دیگر مظاہر مفاتیح غیب گرفته تا دسته‌هایی از ملایکه‌ی الهی که از «مسوّمین» تا «کم من فئة قليلة غلت فئة

کشیره»<sup>۱</sup>؛ چه بسیار گروه اندکی که برگروه زیادی چیره می‌شوند و از خوبیان از اجنه و جنیان با اشکال گوناگون ایفای نقش در این امور داشته باشند و می‌شود که حیواناتی در تحقیق این کار غیبی نقش داشته باشند، چنان که قرآن حکیم می‌فرماید: «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طِيرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيمَهُ بِحَجَرٍ مِّنْ سَجِيلٍ»<sup>۲</sup>؛ و بر هلاک آنان پرندگان ابابیل را فرستاد تا آن سپاه را به سنگ‌های سجیل سنگباران کرد که حکایت دارد حتی سنگی نیز می‌تواند در جهت اسباب و علل غیبی قرار گیرد و مدبر امری گردد. چنین امور غیبی و مدبرات امور باطنی می‌تواند به قدری فراوان باشد که اندیشه‌ی آدمی قادر به درک و تصور آن نباشد و می‌شود که تمام عوالم هستی از غیب تا شهود و از مجرد تا ناسوت همه خود مدبر الهی می‌باشد؛ در حالی که دارای مدبری نیز باشند و هستی نسبت به یک دیگر چنین نقشی را داشته باشد و بهترین بیان را در این زمینه از زبان معصوم علیل<sup>۳</sup> باید شنید که می‌فرماید: «إِرْحِمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحِمْكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ»<sup>۴</sup>؛ شما به زمینیان رحم آورید تا آسمانیان به شمارحم نمایند.

کسانی که می‌توانند به همه‌ی بندگان خدا و موجودات ترحم داشته باشند و خود را در این زمینه بخیل نبینند، می‌توانند از ایادی باطنی حق باشند و مهربانی و رحمت آنان همان استمداد و کمک آنان به تمامی عالمیان است و این گونه افراد از حمایت تمام موجودات عالم برخوردار می‌باشند.

البته، ایادی و کارگزاران حق به موجودات آسمانی منحصر نمی‌باشد؛

۱- بقره / ۲۴۹ .۲- فیل / ۳ .

۳- من لا يحضر المفتي، ج ۴، ح ۵۸۰۶، ص ۳۷۹

گرچه آسمانیان نیز می‌توانند از چنین کارویژه‌ای برخوردار باشند و مراد حضرت از این بیان می‌تواند همان امور غیبی و مدبرات الهی باشد که دستگیر افرادی می‌شوند که از دیگران حمایت و دستگیری می‌کنند و عنوان آسمان برای آنان، گذشته از آن که حکایت از بزرگواری آن کارگزاران می‌کند، اقتدار و توان آنان را نیز می‌رساند و آنان قدرت هرگونه امدادی را دارند و ناتوانی در این امر برای آنان قابل تصور نیست و تنها باید کاری وظیفه‌ی آن‌ها به شمار رود.

آیات قرآن کریم از این کارگزاران حق فراوان یاد نموده است و چنان اعتقاد به آنان را نهادینه نموده است که مردم به آنان در ادبیات و کلام روزانه‌ی خود به آنان بسیار اشاره می‌نمایند؛ همان‌طور که آن‌رند به حق رسیده گوید:

تو نیکی می‌کن و در جله انداز      که ایزد در بیابانت دهد باز  
MDBRAT و کارگزاران حق از هر موجودی می‌توانند باشند و موجودات  
گوناگون در ظرف وجودی خود و با اذن تکوینی کارگشای مشکلی  
می‌گردند.

### مشهولان اهدادهای غیبی

اما باید پرسید: اهدادهای غیبی برای چه افرادی پیش می‌آید و چه کسانی مشمول چنین عنايات خاص الهی می‌گردند؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: به‌طور کلی تمام مواردی که مورد توجه چنین افراد غیبی قرار می‌گیرد و اهدادهای غیبی شامل حالشان می‌شود را می‌توان تحت عناوین اضطرار، استضعف و مظلومیت افراد قرار داد.



سوز و آه و فغان و فریاد افراد می‌تواند عامل حضور رجال غیب‌گردد  
و آن‌ها حامی و مدافع چنین افرادی می‌گردند.

هنگامی که مضطر و مظلومی از تمامی اسباب و علل ظاهری باز  
می‌ماند، ایادی باطنی حق تعالی او را حمایت می‌کنند و صحنه را به نفع  
وی تغییر می‌دهند.

خداآوند مهربان در راه مانده‌ای گرفتار و در بندی که آهش از دل بر  
می‌آید؛ گرچه کافر و مشرک باشد را به واسطه‌ی مدبرات و امدادگران  
غیبی یاری می‌کند و وی را رونق می‌دهد و کار وی را سامان می‌دهد.  
دلی که شکست، مورد لبیک حق واقع می‌شود؛ اگرچه تا آن هنگام  
روی بهسوی حق نداشته باشد.

حق تعالی در دل‌های شکسته جای دارد و از چنین دل‌هایی باید  
ترسید که چوب حق برای دفاع از آنان مغز می‌شکند و این امر خود امداد  
حق است.

دل اگر دل باشد و این چنین دلی اگر بشکند، روزگار جمعی را فانی  
می‌سازد و پشت سپاهی را می‌شکند.

اگرچه قلب مؤمن عرش رحمان است، دل شکسته خود رحمان و برتر  
از عرش است و این شکستگی؛ خواه در کافر باشد یا در مؤمن و خواه در  
انسان‌های شایسته باشد یا بد، تفاوتی ندارد و کسی که دلی را بشکند،  
باید بداند که حق خود جابر آن است و می‌تواند آن دل را التیام بخشد و  
عالی را درهم کوبد.

به طور خلاصه باید گفت: دل شکسته نزدیک‌ترین جایگاه بشری به  
حق تعالی و امداد وی را دارد و چنین فردی می‌تواند حق را بدون هر

اسم و وصف ببیند و او را زیارت کند و با این توضیح به دست می‌آید که امدادهای غیبی در مواردی است که در دمندی باشد و شخص خود را از علل و اسباب ظاهری بریده بیند، همان‌طور که از موارد حمایت و دخالت جناب خضر این امر به خوبی به دست می‌آید.

### مرزهایان عالمان ظاهر و باطن

در اینجا پرسش هفتمی پیش می‌آید که بسیار حائز اهمیت و مورد توجه و دقت می‌باشد و آن این‌که: مرز میان عالمان ظاهر و اولیای باطنی چیست و چه کسانی را می‌توان اهل ظاهر دانست و معیار تشخیص اهل باطن از اهل ظاهر چه امری می‌باشد؟ و ویژگی‌ها و خصوصیات این دو قشر عمده‌ی علمی و معنوی کدام است و چه مراتبی میان این دو گروه می‌باشد و صفات و حالات هر یک چیست و کارویژه و وظیفه‌ی هر یک چه می‌باشد؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان به‌طور صریح گفت: اهل ظاهر و عالمان صوری کسانی را گویند که دست بر آتش ندارند و از هر موضوع و امری به بحث و عنوان آن بستنده می‌کنند و در مقابل، کسانی را اولیای الهی و اهل باطن و عالمان معنوی گویند که به نوعی دست بر آتش دارند و دلی پر درد و سوز و آه را همراه دارند و دائم غرق شور و عشق هستند؛ به گونه‌ای که عشق، آنان را بی‌وقفه می‌سوزاند و سرمدست نگاه می‌دارد. تنها تفاوت اساسی میان این دو گروه در همین نکته است و عنوان نوع علم و وجه تمایزی محسوب نمی‌شود و اشتغال به فقه، عرفان، ادبیات و اخلاق معیار آن قرار نمی‌گیرد. به‌طور کلی باید گفت: کسانی که تنها حرف و سخن تحويل می‌دهند و



با ترکیب و ضمیر و مفهوم و اصطلاح، دل خوش می‌دارند، از گروه اهل ظاهر  
و عالمان صوری می‌باشند و کسانی که سرمیست از باده‌ی عشق و جنون  
هستند و دل در گروه دلدار دارند می‌توانند در گروه «أهل الله» جای گیرند.  
عالمان ظاهر از شک و ظن و خیال نمی‌گذرند و اهل باطن در همه‌ی  
سیر خود یقین دارند و بس.

پس در اینجا می‌شود عالمان را به دسته‌های مختلفی تقسیم نمود و  
آنان را گوناگون دید. دسته‌ای از عالمان که اهل ظاهر هستند و از ظاهر نیز  
بحث می‌کنند؛ چون ادبیان و فقیهان. برخی در میان این فرقه‌ها با آن که  
بحث از ظاهر می‌کنند، اهل معنا می‌باشند و در میان تمام بحث‌ها و  
تحقیقات، دل آنان جای دیگر است و سر در هوای دلب دارند.

برخی نیز از باطن بحث می‌کنند و به عرفان و اخلاق مشغول می‌شوند  
و سخن از عشق و مستی سر می‌دهند؛ در حالی که میان تهی هستند و  
چیزی جز حرف و سخن عاید آنان نیست و تنها استاد سخن سرایی در  
این امور می‌باشند. آنان خوب می‌دانند و زیبا می‌نویسند و نتایج را به هم  
مرتبط می‌سازند و چینشی شگرف فراهم می‌آورند؛ ولی دیگر هیچ. نه  
دستی در باطن دارند و نه دل به غیب بسته‌اند و نه دارای درد و سوز و  
اشک می‌باشند و نه هجران و فراقی آنان را آزار می‌دهد و تنها سرمیست از  
حرف هستند و سخن.

دسته‌ای با آن که بحث از باطن دارند و داعیه‌ی کلام را در سر  
می‌پرورانند، دل در گروه تصرف و حکم بسته‌اند و دائم در فراق و قرب  
تمام به سر می‌برند.

اینان دیوانه‌ای بی‌سلسله و مجنونی بی‌حاصله و عاشق و مشتاقی

مُحَمَّد وَهُوَ مُهَمَّد  
بْنُ عَمَّار

۳۵۰

سینه‌چاک می‌باشند که جز قرب و وصل نمی‌شناسند و اشتغال به هر کاری را اشتغال به حق می‌دانند و تنها خود را کشته‌ی او می‌دانند و بس. دسته‌ای چنان اهل باطن هستند و حق چنان آنان را واله و حیران ساخته است که دیگر اهل سخن، بحث، مدرسه و مسجد نمی‌شناسند و تنها طواف دل می‌کنند و بی‌هر ظاهری گرفتار باطن و بی‌هر پیرایه‌ای به حق مشغول می‌باشند.

در بیان اهل باطن، گروهی مقام جمعی را دارند و مدار دایره‌ی هر تحقق و وجودی می‌باشند و ظاهر را در باطن و باطن را در ظاهر نظاره می‌نمایند و قطب تمامی امور و اشیا قرار می‌گیرند.

خلاصه این که عالمان ظاهر در فکر تحصیل دانش و علم هستند و آن را برای جلب شهودهای نفسانی و عقلانی می‌خواهند، در صورتی که عالمان حقيقی و اولیای الهی در سیر و سلوک هستند و راه را به امید زیارت صاحب راه طی می‌نمایند و در بند غیر نمی‌باشند.

آنان که اهل باطن هستند حال و هوایی دارند که هرگز در خور بیان و سزاوار عنوان نمی‌باشد.

شور و مستی و جنون و درد و رنج و نگاه آنان هرگز به قول و مقال نمی‌گنجد و گذشته از آن که بیان آن سودی ندارد، بستر انکار جاهم را فراهم می‌آورد.

### امکان وصول به مقامات باطنی

با آن که وصول به مقامات باطنی و مراتب کمال اولیای غیب و بندگان وارسته‌ی الهی مشکل است؛ اما امری ممکن و شدنی می‌باشد و این سخن و بلکه عدم امکان تحصیل معرفت و نوعی وصول، به خصوص

برای کسانی که در بند ظاهر امور گرفتارند و غرق بادهی غرور و مست از  
منیت و خودنمایی و تزویر و ریای هستند میسر نمی باشد.  
کسی از بازار خودنمایی و فخر فروشی و ریاکاری راه به خرابات اهل  
باطن نمی برد و امکان طی طریق ندارد.

در بیان سختی وصول به باطن هستی و موجودات و امور همین بس  
که جناب حضرت موسی که پیامبر اول العزم و صاحب کتاب و ید بیضا و  
آیات و بینات بسیار است، برای وصول به جناب خضر- پیر و مرشد خود -  
سختی هایی بسیار تحمل نمود و به زحمت هایی بس فراوان گرفتار آمد.

جناب موسی که در ابتدا از ارادهی محکم برخوردار بود و از خود  
همت عالی ظاهر می ساخت و «لأَبْرَحْ حَتَّى أَبْلَغَ مَجْمِعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضَى  
حَقْبَا»<sup>۱</sup>؛ دست از طلب ندارم تا به مجمع البحرين برسم یا قرن ها عمر بر  
من بگذرد، سر می داد، در میان راه خسته شد و در راه ماند تا آن که در  
پایان: «وَلَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصْبَا»<sup>۲</sup>؛ ما در این سفر رنج بسیار دیدیم، را  
پیش کشید و «فَارْتَدَّا عَلَى آثارِهِمَا قَصْصَ»<sup>۳</sup> دربارهی وی نازل شد و  
هنگامی که وی در راه ماند و از اراده افتاد و خود را حیران و سرگشته دید،  
به نعمهی «فَوْجَدَا عَبْدًا مِنْ عَبَادِنَا»<sup>۴</sup> نوازش شد.

جناب موسی که پا در طور می گذارد و دل در رؤیت جناب حق  
می بندد و خود را در هوای حضرتش سینه چاک می سازد و از خود  
بی خود می گردد، اینجا سخن از خستگی به میان می آورد و آه و ناله و  
فریاد سر می دهد و حق نسبت به حضرتش تفضل و عنایتی می کند و او را

.۶۴-۳. کهف /

.۶۲-۲. کهف /

.۶۰-۱. کهف /

.۶۵-۴. کهف /

به پیروی باطنی از حق و پیامبری نایل می‌گرداند و تماشاگر امورش می‌شود.

البته، موقعیت حضرت موسی و سیر و سلوک آن جناب در عالی ترین مراحل باطنی بوده که بعد از تمام کمالات ظاهر اتفاق افتاده است و منافاتی ندارد که دیگر اولیای الهی، اگرچه دور از خطأ و عاری از عصیان نیز نباشند، دارای مقامات باطنی و کمالات حقیقی باشند و هر یک در مایه‌ی وجودی خود طی طریق کند و مقصود خود را باز یابند.

بر این اساس، چیزی که مایه‌ی امید است و می‌تواند آدمی را سرمست از باده‌ی صفا و صافی کند این است که راه باز و دعوت عمومی است؛ گرچه سیر آن مشکل است و هر کس را نرسد که سر در جیب غیب کند.

### ظاهر و باطن و روز و شب

این مطلب باید روشن باشد که معرفت به سرّ قدر و علم تأویل و تعبیر و وجودشناسی و هستی یابی از انواع دانش‌های باطنی است و این گونه حقایق در خور اهل ظاهر نمی‌باشد؛ اگرچه بحث از آن برای همه آزاد و مفید است، چیزی جز بحث نیست.

بایسته است که آدمی تمام عمر خود را در گرو ظاهر و اسباب و علل صوری نسپارد و دل را در بند باطن نیز نهد و به راه افتاد و افتان و خیزان خود را به صراطی آشنا سازد و راه رفته‌ای پیدا نماید و به راهش ادامه دهد.

خوب است که آدمی بدون آن که خود را در گیر پیرایه و پیر ناشایست سازد، خویش را پیدا نماید و دل را جلا دهد تا در مسیر راه روان اهل



باطن قرار گیرد و خود را با یکی از اجنه و یا با ملکی و یا با ولی و مدبری آشنا سازد و خود را با صفا و صداقت در معرض دید آنان قرار دهد و ایشان را به ذکر و فکر و تطهیر دلشاد نماید تا آنان دستگیر او گردند.

چنین نیست که آنان کسی را به خود نپذیرند و راه را بر همگان سد نمایند؛ زیرا راهیان غیب و اولیای باطن شیفته و دوست دار بندگان شایسته‌ی خدا می‌باشند و آنان خود به سراغ چنین افرادی می‌آیند و مقدمات کار را برای ایشان هموار می‌سازند.

افرادی که دل صافی دارند و در این دل، سوز و درد و حسرت می‌بینند و لباس رنج و خرقه‌ی غربت بر تن دارند، هر لحظه باید منتظر اولیای غیبی باشند و دست خود را در خواب و بیداری برای نهادن در دست آن‌ها آماده سازند و هیچ‌گاه دور از چنین معنایی نگرددند و امید را چراغ راه خود سازند و در راه فهم حقایق و درک واقعیات امور، از هیچ کوشش و مجاهده‌ای دریغ نورزنند؛ به خصوص فکر و اندیشه‌ی در شب را از دست ندهند؛ زیرا شب بهترین وقت برای بهره‌گیری از این امور است.

قدر در شب است و همه‌ی شب، قدر است و روز، قدر ندارد و این شب است که قدر دارد و زمینه‌ی تمامی وصولات و تجلیات رحمانی در شب است که شکل می‌گیرد و تاریکی، خلوت، تنهایی و ظلمت دل را زنده می‌سازد و روز، هنگام کار و کوشش و تحصیل معاش است؛ یعنی هنگامی که آفتاب زمین را فرا می‌گیرد و خورشید زمین را محاصره می‌کند، هوا دم می‌کند و فضا همچون معده‌ی آدمی که غذای نامناسبی را در بر گرفته، در مذاق اهل حقیقت ترش می‌نماید.

شب است که هنگام خلوت است و بازار اهل باطن در آن پر رونق است و تجلیات الهی، در شب است که سراسر وجود ناسوتی را فرامی‌گیرد و ناسوت به دور از اغیار، رنگ لاهوت می‌یابد و خود را در اختیار اهل دل قرار می‌دهد.

در شب است که اهل دنیا در خواب و غافلان در بند زنجیر شهوت هستند و مزاحم و نامحرمی در کار نیست و زمینه‌ای برای شور و شوق و عشق و مستی اولیای الهی فراهم می‌گردد.

در شب است که می‌شود به آسمان نگاه کرد و ستارگان بی‌شماری را دید که غرق رقص و شعر و شورند و در شب است که می‌شود ظلمت را شکافت و از ناسوت بپرون رفت و در شب است که زمینه‌ی معراج و سفر آسمانی مؤمن فراهم می‌شود.

شايسنه است آدمی فرصت را مغتنم شمارد و به دور از همه‌ی اهل دنیا با تمامی خصوصیات آن از جهل و نادانی و کثرت و معركه‌دارای، مشغول خودگردد و مقدمات سیر و سلوک خویش را فراهم سازد و بی‌توجه و دور از غرض نسبت به اهل دنیا، دل در زیارت معبد بند و بی‌صدا ناسوت را پشت سر نهد.

شیرینی باطن و کشف حقایق، تنها در ذایقه‌ی اهل باطن ظاهر می‌شود و چنان که دنیا کام اهلش را شیرین می‌سازد، اهل الله احساس شیرینی دنیا را ندارند و همان‌طور که برای اهل دنیا، دنیا شیرین و دل کنند از آن مشکل است، برای اهل الله نیز کشف و شهود و شب و شاهد شیرین می‌باشد و دوری از آن مشکل است و تحمل فراق آن ممکن نمی‌باشد و ترک معنا برای آنان مشکل‌تر از ترک دنیا برای اهل آن می‌باشد.



همان طور که اهل ظاهر راه های باطن را برابر خود بسته می پندارند، اهل باطن نیز هرگز ظواهر امور را نمی پیمایند و تمایل به آن نمی یابند و از این رو ظاهر برای آنها توأم با شکنجه و عذاب است.

البته، چنین نیست که اهل باطن انکار ظاهر کنند و اهل ظاهر نیز نمی توانند به انکار باطن برخیزند و چنین انکاری حکایت از بی خردی و دوری آنان از فهم و درک می کند.

### هاده و ناسوت

آدمی اگر بتواند ماده و مایه‌ی دنیارا در خود مهار نماید و خود را از آن فارغ سازد و روح خود را سبکبار نماید، می بیند که چگونه عقل و اندیشه‌ی وی اوج می‌گیرد و درک حقایق و معانی برای وی آسان می شود.

تمایلات مادی را باید در انسان به کبوتری تشییه نمود که سنگی به پای وی بسته‌اند که با وجود آن دیگر نمی تواند پرواز کند؛ هرچه پر و بال می زند و پر می کشد، آسمانی در کار نیست و با خود گمان می کند که پروازی در کار نیست و این گمان چنان در کبوتر تقویت می شود که اگر بعد از چندی، سنگ را از پای او باز کنند و بند را بگشایند، وی به پرواز رو نمی آورد و گمان نمی کند که رها شده است؛ ولی اگر نهیبی به او زده شود، می بیند که پرواز برای وی امکان دارد و می تواند به آسمان پر کشد.

آدمی اگر بتواند سنگ تمایلات فراوان را از زوایای دل خویش دور نماید و بند آن را بگشاید، می فهمد که تا به بی نهایت می تواند پرواز کند و خود را از تمام جو دور سازد و معراج مؤمن را به بار آورد و خود بیند آنچه بیند و از آن بهره و کام گیرد.

جان آدمی دل به باطن امور دارد و روح انسان اهل پرواز است و

آسمانی می‌باشد. این ماده و مایه‌ی دنیاست که او را گرفتار زمین می‌سازد و از پرواز دور می‌گرداند و این تعلقات مادی است که او را درگیر جهل و نادانی می‌سازد تا جایی که ممکن است انکار باطن و حقایق غیبی را نیز در خود ببیند.

امید است تا گروه رهروان و دردمدان درد آشنا به دور از اغیار و بریده از هر خس و خار، همسفر رجال غیب گردند و پیش از آن که این امر آنان را راه‌ها سازد، آنان آن را راه‌ها سازند و با آن وداع مناسب فراهم آرند و محفل جدایی از آن را شکل بخشنند.

#### تفاوت مرتبه‌ی کمال خضر و موسی

با توضیحات گذشته، حال جای این پرسش است: جناب خضر و حضرت موسی در جهت قرب معنوی و بُرد معرفت و کمال و موقعیت توحیدی چه جایگاهی دارند؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: علت اصلی و مبدء اساسی تمام کمالات و مقامات در این دو بزرگوار و دیگر اولیای الهی و همه‌ی افراد و موجودات عوالم مختلف، معرفت و توحید به حق است.

قرب معنوی و معرفت حقیقی هر فرد موجب بروز و ظهر کمالات ظاهری و باطنی می‌گردد و آدمی را به جایگاه رفیع حق نزدیک و نزدیک‌تر می‌سازد. نوع و حد کمالات این دو بزرگوار را باید در برخوردهای توحیدی آنان و حد و معرفت ایشان نسبت به حق جست و جو نمود و این گوهر معرفت است که سبب رجوع دادن جناب موسی به حضرت خضر شد.

توحید و معرفت معنوی جناب خضر، علت این پیشتازی و راهگشاپی گردید و سبب گردید که ایشان در چنین موقعیت ممتازی واقع

۳۵۶

شوند تا جایی که فردی چون جناب موسی باید شاگردی حضرتش را نماید.

گرچه جناب خضر و حضرت موسی همچون تمام حضرات انبیا و امامان بحق شیعه علیهم السلام و حضرات زهرای مرضیه علیها السلام معصوم می‌باشند و مدارج عالی کمال را دارا و از هر عیب و نقص و عصیان و گناهی به دور می‌باشند؛ ولی هر یک در تحقق کمالات دارای مرتبه‌ای می‌باشند.

جناب موسی اگرچه دارای عالی‌ترین مقامات معنوی است و پیامبری صاحب عزم می‌باشد که صاحب ید و بیضا و آیات و بینات است، «لن ترانی یا موسی» به شخص ایشان خطاب شده است و حق از وی نقی رؤیت در آن مقام می‌نماید و موقعیت قربی و حضور لقایی آن حضرت را باید مورد دقت قرار داد.

هر چند ایشان امکان لقارا در خود می‌دید و بروز فعالیت چنین مرتبتی را آرزو داشت، توان ایشان در مقام فعالیت به‌طور محدود جلوه‌گر شد،

۳۵۷

به‌طوری که می‌توان گفت: میان این حد تا مقام «دنی فتدلی فکان قاب قوسین او آدنی»<sup>۱</sup> بی‌نهایت تفاوت است و «لن ترانی یا موسی» با «دنی فتدلی» دو موقعیت توحیدی بی‌نهایت متفاوت را خبر می‌دهد.

جناب خضر، تقدم ولای و معرفت شهودی برتری بر حضرت موسی دارد و ارجاع و متابعت حکایت از نوعی فضیلت می‌کند و ارجاع فاضل بر مفضول شمرده نمی‌شود و جناب موسی به واقع پیرو حضرت خضر به راه افتاد و متابعت وی از ایشان جدی و حقیقی بود؛ هر چند حضرت

موسی دارای کمالات عالی و مقامات فراوان معنوی بسیاری بودند.  
جناب موسی در مقام قرب لقایی، «لن ترانی یا موسی»<sup>۱</sup> را می‌شنود و سر این خطاب از بیان حضرتش ظاهر می‌گردد که گفت: «إن هي إلّا فتنك»<sup>۲</sup> و تمام ماجراهی سامری را فتنه و ابتلایی از جانب حق و برآمده از آن جناب می‌داند.

البته، این بیان خود باطن توحیدی دارد و لب معرفتی می‌باشد، بالن وجود، لسان تأدیب را از خود دور ساخته و فعل حق را محدود دیده است.

هنگامی که حضرت موسی ید بیضا می‌یابد و صاحب اژدها می‌گردد و معجزات و آیات فراوانی را مشاهده می‌کند، نغمه‌ی: «هل خلق الله خلقاً مثلی»<sup>۳</sup> در دل طنین می‌اندازد و بی‌همتایی خود را در سر می‌پروراند.

درست است که بیان آن حضرت کامل است و مثلی برای آن حضرت - همچون تمامی موجودات - نمی‌باشد و همه‌ی موجودات عوالم

گوناگون، بی‌مثل و مانند هستند و از ذره تا دره هر یک ممتازند و وصف احدی دارند؛ ولی برتر از آن حضرت نیز می‌تواند باشد و باید آن جناب به این حقیقت واصل گردد که در جریان دیدار وی با حضرت خضر چنین امری محقق می‌شود.

حضرت موسی در مقام فعل، معلول‌هارا می‌بیند و خود را در بند آن می‌یابد؛ در حالی که حضرت خضر، در فعل هم فاعل را می‌بیند و هم حق را در حال ظهر می‌یابد و حق را در مقام ظاهر سیر می‌دهد.

۱- اعراف / ۱۴۳ . ۲- اعراف / ۱۵۵ .

۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۶۴، باب ۳.

شواهد تمامی این امور را می‌توان از بیانات جناب خضر و حضرت  
موسی در قرآن مجید به دست آورد و به آن رسید و موقعیت هر یک را  
دید.

جناب خضر هنگامی که سخن از نقص و عیب و تخریب پیش  
می‌آورد، فعل را به خود نسبت می‌دهد و «فَأَرْدَتْ أَنْ أُعَيْبَهَا» می‌گوید؛  
یعنی من اراده کردم که این کشتی را سوراخ و معیوب سازم.

وی هنگامی که مقام فعل و تسبیب سبب در کار می‌آید از جمع  
استفاده می‌کند و می‌فرماید: «فَأَرْدَنَا أَنْ يَبْلُغُهَا رَبِّهَا»<sup>۱</sup> و هنگامی که خیر  
پیش می‌آید همه‌ی آن را به حق نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «فَأَرَادَ رَبُّكَ  
أَنْ يَبْلُغَا أَشَدَّهُمَا»<sup>۲</sup> و گذشته از آن که در مقام عنوان و رؤیت و ادب  
توحیدی، آنچه بوده به حق نسبت می‌دهد و اراده‌ی خود را از حق  
می‌داند و می‌فرماید: «وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي»<sup>۳</sup>؛ من این کار را از ناحیه‌ی  
خود انجام ندادم، بلکه امری به فرمان حق و از حق است و «ذَلِكَ تَأْوِيلُ ما

۳۵۹

لم تستطع عليه صبراً»<sup>۴</sup> را بیان می‌سازد و بندگی خویش را در لباس عمل  
محقق می‌نماید؛ چنان که حق تعالی نیز او را به همین عنوان یاد نمود و  
وصف: «عَبْدًا مِنْ عَبَادِنَا»<sup>۵</sup> را نصیبیش ساخت و لوای: «آتیناه رحمةً مِنْ  
عندنا و علمناه مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»<sup>۶</sup> را به دستش داد که «علم» همان نفس  
رحمت است و رحمت همان قوه‌ی تشخیص و معرفت و فرقان است که  
عینیت وجودی جناب خضر بود و علم تأویل خود رشحه‌ای از رشحات  
وجودی و فیوضات ظهوری همان معرفت است.

۱- کهف / ۸۲

۲- کهف / ۶۵

۳- کهف / ۸۲

۴- کهف / ۶۵

۵- کهف / ۸۱

۶- کهف / ۸۷

همان‌طور که معرفت در جناب یوسف صدیق سبب ظهور علم تعبیر  
در آن حضرت شد و هنگامی که حضرت یوسف از صمیم قلب، «ربّ  
السجن أَحَبُّ إِلَيَّ مَمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»<sup>۱</sup> را گفت و با خداوند چنین مناجات  
نمود که خدایا، زندان برای من خوشایندتر است از آنچه زنان مرا به آن  
می‌خوانند.

وی هنگامی که حق را تنها می‌بیند، غیریت را از خود دور می‌سازد و  
معرفت را به اوج می‌رساند و دل خویش را منبع اسرار الهی می‌گرداند و  
صاحب تعبیر می‌شود و بصیرت عوالم غیبی را دارا می‌گردد.  
ایشان علم تعبیر را در زندان از حق تعلیم گرفت و از آنجا شروع به  
تعبیر خواب نمود و پیش از آن، فعلیت این امر را نداشت و تعبیر خواب  
خود را از پدر می‌خواهد و روشن است که اگر خود به خوبی دارای چنین  
موقعیت تعبیری می‌بود و تعبیر خوابش را می‌دانست و از خصوصیات  
آن آگاهی می‌داشت، هرگز خواب خود را با پدر در میان نمی‌گذاشت و از  
آن حضرت طلب تعبیر نمی‌کرد. ۳۶۰

### معرفت و آثار آن

همان‌طور که معرفت در جناب یوسف صدیق، سبب ظهور فعلی علم  
تعبیر گردید، این امر در جناب خضر نیز سبب ظهور علم تأویل شد و همین  
معرفت در جناب موسی علت رسالت و نبوت و پد و بیضای وی گردید.  
اگرچه تمامی کمالات و مقامات حقیقی و ظهورات علمی و ارادی،  
معلوم معرفت و توحید است و معرفت، علت همهی آثار گوناگون

معنوی می‌باشد، مراتب معرفت گوناگون است و هر فرد موقعیت و مرتبه‌ی خاص خود را دارد.

جناب خضر برای حضرت موسی این امر را روشن ساخت که مراتب کمال و مقامات معنوی محدود نمی‌باشد و همه‌ی آن برآمده از معرفت فرد است و معرفت، خود ظهور حقیقت فعلی حق تعالی می‌باشد و باید صاحب خانه و صاحب صدا را در خانه و صدا دید، نه آن که در خانه ماند و مشغول صدا شد.

تمامی کمالات جناب موسی از حق ظاهرگشت و موسی ظرف مظاہر بود و جناب خضر در مظاہر غیر از موضع ظاهر، باطن را دید و این امر را در تحقق عملی به جناب موسی نشان داد و آن را بیان نمود.

#### مدرسه‌ی خضر و پذیرش شاگرد

مسئله‌ی نهمی که از دیدار این دو بزرگوار پیش می‌آید و برای هر طالب و مطلوبی مطرح و برای عموم مردم سودمند می‌باشد این است که آیا مدرسه‌ی خضر شاگرد دیگری می‌پذیرد یا خیر و آیا ایشان تحمل آموزش را دارند یا خیر؟

حضرت موسی با آن همه زحمت و سختی‌های مختلف، خود را به جناب خضر رسانید و متابعت و پیروی خویش از وی را بعد از درک حضور وی اعلام نمود و «هل أتبعك عليّ أن تعلمِن»<sup>۱</sup> را پیش کشید، اما باید پرسید تأثیر جناب خضر بر ایشان چه بود؟ آیا وی ایشان را به منزل رسانید و از جناب وی رفع مشکل نمود یا خیر و پس از اندکی او را به

بهانه‌ی ناتوانی از خود دور ساخت و به زبان عرفی به او گفت: «تو نمی‌توانی در این راه‌گام برداری، راه خود را برگیر و برو!» همان‌طور که از ظواهر ماجرا به ذهن عامی و عادی چنین می‌نشیند.

حال در این صورت به جناب خضر چنین اشکال می‌شود که این چه عملی و چه مدرسه‌ای است که طریق اخذ و تعلیم ندارد و این چگونه مربی و مرشدی است که تابع خود را که پیامبری صاحب عزم می‌باشد نمی‌تواند دریابد و حضرت موسی با آن که ید و بیضنا دارد و صاحب آیات و بینات است، توان متابعت از وی را از دست می‌دهد تا چه رسد به دیگران و با توجه به این ظواهر می‌توان نتیجه گرفت: این علم دنبال کردنی نیست و محرومیت از آن برای عموم امری حتمی می‌باشد و زمینه‌ی رشد و طریق عرضه و تقاضارا ندارد.

باید گفت متأسفانه چنین برداشت انحرافی از این ماجرا، کج روهاي بسياري از گروها و فرقه‌ها را سبب گردیده و محرومیت‌ها و زیان‌های

۳۶۲

فراوانی بر جای گذاشته است؛ زیرا آنان با جبرگرایی می‌گویند کسی قدرت درک حقایق معنوی را ندارد و تنها موهبت الهی در این امر نقش دارد و با تفسیر نادرستی از موهبت الهی باب هر موهبتی را بر روی خود می‌بندند و نور امید و تلاش را به ظلمت یأس تحويل می‌برند.

این گونه برداشتی سبب سکوت و پنهانی بسیاری از اهل الله و متسلطان آنان گردیده و ایشان را از مردم و جامعه و از ایجاد هر گونه ارتباط و شغل و کوشش و برخوردي با مردم دور ساخته و همچون راهبی در دل محراب و خانه‌ای یا خانقه و خلوت‌خانه‌ای مشغول سرّ و باطن محدود خود گشته‌اند، به این بهانه که حقیقت یافتني نیست و درس و بحث و کوشش و طلب نقش

عمده‌ای ندارد و معرفت سهم دل است و به هرکس هرچه دادنی باشد  
داده‌اند و «کلُّ میسر لِمَا خَلَقَ لَهُ»<sup>۱</sup> و این امر در خور و شایسته‌ی هر کسی  
نیست و هر فردی باید آسوده خاطر راه خویش پیش گیرد.

آنان گاه در این خیالات سرگردان می‌مانند و یا مدنیه‌ی فاضله‌ای برای  
خود یا دیگران ترتیب می‌دهند و هستی را منحصر به خود و اندیشه‌ی  
آدمی را تنها در ذهن خویش می‌دانند و خویش را از تمام حقایق و امور  
اطراف خود بیگانه می‌سازند و نظر بر دنیای اطراف خود نمی‌اندازند و  
خود را در ردیف دیگران به شمار نمی‌آورند و نمی‌دانند که در چه خیال  
پوچ و گمان باطلی گرفتار آمده و دچار چه کچ روی و گمراهی گردیده‌اند.

#### راهیابی به حقایق گوناگون

در پاسخ به اصل اشکال نهم باید گفت: از ماجراهی حضرت خضر و  
جناب موسی نمی‌توان چنین برداشتی را داشت و شأن آن جناب چنین  
برخوردی را ایجاب نمی‌کند.

۴۶۳

توضیح این که یافت حقیقت و شناخت حقایق عوالم هستی و  
راهیابی به غیب امور با آن که چندان آسان نیست و بلکه بسیار مشکل و  
پیچیده می‌باشد، راه باز است و شایسته‌ی آن را طالب است و دست رد  
بر سینه‌ی فردی نمی‌خورد.

هر کسی می‌تواند در این راه به قدر استعداد خود گام بردارد و توان  
خود را در این مسیر مصرف دارد و نتایج زحمات خود را ببیند.

اگرچه طهارت و قابلیت افراد می‌تواند در شکوفایی راه یافتن هرچه

---

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۹، باب ۶.

بیشتر به آن نقش داشته باشد و مراتب آن در گرو طهارت و قابلیت بیشتر است، چنین نیست که در غیب به روی همه بسته باشد و یا به روی همه گشوده گردد و بدون زحمت نصیب کسی گردد و فردی بدون قابلیت و استعداد رشد چندانی را پیدا کند.

بر این اساس، این طور نیست که مدرسه‌ی جناب خضر تعطیل شده باشد و این گونه علوم غیبی آموزش داده نشود. البته، این مدرسه، هر کسی را به آسانی و بدون حصول شرایط لازم نمی‌پذیرد و چنین نیست که جناب خضر حضرت موسی را پذیرفته باشد و وی را بی‌نتیجه رها و دور از خود ساخته باشد؛ همان‌طور که وی را بدون حصول مقدمات و قبول شرایط لازم، همراه خود نساخت؛ زیرا جناب خضر استاد شایسته‌ای بود که حضرت موسی را در مدتی کوتاه به منزل رسانید و مقصود را حاصل ساخت و آنچه لازم بود به او آموخت.

حضرت موسی در بند مظاهر بود و هر چیزی را با ظاهر می‌دید و

۴۶۴

جناب خضر او را از این مرتبت به محضر مشاهده‌ی مظاهر در ظاهر رسانید و او را از بند کثرت رهانید و به سر منزل وحدت جمعی رهنمون شد و وظیفه‌ی هر دو در این زمینه به پایان رسید.

پس حضرت موسی در راه نماند و جناب خضر او را رهانکرد و این سیر و سلوک، ثمرات کلی خود را به خوبی ظاهر ساخت و بعد از تحقیق امور و بیان حضرت خضر نسبت به آن امور و بصیرت کامل حضرت موسی، چیزی باقی نماند و سکوت جناب موسی و جدایی با تمایل هر دو، گواه بر این امر است.

## استاد قابل و ماهر

استاد قابل آن است که متعلم و شاگرد و دانشآموز را بهزودی کامل نماید و مراحل رشد و فعلیت او را هرچه زودتر بارور سازد و او را با واقعیات آشنا نماید؛ نه آن که سالهای متتمادی، گروهی را به دنبال خود بکشاند و برای همیشه آنها را نیازمند به خود نگاه دارد.

همیشه اساتید قابل و مریبیان واصل بر دو دسته میباشند: دسته‌ای با این که کامل بوده و فن خود را پژوهشده‌اند، قدرت افاضه بر غیر را چنان که باید ندارند و کاری که تعلیم می‌دهند با سختی همراه می‌کنند؛ در حالی که دسته‌ای گذشته از آن که کامل هستند، قابل نیز می‌باشند و قدرت افاضه بر غیر را دارند و توان آموزش دیگران را به خوبی دارا می‌باشند و می‌توانند دیگران را به آسانی راهی نمایند و آنان را به مقصد رسانند و دل آنها را به چشم‌هایی سرشار از کمال و باطن و باوری از بزرگی و کسانی هستند که وجودهایی سرشار از انسانی هستند و با زحمت کمتری وسعت را دارایند و زحمت نوآموز را اندک می‌کنند و با زحمت کمتری مقصد را حاصل می‌نمایند.

۳۶۵

شایسته است در تحصیل و آموزش تنها نزد چنین افرادی زانوزد و آنان را بر کرسی تدریس قرار داد و از آنان استفاده نمود و چنین کسانی هستند که سزاوار خدمت می‌باشند و می‌توانند به آسانی هر استعدادی را بارور کنند. عالم و عارفی که ممکن است کسی را برای مدتی طولانی به دنبال خود کشد، بدون آن که بتوانند کاری از پیش برد، در واقع خود و او را معطل نموده و روح کندی و تنبیه را در کالبد وی دمیده و با جان کنند، جان خود و او را به لب رسانیده است.

این گونه استادان ممکن است خود کامل باشند و مقاماتی کسب نموده باشند، اما کامل کننده‌ی دیگران نیستند و قدرت دستگیری و راهبری دیگران را ندارند.

البته، همه‌ی این مطالب در جایی است که کسی در پی کسب کمال و ارزش معنوی باشد و استاد تنها توانایی افاضه‌ی آن را نداشته باشد و گرنه گمراهی است، آن که از هر کمالی عاری است و دیگران را به خود فرا می‌خواند تنها دامی است ابليسی و آن که بر خود اعتماد ندارد و موجودی او قابل عرضه نیست، هرگز مجوزی برای این کار ندارد و دستگیری، لایق و سزاوار او نیست.

### تون گسترده‌ی آدمی

از ماجراهی جناب خضر و حضرت موسی به دست آمد که حقیقت و ارزش‌های معنوی به بلندای اهمیتی که دارد، مشقت زاست و مناسبت‌ها و قابلیت‌های افراد می‌تواند در آن نقش فراوانی داشته باشد؛ ولی چنین نیست که راه بر کسی بسته باشد و دسته‌ای گمان کنند که خداوند متعال تنها آنان را برگزیده و آنان هستند که می‌توانند چهره‌ی امور باطن را زیارت کنند؛ زیرا بندگان خدا هر یک دارای استعدادهای مختلف و فراوانی می‌باشند که در صورت کوشش و تلاش از هیچ پیشرفتی باز نمی‌مانند. البته، این سخن درست است که استعداد هر کس در جهاتی برجسته‌تر و شکوفاتر می‌باشد و زمینه‌ها و قابلیت افراد مختلف است، این طور نیست که رشد بندگان خدا در زمینه‌های دیگر غیر ممکن باشد و همین که فردی به واقع به امری یا علمی تمایل دارد، خود بهترین نشانه بر وجود استعداد آن در وی می‌باشد. این برداشت درست نیست که

راه یافتنگان امور معنوی از راهنمایی دیگران دریغ ورزند و باید هر کسی را به تناسب استعداد وی رهنمون شد و سکوت و تنبیلی یا خودخواهی‌های نفسانی را نمی‌توان دلیل بر انحصار کمال دانست. البته، این سخن بسیار بجا و درست است که هر نوع کمالی را باید از نااهلان آن دور داشت و امور ارزشی را نباید در اختیار افراد نااهل و بسیار لیاقت گذاشت و اهمال در این امر نارواست؛ به خصوص در امور معنوی و صفات باطنی که با گزند جاہل و معاند رو به روست و اهل الله را نباید گرفتار نااهل نمود.

کسانی که خیال بزرگی و راهیابی کمال را در سر می‌پرورانند و کمال را منحصر در عده‌ای محدود و افرادی اندک می‌دانند، سخت در اشتباه می‌باشند و دور از راه اولیای الهی قرار دارند. حضرات انسیا و اولیای الهی علیهم السلام همه‌ی بندگان خدا را در سطوح مختلف دستگیری می‌کردند و هرگز روی از فردی برنمی‌تافتند و با وسعت نظر و گشاده‌رویی با همه برخوردي مناسب داشتند.

کسانی که در خانه را به روی مردم می‌بندند و سر در جیب غیب فرو می‌کنند و سکوت و رهبانیت را ملاک کمالات معنوی می‌شناسند، هرگز در طریق صلاح و درستی گام ننهاده‌اند و در صورت صداقت و بی‌غرضی تنها در خیالاتی خوش قرار دارند.

حضر راه و عارف سینه‌چاک و سردمدار کمال کسی را گویند که در تمامی سطوح جامعه و مردم با وسعت نظر و گشاده‌رویی دارای حضور کامل باشد و تحمل برخوردهای گوناگون افراد مختلف را بر خود هموار سازد و هر یک را به روش مناسب به صلاح و درستی وا دارد و همان‌طور

که از کوشش‌های عمومی و فردی دیگران استفاده می‌کند، به دیگران استفاده نیز برساند.

نانوای زحمتکشی که در هوای گرم تابستان سر در تنور گرم و پر حرارت می‌کند تا نانی برای این عارف و اهل و عیال وی فراهم نماید، روا نیست که بهره‌ی کافی از وی نبرد و درست نیست که عارف تنها به بندگان محروم خدا زحمت دهد که چنین فردی سربار زحمت‌کشان جامعه است و روح انصاف و طهارت را ندارد و نباید به پولی که در طریق تحصیل آن رنجی را تحمل نکرده و به نانی که با آن تهیه می‌کند دل خوش دارد.

این سخن در مورد دیگر افراد و اقسام جامعه، از کسی که کوچه و خیابان عارف را جارو و نظافت می‌کند تا دیگر سطوح مختلف یک محیط که جامعه را برای وی آماده می‌سازند تا عارف و فقیه و عالم ربانی آسوده زندگی نماید، نیز صادق است.

کسانی که در مقابل رنج محروم‌مان جامعه، تنها به فضل خود دلخوش

۳۶۸

هستند و علم خود را ملاک کمال می‌دانند و سجاده بر سر می‌کشند و خلوت تحويل می‌دهند و ذکر حق را پیش می‌آورند و از کاغذ و کتاب سخن سر می‌دهند، هنوز نتوانسته‌اند وظایف اولی جامعه‌ی خود را شناسایی کنند.

اگرچه این روش در طول تاریخ خود کم و بیش مرسوم بوده، می‌توان گفت: علت عمدی عقب‌ماندگی جامعه و مردم، کمبود علم و معرفت در میان آنان بوده است.

هنگامی که در جامعه‌ای عارف و فقیه خود را به کناری می‌کشد و در فکر حفظ شؤون خود می‌باشد و مردم را به حال خود و می‌گذارد، نباید توقع رشد و صلاح مردم را داشت و چنین جامعه‌ای روی رستگاری را

نمی‌بیند و مردم خود را مشغول کارهایی می‌سازند که با تمایلات نفسانی و اغراض شیطانی بیشتر سازگار باشد و معلوم است که چنین جامعه‌ای رو به کجا دارد. عارف به خلوت به تماشای تجلی می‌نشیند و فقیه تنها تحقیق می‌کند و مردم نیز به طغيان رو می‌آورند، عالم فلسفه به امور ذهنی بستنده می‌کند و مردمی نیز مست غرور می‌گردند، او مست خیال و مردم مست جمال و همین طور این حرکت مخالف ادامه پیدا می‌کند و همه از یک‌دیگر دور می‌شوند تا جایی که کوچک‌ترین شباهتی در میان این دو گروه باقی نمی‌ماند و این جاست که انزوای عارف و حکیم شروع می‌گردد و گمراهی مردم به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد، تا جایی که آنان یک‌دیگر را نمی‌شناسند و بر هم ارجی نمی‌گذارند؛ در حالی که حضرات انبیا و اولیای الهی ﷺ هرگز چنین روشی را در زندگی بر نگزیده‌اند.

عارف کسی است که در صورت نوازش بتواند مظہر مهر حق گردد و دست نوازش بر سر تمام بندگان خوب و بد خدا کشد و در زمانی که مناسب بیند، در مقابل قهر معاند مظہر قهر حق گردد و دشمنان خدارا به خاک مذلت درآورد.

عارف گاه یتیمی را نوازش می‌کند و زمانی شمشیر بر سر پلیدی می‌زند، زمانی در محراب و بر سر سجاده به جهاد می‌پردازد و گاهی در میدان جنگ به عبادت رو می‌آورد و مقام جمعی خود را در عمل محقق سازد نه آن که خیالات ذهنی و بافت‌های وهمی خود را نقش بر کاغذ و کتاب نماید.

عرفانی که حق است و عارفی که بحق عارف است منش و روش رهبران آسمانی را الگوی خود دارد و همه‌ی بندگان خدارا عیال خود و

خالق داند و همچون پروانه‌ای گرد شمع وجود جامعه و مردم طوف دل  
نماید و وصال معشوق حقیقی خود را بدون هر منیت و انانیت به دست  
آورد، همچون مولای متقيان علیهم السلام که مجاهده و عرفان خود را در عبادت و  
شهادت جمع نمود و محراب عبادت را میدان رزم و شهادت قرار داد و  
در راه هدایت خلق زیر شمشیر خصم، «فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ» را سرود و یا  
همانند حضرت سید الشهداء علیهم السلام که همه‌ی کتاب و سیر و سلوک ایشان  
زمزمی «فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ» بود.

آن که از خون و شمشیر می‌هراسد و از دشمن خوف به دل راه  
می‌دهد و خود را در دخمه و پناهگاهی پنهان می‌سازد و به ذکر و خلسه  
مشغول می‌گردد، هرگز عارف نیست و خانقاہ و محراب و مسجد را  
بهانه‌ای برای جلب امیال نفسانی خود ساخته و مسجد و خانقاہ را  
کلیسای بی‌روح خود نموده است.

البته، عارف دلخسته یا واصل کاملی ممکن است در زمانی یا در  
محیطی هیچ‌گونه شرایط و امکانات دستیابی به مردم را نداشته باشد و  
در غربت کامل به سر برد و خود را به کناری کشاند تا خود را از گزند  
بی‌مورد و غیر لازم نااهالان برهاند که این انتخاب حاکی از کمال عقل و  
فهم آن فرد می‌باشد و نباید در شؤون فردی و اجتماعی راه زور و اجبار را  
پیش‌گرفت.

می‌شود عارفی دلخسته و حکیمی توانا در شرایط و محیطی قرار گیرد  
که زمینه‌ی هیچ کاری را نداشته و گوش‌گیری و انزوا تکلیف درست و  
عاقلانه‌ی وی باشد و به مقتضای حکمت و شجاعت، راه را بر اغیار  
بیندد و در فکر تحقیق و طهارت از جهل و عصیان باشد و این چنین

نیست که هر کسی و در هر شرایط و محیطی بتواند در کارهای اجتماعی نقش داشته باشد؛ هر چند این امر نباید به شکل موجبه‌ی کلیه برای هر کس و هر جامعه‌ای دائمی گردد.

جناب خضر توانست حضرت موسی را به منزل رسانید و دیگر اولیای الهی نیز چنین هستند و علوم باطنی و کمالات معنوی حجاب اهل معرفت نمی‌باشند و برای رشد و آگاهی دیگران از هیچ کوششی دریغ ندارند و بی‌هر پیرایه کسوت ارشاد را برتمن دارند و حق آن را به خوبی می‌شناسند و از هر خودنمایی و استثماری دوری می‌گزینند. عرفان و معرفت امری است و خودخواهی و نظر تنگی امر دیگری است؛ اگرچه راه مشکل است و رهروکم، تعطیل و دریغی در آن نیست و هیچ‌گاه نبوده است که این راه بی‌رهرو باشد.

بیان حضرت خضر خود حکایت از این استکمال می‌کند و هنگامی که می‌فرماید: «هذا فراق بینی و بینک»<sup>۱</sup>، بر وصول حضرت موسی به حقیقت دلالت دارد و می‌رساند که وی باید به سوی خلق بازگردد و ارشاد و هدایت مردم را دنبال نماید؛ چراکه وی در همراهی خود با جناب خضر سیر و سلوک خود را به پایان رساند و علم تأویل امور را به خوبی در جناب خضر دید و اثرات معنوی آن را چشید.

### مقام ظاهر و باطن

مقامات و مراتبی که در جناب خضر و حضرت موسی و دیگر اولیای الهی دیده می‌شود، هر یک مظاهر تنزیلی، حیثی و تعییدی ظاهر و باطن

است که در ایشان وجود دارد و هر یک می‌تواند جهاتی از تفوق و برتری را برعیاری داشته باشد.

حضرت موسی پیامبر صاحب عزم و شریعت و دیگر عناوین ظاهری بوده است و جناب خضر از اولیای باطنی و مدبر برخی از امور غیبی می‌باشد؛ چنان‌که همه‌ی موجودات دارای مقامی خاص و مرتبت مشخصی هستند تا جایی که مقام جمعی، کلی، سعی و حقیقی تمام صفات در شأن حضرات ائمه‌ی هدی علیهم السلام و حضرت زهرا<sup>ع</sup> مرضیه علیها السلام برتر از همه، شخص حضرت رسول اکرم علیه السلام و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد و کمال دیگر موجودات و اولیای الهی و حضرات انبیا، همه تنزیلی از کمالات ایشان می‌باشد، چنان‌که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که نفس رسول الله علیه السلام است می‌فرماید: «لو كشف الغطاء ما أزددت يقيناً»<sup>۱</sup>؛

اگر پرده‌ها برگرفته شود، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌گردد؛ زیرا تمامی یقین را دارا هستم و پرده‌ای برای من در کار نیست. «غطاء» با الف و لام

۳۷۲

جنس همراه است و پرده و حجابی را فروگذار نمی‌کند و چنین بیانی در خورکسی غیر از وجود حضرت رسول اکرم علیه السلام و شخص امیر مؤمنان علیه السلام نیست.

### تأویل قرآن کریم

چیزی که در این مقام باید به آن اهتمام داشت این است که تأویل امور و یافت باطن و راهیابی به حقایق عالم و وصول به معارف و حقایق عینی، در صورتی که دارای ضوابط خاص خود باشد و شرایط اساسی و

۱- شرح مائة کلمة، ابن میثم، ص ۵۲.

حدود نوعی آن محفوظ بماند، از بهترین راه‌های کشف باطن قرآن کریم است و گذشته از آن که منع شرعی و عقلی ندارد، از برترین راه‌های امکان وصول آدمی به معارف و حقایق معنوی و مادی به شمار می‌رود. با این وجود باید پرسید چرا در شریعت، عمل به تأویل؛ به خصوص تأویل قرآن کریم، مورد مذمت قرار گرفته است؟

گفته شد که تأویل از برترین راه‌های امکان وصول آدمی به امور غیبی است و عظمت و رشد ادراکی بشر را نشان می‌دهد و از زمینه‌های کمالی انسان‌های برجسته می‌باشد و مورد مذمت و یا تنافی با قرآن کریم و یا روایات باب نمی‌باشد و گذشته از نداشتن منع و حرمت، از ثمرات طهارت و مراتب والای رشد انسانی حکایت می‌کند و اگر قرآن مجید و روایات باب تأویل، عمل به تأویل را مورد نکوهش قرار داده و آن را تخطیه نموده، تنها در مورد تأویل قرآن کریم است؛ آن هم تأویلی که نااهل از آن دارد و خیالات خام خود را بازگشت ظاهر به باطن و یافت

۳۷۳

حقیقت آن می‌شناسد و گرنه نفس عمل به تأویل، با حفظ تمامی حدود روشنمند آن، که همه‌ی پدیده‌های هستی را در بر می‌گیرد، از والاترین مراتب کمال است.

این امر باید روشن باشد که قرآن مجید اگرچه عمل تأویل سالم را منحصر در راسخان در علم و کمال می‌داند و راسخان نیز هرچند به تمام معنای کلمه حضرات انبیا و امامان شیعه علیهم السلام می‌باشند؛ معنای تنزیلی آن بر تمامی اولیای الهی و رجال غیب صدق می‌کند و معصوم نبودن آنان منعی برای چنین اطلاقی ایجاد نمی‌کند؛ گذشته از آن که راسخان در علم به معنای وسیع خود شامل همه‌ی اهل معرفت می‌گردد و اطلاق آن بر

حضرات معصومین ﷺ از باب تمام اطلاق و کمال مرتبت می‌باشد؛

چنان‌که در همه‌ی صفات دیگر نیز این‌گونه است.

صاحبان کمال و اهل معرفت می‌توانند موجودات عالم هستی و

حقایق معنوی و قرآن مجید را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند و به

مواهب غیبی و حقایق پنهانی موجودات، در حد توان راه یابند.

چیزی که باید در این مقام مورد اهمیت فراوان قرار گیرد، دقیق و

احتیاط لازم در امر تأویل و بهویژه در تأویل قرآن کریم است که باید از

شیوه‌ی روشنمند آن تجاوز نمود.

در مقایسه‌ی امور نسبت به موجودات باید هر فرد نازلی نسبت به امر

عالی حریم کامل خود را رعایت نماید و در حد وصول، واقع را مورد

ارزیابی و تأویل قرار دهد و بازیابی مجدد یافته‌ی خود را ترسیم نماید تا

به این باور و اطمینان برسد که یافته‌ی وی دور از هر خلل می‌باشد.

تأویل غیر معصوم، همچون اطاعت از غیر معصوم است که باید با

۳۷۴

احتیاط هرچه بیشتر و حفظ شرایط لازم همراه باشد.

اگرچه اطاعت از خداوند متعال و حضرت رسول اکرم ﷺ و امامان

معصوم ﷺ به طور مطلق است، پیروی از غیر معصوم چنین نیست و

محدود می‌باشد؛ همان‌طور که صاحبان امر به امامان معصوم ﷺ

منحصر می‌باشد، اما صدق آن بر مجتهد عادل به‌طور تنزیلی ممکن است و

چنین اطاعتی از مجتهد عادل، به وجود شرایط لازم در روی مقید می‌باشد.

کسی که قدرت تأویل امور و یا آیات قرآنی را دارد باید رعایت احتیاط

را در جزم به امور داشته باشد و خود را چون معصوم نداند، همان‌طور که

اولیای الهی خود را وابسته به معصوم می‌دانند و برای خود استقلالی

قایل نمی‌شوند، فقیه نباید خود را در فتوای مستقل ببیند، بلکه وی ترجمان لسان معصوم ﷺ و شریعت است.

موضوعی که بسیار تأسف‌بار است و عامل بسیاری از نابسامانی‌های فرهنگی در میان مسلمین به شمار می‌رود، رویکرد بسیاری از متکلمان و اهل تفسیر و ظاهرداران دین به قرآن کریم می‌باشد. آنان قرآن کریم را کتابی مجمل برای افراد عادی می‌دانند و فهم آیات قرآن کریم را به اهل آن که ائمه‌ی معصومین ﷺ باشند منحصر می‌دانند؛ به طوری که دیگران نمی‌توانند به مراد آیات الهی برسند و از آن استفاده‌ای نمی‌برند.

چنین سخنانی در طول تاریخ عالمان اسلامی، بزرگ‌ترین زیان‌ها را به امت اسلامی وارد آورده و سبب شده است که قرآن کریم در میان مسلمانان مهجور بماند؛ به طوری که امروزه دیگر نقش چندانی در جوامع اسلامی ندارد. این در حالی است که افزوده بر تلاش برای درک معانی ظاهری قرآن کریم باید فهم حقایق قرآن و تأویل و یافت باطن آن را در دستور کار اهل

۳۷۵

فن قرار گیرد و از آن به طور شایسته استفاده شود تا مشکلات جامعه‌ی انسانی به وسیله‌ی این تنها کتاب آسمانی موجود در دست بشر، رخت بندد. هنگامی که معصوم می‌فرماید: همه‌ی قرآن کریم در سوره‌ی حمد جای دارد و من می‌توانم آن را استخراج نمایم یا امام امیر مؤمنان ﷺ می‌فرماید: من نقطه‌ی تحت بای بسم الله می‌باشد، این خود بهترین شاهد بر امکان استفاده از قرآن کریم در امور غیبی و راهنمایی برای دیگران است. البته، در صورتی که قواعد این علم روشنمند که باید در جای خود از آن گفت و گو شود، رعایت‌گردد و قرآن کریم امام این راه قرار داده شود، پیش‌فرضی منافی با قرآن کریم بر آن تحمیل نمی‌گردد.

## رابطه‌ی تأویل و تعبیر

از بحث‌های پیشین به این نتیجه رسیدیم که دو دانش تأویل و تعبیر با هم رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و این دو از هم بیگانه نمی‌باشد و تعبیر، خود نیازمند تأویل است و معتبر باید صاحب تأویل و باطن‌یابی و ثرفاشناسی باشد.

تأویل، چهره‌ی باطن امر و یا چیزی است و مؤول، خود را از ظاهر به باطن و لبّ حقيقة چیزی همراه با یافت علت آن می‌رساند؛ همان‌گونه که خواب‌گزار در تعبیر از ظاهر رؤیا به حقیقت آن رجوع می‌کند و تفاوت در این دو اصطلاح به این اعتبار است که موضوع تأویل، رؤیت و موضوع تعبیر، رؤیاست.

مطلوبی که در اینجا باید مذکور شد این است که حضرت یعقوب علم تعبیر را به عنوان عنوان عام آن که شأن نبوت است دارا بودند و نه به عنوانی خاص و ویژه و شاهد این امر بیان آن حضرت در پاسخ به حضرت یوسف است که فرمود: «لا تقصص رؤیاک».<sup>۳۷۶</sup>

این موضوع در برخی از خواب‌ها از اصول کلی علم تعبیر به شمار می‌رود و برخی از خواب‌ها را نباید برای دیگران باز گفت تا اثر خاص خود را به هنگام خود داشته باشد.

حال در این ماجرا، حضرت یعقوب گذشته از آن که خواب را تعبیر نمی‌کند، خود از آن خواب، حوادث آینده را در نظر نمی‌آورد و این امر از برخورد آن حضرت با ماجرا در طول مدت انقطاع و جدایی به دست می‌آید.

---

۱- یوسف / ۵

حضرت یوسف در زمان خواب، بی بهره از تعبیر خاص بود و حتی در حد پدر از آن علم آگاهی نداشت و گرنه خواب خود را برای پدر نیز بازگو نمی کرد تا مورد نهی ارشادی و تجویز حکم کلی تعبیر پدر قرار نگیرد.

این حقیقت از این گفته‌ی حضرت یوسف به یعقوب بعد از رسیدن به وی به دست می آید که فرمود: «یا أَبْتُ هَذَا تَأْوِيلَ رُؤْيَايِي مِنْ قَبْلٍ»؛ پدر جان، تعبیر خواب پیشینم این است که به عیان می بینید.

این بیان می رساند که حضرت یعقوب در گذشته خواب فرزند را تعبیر نکرده است و گرنه حضرت یوسف باید می فرمود: این تعبیری است که شما از خواب من داشتید.

#### خلاصه و نتیجه‌ی بحث

در جمع‌بندی کلی این بحث می توان گفت: جناب خضر صاحب تأویل امور است و راه و رسم کشف باطن را به خوبی می شناسد و در مرتبه‌ی وجودی خود، تصرفات خاص باطنی را دارا می باشد.

۳۷۷

جناب یوسف نیز هم صاحب جمال و هم دارای کمال بود و در تعبیر خواب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می باشد و سوز و آه هجر و غربت و دوری و رنج اسارت و درد ناهمواری‌های چاه و مورد خرید و فروش واقع شدن و برخورد بسیار دردآور با گروه زنان، آن حضرت را چون فولادی محکم ساخت که نتیجه‌ی آن راهیابی به حقایق عوالم مثالی بود که نصیب ایشان گردید.

جناب موسی در شمار بزرگترین پیامبران بزرگوار الهی قرار داشت و

صاحب مقام کلی ظاهر گشت؛ اگرچه موقعیت خاص تعبیر و تأویل  
حضرت یوسف و خضر را دارا نبود.

جناب نبی اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و حضرت زهرای  
مرضیه علیها السلام تمامی دارای همه‌ی صفات و عنوانین کلی یاد شده می‌باشند  
و دیگر اولیای الهی مقام تنزیلی این حضرات می‌باشند.

همان‌طور که در پیش اشاره شد تأویل و تعبیر از حقایق باطنی  
حکایت می‌کند و از این نظر با هم شباهت دارد، اما باید توجه داشت که  
تأویل بر تعبیر حکومت دارد که برای توضیح هرچه بیشتر، خلاصه‌ای از  
آن بیان خواهد شد.

هر یک از علم تأویل و تعبیر و مؤول و معبر نیازمند به شاخت وجود  
اشیا و امور می‌باشد و هستی‌شناسی را در سطح بالایی لازم دارد؛ چراکه  
تعبیر، تصرفات مثالی را همراه دارد و تأویل از هر نوع تصریفی برخوردار  
است.

۳۷۸

پس تعبیر، گذشته از آن که اخص از تأویل می‌باشد، تنها منحصر به  
عوالم مثالی است و از گسترده‌گی امور همچون تأویل برخوردار نیست.  
معبر، عوالم مثالی را سیر می‌کند و حقایق محدودی را از طریق  
تمثلات وجودی می‌باید و محسوس را به لباس تخیل در می‌نورد و  
بازگو می‌نماید؛ در حالی که مؤول، گذشته از گسترده‌گی موضوع تأویل و  
محدوده‌ی کاری، دارای اراده و قدرت اعمال نفوذی فراوان‌تری می‌باشد.  
همان‌طور که رؤیت و به خصوص رؤیت امور باطنی و شهودی به  
مراتب گسترده‌تر از رؤیاست و از کارآیی بیشتری برخوردار است، تأویل  
نیز از گسترده‌گی بسیار بیشتری نسبت به تعبیر برخوردار می‌باشد.

تأویل، تحقق باطن در ظرف ظاهر است و خیال و حس را با خود ندارد و از این نظر بر حواس شمول دارد؛ در حالی که تعبیر، عبور از حس به مثال است.

تعبیر نوعی از تأویل است، اما تأویل، تعبیر خاص نیست و مرتبه‌ی برتر و بالاتری از آن می‌باشد و از قدرت و همت بیشتری سرچشمه می‌گیرد.

### شناخت مراتب انبیا ﷺ

با مقایسه‌ای کوتاه در شئون و کمالات جناب خضر و حضرت یوسف موقعیت این دو علم به خوبی روشن می‌گردد.

حضرت یوسف از گروه پیامبرانی است که به مقام تبلیغ رسید و جناب خضر صاحب همت بود و از گروه اهل باطن به شمار می‌رود و اگر ایشان به مقام پیامبری برگزیده باشد، مقام تأویل ایشان بر عنوان نبوت حضرتش برتری دارد و تأویل، چهره‌ی ولایت ایشان است که او را از رجال غیب به شمار می‌آورد و محیط به امور باطن می‌گرداند.

جناب یوسف تمام مراحل سیر و سلوک پر پیچ و خم خود را با کوشش طی نمود و اضافه بر مقامات معنوی، مقام ظاهر و عناوین ظاهری را نیز یافتند و دارای دولت ظاهر گردیدند.

از دیگر صفات معنوی جناب یوسف، زیبایی جمال همراه با خلوص و بنده‌گی وی می‌باشد؛ اگرچه جناب خضر مقام بنده‌گی را به صورت اطلاقی دارد. مقام عبودیت حضرت یوسف چنین توصیف شده: «إِنَّهُ مَنْ

عبدانَا الْمَخْلُصِينَ»<sup>۱</sup> و درباره‌ی جناب خضر آمده: «عَبْدًا مِنْ عَبْدَنَا»<sup>۲</sup> که دارا بودن جهت باطن در این بیان نهفته است.

در اینجا مناسب است به طور فشرده به چند بحث لازم اشاره شود تا موقعیت افراد و خصوصیات آنان خود را نشان دهد و از جهات انحراف و رکود دور ماند و واقعیات خود را نشان دهد.

موضوعی که بسیار با اهمیت است و باید به آن در شناخت پیامبران الهی ﷺ توجه بسیار نمود، آگاهی از مراتب، مقامات و موقعیت کمالی هر یک از پیامبران می‌باشد.

کاری که در این زمینه تا به امروز انجام شده، بیان سجایا و خصوصیات انبیا و دفع اشکالاتی است که به ویژه بر عصمت آنان وارد آمده است و باید گفت از «تنزیه الانبیاء» فراتر نمی‌رود؛ در حالی که بحث از «تفضیل الانبیاء» است که به مراتب مهم‌تر می‌باشد و تاکنون جای آن خالی مانده است.

۳۸۰

شايسنه است زمينه‌ی کمالی هر یک از پیامبران به طور منطقی مورد بحث قرار گیرد و هر یک از آن حضرات در رتبه و مقام خاص خود دیده شود و تقدم یا تأخیر هر یک بر دیگری مشخص گردد.

در این زمینه، قرآن کریم بهترین منبع برای معرفی حضرات انبیا ﷺ می‌باشد و با استمداد هرچه بیشتر از عقل سلیم و بیانات حضرات معصومین ﷺ می‌توان چنین مقایسه و قضاوتی را محقق ساخت. با استفاده‌ی صحیح و دقیق از قرآن کریم می‌توان، موقعیت هر یک از

پیامبران الهی را شناخت و معلوم نمود که محدوده‌ی کمالی هر یک از آنان چگونه است. پی‌گیری این امر مهم اگرچه بسیار مشکل است، طریق منحصر آن رجوع به قرآن حکیم است و می‌توان از این طریق، معنای «فضّلنا بعضهم علی بعض»<sup>۱</sup> را دریافت. نگارنده امیدوار است بتواند «تفضیل الانبیاء» را به نگارش درآورد و فرصت آن را از خدای منان خواهان است.

### تفصیل و اجمال در معرفی انبیا

قرآن مجید برای معرفی حضرات انبیا بهترین روش را دارد و در بیان جهات اساسی، اهمالی روانداشته است.

در این زمینه دانستن شماره‌ی انبیا و بسیاری از امور جزیی یا خصوصیت‌های عمومی نیاز نیست و آنچه در قضاوی کلی مورد لزوم است همان است که در قرآن کریم آمده است. بنابراین، نمی‌توان اشکال نمود که قرآن مجید مقامات و خصوصیات همه‌ی پیامبران را به تفصیل بازگو ننموده و قرآن مجید تنها از عده‌ای از آنان یاد کرده و پر واضح است  
۳۸۱ که برای قضاؤت صحیح و تحلیل چگونگی مرتبه‌ی آنان دانستن چنین اطلاعاتی لازم است.

پیامبران الهی را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: یکی پیامبرانی که نام و یاد آنان در قرآن مجید به‌طور اجمالی یا تفصیل آمده است و دیگر پیامبرانی هستند که از آنان نام برده نمی‌شود.

قرآن کریم از بسیاری از حضرات انبیا نام نبرده است؛ چراکه آنان موقعیت انبیایی که از آنان در قرآن نام برده شده است را نداشته‌اند و موقعیت و منش و صفات ویژه و برجسته‌ی آنان در انبیای یاد شده به‌طور

برجسته‌تر موجود بوده است و می‌توان گفت: قرآن حکیم به‌طور کلی از پیامبرانی نام می‌برد که امتیازاتی ویژه داشته‌اند و قرآن کریم کتاب ثبت احوال شخصی نیست.

همان گونه که گذشت هیچ پیامبری به‌طور دقیق در عرض پیامبری دیگر نیست و هیچ پیامبری تکرار پیامبر دیگر به شمار نمی‌رود، همان‌طور که همه‌ی موجودات عوالم هستی چنین هستند و موجودی در عرض موجودی دیگر نمی‌باشد و تمام موجودات در ظرف وجودی خود با حفظ نوعی بودن دارای ظرف طولی وجودی می‌باشند و تکرار و مثیلت و مشابه و نظیر در میان مخلوقات نمی‌توان سراغ گرفت و هر یک همچون حضرت حق تعالی ممتاز از دیگری می‌باشد.

#### حضرات انبیا ﷺ و اهله‌ها

مطلوب دیگری که شایان ذکر است این است که امت‌ها ظهور و مظهر انبیای خود می‌باشند و حضرات انبیا نسبت به آن‌ها جهات فاعلی دارند، همان‌طور که تمام حضرات انبیا، گذشته از آن که وجود تنزیلی حضرت خاتم ﷺ شمرده می‌شوند، مظہری از مظاہر بعضی از اسمای الهی و ظهور رب خویش می‌باشند که تحت عنوان جمعی از وجود واحدی حق استكمال می‌یابند و هر یک از آنان نوع خاصی از انواع کمالات ربوی می‌باشد.

#### تفاضل حضرات انبیا بر یک‌دیگر

برخی از پیامبران الهی موقعیتی دارند که به‌آسانی می‌توان تشخیص داد که آیا بر دیگران برتری دارند و یا در مرتبه‌ای نازل‌تر از آنان می‌باشند. برای نمونه، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسیٰ از

بلند مرتبه‌ترین انبیای الهی می‌باشند، با آن که تمامی این بزرگواران مقامات تنزیلی جناب نبی اکرم ﷺ به شمار می‌روند.

برخی از آنان از جهتی بر دیگران برتری دارند، در حالی که ممکن است در جهت و یا جهات دیگر چنین نباشند و در مرتبه‌ای پایین نسبت به آنان قرار بگیرند؛ به‌طور مثال، جناب موسی علیه السلام اگرچه در جهات مقامات ظاهر و لوای شریعت و کتاب بر جناب خضر و حضرت یوسف برتری و تفوق دارد و از پیامبران صاحب عزم به حساب می‌آید، جناب خضر در جهت تصرف در باطن امور و جناب یوسف در جمال و زیبایی بر آن حضرت برتری دارند و یا جناب خضر زیبایی یوسف را نداشته، همان‌طور که حضرت یوسف از رجال غیب نبوده است و در ردیف اولیای ظاهر می‌باشد.

لازم به ذکر است ممکن است برخی از اولیای الهی که نبی یا امام نمی‌باشند، در جهت خاصی بر نبی یا رسولی برتری مشخصی داشته

۳۸۳

باشند و مورد غبطة‌ی آنان قرار گیرند که در اصطلاح به آن‌ها «دو مورد مبهم» می‌گویند؛ همان‌طور که جناب خضر مورد توجه حضرت موسی قرار گرفت، در حالی که حضرت موسی ید بیضا داشت و جناب یوسف با تمام مقاماتی که برای وی بر شمرده شد، در مقام تصرف در امور باطنی، بلندای تصرف جناب خضر را نداشت و در مورد برادر خود به‌طور صوری و قانونی عمل می‌نماید؛ هرچند عمل حضرت یوسف زمینه‌ی شرمندگی برادران را ایجاد کرد و شکنجه‌ای برای آنان بود، رنجش خاطر جناب یوسف را نیز فراهم آورد. چیزی که نمی‌توان از آن به آسانی گذشت، زیبایی حضرت یوسف

است که بی رابطه با خلوص و صداقت آن حضرت نمی باشد.  
اگرچه هر زیبایی ممکن است برآمده از خلوص و صداقت نباشد،  
به طور کلی زیبایی از وجود کمالی در باطن افراد حکایت دارد؛ هرچند  
صاحب زیبایی فاسق یا کافر باشد. افراد زشت و دارای نواقص معنوی و  
عمومی جامعیت معنوی را ندارند.

جناب یوسف از زیباترین پیامبران الهی بوده است؛ چنان که نبی  
اکرم ﷺ می فرماید: «من از برادرم یوسف مليح تر هستیم».<sup>۱</sup> این روایت،  
شاهدی بر زیبایی جناب یوسف است؛ اگرچه زیبایی یوسف نیازمند  
دلیل نیست و شهرهی آفاق است و سوره‌ی یوسف شواهد گویایی بر این  
امر دارد که برخی از آن عبارت است از: «ملک کریم»<sup>۲</sup> و «ما هذا بشرًا»<sup>۳</sup>  
«لِمَنْنَى فِيهِ»<sup>۴</sup>.

ضرورت کمال صوری و معنوی پیامبران الهی از عقاید مسلم شیعه  
است و آنان همه‌ی پیامبران را از هر نقص عضوی و یا تنفر عمومی دور  
می دانند و از سلامت کامل برخوردار می باشند.<sup>۳۸۴</sup>

آنان با آن که از همه‌ی کمالات صوری و معنوی به طور متفاوت  
برخوردار بوده‌اند، نازل‌ترین مرتبه‌ی ایشان بیش از حد نصاب هر یک از  
این صفات در عموم جامعه باید باشد. زیبایی چهره، تناسب اندام و  
دوری از هر نقص را باید جزو شرایط عمومی پیامبری قرار داد و این امر،  
گذشته از آن که ضرورت عقل است، با دلیل همراه است و هر سخن  
بیهوده و گزافی را با این قاعده باید کنار گذاشت.

۱- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۸، باب ۱۲ / ۳۱.

۲- یوسف / ۳۱.

۳- یوسف / ۳۲.

۴- یوسف / ۳۱.

این امر را باید جزو شرایط عمومی مبلغ دانست؛ به خصوص نسبت به عالمان دین و صاحبان مقام ارشاد و منصب رهبری.

عالی، روحانی، مجتهد، مرجع و رهبری، هرگز نباید از نواقص عضوی و زشتی چهره که موجب تنفر عمومی است برخوردار باشد؛ چرا که به قدر وجود این گونه امور، نفوذ معنوی وی تنزل می‌یابد.

چنان افرادی می‌توانند هر درسی را بخوانند و از هر علمی بهره‌مند شوند و مانعی در جهت رشد معنوی آنان نمی‌باشد و محدودیتی در این جهت ندارند، اما چیزی که مورد بحث است تلبس آنان به لباس روحانیت و استفاده از مزایای شرعی و دینی این لباس با وجود این گونه نواقص عضوی است؛ زیرا این لباس مقدس که لباس رسولان است، نباید با ظواهر ناموزون همراه گردد که در این صورت از کارآیی لازم دور می‌شود و مورد تحقیر و نفرت دشمنان قرار می‌گیرد.

این اندیشه و عقیده، اساس محکم دینی و عقلایی دارد و امری

۳۸۵

منطقی است.

هنگامی که برای کارگری عادی و یا رفتگر شهرداری شرایط خاصی عنوان می‌شود یا برای پرسنل نظامی یا انتظامی شرایط ویژه‌ای منظور می‌گردد، قرار دادن شرط عمومی صحت و سلامتی در افرادی که می‌خواهند به کسوت حضرات انبیا وارد شوند، چندان دور از تحمل نیست و باید گفت: فردی که می‌خواهد وارد این کسوت گردد باید در جهات ظاهری دور از نقص و دارای صحت و سلامت کامل بدنی و روانی و هوش و استعدادی سرشار باشد.

همان‌طور که عالمان دین خود را در نتایج و آثار وارثان انبیا می‌دانند،

در شرایط و اوصاف عمومی نیز باید آنان را الگو قرار دهند و زمینه‌های کمالات نسبی را دارا باشند.

پس می‌توان به طور صریح گفت: کسانی باید در کسوت دین درآیند که بتوانند برای اسلام و دین مفید باشند و شایسته است افراد دارای نقص عضو به خاطر دین الهی و مجد و عظمت روحانیت آن، خود را از این لباس دور دارند و از مزایای شرعی آن استفاده ننمایند تا در این نهاد مقدس کیفیت برکمیت حاکم باشد.

## فهرست آيات

٣١٩	آتينا رحمةً من عندنا
٣٥٩	آتيناه رحمةً من عندنا وعلّمناه من لدنا علمًا
١١٩	آخرك الله... وكنا خاطئين
١٠٥	ائتوني به
٤٨٧	اجعلني على خزائن الأرض، إني حفيظ عليم
٣٠	إذ قال يوسف لأبيه: يا أبت، إني رأيت أحد عشر كوكبًا
١١٥	إذهبوا بقميص هذا، فألقوه على وجه أبي يأتِ بصيراً
١٧٢	إذ يريكُهم الله في منامك قليلاً، ولو أراكم كثيراً
٣٤٥	إرحم من في الأرض يرحمك من في السماء
١١٩	استغفر لنا
١٠٧	الآن حصص الحق، أنا راودته عن نفسه
١٢٩	الله الذي خلقكم ثم يتوفّاكم
١٢٨	الله يتوفّى الأنفس حين موتها

٢٩٦	إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ
١٢٩	إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
٣٩	اَنَا لَنْرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
٣٨	إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
١٣٢	إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقْوَمُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِ اللَّيلِ
١٣٧	إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقْوَمُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِ اللَّيلِ
١٠٦	إِنَّ رَبَّيْ بِكِيدَهُنْ عَلِيمٌ
٣٣٠	إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدِهَا قَالَ تَصَاحِبِنِي
٢٩٠	إِنْ فِي ذَلِكَ لَا يَاتٍ لِلْمَتْوَسِّمِينَ
٢٩١	إِنْ فِي ذَلِكَ لَا يَاتٍ لِلْمَتْوَسِّمِينَ
١١٨	إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفَ
٣٢٨، ٣٢٢	إِنَّكَ لَنْ تَسْطِيعَ معي صِبَرًا
٣١٨	إِنَّكَ لَنْ تَسْطِيعَ معي صِبَرًا
١٤٦	إِنَّكَ فِي النَّهَارِ سَبَحًا طَوِيلًا
٥٢	إِنَّهُ رَبِّي
٥٢	إِنَّهُ لَا يَفْلُحُ الظَّالِمُونَ
٣٧٩	إِنَّهُ مِنْ عَبَادِنَا الْمَخْلُصِينَ
٣٥٨	إِنْ هِيَ إِلَّا فَتَنَكَ
٩٣	إِنِّي أَرَانِي أَحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خَبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ
٩٣	إِنِّي أَرَانِي أَعْصَرُ خَمْرًا
٧٥، ٦٢	إِنِّي تَرَكْتُ مَلَهُ قَوْمًا لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
٣٧	إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَذَهَّبُوا بِهِ

٣٧	أَحَبُّ إِلَيْيَ أَبِينَا مَنًا وَنَحْنُ عَصْبَةٌ
٥٢	أَحْسَنُ مَثَوَى
٣٧	أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّئْبُ
١٦١	أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بَعَالَمٌ
٥٣	أَعْرَضْ مِنْ هَذَا، وَاسْتَغْفَرِي لِذَنْبِكَ
١٠٢	أَفْتُونِي فِي رَؤْيَايِّ إِنْ كَنْتُمْ لِلرَّؤْيَا
٣٢٧	أُقْتُلْتُ نَفْسَ زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جَئْتُ شَيْئًا نَكَرًا
١٦٠	أَلَا أَنَّ اولِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
٣٢٨	أَلَمْ أَقْلِ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِعَ معي صَبَرًا
٣٢٨	أَلَمْ أَقْلِ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِعَ عَلَيَّ صَبَرًا
٣٠٠	أَمْ حَسْبُ الظَّاهِرِ فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ
١٠٥ ، ٥٤	أَيْهَا الصَّدِيقُ
٣٧	بَلْ سُوْلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا
٣٨٩	تَالَّهُ، لَقَدْ أَثْرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا
٢٩٦	تَعْرِفُ فِي وَجْهِهِمْ نَصْرَةُ النَّعِيمِ
٢٢١	تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ، هُدًى وَرَحْمَةُ الْمُحْسِنِينَ
٥٤	حَاشَ اللَّهُ، مَا عَلَمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ
١٠٦	حَاشَ اللَّهُ مَا عَلَمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ
٦١	حَاشَ اللَّهُ، مَا هَذَا بِشَرًا، إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ
٢٨٠	دَنَى فَتَدَلَّى
٣٥٧	دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابِ قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى
٣٥٩	ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبَرًا

٥٥	ذلك ليعلم أني لم اخنه بالغيب
٧٥، ٦٩	ذلكما مما علمني ربّي
٧٦	ذلك من فضل الله علينا وعلى الناس
٥٤	ربّ، السجن أحبّ إليّ مما
٣٦٠	ربّ السجن أحبّ إليّ مما يدعونني إليه
١٢١	ربّ قد أتيتني من الملك، وعلّمتني من تأويل
٤٨	ربّ هب لي حكماً، وألحقني بالصالحين
٣٢٣	ستجدني إن شاء الله صابراً
٣٢٩	ستجدني إن شاء الله صابراً
٢٩٥	سيماهم في وجوهم من اثر سجود
٢٩٣	سيماهم في وجوهم من أثر السجود
٣٨٠، ٣٥٩	عبدًا من عبادنا
٣١٩	علّمنا من لدنا
٣١٥	فارتدنا على آثارهما
٣٥١	فارتدنا على آثارهما قصص
٦١	فاستغصّم
٣٢٤	فانطلق حتى إذا ركبا في السفينة
٣٥٩	فأراد ربُّك أن يبلغوا أشدّهما
٣٥٩	فأردت أن أعيّبها
٣٥٩	فأردنا أن يبدلها ربُّهما
٩٥	فأنساه الشيطان ذكر ربِّه
٤١	فتبارك الله أحسن الخالقين

- ٢٩٠ ..... فجعلنا عاليها سافلها، وأمطرنا عليهم حجارة من سجيل
- ٤٠ ..... فذلن الذي لمتنى فيه
- ٣٧ ..... فصبر جميل
- ٣٨١ ، ٣٣١ ، ٣٢٩ ، ٩٧ ..... فضلنا بعضهم على بعض
- ٩٧ ..... فلبث في السجن بضع سنين
- ١٠٦ ..... فلما جاءه الرسول قال ارجع إلى ربك
- ١١٤ ..... فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية في رحل أخيه
- ٣٩ ..... فلما رأينه أكبرنا، وقطعن أيديهن
- ٥٩ ..... فلما رأينه أكبرنا، وقطعن أيديهن
- ٣١٥ ..... فوجدا عبداً
- ٣٥١ ..... فوجدا عبداً من عبادنا
- ٣١٧ ..... فوجدا عبداً من عبادنا آتيناه رحمة
- ٣١٣ ..... فوق كل ذي علمٍ عليه
- ٣٩١ ٩٣ ..... فيسوقى ربّه خمراً
- ٩٤ ..... فيصلب فتاكل الطير من رأسه
- ٣٢ ..... فيكيدوا لك كيداً
- ١٢٩ ..... فيمسك التي قفى عليها الموت
- ٢٨٠ ..... قاب قوسين أو أدنى
- ٥٤ ..... قالت أمراة العزيز: الآن حصحص الحقُّ
- ٧٤ ..... قال: لا يأتيكم طعام ترزقانه إلا نباتكم
- ٣٢٠ ..... قال موسى: هل أتبعك على أن تعلمون
- ١٠٢ ..... قالوا: أضغاث أحلام، وما نحن بتأنويل الأحلام

١٢٠	قال: يا أبـت، هـذا تـأوـيل رـؤـيـاـي من قـبـل	
٣٩	قد شـغـفـهـا حـبـاً	
٩٤	قضـىـ الـأـمـرـ الـذـيـ فـيـهـ تـسـتـفـتـيـاـن	
١٢٩	قل يـتوـفـاـكـمـ مـلـكـ الـمـوـتـ	
١٣٣	قـمـ الـلـلـيـلـ إـلـاـ قـلـيـلـاً	
٥٨، ٥٥	كـذـلـكـ لـنـصـرـفـ عـنـهـ السـوـءـ وـالـفـحـشـاءـ	
٤٦	كـلـ يـعـمـلـ عـلـىـ شـاـكـلـتـهـ	
٣٤٥	كـمـ مـنـ فـئـةـ قـلـيـلـةـ غـلـبـتـ فـئـةـ كـثـيرـةـ	
٣٢٩	كـيـفـ تـصـبـرـ عـلـىـ مـاـ لـمـ تـحـطـ بـهـ خـبـراً	
٣٥١	لـأـبـرـحـ حـتـىـ أـبـلـغـ مـجـمـعـ الـبـحـرـيـنـ أـوـ أـمـضـيـ حـقـبـاـ	
١٢٨	لـأـتـاخـذـهـ سـنـهـ وـلـأـنـوـمـ	
٤٧، ٣٧	لـأـتـقـتـلـوـاـ يـوـسـفـ	
٣٧٦، ٣٦	لـأـتـقصـصـ رـؤـيـاـكـ	
٣٣٠	لـأـتـؤـاخـذـنـيـ بـمـاـ نـسـيـتـ	٣٩٣
٥٥	لـأـغـوـيـهـمـ أـجـمـعـينـ إـلـاـ عـبـادـكـ مـنـهـمـ الـمـلـصـينـ	
٩٧	لـأـنـفـرـقـ بـيـنـ أـحـدـ مـنـ رـسـلـهـ	
٢٢٩	لـأـنـفـرـقـ بـيـنـ أـحـدـ مـنـ رـسـلـهـ	
٢٣١	لـأـنـفـرـقـ بـيـنـ أـحـدـ مـنـ رـسـلـهـ	
٩٧	لـأـيـتـيـكـمـ طـعـامـ تـرـزـقـانـهـ إـلـاـ تـبـأـنـكـمـ	
٣٢٧	لـقـدـ جـئـتـ شـيـئـاًـ أـمـرـاًـ	
٣٨	لـقـدـ هـمـتـ بـهـ	
٢٩٦	لـلـفـقـرـاءـ الـذـيـنـ أـحـصـرـوـاـ فـيـ سـبـيلـ اللهـ لـاـ يـسـتـطـعـونـ	

٢٢	لَمَا رأى الْمُؤْمِنُونَ
٣٨٤	لَمْ تَنْتَنِ فِيهِ
٣٥٧	لَنْ تَرَانِي يَا مُوسَى
٣٥٨	لَنْ تَرَانِي يَا مُوسَى
٣٢٨	لَوْ شَئْت لَا تَخْذُلْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا
٢١٥	لَهُمُ الْبَشَرُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
٢٨٠	لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يَبْصِرُونَ
٤٧	لِيُوسُفَ وَأَخْوَهُ أَحَبَّ إِلَيْيَِ أَبِينَا مَنِّا
٧٦	مَا كَانَ لَنَا أَن نُشَرِّكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
٣٨٤	مَا هَذَا بِشَرًّا
٥٢	مَعاَذُ اللَّهُ
٥٥	مَعاَذُ اللَّهُ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مُثَوَّبٍ
٣٨٤	مَلِكُ كَرِيمٍ
٣٩٣    ٣٢١	مَمَا عَلِمْتُ رُشْدًا
١٢٠	مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَّعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي
٩٨، ٩٧	نَبَئْنَا بِتَأْوِيلِهِ
٩٨	نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ
١١٥	وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحَزْنِ
٣٠١	وَإِذَا تَتَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ
٣١٤، ٣١٢	وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّى أَبْلُغَ
٥٣	وَاسْتَبِقَا الْبَابَ
٦٢	وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدُهُنَّ

١٦٠	والذين اجتبوا الطاغوت أَن يعبدوها	
١٤٤	وَاللَّهُ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ	
١٤٦	وَاللَّهُ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ	
٦٢	وَإِنْ لَمْ يَفْعُلْ مَا أَمْرَهُ لِي سُجْنَنَ وَلِيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ	
٧٦	وَأَتَبَعْتُ مَلْهَةً آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ	
٣٤٥	وَأَرْسَلْتُ عَلَيْهِمْ طِيرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيَهُمْ بِحَجَرَةٍ مِنْ سَجِيلٍ	
٣٨	وَأَكْرَمَتُ مِثْوَيَهُ	
٤٧	وَأَلْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجَبَ	
٦٣	وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتِيَانٌ، قَالَ أَحَدُهُمَا	
٤٩	وَرَأَوْتُهُ التَّيْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا	
٦٢	وَرَبُّ السَّجْنِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا	
١٢٠	وَسُوفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي	
٤١	وَشَرُوهُ بِشَمْنَ بَخْسٍ؛ دَرَاهِمٌ مَعْدُودَةٌ	
٥٣	وَشَهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا	٣٩٤
٣٠٠	وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرَفُونَ كَلَّا بِسِيمَا هُمْ	
٩٥	وَقَالَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهَا أَذْكُرُ عِنْدَ رَبِّكَ	
١٠٤	وَقَالَ الَّذِي نَحَا مِنْهَا وَأَذْكُرُ بَعْدَ أُمَّةٍ	
١٠٧	وَقَالَ الْمَلَكُ: إِنِّي أَتَوْنِي بِهِ، أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي	
١٠٠	وَقَالَ الْمَلَكُ: إِنِّي أَرَى سِبْعَ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ	
١٠٩	وَكَذَلِكَ مَكَّنَنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ	
١١٣	وَكَذَلِكَ مَكَّنَنَا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ، يَتَبَوَّءُ مِنْهَا	
٣٣	وَكَذَلِكَ يَحْتَبِيكَ رَبِّكَ، وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ	

٤٦	وكذلك يجتبيك ربك، ويعلمك من تأويل الأحاديث
٣٢٣	وكيف تصبر على ما لم تحظ به خبراً
١١٤	والأجر الآخرة خير للذين آمنوا
١١٣، ١٠٩	ولا نضيع أجر المحسنين
٥٤	ولقد راودته عن نفسه فاستعصى
٣٥١	ولقد لقينا من سفرنا هذا أنصبا
٥٧	ولقد همت به، وهم بها لولا أن رأى برهان ربّه
٧٦	ولكن أكثر الناس لا يشكرون
٤٨	ولما بلغ أشدّه آتيناه حكماً وعلماً
٥٦	ولولا أن رأى برهان ربّه
٨٠	وما أؤذينبي مثل ما أؤذيت
٣٥٩	وما فعلته عن أمري
١٤٥، ١٣٣، ١٣٢	ومن آياته منامكم بالليل والنellar
٣٩٥	ونادي أصحاب الأعراف رجالاً يعرفونهم بسيماهم
٤٧	ونحن عصبة، إن أبانا لفي ضلالٍ مبين
٥٧	وهم بها لولا أن رأى برهان ربّه
١٢٨	وهو الذي يتوفّاكم بالليل
١٢٩	ويرسل الأخرى إلى أجل مسمى
٣٦، ٣٤	ويعلمك من تأويل الأحاديث
٢٢٢	هذا خلق الله، فأروني ماذا خلق الذين من دونه
٣٧١، ٣٢٨	هذا فراق بيني وبينك
٣٦١	هل أتبعك على أن تعلم من

٣٥٨	هل خلق الله خلقاً مثلي
١٣٢	هو الذي جعل لكم الليل لباساً
١٤٥	هو الذي جعل لكم الليل لباساً والنوم سباتاً
٥٢، ٣٨	هيت لك
١١٩	يا أبانا، استغفر لنا ذنبنا
٣٧٧	يا أبـتـ، هذا تأوـيل رؤـيـاـيـ من قـبـلـ
١٣٢	يا أيـها المـزـمـلـ، قـمـ اللـيلـ إـلـاـ قـلـيـلاـ
١٦١	يا أيـها المـلـأـ أـفـتوـنـيـ فيـ روـيـاـيـ
٢٤	يا أيـها المـلـأـ أـفـتوـنـيـ فيـ روـيـاـيـ إنـ كـنـتـمـ لـلـرـؤـيـاـ تـعـبـرـونـ
١٦٠	يا أيـها المـلـأـ أـفـتوـنـيـ فيـ روـيـاـيـ إنـ كـنـتـمـ لـلـرـؤـيـاـ تـعـبـرـونـ؟
٣٨	يا بـشـرـىـ، هـذـاـ غـلامـ
٢٢٤	يا بـنـىـ، لـاـ تـشـرـكـ بـالـهـ، إـنـ الشـرـكـ لـظـلـمـ عـظـيمـ
٣١	يا بـنـىـ لـاـ تـقـصـصـ روـيـاـكـ
١٣٠، ١٢٩	يا عـيـسـىـ، إـيـ مـتـوـقـيـكـ وـرـافـعـكـ إـلـيـ
٩٦	يا نـارـ، كـوـنـيـ بـرـدـاـ وـسـلـامـاـ عـلـىـ اـبـرـاهـيمـ
١٢٩	يـتـوـفـاـكـمـ بـالـلـيلـ
١٧٤	يـرـوـنـهـمـ مـثـلـيـهـمـ رـأـيـ الـعـيـنـ
٣٠٠، ٤٦	يـعـرـفـ الـمـجـرـمـونـ بـسـيـماـهـمـ

## فهرست روایات

٢٩١	اتقوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله
١٩٨	السكر أربع سكرات: سكر الشراب، وسكر المال
١٦١	اللهم إني أعوذ بك من شر الأحلام
١٣١	النوم أخو الموت
٣٩٧	إِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ كثرة النوم و الفراغ
٢٣٢	إِنَّ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَحْتَمِلُهَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلِكٌ مُقْرَبٌ
١٩١	إِنِّي اخترت من دنياكم ثلاثة: النساء
١٩٢	أربعة القليل منها كثير: النار، والنوم
١٦٢	استجبر بك من ملاعبة الشيطان في اليقظة والمنام
١٦٧	أصدقكم حديثاً أصدقكم رؤيا
٢٣١	أفضلهم تاسعهم
١٩٤	أول ما عصى الله بسي خصال: حب الدنيا، والرئاسة
١٩٦	حب الدنيا رأس كل خطيئة

١٦٤	رؤيا المؤمن جزء من أربعين أجزاء النبوة
٢٨٠	سلوني قبل أن تفقدوني
٣٧٠	فزت ورب الكعبة
٢٩١	في نفسي مسألة أريد أن أسالك عنها
١٩٩	قال موسى: يا رب، أي عبادك أبغض إليك؟
٢٠٠	كثرة النوم مذهبة للدين والدنيا
٢٦٢	كذب من زعم أنه يحبني وهو ينام طول ليله
٣٦٣	كل ميسر لما خلق له
١٨٩	لا سهر إلا في ثلاث: تهجد بالقرآن
١٧٦	لا نبوة بعدى إلا المبشرات
٣٧٢	لو كشف الغطاء ما أزدلت يقيناً
٢٣٤	مَنْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَكَانَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ
٢٠١	نم نومة المتعبدين، ولا تنم نومة الغافلين
٢٣١	وما اوتنيتم من العلم إلا قليلاً
	٣٩٨

## كتابنامه

١- قرآن کریم

٢- ابن بابویة، علی، فقه الرضا علیہ السلام، قم، مؤسسه‌ی آل البيت علیہما السلام،  
چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.

٣- ابن حبان، محمد، المجروحین، تحقیق محمود ابراهیم زاید.

٤- ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار صادر. ۳۹۹

٥- حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، اصفهان، کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیہ السلام.

٦- شریف رضی، نهج البلاغه، بیروت، دارالمعرفة.

٧- صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه‌ی مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.

٨- صفار، محمد بن حسن فروخ، بصائر الدرجات، تهران، الاعلمی، ۱۳۶۲ ش.

- ٩- کاشف الغطا، شیخ جعفر، کشف الغطاء، اصفهان، مهدوی، چاپ سنگی.
- ١٠- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸ ق.
- ١١- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
- ١٢- نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه اهل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
- ١٣- نیشابوری، مسلم بن حجاج، الصحیح، بیروت، دارالفکر.

